

ڈاٹا لائبریری اور کتب خانہ وزارت

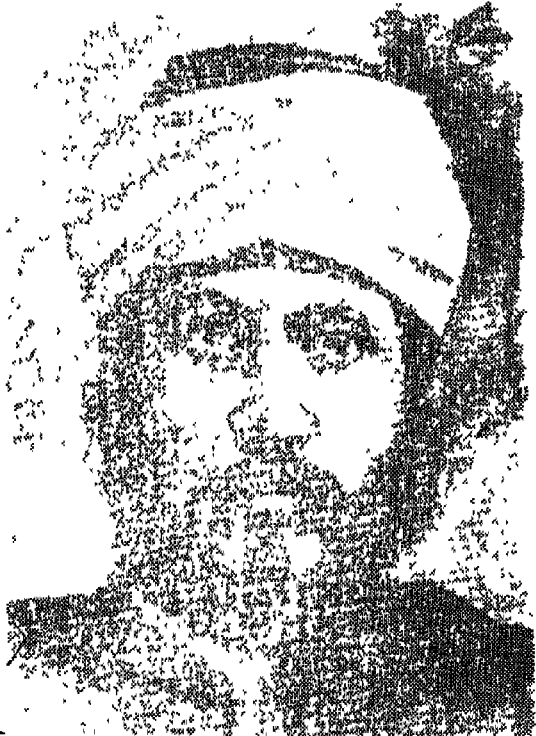
بیہقی کتاب خیر و لو مؤسسہ

ہندوستان

کتابچہ جمال الدین افغانی  
دہلی داتا لائبریری اور کتب خانہ وزارت  
کابل ۱۳۵۵

رسالہ ہاومقالات دربارہ

# سید جمال الدین افغانی



تمام و تدوین  
باب الرحمن حیدر



رسالہ ہاومقالات دربارہ

سید جمال الدین افغانی

باہتمام و تدوین  
حبیب الرحمن جلیور

۱۰ ما سبت ہشتادمین سال ولادت سید جمال الدین افغانی

مؤسسہ انتشارات بیہقی

حوت ۱۳۵۵

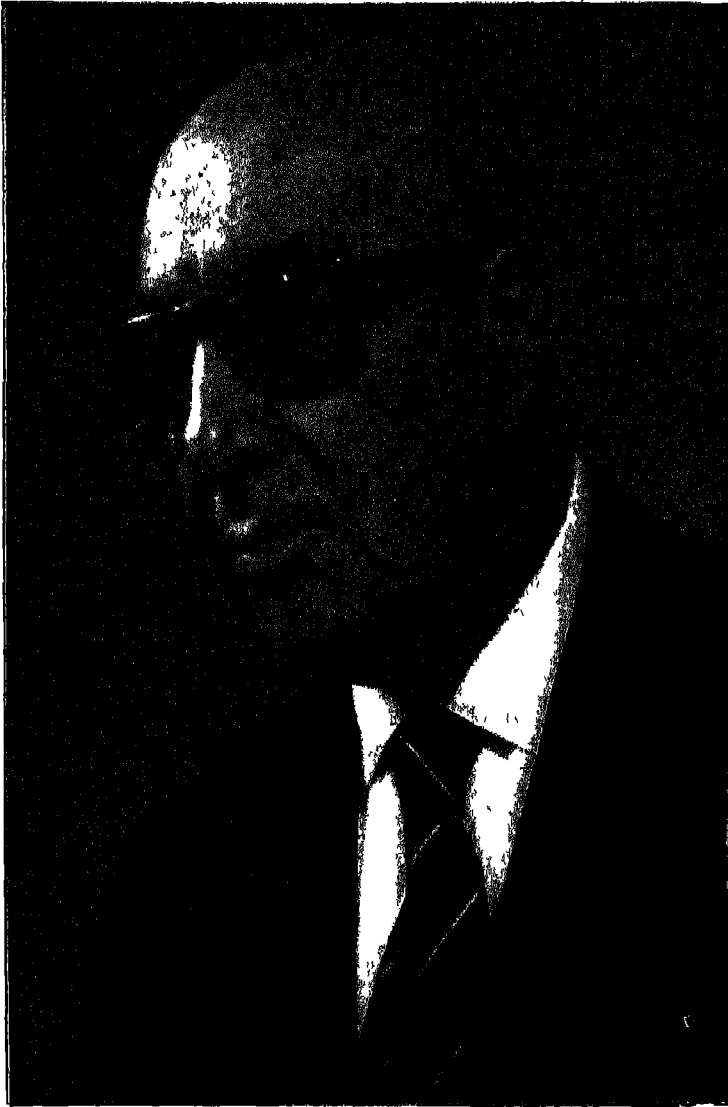
«حریت افکار سید جمال الدین افغانی و طبع و طبیعت و درست وی  
در موقع صحبت‌ها با این اعتقاد و ادبیت که هر درپش خودم یکی از آشناان  
قدیم خویشی مثلا اس ستما با اسن رشد را با دیگر زنده سده می‌سبم،  
بایگی از آن آزاد مردان بزرگ را که در دما نماینده روح اساست بوده‌اند،  
مشاهده می‌کنم .»

رزان، نویسنده فرانسوی

عصر سمد

نوب:

پودریت روی جلد شمال سید جمال الدین افغانی که اسما در حوم عبدالعفور برشنا  
ترسیم کرده اس



پہلے نائبی محمد داؤد رہبر الطلاب و رئیس جمهور افغانستان کہ بہ تاریخ ۲۴ اسد ۱۳۵۵  
پہلی عنوانی مجلس نزرگداشت ہمدین سال ورود سیدجمال الدین افغان بھیر، صلاقر  
نمودہ بودند •

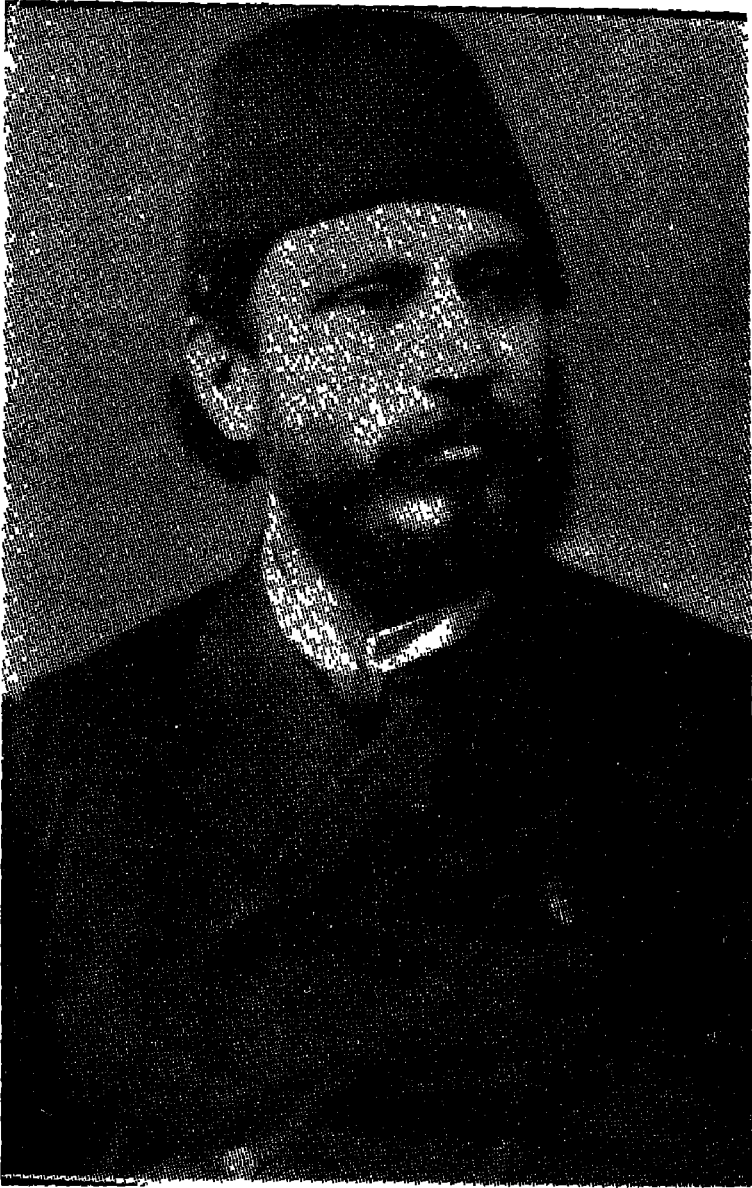


## درین کتاب سیخوانید.

- ۱- پیام ساعلی محمد داؤد رهبر انقلاب جمهوری در صفحه سوم
- ۲- الف و(ب) تذکر پوهاند دکور نویں
- ۳- مقدمه از صفحه يك تا دوم .
- ۴- بیانهای پوهاند دکور نویں در سیمینار اسکندریه از صفحه ۴ تا ۱۰ .
- ۵- سید جمال الدین افغانی در آبیسه ی مطبوعات مصر و شرق از صفحه ۱۱ تا ۵۴  
ترجمه ساعلی حدید
- ۶- گمان سل نامه ی اسناد حللی در سیمینار اسکندریه از صفحه ۵۵ تا ۵۹
- ۷- مصاحبه روبرو نامه بوس فرانسوی  
ملاقات و مذاکرات سیاسی سند  
تصره های سیاسی سید جمال الدین -
- ۸- استاد سید جمال الدین از صفحه ۸۱ تا ۹۹ ترجمه ساعلی شلیق «وحدان»
- ۹- جمال الدین افغانی برانگیزنده انقلاب از صفحه ۱۰ تا ۱۳۳ ترجمه ساعلی حدید  
محمد طاهر غلاری
- ۱۰- فلسفه سید جمال الدین .  
از ص ۱۳۴ تا ۱۷۵ ترجمه ساعلی عبدالنافی هبائ
- ۱۱- شخصیت سید جمال الدین از صفحه ۱۷۶-۲۵۳ ترجمه ساعلی عبدالحمید نایب
- ۱۲- دافعان سید جمال الدین ژورناله پوه گمنه ص ۲۵۴ - ۳۱۲ بقلم دکور محمود قاسم  
میرحمان پتو همنار عاندالله «محور»  
محمد ولی «اواب»
- ۱۳- اعجوبه سوری ساعلی محمد اسماعیل وطن پرست بوسنده ایران ص ۳۱۳-۳۲۴
- ۱۴- نبوت سید جمال الدین ترجمه ساعلی شلیق وحدان ص ۳۲۵-۳۳۲







سید جمال الدین افغانی به لباس ترکی در استانبول .



## تذکر:

وزارت اطلاعات و کلتور به‌تحریر است که از آغاز طلوعه نظام نوین در حیات سیاسی و اجتماعی کشور علاوه بر طائیف عمده اطلاعاتی، نوپری و ارشادی در پرده پالیسی کلتوری دولت مترقی جمهوری به ادای رسالت فرهنگی خود در زمینه معرفی رجال علمی، قهرمانان ملی و تاریخی و مشاهیر وطن نیز پرداخته است .

در ادامه این سلسله اکنون از شخصیت مترگک و مصلح عظیم ، مبارز سیاسی و نابغه شری سید جمال الدین افغانی تجلیل بعمل می‌آورد که با سرور هشتادسال از وفات آن قاید اسلامی تصادف میکند . انعکاس زندگی نامه و خاطرات چنین مرد شجاع و دانشمند ، دلیر و پرآوازه نامدار افغانستان و برانگیزنده انقلاب و مدنیت شرق و اسلام در چهره تاریخ معاصر کشور ما و دنیای عرب که در ماه اگست ۱۹۷۶ ، سمینار صدمین سال ورود سید بمصر در اسکندریه برپا گردید و هیئت افغانی بریاس اینجانب در آن اشتراک ورزید نمایانگر توجهات عمیق دولت جمهوری در احیای مفاحر کلتوری ،



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## مقدمه

### تجلیل صدمین سال ورود سید جمال الدین افغانی در مصر

صد و اندی سال پیش مرد بزرگوار یکی از سرزمین افغانستان برخاسته و ندای وحدت اسلام و بیداری و مبارزه با استبداد و استعمار را به تمام شرقیان و مخصوصاً مسلمانان داده بود ، تا عصبائی و قباہی پسرزین مصر وارد شد .

وی مساعی دنیوی و وسیله مادی در دست نداشت ولی زبانی گویا و سوزی در دل و شوری در سرداشت ، و مانند افغانستان و هند و ایران و ترکیه در کانپد مصر و تمام عالم عربی نیز روحی تازه دمید و جوانان مصر را به سوانق درخشان تاریخ اسلام ملتفت ساخت و سلاح تیز مبارزه با استبداد داخلی و استعمار خارجی را بکف موران و دانشمندان و نویسندگان و رهبران مصری داد .

مسلمانان عربی در سرنا سرکشور های ناطق بالصاد ، این مبادی وحدت و مبارزه با استبداد و استعمار را به منزلت رهبر خود شناختند و در مصر و سوریه شاگردانی مانند سعد عابد و سعد زغلول و مصطفی کامل و ادیب اسحاقی و صد هائس دانشمندان مبارز را پرورس داد ،

ملی و تاریخی و سیاسی وطن عزیز ما میباشد ، که یقین داریم مطالعه میراث این علامه بزرگ راهیست که دلپسندگان مفاخر تاریخ را به میزان ادراکها و تلاشهای فرزندان پاکبهاد این سرزمین در راه پیداری و نجات مردم شرق آگاہ می سازد و پیوندهای انسانی را بهم اتصال می بخشد و برای نسل های آینده این سرزوبوم مطالعه آثار و زندگی نامه این راد مردان تاریخ گواه صادی بساعی فرهنگی دوران جمهوریت میباشد .

« رساله ها و مقالات در باره سید جمال الدین افغانی » با اهتمام و تدوین بناغلی محترم (چدیر) که تصویری از طرحها و مجاهدات اصلاح طلبانه سید جمال الدین افغانی را در شرق و غرب میکشد ، درخور توجه و تقدیر میباشد که بالنوبه از همکاری صمیمانه اعضای دانشمند ( انجمن یاد بود سید جمال الدین افغانی ) اظهار قدر دانی و تشکر مینمایم .

آرزو مندیم که خداوند مردم ما را در راه تحقق آمال ملی و انسانی شان پیروز گرداند .

پوهانده دکتور نوین

وزیر اطلاعات و کلتور

# پیام بنماغلی محمد داود رئیس دولت

جمهوری افغانستان در مجلس تجلیل صدمین سال ورود  
سید جمال الدین افغانی بمصر

برای من و هموطنانم سایه امتنان زیاد است که دولت دوست  
و برادر مصر صدمین سال ورود مجاهد و فیلسوف بزرگ سید جمال الدین  
افغانی را به آن کشور تجلیل مینماید، و به یاد علائق برادرانند و ملت  
را بیش از پیش استوار می سازد.

اکنون صد سال از آن فرصت تاریخی میگذرد یاد نامه آن شخصیت  
بصیر، دانشمند و خدمتگزار عالم اسلام و بشریت، خاطرۀ روزهای  
رازنده میسازد که پیام ملتهای ما برای بشریت پیامی مشترک بود،  
و سید جمال الدین فرزندان افغانستان چون قاصد دلیلی، آزاده  
و روشنفکر این پیام را به جهان بیان ابلاغ می کرد و برضد جهل  
نا برابری، استبداد و استعمار می جنگید.

آرزو دارم خداوند «ج» چراغی را که آن سرد بزرگ بر امر و خمر  
است همواره روشن و نورانی بدارد و عالم اسلام را برای انجام  
رسالهای انسانی، اخلاقی و اجتماعی عیش توفیق بیشتر عنایت کند.

محمد داود

تاریخ: ۲۴ - ۱۳۵۵

مطابق بق به ۱۵ - ۱۳۱ مهت ۱۹۷۶

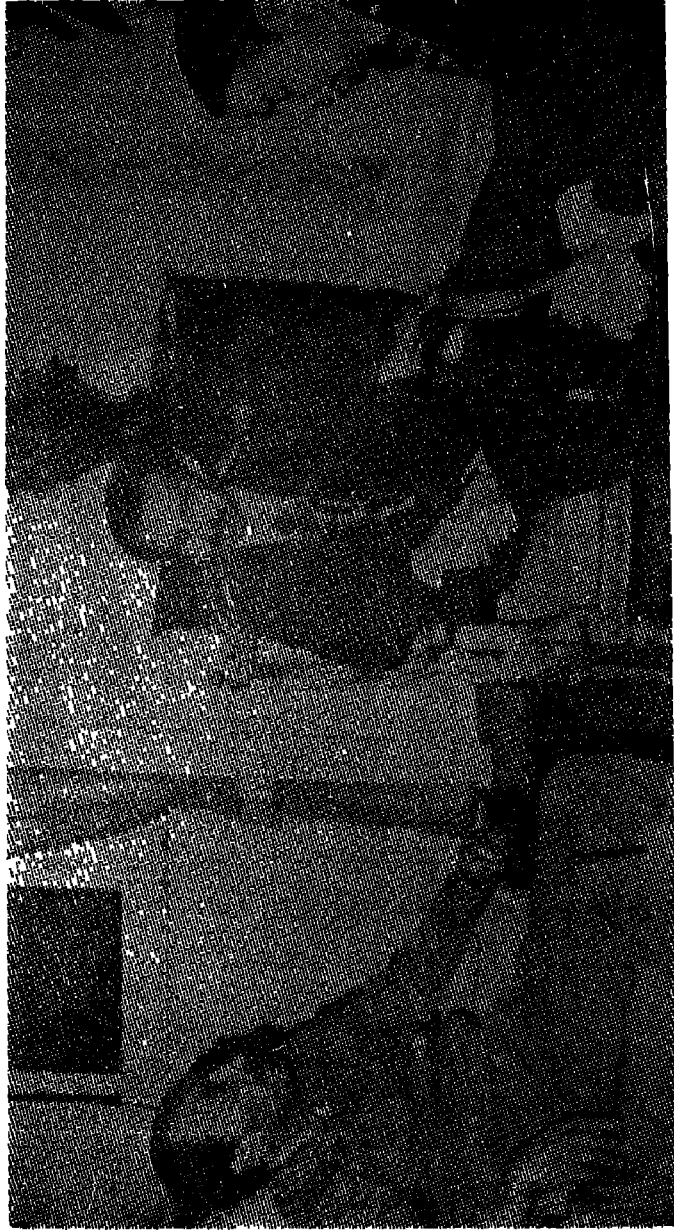
با که بعد از برگ او همان مبارزهٔ حماسی را ادامه دادند ، و در مصر و ترکیه و ایران مشروطیت و حکومت قانون و جنبش و حرکت را بوجود آورده .

مات نجیب مصر این اسناد نهضت جدید خود را فراموش نمیکنند و همواره نام او را باعز و احترام می برند ، و اینک در اواخر ماه سنبله ۱۳۵۵ ش مجلس بزرگ تحلیل این مرد نامور شری را بمام بهرحان سید جمال الدین در اسکندریه با شراک نمایندگان جمهوریست افغانستان و جمهوریت مصر تأسیس و به تقریب برگداشت صدمین سال ورودش بحاکم مصر مراسم شانداری را که حاکی از برادری و دوستی ملتین افغان و مصر بود بمعرض اجرا گرفتند .

درین مراسم پوهاند دکور نویی و ریسر اطلاعات و کلتور جمهوریت افغانستان و ساعلی استاد خلی سفیر کبیر افغانی در بغداد و ساعلی دکور عبدالواحد کریم سفیر کبیر افغانی در قاهره شرکت حسند و ساعلی وزیر اطلاعات و کلتور بمام بساعلی رئیس دولت افغانستان را هم در آن محفل قرائت نمود- و مراتب و داد و خدمات دوستانه ملت افغانستان را به ملت برادر مصر طی محافل متعددیکه با شراک رحال برگ مصری برگزار میشد بقدیم نمودند .

حراید مصر نیز بمناسبت این بهرحان مقالات و مصاحبه های متعددی نشر کردند که اینک ماترحمه برخی از آن مصابین و رساله ها و مقالات دیگر را که از احساسات نیک برادری و دوستی ملتین افغان و عرب نمایندگی میکنند درین اوراق یکجا به خوانندگان عزیز خود تقدیم میسازیم ،  
رانجمن یادبود سید جمال الدین افغانی (





پوهاند دکتور نوین حین هلاک باب، دکتور انور اسداد رئیس جمهور عربی مصر  
دو دکتور «عبدالواحد کریم» سمسر کبیر دولت جمهوري افغانستان دوهامره نیز دیده مشونند

## بیانیه پوهانددکتور نوین در سیمینار اسکندریه

### نابغه‌یی شجاع از دل کوهسار افغانستان

افتخار دارم که در مجلس بزرگداشت هموطن نامدارم سید جمال الدین افغان که حدیثگزار صدیق اسلام و از مردان حق پرست جهان بود، در کشور دوست و برادر مصر اشراک سیورزم، سید جمال الدین افغانی در اسعد آباد کمر واقع در شرق افغانستان چشم به جهان گشود و از آن حانا پدر خویش سید صفدر که از مشاهیر علمای زمان بوده کابل منتقل شد، تحصیلات حویث رادر پایتخت افغانستان به پایان رساند، او را آن پس راهی هند شد و در آنجا نیز به اندوختن دانش پرداخت، سپس بشرحی که در کتب و آثار مذکور است و دانشمدان محترم همه بر آن نیک آگاهند، معرهای بسیار کرد و همه‌ها در راه حدیث به مسلمانان و دعوت آنان به اتحاد و مبارزه برای کسب آزادی و ستیزه با ممالک مستبدان و استبدادی و صادقانه حائضمانی نمود، تا سرانجام در ترکیه چشم از جهان بست، پس از آن در سال ۱۳۲۳ شمسی (روزهای احویر ۱۹۴۴) به خواهش دولت افغانستان و موافقت کشور دوست ترکیه «عظیم ربیع» سید نکابل مستقل شد و در باغ پونیورسیتی کابل بھاك سپرده شد، امروز آرامگاه سید در کابل زیارتگاه خاص و عام است.

سید جمال الدین با هر روایات دوست نزدیک و مشاور و صدراعظم امیرروشمکر و حردمد افغانستان به محمد اعظم خان بود. وی با آنکه به شهادت گرفتار و آثار خودش (۱) و قول نزد یک تری دوستان و شاگردانش در حاک افغانستان بدنی آمد و همانجا برنگ شد و خود را اهل آن سرزمین میدانست. ولی عظم شخصیت و نبوغ ذاتی و سر پرشورش و راه فراسوی مرزها و سرحدات جغرافیایی زادگاهش کشاند ازین جا سب که سید جمال الدین افغان به سرآمد یار مسلمانان از آن سوی بحر هند تا سرزمین های باختری سودان یعنی هر جا که ندای الله اکبر مردمان را بسوی رستگاری می خواند عشق می ورزید.

سید جمال الدین در روزگاری سی زیست که دنیای اسلام عربی در سیاهی غفلت و جهل و اسیر پنجه نیداد گران استعمار گرومانز واپان مستبد بود. ملی که در سایه تعالیم اسلامی قرن ها کاروان سالار مدنیّت و فرهنگ جهان بودند و آنهمه بجد و شکوه داشتند و برق جلوه عظمت آنان سده های متوالی چشم جهان نیان را خیره ساخته بود در ادوار متأخر به پیکر های بیرونی بدل شده بودند که استعمار به آسانی آنان را می فریفت.

۱- اشاره به قول سید که فرمود: «الافغان وهی اول ارض من جسمی تراها»

عروه الوثقی و جمال الدین مصر ۱۹۵۷  
دست نویس او: «من سکنه کابل من اهالی الافغان السید جمال الدین من سادات کور»

اسناد و مدارک چاپ نشده - تصویر ۲۳  
نیر: جرحی ریدان در جلد دوم کتاب مشاهیر الشرق ص ۵۷-۶۳  
شیخ محمد عبده در مقدمه د علی الدهرین و ادیب اسحاق د  
کتاب «الدرر»

و قول هموطن سید برهان الدین بلخی و جزآنها



و در راه این ارمان مقدس از تمام لذات و شادمانی‌ها و آسایش گذشته بود می‌نایست چنین شجاع باشد. ازین حاسب که سید می‌گفت: زندان مسکرم، صاحب مصلح است و دعوتش سیاحت و کشتنش شهادت که خود سقایی بالاتر از آن نیست.

سید جمال‌الدین در راه خدمت به مسلمانان رنج‌های بزرگی را تحمل کرد. دسیسه استعمارگران و فشار امراء و کارداران مستبد ممالک شرقی از یکسو و جهل و نادانی مردمی که کورکورانه و از سرساده لومی فریب نیرنگ‌های بیگانگان و عمال آنان را می‌خورند آسوی دیگر مصایب و محنت‌های زیاده‌ای او بوجود آورد. اثرات اندوه بیکران و رنج جانگناه سید را دریاد داشت‌های او می‌خوانیم آنجا که می‌گوید: «... حیران شده‌ام که به کدام آویزم و با کدام به محادله برخیزم... نه راه فرار که از دست این طایفه گریزم و نه جای قرار که ناآن فرقه ستمیزم...»

در یادداشت دیگری می‌نویسد: (آه اردل پر خون، آه از بخت واژگون! آه از دست مردم دون.)

در جای دیگر می‌گوید: «چه کنم با خلقی زمانه که دیده بصیرت ندارند و آینه صم بکم عمی بهم لای عقلون درشان ایشان نازل شده...» (۱) سید از دست جفاکاران و زورسندان ستمگر، آواره این دیار و آن دیار بود. تبعیدها را تحمل کرد و شداید بسیار در سفرها دید همه جا زیر نظر بود. روحانی نمایان جاهل تکفورش کردند و زاهدان ریایی سخنان فلاسفه مادی را به او نسبت دادند، ولی او به مدد دانش و افرو پرهیزگاری و اعتقادها و نظریات اصلاح طلبانه و زبان گشاده خویش در دل عده زیادی از روشن‌فکران و حردسندان سلسله اسلامی برای خودش راه باز کرد و گروهی کثیر از داناان و خدواندان اندیشه در افغانستان

(۱) نقل از مجموعه اسناد و مدارک چاپ شده به از انتشارات

نادانی و غفلت مردم و استبداد حاکمان و امرای خود رأی و خود پرست و دسیسه های استعمار و بهرتر از آن نفاق و عدم اتحاد این ملل را در قعر تیره بختی و زبونی فرو کشیده بود .  
سید جمال الدین فرزند چنین روزگاری بود و خصما یص روزگار خود را خوب دریافته بود .

اواز بی اتفاقی مسلمانان رنج می برد و می دانست که اگر مسلمین با هم اتحاد داشته باشند ، محال است که استعمار بتواند بر سر زمین های آنان چیره گردد و به همین سبب با کمال تأسف می گفت : ایسان اتفاق کرده اند که اتفاق نکنند .

سید علت ضعف مسلمانان و مرگ عظمت و شکوه آنان را در گسستن ایشان از حکمت دینی و در غفلتی می دانست که مسلمانان را از در باوت حقیقت اسلام و اجرای دستورات دینی بدور افکنده بود

سید جمال الدین راه رستگاری ملل اسلامی را در دو چهره می دانست یکی تمسک به قرآن مجید که به اعتقاد او داروی بیماری هر مسلمانانی بود و روی آوردن به حکمت دینی و دیگر اتحاد و مبارزه با استبداد که لازمه آن خویشتن شناسی و کسب دانش و آگاهی از مظالم هر فرهنگ و مدنیت نبود . بدین وسیله امکان اینکه مسلمانان از قید اسارت بیگانگان رهایی یابند و ایران و فرما نروایان مستند و عیاش و خود پرست را که با سر نوشت ملیون هاتن مسلمان بازی می کردند و جان و مال و عرض مسلمان دستخوش امپال آنان بود از سید فرما نروایی پایین بیارند ، میسر می شد .

سید در اظهار مطالب انقلابی و مقاصد عالی خود شجاع و بی پروا بود و از واکنش زور بندان ممالک اسلامی و ملل نر و سید استعمار گز که نظرات سید معایر سماع آنان بود نمی هراسید و هرگونه خطری را درین راه بجان دل می پذیرفت .

سید است مردی که سراسر زندگی خویش را وقف رهایی بخشیدن مسلمانان از جهل و ستم و تعدید حالت ملل رنجور مسلمان کرده بود

پشتانکه همه سی دایم رستا حیری بها کرد . (۱)  
 در چشم سید سربلندی و جاودانگی ملتی بسته بود به قیام آن ملت برای  
 بدست آوردن حقش . به همین علت معتمد بود که مردم نباید در برابر  
 زور و ستم و حق کشتی تسلیم شوند .  
 سید عقیده داشت که عظم و شوکت حکومت کندگان در مصالح  
 و داد گری آنان است نه در چیز دیگر .

سارر و کسی که در راه حق بکار می آید نباید اجازه دهد که درس و  
 چین ، برو استیلا یابد .  
 سیدی فرمود: برخی از سردمان از بیم مرگ تسلیم می شوند و از بیم  
 خواری جا می خوراری بهتر می کنند .

سید هیچ چیز را به اندازه ترس و حین مانع عمل و رسیدن به پیروزی  
 نمی دانست ، نیرویی شگرف در آذین سراع داشت و معتقد بود که  
 انسان می تواند از عهده کارشیران بدر آید اما شیران از انجام  
 دادن کار انسان عاجز اند .

دانشمند و انقلابی شجاع ما برین عقیده بود که ترس و بیم به انسان  
 بی بیاری نمی بخشد و دلیری و شجاعت مردمان راه نیوایی نمی افکند .  
 ناری شجاع و دلاکاری این مصلح بزرگ در بیان حق و در طریق  
 بیکار با استمداد و نهر رسیدن او از موانع و دشواری های بسیاری  
 که بر سر راه پربینج و حم زندگی او بود همراه با زبان سخن گوی و  
 دانایی و پرهیزکاری و پیشکار حار العاده و بی توجهی او به مال و  
 مال و زندگی شخصی اش توانست روزنه نوری از زندگی را بروی ملت  
 مسلمان بگشاید . او که حدود نما و ا پسیس

(۱) سیر زار صای کرمانی از پیروان و دوستان سید با شنیدن  
 این حمله سید از عثمانی به ایران برگشت و در سال ۱۳۱۳ ناصرالدین  
 شاه قاجار را به ضرب تیغی از پا در آورد و ایرانیان را از اسبها  
 و ستم آن شهزاد چپا رها نمود .

و هند و ایران و مصر و عثمانی با او یار شدند. اما دستگاه های ستمگر فرمانروای روزگار همه جا در صدد اید او آزار پیروان و یاران او بودند و ستایش را در زندانها شکسته کردند برخی از یاران او را با وضعی صحیح به قتل رسانیدند، گروهی را به ترک زادگاه و مسکن مجبور ساختند. با این همه از اقبال و توحه روشمکران و عنا صروطین پست بلبل اسلامی نسبت به سید کاشته نشد، آنان به هر زمان و هر مکان خودشان را (جمالیون) (۲) میدانستند. با همه این محبت ها و ناهمواری سید جمال الدین امان همواره شجاع و مصمم بود و در پیشبرد مرام های انقلابی خویش دره بی ترس و نترسید بخود روانی داشت و در زدودن ترس و وهم از روحیه یاران و پیروان خویش نیز می کوشید و از احساس زبونی بدورشان می داشت.

هنگامیکه سید میان گرو می از اهل هند سخنرانی می کرد با سبحان انگیزنده و نیروبخش خویش آنان را به مقاومت در برابر استعمارگران تشویق میکرد و شنوندگانش بگریه افتادند.

سیده بان گمت که گریه کارزنان است. سلطان محمود غزنوی گریه کسان و اردهند شد یا اسلحه بدست به هند و ستان آمد؟ مردمی که برای تأمین آزادی و شرف دست از جان می شویند جاودانه زنده خواهند ماند. سید قبول ظلم را از طرف مظلوم گناه می دانست و به همین سبب یاران خود میگفت: من با ظالم و مظلوم هر دو دشمنم. با ظالم بخاطر ظلمش دشمنم و با مظلوم برای اینکه ظلم را قبول نمیکند و مایه جسارت و ظلم ظالم می شود. جمله معروف سید که فرمود: «تا دروازه مرگ برای انسان باز است من به ظلم و پستی نیاید بدهد.»

(۲) «نخن جمالون می ای زبان و مکان» از نامه ابراهیم القانی به سید (ایضاً مأخذ قبلی)



# سید جمال الدین افغانی

## در آئینه مطبوعات مصر

مطبوعات جمهوری مصر در تحلیلی صد سنین سالگه ورود سید جمال الدین افغانی بمصر، که در سال ۱۳۵۵ شمسی مطابق به اکتبر ۱۹۷۶ میلادی در شهر اسکندریه صورت گرفت، راجع به زندگی نامه و کارنامه های تاریخی آن فرزند سازش و نامور کشور و نابعه شرق، نخستین قاید آزادی و بیداری ملت های اسلامی و کشور های در حال رشد سقالاتی نوشته اند، و هم رساله های در جهان عرب درباره سارزات و ندای آزادی خواهی سید چاپ گردیده که ایک ترجمه چکیده از آن آثار تقدیم می گردد.

«سرچم: جلد در»



لحظه زندگی از بلاش در بیدار ساحس ملل بحواب رفته و عقب زده اسلامی فرو نایستاد و حتی جان بر سر این کار نهاد - دوا نیست که بشعل روزانی در راه دوسان آزادی و دشمنان استعمار و انقلابیون ملل مسلمان بگذارد - با راه خویش را بسوی آزادی و دوح استعمار و استمداد بپایند .

ند یگونه نهصت هایی که تادیر زمانی پس از وی در مما لک اسلامی پا گرفت و استعمار و استبداد را در هم کوبید ، بر مپای تعالیم و تلاش های او بود .

ناری این فرزند بزرگ افغانستان و جهان اسلام آموزگار بزرگی بود ، نه صرف آموزگار فلسفه و علوم - بلکه آموزگار راه و رسم زندگی سرفرازانه نیز بود هم در ایام خودش و هم در روزگار بعد .  
در پانان گماریکه نارد یگر دوحه و مراحم سازمان ها و مؤسسات فرهنگی کشور دوست و برادر جمهوری عربی مصر را در بزرگاری این محمل گرم و مبارک در ین شهر زیبا و باستانی سپاس می گویم .  
دانشمندان محترم حتماً اطلاع دارند که در کشور آدگاه و آراسگاه اندی سید یعنی افغانسان نه ساسنت هشتادمین سال وفات آن فیلسوف ودانشمند و مصلح کمبردر پایان سال شمسی جاری محمل بزرگد اشعی بزرگزاری شود بده امیدوارم از هص حضور دانشمندان محترمی که در ین جا تشریف دارند در محمل بزرگد اشع سید در کابل نیز برحوردار کردم .



اگرچه تفصیل آن دامت‌ان را - حوآن‌ان امروز کمتر پی می‌برند... ولی فصل‌های انقلاب انگیز آن هوز الهام بخش تحولات - و نغمه جاودان برای پیروان آن است، و هورپردۀ در قبال آن نه‌فاده و آوای دل‌پذیرش در گوش‌ها طنین می‌انگیزد.

سرزمین مصر قهرمانانی را دیده است که روشنی بخش تاریخ بوده‌اند... ولی مادر ممالک نهاد یواری برها کرده ایم... و یا ایشان را قصداً نفراشوشی سپرده ایم، و آن روزگاری بود که دشمنی‌ها در برابر هرزعیم و رهبری سرمی کشید... و ما بعد از آن ندامت می‌کشیدیم و به تذکار قدر دانی از عظمت رادسردان خود می‌پرداختیم... تا از آنچه رخ داده بهره‌مندی یابیم و یا برداشتی از کیفیت حوادث دعائیم... و آنانی را شناسیم که حوادث بزرگ را در تاریخ ما خلق کرده‌اند و ما سردمی هستیم که در جهان شهرت نیکو و ناسی درخشان داریم.

شاید روشنترین دلیل شعور تازه ما این باشد که می‌خواهیم حقایقی از آن رادسردان بدست آوریم - و یادبود شان را گرامی بدانیم. در پیشگاه عظمت جمال الدین نقدیر فراوان بحاسی آوریم... یادبود او مؤمنان رادرمحبت و وطن‌مانفعت میرساند، و احساس آنهارا برای اعتقاد به عربی بودن شان برمی‌انگیزد.

پیش از آنکه به اسکندریه برویم، و گمگویی پیشوایان لکری معا صبرین مصر و افغانستان را بشویم ناگزیریم به عقب برگردیم... و به صدسال پیش بگردیم، تا سردی را ارزیابی کنیم، و مواضع او را بخاطر پیادیم پیکارهای او را که ناشجاعت و دلاوری علیه ظلم و ستمگران ایستادگی کرد... و سپس پهرامون سیمینار بزرگی صحبت کنیم که در اسکندریه بدینسان صحبت برپا گردیده است، و با اشراک دولت و ملت مصر در این سیمینار هم‌بنام عالی محمد داؤد رئیس دولت افغانستان توسط وزیر اطلاعات و کلتور آنکشور ایراد شده است.

مجله آخر ماهه تاریخی اول سپتمبر ۱۹۷۶

مردانی که راه ما را روشن کرده اند فراموش نمی کنیم

## سردی که تخت سودان را رد نمود

بقلم: محمد نصر، عکاسی: خمیس مرجان

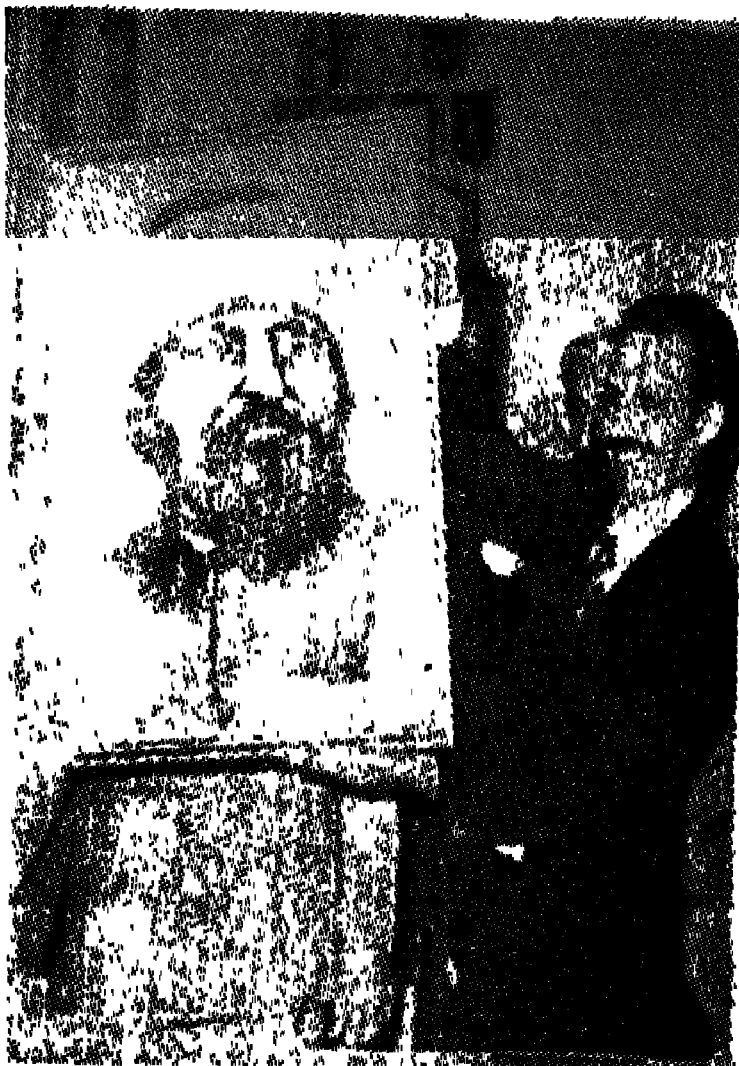
داستان زندگی جمال الدین افغانی در مصر باید در همه نسل ها حکایت گردد، و از نسلی به نسلی انتقال یابد .  
این داستانی است که عالیه ترین مفهوم قهرمانی را تحمل میکنند . نیروی که نه بهترین وجهی تلقین و هدایب میخورد .  
جریان سیمینار منعقد از طرف مجلس اعلای شئون اسلامی در اسکندریه مؤید این حقیقت است : شعله را که صد سال پیش جمال الدین در مصر ابروحت تا کمون خاموش نگردیده .. و مصر هنوز هم دریاد بود آن و با داراست .. و با فصاحت آشنائی دارد ... و به بمن آنچه بخاطر آن انجام میداد ، در حور تقدیر وطن — و هموطنان میما شد .  
جمال الدین افغانی بسیار چهر هارا در کشور ما ایجاد کرد .. بهترین سالهای عمر خود با فداکاری و قربانی سپری نمود . پرنهترین دوران زندگی و شعور ملی خود را ... و در حشا نترین روز گار عظمت ساز زاب خویش را بخاطر ما بهایان رسانید . . . به تکریم ما رار هپری کرد . او پدر معنوی و روحی و محرک نیرومند رستاخوز و احپای میچند ما بشمار میرود و انقلابی را که در آنوقت برپا کرد تا امروز نهص و بهداری ملی ما را زهر یکک به ما یابد .

سید جمال الدین افغانی در سال ۱۸۳۹ م مطابق ۱۲۵۳ هجری در  
وریه اسعد آباد از مربوطات کابل کشور افغانستان چشم به جهان  
گشوده است .

خانواده سید جمال الدین دارای نمود و شهرت نیکوی بود . . . او در  
هشت سالگی ، مدرس و تعلیم پرداخت ، و در عموماً جوانی او بین اسیر  
محمد اعظم خان و انگلیس و هواخواهانش برخورد سیاسی رخ داد که  
باعث بیقراری سید گردید و چنانچه از وی درباره زندگی ماهه اش پرسیدند  
گفت :

« این چه فایده دارد که گفته شود من در سال ۱۲۵۳ هجری با برصه  
زندگی نهاده ام ، و بیشتر از نیم قرن حیات بسر برده ام و مجبور شده ام تا  
کشور خود (افغانستان) را ترک نگویم ، مجبوریتی که داری های اعراض  
و خودخواهی ها بهمیان آورده است ، مجبور به ترک هند شدم ، و از مسر  
نیعید گردیدم ، و از اکثر پایتخت های روی زمین دور شدم . همه این  
احوال و خاطرات و یادنامه ها مرا سرور نمیدراند ، در سجنای انظما عا  
زندگی خود را باز گویی کند ا

تاریخ او ناپید می نماید که نسبت سید جمال الدین افغانی یکی از ایمان  
مشهور حدیث علی برندی میرسد ، و این سلسله تا امام حسین پسر علی بن  
ابی طالب سر میزند ، که از لحاظ فکری و علمی در پی ریزی تمدن عربی و زبان  
عرب نقش داشته ، و از بزرگترین چهره های تمدن اسلامی شمرده میشود .  
شهادت تاریخ ، همیشه سید جمال الدین تعلیمات خود را در لعب  
و تاریخ و علوم شرعی و منطقی و ریاضی و حتی طب و تشریح بپایان رسانید  
فقط ۱۸ سال داشت . . . در همین روزگار بود که به بیماری سهاسی و پیکار  
نظامی دست آزد ، تا نهود انگلیس را از ایما و آنجا نا بود سازد ،  
در هندوستان دریاب که تسلط استعمار شیرازه وحدت کشور را  
برهم زده است ، و آشفتگی اوضاع را چنان دید که ایستعمارگران بر مردم



تمثال سید جمال الدین افغانی بدست پوهاند دکتور نوین  
وزیر اطلاعات و کلتور افغانستان

آنگاه که آن فرزند برومند افغانی با ریخ زندگی خو در ابعاد مصر  
پس کشید، آنان را به نعلیم سید معرفت حاصل آمد زیرا سحران  
سیدنی و خواندنی بود، و در قلب و روح تأثر بی نمود زیرا از قلبی  
بر میخواست که الهام دهنده پیوند دلها بود.

۸ سال تمام درسز بین ما گذر آید... در فرصتی که وسایل اطلاعاتی  
وجود نداشت که تعلیمات سید را نشر نماید، در آن موقع مردم بیلیمان و  
کنه رانس های اورامی شنیدند. مردی که آنس سوران ایزدی و خودش  
راه را گرفته بود... و به تعمیر یونان در گذشته های دور به او گرمی صحبت  
حدائی رسیده بود و یا اینکه اوقاصد پروردگار در زمین الهی بود. اگر  
این تعمیر درست باشد، باید گفت که سید مصر را پایگاه پیشرفت های  
خود در تحولات کلی چهره شرفی میداند... و در باره مصر چنین گفته  
است:

مصر محبوبترین و عزیزترین کشوری نزد من است.

مصر دروازه حریم است.

اگر مصری ها بسجده گردند و مانند سلسی در آید که آزادی را  
صورت زندگی میداند، آن راه هیچوجه از دست نمیدهد و ناتاب  
قدمی در مقابل ظلم و قتل و ستمگری پایداری نشان دهند، و ناصر  
و شکستهای پیوند های خود را بر زمین داشته باشند. به مصری ها مرده  
آینده نیک و رسیدن به آزادی بدهید.

چنانکه در مورد مصری ها گوید: (آنها احقاد و بازمانده های  
عازیان و فاتحان از عزیزترین قبایل عرب اند و برادران بز رگ  
ایشان، بدریه های آنهای می رسد که آثار شان به عظمت و هم عالی آنها  
دلال می کند.

سید مردی بود که شعار (مصر برای مصری ها) را بلند کرد  
و نخستین بار طرح و تهداب حرب ملی را بصورت بهمانی ریخت، که  
در آن بردان انقلاب شکوهمند عربی پیوستند. موفق او در مورد

هجوم می برند. خاصه به اش سلاح او بوده. رساله او راجع به رد دهر یون با پیختگی تمام پیش شد. در این باره دانشمند ارجمند امام محمد عبده شاگرد وفادار سید میگوید: (آنچه سید را به تصدیق این رساله واداشت، اندوهی بود که در اثر مظالم انگلیس وجودش را فراگرفت. زیرا سید دید که حکومت انگلیس در هند مردم را به واگذاری و انضلال پیوند ایمان و عقیده فریب میدهد.

### صده سال پیش:

از ۱۸۷۱-۱۸۷۹ در مصر:

جمال الدین بعد از آنکه به اکثر کشورهای شرقی مسافرت نمود، و تلخی ها و شهرت های زندگی، کام حائز راتر ساخت به مکه و مدینه رفت و در آنجا جامعه اسلامی سخت بروی تأثیر افکند... با خود اندیشه و بخاطرش گذشت، که یک دانشگاه اسلامی عربی تأسیس گردد... و باین خاطر بود که به تشکیل جمعیتی به عنوان (ام القری) آغاز نهاد، که شامل نمایندگان دول اسلامی بود، و هدف آن را وحدت ملل اسلامی احتوا میکرد.

شیخ محمد عبده شاگرد وفادار سید، و شیخ حسن الطویل با وی همراهی میکردند. و با ایشان بود که به تنظیم درس های می پر داخت که در الازهرتد ریس میکرد، و تشنگان معرفت و فر هنگ را سیراب سیاح درس های سید مشتمل بر دوستی و وطن و نفرت از استعمار بود، و در نهایت چنین عقیده رادر گفتار حویث مردم محبر ایمان میداشت که بهرگمت: (ای مصری ها مانند دیگر ملت ها آزاد و خوشبخت زندگی کنید... و یا در این راه شهید شوید و به ثواب نایل آئید) این دعوتی بود که پیش از تبلیغ سید مصری ها به آن آشنائی نداشتند و انسان عادی مصر آن را نشنیده بود... ولیکن سید جمال الدین افغانی با صراحت اظهارش کرد تاراه خود را بروی هر مرد مصری بکشاید.



(ملک بن بهتر بن ملک است... به دوستی شریک وقتی نایل  
 آذیم که در حلال آن بحیب بوطن را حسرتجو کنیم) این اندیشه عالی  
 بیابگر آنست که سید جمال الدین افغانی نه دانش و آموزش ملی دعوت  
 میکرد، و آغاز این واقعیت نگری (وطن) است. و وسط و انجام آن  
 نیز متضمن وطن پرستی میما شد.  
 نظر جمال الدین راجع به سوسالیرم در این عبارت خلاصه میشود که  
 مسگوید:

هر اشراکیت (سوسالیرم) که روحیه و اساسات آن نا اشراکت  
 اسلام مخالف داشته باشد نتیجه خرخریری و قتل بررگ ندارد  
 و چون پاگان را ریختن گناه و بنای زندگی را بحریب نمودن پیدا شی  
 است و بهیچکس سودی نمیشد. (بشر بزرگترین راز آفرینس  
 است و بنا تعقل و اندیشه ر موز حیات و اسرار طبیعت را  
 کشف میکند، و بنا نیروی داس و تکامل عمل نه رها یای خود تحقیق می بخشد  
 ، و درسی یابد که آنچه روزگاری مستحتمل بود اکنون ممکن میگردد).

از سید بشوید، که نه امیر کشور خطاب میکند:

«ملک مصر مانند دیگر ملکها، متشکل از مردمان بی شعور و نادانی  
 است که در میان افراد آن وجود دارد، ولیکن فاقد علما و اندیشمندان  
 نمی باشد و با آن نگاهی که سوی این ملک نظر اندازید، نه همان  
 دید به شخصیت عالی شما موجه میشوند، و اگر نصیحتی از این  
 ارادت مند بید بری، با ید سعی کنید که مردم از طریق شوری در  
 سر نوشت مملکت سهم بگیرند و نه اجرای ادعا باب هدایت صادر نماید  
 تا نمایندگان مردم نه تند و بن قوانین پردازند، و قانون نام و اراده  
 شما نافذ شود، و این امریست که پایه های منطقت و اقتدار شما را  
 استوارتر می گرداند.»

(آنگاه نزودی در حواهد یافت که مجلس نمایندگان مصر  
 با شکل ظاهری خود به مجلس نمایندگان

حالات عثمانی هادر مصر مندرحاً روشن گردید، و این موضوع را در میان نهاد که باید راجع به رهبری غیر عرب که بنادب عربها بر دارد تجدید نظر شود.

سید بهردم مصر مؤکداً اصرار می داشت که بناس اسمعماری و حظری که این ناحیه متوجه است دشمن اسای جهان اسلام بشمار می رود - و از اینجاست که هیئت سید جمال الدین با تمام نیرو و امکانات خود در پیکار صد این حظر سرکشید. و شعار (ناسا ندو همکاری) و (وحدت) و (اتحاد) را اساس کار خود قبول کرد، تا در مقابل آن حظر قد علم نماید.

جمال الدین از اینکه سلطان عبدالحمید تعویری در میان است خود وارد نماید، تومید گردیده و با بران بالمواجه با او تصادم کرده و بر این گفت:

«من آمده ام تا با اطلاع برسانم که از بیعت خود بازگشته ام... من به خلافت بیعت نموده بودم، و حلیفه را بر اووار نیستم که در وعده خود را متکابر و صادی نباشد.»

این بود موقف سید در مقابل زمامداران و حکام، که به درجه عالی شجاعت مشا هده گردید و هیچ سابقه ندارد و آنهم در فرصتی که مردم فرمانبرداری از حکام را بمنزله پرستش اصنام می پنداشتند.

در سالهای ۱۸۷۱ و ۱۸۷۹ در مرز بین مصر سید با صراحت تمام گفت:

آنچه من را از ملک دیگر متمایز می گرداند، زبان و لغت آن

است. ملت عربی پس از آنکه پیرو دین و مذهبی باشد. (عرب) است و این امریست روش که نیازی به دلیل و برهان ندارد.

مردی بود که تا امروز اندیشه هایش در اذهان مردم ماسوح دارد گوئی که تا کنون زندگی میکند و در کوهنماید که ملت عرب با چه دشواری ها رو به رو است.

«نماینده شما کسی است که در زبان شما و به مقصای شرایط موجود مصر پرورش یافته، و آن صاحب رسوخی است که مال دهقان را با تمام سعی و کوشش خود حیث و بیل کرده است. انسانی جمون که هیچگاه با حکام در نمیخاند و حکومتها از اده و همت او را سقوط داده اند. و این مردی است که هرگونه خیر و حکم را در اده و بیروی سرکش طالب می نگرد و دفاع از وطن را در آینه همان قوب می بیند. در نهایت تمام صناعات جسمه روحی و پایه های ملی، به سر و نشب ناسیمون و ذلت و حقارت ملی دچار میگردد، و زمینه انکشاف آزادی ملی پر باد میشود.

این است با تاسف می گویم که شورا یملی سو هوم شما تشکیل میگردد (اگر و یا هادرت باشد). و این امریست که اصلاً با قواعد فلسفی مخالف میباشد. اگر چه گفته اند: وجود بهتر از عدم است، ولی زوال و عدم این مجلس از وجود آن مهید نراست.

جمال الدین به قیصر روس چنین میگوید: «اعلیحضرت قیصر! عقیده دارم که اگر مردم با سلطنت پادشاه دوست باشند، بهر است از آنکه دشمنان سرصد فرصت بوده در دل های خود زهر کینه و حسد و شعله اتقام داشته باشند».

به ناصرالدین شاه ایران چنین نوشت:

«حسرت شاه باید بداند، باح و عظمت سلطان، و پایه های سلطنت نسبت بوضع موجوده با حکومت قانون حوبرو بهتر مستحکم میباشد، و دهقان و کارگرو صنعت پیشه در کشور، بهید تر از عظمت شاه و نمایندگان شاه اند. اجازه بفرمائید که بصراحت بگویم:

شاید دیده و یا خوانده باشید که بلخی توانسته است بدون داشتن پادشاه زندگی کند. آیا هرگز دیده اید که پادشاهی بدون رعیت و ملت ریست نماید؟

اروپائی‌مشا بهت خواهد داشت) و در معنی نیز لااقل خواهید دید که در آن احزاب (چپ‌گرا و دست‌راستی) بهارز میکنند و با تشکیل این مجلس خواهید دید که حزب مخالف در مجلس بی‌اثر است. زیرا مبادی آن ساقض اهداف حکومت می‌باشد، که از طرف حزب موافق یاری و تأیید می‌شود.

البته امروز گفتار مرا با تعجب می‌شنوید. زیرا آنچه را در میان گذارده‌ام تصویری بیش نیست، که از پندار و گفتار در ساحه عمل پوحد نیامده‌است. و اما وقتی که مجلس نمایندگان را ملاحظه کنید، آنگاه درخواهید یافت که هر عصبی از آن میکوشد تا با حزب موافق به پیوند و از پیوستن به حزب مخالف بپرهیزد. و آنوقت خواهد گفت که جمال‌الدین راست گفته است.

سلیب‌من راست گفته‌ام، ولیکن این قول وقتی ارزش دارد که از آن نتیجه مطلوب بدست آید، و مقدسات صحیح آنست که راستی حاصلی مثبت از آن برچسبیم و مقدسات شورای ملی که قوب خود را از محیط مردم بگیرد مصالح متضاد آن را فرا بگیرد، و هدفهای آن مختلف می‌باشد. و این مجلس را قیام و ارزشی نیست، و دیری دوام نمی‌کند و بی‌نماز مردم است.

جمال‌الدین در کتاب (خاطرات) خود چنین اظهار عمده می‌نماید:

«کسی که به‌نمایندگی ملت قیام میکند، مصایب به‌شمارای در قبال خود دارد. زیرا فاقد آزادی است، و آله حموشی به‌ش نیست که در دست قوتی قرار گرفته‌است. آن نیروی که کشورش را تا آن مرحله کشانده‌است»

[10,012

اگر اندکی بی‌میل باشید، آفرامی شناسید. و اگر بخواهید من آنرا توصیف می‌نمایم:

سماقماً سایر شخصیت های علمی و فرهنگی بشمول دکتور احمد الحوفی در باره شخصیت جمال الدین توصیهات داد و استا دحلیل الله حاملی شاعر و سفیر کمرافعا نسان در بعد ادطی قصیده غزرای شخصیت آن مرد بزرگ را تحلیل و بررسی نمود. و هکند ادکتور عثمان امین پیرامون نهضت اسلامی در دوران جمال الدین و محمد عبده مفسکین عصر ما و دکتور عبدالمعم الحمر معاون انحن بحقیقات اسلامی در پوهسون از هر بالوبه پیا نیه های ایراد کرد بد .

سپس پوها بود کتور عبد الرحیم نوین وریر اطلاعات و کلور، و دکتور عبد الواحد کریم سفیر کمر جمهوری اقعانسان کشور برادر در باره نقش سید جمال الدین در زمینه جنبش فکری اسلامی، و فعالیت های آزادی خواهی آن نابغه سرق پیا نیه های مفصلی ایراد داشتند که هر یک از این سخنرانی ها گوشه از مرازات قهرمانان جمال الدین را احوا و میگرد و در این پیا نیه ها پیرامون آزاداندیشی و تاریخ زندگی مردی صحبت میشود که مشکلات را با سسه فراح و فلهی بیرومند و روحی توانا استقبال می نمود و مردم را شعور اجتماعی و انکشاف دهی می بخشید، و زندگی خود را وقف اعتلای ملت عرب و جهان اسلام کرده بود. اند پشمه بردی که در راه نجات مسلمانان از چنگال جهل و ستمگری حدس میکرد و روح ملیت پرستی را در نهاد مردمانشان احیا مینمود، در این راه رفاه و آسایش خود را فراموش کرد، و دوری حسرت از آنچه به او نسبت میدادند که رهبرانقلاب و الهام بخش اصلاحات اجتماعی است .

آنگاه که برتانه بوی پیش نهاد کرد تا برار یکه سلطنت سودان جلوس نماید، او با عمق اندیشه و وسع نظر چنین پیش نهادی را رد نموده و تاح و تیخ سودان را نپذیرد. بلی این مرد ناریح سید جمال الدین افغانی بود که پشم از یک قرن چنین گفت:

(تکلف عجیب، و خمیطی بزرگ در میاسب است). اجازه ندید تا از چاب لاردانگلهس سوالی نمایم:

این بود شیوه جمال الدین افغانی ... با صراحت لهجه میگفت و با قاطعیت عمل میکرد و صحبت و گفتارش مشحون از فلسفه بود. مردی بود شجاع و توانا که برگشتار و پندارس هزاران حساب میکرد. و نه آن ارج می نهاد.

صد سال بعد:

۲- اگست ۱۹۷۶ - در شهر اسکندریه در معسکر ابو بکر صدیق رضی الله عنه صد سال بعد از ورود جمال الدین افغانی در مصر. و پس از آنکه تغم آزادی کشت، و آن را نار و ساخت و آبیاری کرد و مائثر آن را می چشمیم ... و به یاد بودس انجمن میسازیم. و در شهر مسان ابو بکر صدیق احتفال بزرگی در تحلیل از مقام شامخ آن رادمرد ناریح بر پامیداریم. در محیطی که اکنون هزاران جوان مسلمان وجود دارند و آنان را چنان اهداف عالی گرد هم جمع کرده است، که رئیس و رهبر مصر محمد انور السادات، خود نه آن چنین دعوت میماند که عبارت است از:

وحدت کامل ملت عرب، نه بحوی که شایسته ای و احداث این ملت است. و سالیان سمادی در پرتو آن زندگی نموده و مهیر الهی یا قاصد صلح از آن تعبیر میکنید. و آن مردی بزرگ سید جمال الدین افغانی است که صد سال پیش داستان دل انگیز از این سرزمین پیادگار مانده است. در این سنه بتار نه نیابت از بناعلی محمد داود رئیس دولت جمهورری افغانستان، پوها ندد کتور نویوزیر اطلاعات و کلمور آنکشور سخنرانمی نمود. و بیانیته از طرف محمد توفیقی عویضه سکریر عمومی مجلس اعلای شعون اسلامی جمهوریت عربی مصر ایراد گردید، که از آن احتفال باشکوه تذکار دادند. استاد یوسف السباعی سکرتر جرال سؤتمر آسیا افریقا و رئیس انجمن دوسنی جمهوریت عربی مصر و افغانستان، و همچنان اساد شیخ محمد حاطر مفتی جمهوریت عربی مصر در این محفل بزرگ بیانیته های ایراد نمودند.

احبار اليوم شما ره ۱۶۵۹  
مورخ ۲۱ - اگست ۱۹۷۶

## جمال الدين افغانى

دقلم : محمود عوض

### چهره‌های ستف‌کرد و دانشمندی عادل

۱-  
کلی انسان قضیه . وکل قضیه جائزه . وکل جائزه لمن

۲-  
السیاسی : یغایب فی الناس مصالحتهم . ان جائزه لمن  
الحسوس علی التصفیق . . وئمنه هو ان یغیر الامراف .  
رجل النبوة : یغایب فی الناس صبرهم . ان جائزه من  
الخلود ، وئمنه هو العلاب . سنوات من العلاب .  
الفکر : یغایب فی الناس عقولهم ، الجائزه من الاحترام  
والعساة من ان یغیر دانسا ففرا .  
رجال الصفة ایضا : یغایب فی الناس خرافهم . ان جائزه من  
من الحسوس علی الثروة ، وئمنها هو ان یفقد الاحترام

وینال تطم من کل من یغیر  
ان یفقد الصفة والجمعة ، والاحترام  
مسندة بطنها ، لیفقد فی الناس  
طریقته یغیر يعرف فی الناس

سیاسة الثروة دائما هو ان یغیر  
الجمعة من فیه الجموع  
من فیه الجموع : یغایب فی  
من لا یغایب من لا یغایب  
من لا یغایب من لا یغایب

هراسان درزندگانی خود دارای همکوره‌هایی میباشد که با نظیری  
آن نه انجار و مکافات می نایل میشود . و روزی هم مسئولیت آن هدف  
را متحمل میگردد .

آیا سودان از آن شما است؟ که مرا بصفت سلطان آنجا می فرمایید،  
 و سودان را بمن میدهند المصبر از مصریها است. و سودان جزء مسلم آن  
 است، با ادامه تجلیل از قهرمانان سلی و یاد بود مردان نامور خود از محمد  
 توفیق عویضه درخواست میکنم نادرچین مسائمت های که شخصیت های  
 حاو دان عرب را با تدکار بهروزی های درحشان آنان تجلیل میمائیم  
 در اتباع کشور های دوست و برادر که در این کشور به ورا گرفتار  
 تعلیم اشغال دارند دعوت نمایند و این نموداری از علائق انسانی  
 است، و امیدواریم با آرزوی ما را اجابت نمایند.





سپس شاعلی محمد توفیق عو یصه سکرتر چرال مجلس اعلائی شتون اسلامی به نمایندگی از مصر گفت : بنام مصر و محمد انورا لسادان رهبر و رئیس جمهور آن کشور . یاد بود پیشوای بزرگ و متمکز سترگ اسلام رادر عصر نوین تحلیل می نمائیم . و این احتفال عظیم را با انجمن دوسی مصر و افغان و فرزند ان دنیای اسلام که ار ۷۳ دولت در دو هفتون های مصر درس میخوانند برپا میداریم

نویسنده بزرگ یوسف السباعی رئیس انجمن دوستی مصر و افغانستان بدین مسامتت در سخنرانی خود پورا سون مجاهدات آن مصلح کمیر در خدمت دین مقدس اسلام ، و اتحاد و همکاری بین مسلمانان توصیه خاب داد ، و متعاقباً شخصیت های دیگری با نند شیخ محمد حاطر بهتی جمهوریت عربی مصر ، و دکتور احمد الحوفی استاد ادبیات عرب در پوهسون قاهره و دکتور عثمان امین استاد فلسفه اسلامی ، و دکتور عبدالمعم الممر معاون مجمع دعوت اسلامی در پوهسون ارهر ، و شاعر شهیر افغانی خلیل الله خلیلی سمیر افغانستان در بغداد و دکتور عبدالواحد کریم سمیر آنکشور در قاهره در مورد شخصیت و مجاهدات آن بزرگوار بر گوار افغانستان بپا نیده دادند .



## افغانی ود دعوت آزاد دانشمندان مصر!

در سیمینار صدمین سالگره ورود سید جمال الدین افغانی متفکر اسلامی در مصر، که در شهر اسکندریه انعقاد یافت، دانشمندان و نویسندگان اشتراک ورزیدند در این موقع پوهانند کتور عبد الرحیم بوین وزیر اطلاعات و کلور افغانستان از اشتراک کنندگان سیمینار دعوت بعمل آورد تا در مجلس علمی که به واسطت برور هشتادمین سال وفات سید جمال الدین افغانی بهاریخ ۹ مارچ ۱۹۷۷ مصادف به ۱۸ حوت ۱۳۵۵ شمسی در کابل (پایتخت افغانستان) دایر بهگردش رکب نماید، و حاطره بهجاهدات آن بزرگوار مردی را که زندگی خویش را وقف بهداری ملت های شرق نموده و به وحدت مسلمانان دعوت کرد تحلیل کند .

در آغاز سیمینار که از طرف مجلس اعلای شئون اسلامی در باشگاه ابوبکر صدیق دایر گردیده بود، و در آن تقریباً دو هزار پرسرود خمر جوان از همه کشورهای اسلامی حضور بهرسانیده بودند، رئیس دولت افغانستان طی پیامی عوانی ایشان گمته : ( برای من و هموطنانم مایه استنان زیاد است که دولت دوست و برادر مصر صدمین سال ورود مجاهد و فیلسوف برگ سید جمال الدین افغانی را تحلیل نماید، و بیاد علایق برادران عدولت را بیش از پیش استوارتر می سازد) . . و همچنان در پیام شان گفته اند :

سید جمال الدین افغانی فرزندان افغانان چون قاصدی دلیر . آزاد  
وروشن فکر این پیام را بجهان ابلاغ می کرد، و بر ضد جهل، نا برابری،  
استبداد و استعمار می جنگید .»

فرهنگی بیشتر بین مصر و افعانستان محسوس می‌باشد ، مخصوصاً از آنجا که هر دو کشور دارای ارزشهای مشترک ثقافت اسلامی میباشد ، که استمرار و دوام نزدیکی را بین دو کشور بحکیم می‌بخشد . . .

وزیر در پاسخ گفت : حوض شمشختا نه بین افعانستان و مصر در طول قرون متمادی روابط دوسانه و خودداده که ریشه های آن با روزگاران متمادی میرسد و این نظریه را آثار باستانی می‌نمایند می‌کند که اخیراً کشف گردید و از آن جمله سنگ (لاچورد) است که به عربی (لازورد) گفته میشود و این سنگی است که معادن آن در افعانستان پیدا میشود و در اکثر ظروف ریختی و در مثال توب عیح آمون ، معروف و در بیشتر مقبره های فراموش مصر موجود میباشد . چنانچه از کشفیات اخیر در کشور ما ثابت میشود ، آثار فرعونیی در افعانستان موجود است ، و یک طرفه سقائین را آثار فرعونیی در حمله آثار قدیمی افعانی کشف گردیده است ، که این امر خود شاهد برجسته آنست که فرهنگ و هنرها و فنون از روزگاران کهن بین دو کشور نمادله گردیده است .

از ایشان پرسیدم : تا چنانکه معلوم دارم ، روابط فرهنگی با ظهور دین اسلام و انتشار آن در افعانستان بحکیم یافته است ، اظهار نمود که :

این موضوع واقعیت دارد که علایق فرهنگی و اجتماعی بین دو کشور که از باستان رسان وجود داشته اکنون بیشترین تر گردیده و انکشاف و گسترش یافته است . و گاه توحید و یکتاپرسی توانسته است که در بین ثقافت موجود در افغانستان و فرهنگ اسلامی که بنا رسیده بهم آئینی حاصل آید ، و در چنین حالی هر دو فرهنگ به ثقافت مشترک تبدیل گردیده ، و تا دله علماء و دانشمندان در علوم حدیث و فقه و سایر جهات دانش و معرفت در آن فرصت ها رسیده رشد این فرهنگ مشترک را توسعه بخشیده است .



## مصباحیه کمال سعد

باپوهاند دکتور نوین

پوهاند دکتور عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلمور افغانستان طی ملاقاتی که در این هفته با ایشان بعمل آوردیم اظهار داشت که: ملاقاتش با محمد انور السادات با وجود مشغولیت های فراوان و سنگین که بعهده دارند خاطره فراموش ناشدنی و بزرگی است، و از روابط متین دو کشور و دوستی بین دور رهبر مصر و افغانستان رئیس محمد انور السادات و رئیس محمد داود سرچشمه می گیرد .

د پدارس از وزیر افغانستان در منزل دکتور عبدالواحد کریم سمیرا نکشور در قاهره صورت گرفت، و آن موقعی بود که با انور السادات رئیس جمهور و همچنان ممدوح سالم صدراعظم ملاقات دوستانه بعمل آورده و پیرامون تحکیم علاقی بین دو کشور تبادل افکار نموده بودند: از وزیر افغانی پرسیدم که: آیا گامهای عملی برای ایجاد علاقی

بین افعانستان و مصر تجدید شد ، مواد بسیاری وجود دارد که مؤید  
 تامله هری و سیتامی - احمار و اطلاعات و تراجم و نشرات و گروه  
 های ورزشی می باشد . این امر البته علاوه ارسال همت های تعلیمی  
 و اسنادان مصری به افعانستان است که به تدریس زبان عربی و علوم  
 شرعی در پوهنجی شرعیات پوهنتون کابل و دیگر مدارس دینی  
 می پردازند . در اثر توافق قلبی که تأیید گردیده ، هموزم به حصول  
 افغانی به قاهره می آید تا در پوهنتون ها و مراکز عالی تعلیمی مصر  
 درس بخوانند ، و اغلب آنان بوطن بازگشته اند ، و در رشته های مهم  
 و مساحه های مختلف کرسی های مهمی را اشغال نموده اند . چنانکه  
 در مصر شحصیب های وجود دارند که دوستان مشترک دو کشور  
 میباشند که مثال زنده و برجسته آن احمدورید او شادی سابق سفیر  
 مصر در افعانستان و ایجاد انجمن دوستی بین دو کشور میباشد ، که  
 ریاست آنرا در مصر یوسف الساعی عهده دارد ، و در افعانستان ریاست  
 این انجمن را ایحانف عهده دار میباشم .

در برابر این سوال که پیمانۀ انتشار و توسعه زبان عربی  
 در افعانستان بحیث یک کشور اسلامی چقدر است ؟ بخصوصاً که  
 دانشمند بزرگی مانند سیمویه از آن دیار در وضع دستور لغت عرب  
 سهم مؤثر گرفته است ؟ بسدگردد :

- لغت عربی در کلیه مدارس افعانستان با اساس اینکه یک لغت اصیل  
 و لغت دین اسلامی است تدریس میگردد . علاوه بر این در افعانستان  
 پوهنجی شرعیات یکی از پوهنجی های پوهنتون کابل است که همه  
 مضامین آن به عربی تدریس میشود . و همچنین در پوهنجی ادبیات  
 پوهنتون کابل له و ادب عربی دیوار تمسحاصی دارد ، و به حصول  
 آنرا فرا میگردد .

اگر فرهنگ اسلامی نمی‌بود - باین پیمانۀ علمای افغانی را نمی‌شناختیم که میراث جاودانی را در ادهاں مصری‌ها بجای می‌گذاشتند ، که از آنجمله پیشوایان وقت اسلام ابوحنیفه نعمان و امام احمد بن حنبل و اسامان بررگ حدیث امام بخاری و امام ترمذی . و همچنان امام زحشری و امام سکاکی و امام سعدالدین تعنازانی که از مشاهیر امت عربی بشمار می‌روند ،

در تبارز دانشمندان متذکره و دیگر علماء در افغانستان قدیم فرهنگ اسلامی نقش عمده داشته است ، که امثال شاربن برد بخاری و ابوعطاء السندی و ابوالفضل احمد از مشاهیر ادب و شعراء اند . و هکذا فارابی و ابن سینا در فلسفۀ قد بر اراشتند . و در کیمیا شخصیت چاربن حیان را همه ما معروف داریم . و در البحر محمد بن موسی حوا رزی شهرت فراوان دارد .

بدینصورت همچنان درسی یا بهم که بس افغانستان و جهان عرب اشتراک فرهنگی بعدی بوده است که همی علماء و ادباء و شعرای ما آثار خود را به زبان عربی می‌نوشتند . و علی‌رغم فاصله دور و اشکال رفت و آمد و مواصلات در آن وقت ، تماس‌های شیمی بین دانشمندان و ادباء و مورخین دو کشور برقرار بوده است . تا حلقه مشرک ثقافتی تا این عصر کشانیده شد ، و جمال‌الدین افغانی فرزند برومند افغانستان به‌صراحت و این سرزمین را مرکز اهداف و آرزوها و آمال خود قرار داد که در حدود یکصدسال از آن روزها میگذرد .

س : پس چگونه می‌توانیم این علائق فرهنگی دیرینه را که سالیان دراز ما را بهم پیوسته نزدیک داشته است ، توسعه دهیم و این پیوند هارا بهمان کیفیت اعاده نمائیم ؟

- با سرور به انصال و پیوند این علائق و بستن این پلهای فرهنگی سعی می‌ورزیم . و در سالهای اخیر بین دو کشور سیادت فرهنگی و تعاون علمی و علمی رویکار گردیده . و در موافقت نامه که در مارچ ۱۹۷۶

سیاستمداران ارزشیابی مصالح مردم حطا به سید هد به افکار و پاداشی  
میرسد که جامعه در ستایش او کف میریزد .۰۰۰ ولی موقعی دست سید هد  
که از استهبال جامعه بحرمان می افتد .

شخصیت دولتی: از وحدان و مشاعر مردم سخن میگوید ، و نامی  
حاویدان کمائی میکند، و اما روزی می آید که سالهایی دراز با احساس  
رنج و عذاب روحی مواجه می گردد .

سردی متفکر: اندیشه و تعقل جامعه را رشد و انکشاف سید هد و مورد  
احترام قرار میگیرد ولی عمری در عسرت و فقر و تنگدستی ریست می نماید .  
کلید پیشرفت اجتماعی ایست که هدف و مسئولیت روشن باشد  
و صلاحیت هادرا آغاز کار معین گردد و آنگاه است که هر شخصی میتواند  
راه خود را تعیین نماید ، و نمر آنچه را انتظار میکشد بر چهره .

سید جمال الدین اعمانی این قصیه را بحیث معزی متفکر و ارزشی  
معنوی پیوسته شعار خود قرار داده بود او سردی بود مبارز و سیاستمداری  
صاحب نظر که اساس قضیه را شیوه دایمی مبارزه سیدانست نه شعاری  
رودگذر که در این راه هاداشی نمیگرس .

نا این تعقل و اندیشه بود که سید جمال الدین اعمانی در راه  
سارچ ۱۸۷۱ و اردسبصر گردید . سردی سبک و دانشمند که در اعمانسان  
بولدیافته و درهماجا بزرگ شد و پابصحنه مبارزات سیاسی نهاد .  
ولیکن روزگاری که جمال الدین بمصر آمد حالت عقلانی و روحی  
مردم در وضعی اقرار داشت که ، استمداد و تاریکی و فساد اجتماعی  
و حکومت فردی در کشور حکمهرما دود .

حکمران و بت مصر ، حد یواسماعیل بود . در آن موقع راجع به اومتاح  
کانال سویر برمه های بلند میشد که پیش از دو سال صورت گرفته  
بود . پراپلم و مشکل اصلی راد یون و پرداخت های مصر بخاطر کانال  
و اسراف حدیو نشکهل سید داد . این قرضه ها به ۹۵ میلیون پوند استرلینگ  
بالغ میگردد .





حالت جوانان به دورش حلقه می‌زدند و با خود می‌گفتند که : این مرد بزرگ قبل از این در کجا بود ؟ این پدر معمولی ما سبب ا در زندگی به دو طبقه مردم بر می‌خوریم، گروهی که اغلبیت را احتوا می‌نمایند، می‌خواهد تا خودشانرا بزرگ جلوه دهد . . . گروهی دیگر که اقلیت را تشکیل می‌دهد ، مردمی اند که از خلال جریان حوادث زمان دیگران به عظمت و درخشش آنان اعتراف می‌نمایند ، این طبقه به‌حاشا بگردند و مواهب زندگی را کشف می‌کنند و بر موز حیات معرفت دارند و همواره با مردم اند و الهام بخشای حقایق و همکار انسانیت می‌باشند .

افغانی مرد ابداع و اکتشاف بود ، بسوی جوانان می‌شتافت و جنبش مگری را در نهاد شان تقویه می‌کرد . جمال الدین افغانی از دواج نکرد . و در عوض اینکه پدر اولاد خود باشد فرزندان معمولی داشت . مسئولیت‌های تاریخی و مشکلات فراوانی را در پеш برد اهداف انسانی و اجتماعی محمل گردید .

جوانان به‌شماری شیفته افکار و عقاید جمال الدین گشتند ، او را پدر معنوی خود و مصبر می‌خواندند و مسئولیت های آن را احساس می‌نمودند ، وی همیشه مانند آموزگاری توانا به جوانان درس مبارزه میداد ، شعور و احساس روشنفکران را در برابر اقتدار برسی انگلیسیت افغانی دانشمند و صاحب نظر بود ، و جوانان صدیق و نا و نا او را یاری می‌کردند .

وی آنچه را جوانان از طریق عریزه احساس می‌نمودند ، در پرتو عقل و اندیشه به آنها تفهیم می‌کرد و چنین می‌اندیشید که زندگی با جوانان درخشیده‌تر و آرزوها بزرگتر و تخم امیدها ثمربخش‌تر است جمال الدین عقیده داشت که جوانان آمال امروز و فردا و آینده‌اند و نسل جوان متعهد بردای جامعه اند ، و در مستقبل اعتبار او را منعکس می‌گردانند .

جوانان امروزی با وی بحث و جدل می‌نمایند ، رؤیای‌های شان خموشی نمی‌گزیند ، و شکست را نمی‌پذیرند و افکار جوانان تابع

در سال ۱۸۷۱ در شهر قاهره، بهیچ عتیمه الخضراء مرکز جوانانی بود که مدسخان شمال الدین افغانی گوش فراسیدادند، و اودر میان انپوه جوانان و روشنفکران سخنرانی میکرد. در آن فرجهت ۳۲ سال داشت، میان نه قد و گندی و کشاده چپس بود. شاگرد و خدمتگارش ابوتراب در پهلوی وی نشسته بود. جوانانی که بگردش حلقه زده بودند بحد کما می به واقمیت های سید پی نمی بردند. ولی سید بر همه اوضاع و احوال آنان احاطه کامل داشت، و به سوالات شان پاسخ میداد.

جمال الدین به آنان گفت: (زود است که این شری و این انسان شرتی از حواب غماب بیدار گردد و وز نچه رهای اسارت و قماش بیم و ترس و دلت راهاره کند. زیرا در شرق چنان نوعی از ظلم و انواع استبداد بیداد کرده است که، تخم دلت و خواری در دل های مردم کشور جای گرفته است.)

از وی سوالی بپرسیدند. و جواب می شهیدند. شیخ محمد عبده و شیخ سعد زغلول و محمود سامی البارودی و عبدالسلام سولجی و سلیم نقاش. عبدالله ندیم و ادیب اسحاق، و شخصیت های دیگری که بعد ها نقش قاطعی را در تاریخ مصر بازی کردند از جمال الدین پرسش های بعمل می آوردند.

حوانان به سخنان سید گوش نهاده بودند. و چنان مسایل اساسی را با ایشان در میان گذاشت که پس از آن هرگز در ذهن شان خطور نکرده بود. به آنان میگفت: ذلت برای چیست؟ و انقیاد و مجموع مطلق یعنی چه؟ و این استبداد و بندگی و حکومت مطلقه چرا؟ و چرا مسلمانان عقب افتاده اند؟

خودش جواب میداد که مسلمانان بخاطری در مانده و عقب افتاده اند که به استبداد تن در داده اند، باینصورت افغانی به درس های خود در مصر آغاز نمود. از طرف روز با پروگرام مسلم به شاگردان از هر درس می آموخت، و شبانگاه در حلقه مردم صحبت میکرد. در هر دو

انتقاد مستقیم بر خدیو اسمعیل و سیاست او انتشار یافت، که باعث برادر و خستگی‌ها گردید.

ولی: جراید می‌نوشسند و تیخها نمر میدادند، و فشار ظلم روز ابرون بود.

از خارج بر خدیو فشار سی آمد، کشورهای بزرگ، مقرر صد بودند و فشار داخلی افزایش می‌یافت، قرضه‌های را که ملت از غذای روزمره خود می‌پرداخت، خدیو بدون مشوره مردم آنرا گرفته بود. این اریسب طبیعی که زماندار مستبد بهگام ثروتمندی کشور خودش مستعبد می‌گردد ولی در لحظه بحران این ملت است که تاوان میدهد و بهایی پرازد.

اوعانی به تاسیس پارلمان و احزاب - و تشکیلات دسته جمعی دعوت میکرد، و اسمعیل آنرا را رد می‌نمود و مصر در راه افلاس گام برمیداشت. . . . و کشورهای خارجی روبرو مصر می‌نهادند.

دلیل قاطع ناگواری اوصاع قرضه‌های بی حد و حصری بود، که خود سرانه به عنوان اهمیت کانال سویربعماده شده بود. . . . و نتیجه همان شد که بحرانی بزرگ رخ دهد.

معمولاً آشفتنگی‌های عمده نظام سیاسی کشور را التیاه میدهد، از آوانی که کانال سویر احداث گردید، مصر در بحران عظیمی گیر ماند، که تا سالیان درازی نتوانست خویشی را از آن وارهاند.

چنان وضعی بود که رژیم سیاسی مصر را تهدید میکرد، و دیگران بسویش چشم دوخته بودند. بران نظام سیاسی دیکتاتوری در آنجا حکومت میکرد. یک فرد می‌اندیشید، و دیگران اطاعت مینمودند و اکثریت مردم تماشاگرانی بیش نبودند. بنابراین تمام چیزها باین سوال اصلی متوجه شد که آیا خدیو به حقایق مصر، خود آگاه هست و یا نمی‌فهمد؟ (نمیداند!)

حقیقت این است که خدیو از آغاز میخواست که بر غرور خود بیشتر استکی باشد تا به ایسکه برارزشهای عقلانی ملت اعتماد کند.

شرایط زمان نیست ، که آن را به سود شخصی پنهان دارند .

جمال الدین افغانی از جوانان حمایت میکرد ، و در برابر اقتدار موقعیت و موصیگیری جوانان را تقویت می بخشید . بلی دران جامعه مصری که همیشه و علنی در مقابل جوانان مبارزه میشد . جنگی از نوبیدی و حرمان و تجاهل و ستمگری ، که هدف آن به دعویق انداختن اعتراف به حقوق جوانان بود .

با بران در تاریخ مصر همیشه ملاحظه میکنیم که در هر نسلی بیشتر جوانان از بین رفته و کمترین آنها بازگشته اند . هر نسلی دست کم ربع قرن بعدتر از موعد معین به اقتدار میرسد . و آتوقتی است که دیگر بسن نا امید ی و یأس قسار گرفته . نسلی کسه به شکست زندگی مبتلا گردد یده و باخونی فاسد توانائی خو در ا با حبه بود .

از اینجاست که هر نسلی این داستان را به جوانان متجدد بازگو می کند . سید جمال الدین در چنین فضای تفکرات و اندیشه ، بردی بود که جوانان را تقدیر مینمود ، و با ایشان شعور سیاسی میداد ، و گویا عقلیت شانرا رشد می بخشید و به کمال انسانیت و شکست ناپذیری و تصبهم و اراده آشنا می ساخت .

با چندش فکری جمال الدین افغانی در مصر ، ناگهان جرایدی بنام (مصر) در قاهره و (تجارت در اسکندریه و سپس جریده ( ابونصاره ) انتشار یافت که قبل از ورود سید بمصر اثری از آنها و خود نداشت و این شخصیت متفکر بود که با دینا مزم اندیشه خود این جراید را تحریریک نمود ، آنچه نزد جمال الدین اهمیت داشت ، این بود که شاگردانش صفی را تشکیل دهند و موضوع دعوت به حیاب دیدم و کراتیک را به راه اندازند ، و به اعمار افکار عامه بپردازند .

او در جریده (مصر) بام مستعار مقاله می نوشت ، و عده از شاگردانش که در رأس آنها محمد عبده قرار داشت در جریده دومی مضامین خودرا نشر می نمودند ، روزی در جریده سومی یعنی ابونصاره

سوم: چاراهای نسوی آزادی باز نمی گردد ؟  
افغانی خودش پاسخ میگوید: درسایه دیکتاتوری دسایس افزایش می یابد و نقای سایه می گسترده حالانکه ایجاب میکند تادر سیاس نظر نهائی مردم تعلق داشته باشد... وقوت پارلمانی در هر ساتی ارزش حقیقی ندارد تاآنکه از میان مردم سرچشمه نگردد. یعنی شوری مظهر اراده مردم باشد.

جمال الدین سیمای درخشانی است که همواره او را پیش چشمان خود مجسم میسازیم. و در هر عصر زنده و جاویدان است. مردی که مشکلات زندگی را شکست میدهد. ساده و بی ساخت بود. و حتی لباس را با خود برنمی داشت او به نقش رسالت انسانی خود آگاهی داشت که باید آن را انجام دهد. رسالتی که فاقد شهرت طلبی و اعتبار کاذب بود. جمال الدین با درک ارزش واقعی و اساسی زندگی به بحث فیلسوف سیاستمدار و متفکری برجسته و صاحب نظر عقیده داشت که با شجاع و دلآوری میتوان بر مشکلات فایق آمد و از بازگیری در سیاست دوری میجست، کمتر نان میخورد و بیشتر چای میوشید، و سگرت دود می کرد و زندگی را با اندیشه و تعمیری گذراند، محاسن جوانان را می ستود و با کشف از بدیها و معایب حکام مسکرت، نساد و استبداد عصر خود را بدنیکوئی تشریح می نمود.

جمال الدین افغانی میگفت: زندگی عبارت از ژروب و سرمایه نیست و نه مصیبت و اقتدار را میتوان تعبیری از حیات دانست، بلکه چوهر اصلی را خود شناسی تشکیل میدهد، و آدمی باید مرتکب حیانت نگردد و به حقایق زندگی معرمت حاصل نماید، و با گسترش این روحیه در بین شاگردان و یاران خود ملت متنبود که آنان آینده کشور خود را میسازند و فداکاران طریق انقلاب ۱۸۸۲ خواهند بود و یابیکی از ایشان انقلاب ۱۹۱۹ را رهبری خواهند کرد. و ما امروز می دانیم که جمال الدین افغانی فرهنگ زندگی را در نهاد جوانان رشد داد، و دوسی و اندیشه و تفکر را در قلب و مغزشان انکشاف بخشید. این است که در سال ۱۸۷۸ امید

قبول کرد که همه افراد ملت خاموش بشینند و خودش سخن بگوید، و همگان زحمت بکشند و او اسراب نماید... اراده مردم بلع گردد، تا خود اراده آزاد داشته باشد.

او اطرافیان خود را بحیث رعیت سی شناخت - نه هموطن... اتباع میخواند نه سهام درزندگانی ملی.

در چنین حالتی مسلم بود که آزادی فکر، و انتقاد جرم تلقی شود، و مخالفت و معارصه هیولایی پیش نبود که حدیو این پدیده را بشدت محکوم می نمود و این عمل را تعمیری از صلاحیت عقلی خود میدانست نه خبط سیاسی. عقلیت و دانش حدیو بقدری ضعیف بود که هر گز بحقایق سیاسی نمی برد و به حدیو که کمال سوزگشايش یا مت حقایق سیاسی و تاریخی تازه و بررگی در نشر تمیاته ایجاد کردید.

و چون حدیو به تفسیرهای تاریخی و جغرافیائی سیاست آشنا نبود، بعد از آن معبرتها شد سال دیگر تحریکات خود پرسمی و غیاوت و عیاشی حدیو را می پردازد، ولیکن دما مدار با درایت می فهمد که اطاعت کور کورانه اگر امروز به نفع او تمام شود فردا به سود فرمانداری دیگر می انجامد.

ناگهان اسما علی حدیو دریاب که فرانسه و انگلوس از وی می خواهند تا کایسه جدیدی تشکیل دهد که آنها بر صدر اعظم آن حکومت اعتماد کامل داشته باشند. بسا بران حدیو رد نمود که یگانه شخصی که مورد اعتماد آنها می باشد و نظنوبار پاشا است و بس، در خلال این جریان دیده شد که صدر اعظم علماً از اهداف با دار قدیم خود بیخبر می کند، و حدیو چرنامی دیگر صلاحیت ندارد.

در ایتموقع بود که جمال الدین امانی سوالی را خلقی کرد که این طبقه مردم از کجا رویکار می آید نوبار و غیر نوبار، همواره در سایه استبداد حکومت می کند.

سوال دیگر ایسکه: چرا شورای ملی که از طرف حدیو بمیان آمد بی

همان بود که بتاريخ ۲۳ - اگست ۱۸۷۹ در قاهره مجلس وزراء جلسه هیئت العاده تشکیل داده و قراری صادر نمود که : (جمال الدین افغانی بخارج مصر تبعید گردد) .

اتهام وارده علیه سید این بود که او رئیس یک جمعیت سری مشکل از جوانان رادیکال و طعینا نگر است ، که هدفش فساد دین و دنیا میباشد در همان روزگار با زهم بودند مردمانی که «خدایو توفیق» را مردی صاحب فصاحت میخواندند !

چند روز بعد در ایستگاه حط آهن کانال سویز جمال الدین و خادمش ابوراب را گرفتار نمودند . در درگاه آبی سویز در نزدیک کشتی بعضی شاگردان سید به وی مقداری پول و اموال دادند که افعابی با تشکر آن را رد کرد و گفت :

(شیر به رحما که برود طعمه خود را دستیاب کند . در همین حال با زهم سید اصرار داشت که به شاگردانش درس ندهد ، و آنها را به حبس مگری وادارد .

افغانی فقط هشت سال در مصر زندگی کرد ، ولی آثار و افکارش هنوز در دل ها جاویدان است . روشمکران و متمکران مصر از جمال الدین آموخته اند که از اقتدار نباید هراس داشت . بلکه باید آنرا توجیه و همونی کرد . و این یک واقعیت است که انسان با وجود پیمودن راه صواب مورد تهدید قرار میگیرد ولی راه حق روشن و پایدار است .

شاید قوت و اقتدار نتواند روحیه ملت علییه یابد . و امیداد را میسرآید که آزادی را مهار نبرد و اما واقعیت ها چر این نیست که باید زندگی را توأم با شجاعت و دلیری و واقعیتی اداسه دهیم . این درسی است الهام بخش ، که شکست ها آزمایش زندگیست ... و ترس را چر ناچیره شدن بریم و نومیدی نمیتوان علاج کرد . و امیدادی که ظاهراً پایدار مینماید ، ممکن است در یک لحظه سقوط

جمال الدین افکار خود را بجاده‌هایی کشاند، بسوی مردم هرود و مردم او رادرمی یابد .

در خطابه میگوید : ای گروه مصریان ، شما در دلت و بندگی زیسته‌اید ، و تربیت یافتگان گانگن استبداد هستید . حکومت‌ها بر شما ظلم روا داشته‌اند ، و در میان بدبختی‌ها به صبر و شکیبائی راضی بوده‌اید . در این هنگام ، طین آوای آزادیخواهی سید بگوش حدیو دوهی افتاد ، و فوراً او را خواست . با وجودیکه همدیگر را می‌شناختند ، حدیو چنان نشان داد که او را نمی‌شناسد .

در آغاز حدیو توفیق ناچرب‌نابی و درفش به‌افغانی گفت :  
من مصالحت مردم مصر را میخواهم و سرور میشوم اگر کشور خود  
و مردمانش را در کمال پیشرفت و ترقی و پیروزی بیابم . مگر ناآسف  
ملاحظه میشود که بیشتر افراد این ملک بیسواد و عاطل و تنبل‌اند ،  
و آنچه شما از اصلاحات احصائی تبلیغ می‌مائید ، و سخنان هیجان‌انگیز  
می‌گوئید به درد آنها نمی‌بخورد و بالعکس آنان خود و کشور را در  
تهلکه می‌اندازند .

سید جمال الدین در پاسخ گفت : ملت مصر مانند سایر مللها ،  
فاقد مردمانی تنبل و بیسواد و جاهل نیست و لیکن از وجود علما  
و صاحبان عقل و دانش نیز محروم نمی‌باشد . همانطوریکه شما به ملت  
مصر می‌بویید آنها بسوی شما می‌نگرند !!

مقابلله و باز دید حائمه یافت ، ولی فهمیده نشد که حدیو قناعت  
کرد و یا نه ؟ اما این حقیقت روشن است که هر دو به طرز اندیشه  
همدیگر آشنا شدند .

افغانی فهمید که حدیو توفیق پیش از آنکه به اقتدار برسد دم از  
دموکراسی میزد ، ولی اکنون که به کرسی قدرت تکیه زده دموکراسی  
را لگدمال می‌سازد . اما توفیق از این ملاقات نتیجه مستقیم گرفت  
که باید از نلای این شخص نجات یابد .



از: پاکستان تایمز

## نخستین آموزگار وحدت اسلامی

درست ۷۷ سال پیش از امروز بتاريخ ۹ مارچ ۱۸۹۷ جمال الدین امانی اولین نمایانگذار کفرانس اسلامی در یک زندان ترکیه پدیدار شد. حیات گف، و نامرگ او سلاطین و شیخ الاسلام های که جمال الدین را از یک کشور به کشوری دیگر بخاطر افکار جمهوری خواهی و تعقیب میکردند، نیز چهره در نقاب حاک پوشیدند .

در کفرانس اسلامی لاهور، اندیشه ها و نظریات جمال الدین امانی سایه افکنده بود. اکنون با درپا کسان با این مرد بزرگ و پهلوا همگ راه همبستگی مسلمانان و بخاطر کارنامه های بزرگ حیات او درود می فرستیم .

سالها نام جمال الدین با نهضت اتحاد مسلمانان پیوند ناگسستنی داشت در واقع کلمه (پان اسلامیزم) آله نادرستی بود که از طرف غربی ها در برابر کشورهای اسلامی تکار میروند .

وقتی که مسلمانان جهان از این زاویه به طرح اتحاد اسلامی نگاه میکردند فصل حسین فقیه طی بیانیه گف :

کند . باید آگاه بود که اساس اصلی انقلاب را در تعبیرات فکری و عقلی می‌توان جستجو نمود ، و چنانکه از نا کامی استبداد میرا پد از پوزی آزادی سر میکشد . . این هم درسی بود از سید جمال الدین که میگفت :

بیماری در مصر تنها در وجود فساد نهفته نیست ، بلکه عادت گرفتن به فساد مهم تر از آنست . آگاهی میدهد که مفکر و قتی ارزش دارد که علیه فساد برزند و نفاق و اضرار را از میان بردارد و ما میخواهیم که نهضت مصر از میان مردم مصر برخیزد .

در کلکته-لندن-پاریس-سان پترسبورگ-سیونج-بهران-بصره و لندن و آستانه شخصیت جمال الدین افغانی درخشیده است . مردی که هیچگاه تغییر نکرد و ارزش معنوی خود را نه باحت . در پاریس حریه را نشر کرد که در مصر مانع از آن می شدند ، در سان پترسبورگ (پایتخت آوقت روسیه) قیصر روس از وی پرسید که علت اختلاس پادشاه ایران چیست ؟ . . . همیشه افغانی سبب اختلاف را بیان داشت قیصر گفت معقول است آیا میخواهی که دهقانان پادشاه در حکومت اشتراک نمایند ؟ این روحیه بود که از نظر قیصر غیر معقول می نمود زیرا استبداد متعلق به نژادی معین نیست و دیکتاتوری در هر جای که باشد با دیکتاتوری دیگر همکاری میکند .

در نهایت او را مسموم کردند . و بتاریخ ۹ مارچ ۱۸۹۷ پد رودحات گفت و سالها بعد ناگهای در آستانه جرمهمی انشمار یافت ، که جراید شعار میدادند :

قبر جمال الدین افغانی کشف شده است . آن قبری بود که توسط یک دوست مسلمانان بمام مسترشار کس کریس تبعه امریکائی طراحی گردید و کشف قبرش در سال ۱۹۲۶ صورت گرفت .

حلقه بزرگي به دور خویش تشکیل داد. و در یادداشت‌ها و خطابه‌های که از آنوقت از سید نیادگار ماند نوشته شده است :

همه مسلمانان جهان با هم برادرانند و بین مسلمانان از لحاظ رنگ نژاد، عرق، خون و کشور هیچگونه تمایزی وجود ندارد. شسته ابریشمین اخوت اسلامی، همه معتقدان این آئین را با هم متحد و یسازد رژیم پادشاهی انواع سیستم‌های توتالیتر با روح اسلام مصادف دارد .

طبقه کارگر باید فعالانه در امور سیاسی سهم بگیرد. و هر نوع تبعیض را در برابر از مقابل خود بردارد. و لو که بهرند ان بروند و یازندگی را از دست بدهند. لهنذا این حق هر فرد بشر است که حیات برده و میرا از هرگونه تجاوز داشته باشد. و از نظر اسلام هرگونه امتیاز و تبعیض بکلی مردود است .

این درس در هنگامی بود که برتانیه بر مصر تسلط داشت و حکومت میکرد، و افغانی مردم مصر را علیه اسمعرا در تانیه به مبارزه و طعیان برانگیخت

قتل نصرالدین شاه ایرانی که توسط رضاخان در سال ۱۸۹۸ صورت گرفت ناشی از تعلیمات جمال‌الدین افغانی بود .

از لحاظ نژاد جمال‌الدین در سال ۱۸۲۹ میلادی در افغانستان تولد شده و تعلیمات خود را در هند فرا گرفته است - برای مدتی کوتاه بحیث وزیر در کابینه افغانستان مقرر گردید و در آنموقع مرکز تمدن اسلامی در استانبول بود که در آنوقت قسطنطنیه گفته میشد .

افغانی سرسین اصلی خود را بحاطر دریافت افقی روشمیر درک گمب و عازم استانبول شد . اما چنانچه گفته آمد از آنجا نیز مجبور شد تا بمصر برود . زیرا در استانبول برنانه و شیخ الاسلام او را ناگیرر ساختند که در کیه رابرك نگوید، و بمصر برود .

بعدا از بمبرسوی هند شتافت . و در کلکته اقامت گزید . و در اینجا بود که برتانیه موقع یافت تا سید را در منزلش تحت نظارت قرار

این درست است که سلطان عبد الحمید ترکیه کلمه پان اسلامیزم را بحث دانه در بازی شطرنج سیاست بین المللی خود استعمال میکرد. اما در عربی در دری و ترکی کلمه معادل آن وجود داشت که عبارت از آزادی مسلمانان بود.

علامه اقبال در ریح ۸ - اپریل ۱۹۳۲ در یک نامه مخصوصی بیکى از دوستانش چنین نوشته است: از نظر من اگر اکنون شخصی واقعا در جهان اسلام وجود داشته باشد که ما او را پرستی مجدد بنامیم، کسی چر سید جمال الدین افغانی نیست او بنیادگذار سر نوشتی بود که مسلمانان در نیمه دوم قرن بیست منتظر آن بودند. جمال الدین در تمام ادوار زندگی خویش برای از بین بردن سیستم حکومت پادشاهی بجای دله میگرد تا مسلمانان در تمام جهان سر نوشت کشورهای خویش را بدست بگیرند. وی در زمره پیشوایان همبستگی اسلام در تمام جهان قرار داشت. وی در اواخر قرن ۱۹ مانند روح سرگردان دردنیای اسلام بود و از تمام کشورهای اسلامی جهان بازید بعمل آورد و مطالعه رژیم های سیاسی آنها پرداخت. معیارهای فرهنگی و اقتصادی آنها را مورد مطالعه عمیق قرار داد و سرانجام باین نتیجه رسید که باید مسلمانان جهان متحد گردند صدای او بدو آدر مصر انعکاسی بزرگ داشت و در آنجا مفتی محمد عبده و سعد زعول پاشا از دوستان دایمی و وفادار جمال الدین بودند. نصل جوان ترکیه نیز تحت تاثیر تعلیمات جمال الدین قرار گرفته بود. اما علما و امراء مشترکاً علیه او بمخالفت برخاستند.

شیخ الاسلام از سلطان ترکیه تقاضا کرد که جمال الدین را از آنجا بخاطر افکار انقلابی او اخراج نماید. بعد از آن سید جمال الدین از ترکیه رهسپار مصر شد و در مدتی کوتاه جوانان و دانشجویان روشنفکر به دور این مبارز راه آزادی حلقه زدند، و در جریان این مبارزات بود که ریاض پاشا صدر اعظم وقت مصر نیز با عجله اعلان داشت که زیر تاثیر دسوسان جمال الدین قرار گرفته است. بدین ترتیب متدرجاً جمال الدین افغانی

امریکائی بنام (کرین) که نه ترکیه آمده بود مشوره انجیران ترکی طراحی شد. (کرین) هرگز جمال الدین را ندیده بود. ولی زیر تأثیر اندیشه های سید قرار گرفته بود و کتابی را در باره زندگی افغانی از دبلواس پلاندیک نوشته امریکائی خوانده و او بصفت یک مسیحی نویسنده امریکائی هیچ وجهی نظر مشرک نا افکار و نظریات سید ندانم و صرف کرکتر و شجاعت ودلاوری اورا تعریف نموده بود در سال ۱۹۳۳ مردم افغانستان بقایای جسد سید را به کابل انتقال دادند.



دهد . و این نشان داد که این شخصیت علمبردار راه اخوت اسلامی در جهان اسلام جای پای برای زندگی ندارد . سا بران محبوب گردید ما راهی پاریس شود در آنجا اقامت گزید . در پاریس مجله معروف بهام (عروه الوثقی) انتشار داده و چندی بعد از آنجا به لندن رفت ، و در مرکز سرمایه داری جهان نیز وی توفیق نیابت تا آرمان ها و اندیشه های خود را اظهار کند . و لهذا به صوب روسیه رحلت سفر بست . و پس از مدت کوتاهی بسوی ایران عزیمت کرد . در آغاز شاه با آغوش باز از سید استقبال نمود . اما بعد ها سید از ایران به ترکیه راهی شد . سلطان حمیدوی را یک انسانی پر جوش و تلاش یافت و فکر کرد که برای امپراطوری عظیم ترکیه وجود چنین شخصیتی پر اهمیت است .

سلطان سیخو است تا با سید طرح دوستی نیفکند . اما جمال الدین از این دوستی های همنه انگیزانه بعید بود ، و در اثر حرکات آزادیخواهی سید سلطان ترکیه نیز از او گرفته حاطر شد و بهراس افتاد ، و سید را در مرلی باز داشت کرد .

سید در آن هنگام ۶۰ سال داشت . و بمرض سرطان مبتلا بود . و بتاريخ ۹ مارچ ۱۸۸۷ چشم از جهان پوشید .

امروز جمال الدین افعالی یک نام جاودایی است . اما هنگام وفاتش کسی نبود که او را با مراسمی که شایسته ی او بود دفن نماید . قبر سید بمر و رزمان ناکه یکسان گردید .

بعد از جنگ جهانی اول وقتی که کمال اتاترک رژیم ملوک الطوائفی را در ترکیه بسوخت و جمهوریت را استقرار بخشید قبر او پیدا شد و آنرا با سنگ سرخ مزین نمودند و مقبره زیبای از سنگ مرمر برای آنرا نگاه سید اعمار کردند ولی آیا طرح این مقبره را که ریخت ؟ اتوسط یک مهندس



بناعلی محمد نوفیق عسو یسمه  
سکرتر جنرال مجلس اعلاى شتون  
اسلامى مصر ،

وى احمقال ياد بود مچا عـاد ،  
فلسوف و مفكر اسلامى سـمـه  
جمال الدين افغانى را در اسكناربه  
برسب داده بود .

موصوف در سخنان خود بسـه  
نماینده گى از طرف حكو مس مصر  
افزود :

سند جمال الدين شخصيى بودكه زندگى خودرا وقف خدمت دين  
ودعوب در راه خدا نموده بود. واین رسالت را با ايمان كامل ناپای  
جان انجام داد .

همه مسلمانان در سرفى و غرباورا بجنب دعوت كننده وحدت و  
نظامن اسلامى مى شنا سند .

سند به نهضت و وحدت عشق ميورزید ، و دعوت او به اتحاد  
ملل اسلامى ، در نهاد آنان روح نازه مدمد . زنده باد مردى كه با ايمان  
نرومندی به اهدافى عالى انسا نى عقده داشت .

## بیانیه استاد محمد توفیق عویضه

سکرتر جنرال مجلس اعلای شئون اسلامی مصر

افغانی پیشوای بزرگ از رهبران متفکر و اندیشمندان اسلام

در عصر حاضر

بہام جمہوریت عربی مصر و بہام رہبر و رئیس جمہور آن محمد انور السادات در این سطقہ زیمادر محل ادو نکر صدیق شما را خوش آمدید میگویم. مادر این اجتماع از مقام پیشوای بزرگ و یکی از رہبران فکری اسلام در عصر حاضر تجلیل می نمایم. آن فرزند نامور افغانستان سید جمال الدین اعلائی است. در این احوال پر شکوہ مجلس اعلای شئون اسلامی، و ایجنہ دوستی مصر و افغانستان. و فرزندان و جوانان مسلمان ۷۳ دولت افریقائی، آسیائی و امریکایی شرکت نموده اند تا راز ندگی و فضیلت و شایستگی آن رہبر بزرگ و مصلح برجستہ اسلام را ہار گویند.

مجلس اعلای اسلامی مساعی خود را بہ حصہ مصر و دنیای عرب نمیداند بلکہ مجاہدات خود را در سراسر جہان اسلام توسعہ می بخشند و ہاین عقیدہ است کہ مسلمانان برادران ہمدیگر اند. فرقی بین شرقی و عربی و بین عجمی و عربی آن وجود ندارد.



آنگاه که مسلمانان به احیای خاطرات پررگان خود در چنین مرحله از تاریخ خویش اقدام میکنند در حقیقت پیوندهای گذشته در خشان خود را با امروز که در مسیر نهضت و رقی قرار گرفته اند محکم می نمایند، و به آینده می نگرند. و در این تسلسل زندگی بطنی بطوریکه معاندین عظیم اسلام می اندیشند عیبی نیست بلکه افتخار به گذشته در حشان، مسلمانان را نیرو میدهد، و تجدید قوا میکند، و آرمان هایشان را برسی انگیزد آنانی که از اصالت گذشته سبک ریشوند و میراث های خود را نادیده میگیرند و جریه وضع موجود نمی نگرند این واقعیت را فراموش نمی نمایند که حاضر نقطه وصول به گذشته است، و آینده به امروز پیوند می یابد این امر چنین معنی نمی دهد که در قید گذشته بر طمطمه خود زندگی کنیم و از کار و فعالیت ثمر بخش دور بمانیم زیرا قوانین تکامل زندگی بر ما حکم میکند که حقایق امروز را بدانیم، با آنچه را سراوار تحول و تبدیل و مناسب به مصالح و موقعیت خود پنداریم، به چنان تحول و تطوری دست بزنیم.

روی این سهامیم عالی روحی است که یاد بود جمال الدین افغانی را حش میگیریم. باین معنی که او مصلح پررگ و قابل تقدیر و سبایس است و در افکار و سجا هداات خویش نمونه مثال بود او به آزادی فرد احترام میگذاشت، و آزادی اجتماع را تقدیر میکرد و به آزادی ملت ایمان داشت. و با این اصول عقاید و ایمان بود که به آزادیهای عمومی دعوت می نمود، و تشویق و تبلیغ میکرد تا آزادی از قیود اسعمار و اسارت بامین گردد.

سید مردی بود شجاع، و در تمام موقعیتها با دلآوری در مقابل افراد و هیئتها و حکام و شاهان پیش آمد نموده است. در عالیترین کرسی منصب هم اگر تکیه زده با پرهیزگاری و تقوا عمل کرده است و زندگی را با صرفه جوئی اقتصادی و مبارزه با اسام می بخشید، و رفاه و آسایش فکری را در این حالت میسر میدانست، از اینجاست که در شرق و غرب اوراسی ستایند و به عظمت و شایستگی مقام آن رهبر عالیقدر فکری اسلامی اعتراف می نمایند.



برگترین و جویبه را اداء نموده است که بعهدہ ملت اسلامی و دیگر کشور های جهان نسبت به شخصیت این مرد بزرگ تاریخ می باشد .  
مردی که زندگی را جهب مبارزه علیه استعمار و ستمگری وقف کرد، و مجاهدات خستگی ناپذیری در راه وحدت اسلامی و توحید کلمه، مسلمانان انجام داد، تا انسانیت و مسلمانان را از چنگال استعمار و مطالب آن نجات بخشیده، و در موقف عظمت و حلالی که شایسته ی مبادی اسلام است قرار دهد .

این اجتماع برگگ، گوشه ای از بزرگداشت دعوت سید جمال الدین افغانی را برای آزادی و اعتلای مسلمانان تمثیل می کرد، که نه تنها برای بصیر آزادی و اتحاد میجواسب، بلکه هدف عالی آن را شیرازه بندی و وحدت جهان اسلام بشکلی میداد .

در این اجتماع بحمد توفیق عویصه سکر بر جمرال مجلس اعلائی شئون اسلامی و یوسف السباعی نویسنده بر حسیه مصر و پوهاند دکور نویز وزیر اطلاعات و کلور افغانستان و سمیرانکشور در قاهره وعده دیگر از استادان و دانشمندان کشورهای اسلامی سخنرانی نمودند .

در احتفال برگگداشت رهبر عالیقدر چهس وحدت مسلمانان سید جمال الدین افغانی هراران جوان از کشورهای مختلف اسلامی شرکت ورزیده و به تمثال آن شخصیت برگگبعیث نمونه اتحاد، و همبستگی در زیر بیرق اسلام می نگر یستند و ادای احترام می کردند .

سید جمال الدین بر همه ماحق دار دنیا از آن، وار مقام معنوی و مجاهدات او تجلیل نمائیم. زیرا که افغانی در راه جمش های ملی در هر گوشه ممالک اسلامی از هیچگونه قربانی و ایثار دریغ نکرد و نه احیای مجدد مبادی اسلام، در قلب مسلمانان، اندیشه ها و افکار آنان را چمان، برانگیخته است تا سوی ترقیات و پیشرفت های زندگی مادی و معنوی معاصر گام بردارند .

روز نامه الاخبار مورخ ۲۵- اگست ۱۹۷۶

## بیروتیات الاخبار

... كان الامان لا يملك الاجية تشرجهه هو هذا كل  
قوة عزلة الارض تمت اقدام الامستمار والقطاية ...

### رجل اقوى من القنبلة

حضرت احتفال الله العظمى الامير كاشفون الاسلاميه في  
مستكر ابو بكر الصديق بالمشكرية لوجبه كادوري  
الملك الاسلامي الخنز السيد جمال الدين الافندي  
تزوج ماله علم في مجيئه القصر وبناك في بيته القصر  
في مصر . والحق ان العظمى الاسلاميه لوجبه الاحكام لله لوجبه  
بواجبه في عظم الله الامير كاشفون الاخبار والاشهار  
لكل الرجل العظيم الذي جهل جهته طوبه الاستعمار والاشهار  
والجهاد كثر في منزل الوفاء الاسلاميه وجمع كفاية المسلمين  
على الصلوة والشجرة والفتاوى من بركات الاستعمار والقطاية

(... افغانی اندوخته بی چیزی کرد ای که وجودش را  
میپوشاند نداشت، و با این وضع ونیرو بود که زمین را  
دزدیر پای استعمار و ستمگران به لرزه در می آورد..)

### مردی نیرومندتر از بمب

سیمیماری از طرف مجلس اعلای شئون اسلامی به ما سببت تجلیل صد مین  
سال ورود و حبش آزاد پیخواهی دانشمند و انقلابی اسلام سید جمال الدین  
افغانی به صدر محلی دنام ابو بکر صدیق (رض) در اسکندریه دایر شده  
بود، واقعت این است که با این احتفال، مجلس اعلای شئون اسلامی

وقتی که حدیث توفیق او را از مصر تبعید کرد، یا ران و دوستانش پنهانی مقداری مال و دارائی در کانال سویز انتقال دادند و همیشه آن را بدسترس جمال الدین نهادند تا بهنگام عرت مورد استفا ده قرار بدهد، سید از قبول آن خودداری کرد و گفت این چیست؟

هرحای که شیر رح بهاید، طعمه خود را در یابد، من بشما میگویم با این مال و ثروت باز گردید و آن را در راه مصالح ملی خود بمصرف برسانید، و آنچه سراز جرمیدهد این است که نام محمود ماسی نارودی را در حمله و رزایی یا فتم که فیصله نامه تبعید مرا امضاء کرده اند، و حالانکه او شخصی بود که نا من عهد جهاد و اراد بسته بود، و من به اخلاقش اطمینان داشتم !!

و قتیکه سید جمال الدین افغانی در لندن بسر می برد، انقلاب مهدوی در سودان برپا شد. چون این حادثه مساع استعماری برتانیه را تهدید می کرد، حکومت بریتانیا در صدد برآمد تا شخصی را پیدا کند که شهرت قوی اسلامی داشته باشد و در برابر دعوت مهدوی و انقلاب دینی آن پا حیزد - بنا بران به سود پیشهاد نمودند که سلطنت سودان را بپذیرد، و اما سید جمال الدین ناصدای بلند گفت:

ارین تجویر تعجب می کنم، آیا سودان ملک شما است که مرا پادشاه و یا حکمران آن می گمارید، سودان را بمردمش وا گذارید و مصر نیز بمردم آن تعلق دارد، و س اکون با مهدی پیمان می بندم که در این مبارزه و انقلاب بهمراهی او علیه شما قیام کنم.

یکبار سید جمال الدین به دربار سلطان عبدالحمید که در اوج قدرت و عظمت هائی بود در پیشگاه سلطان نشسته و در بین انگشتران خود بادانه های تسبیح بازی می کرد، برایش گفته شد:

چگونه در حضور پادشاه بادانه های تسبیح بازی میکنی؟ با گردنی افراتته و صدای رسا در مقابل سلطان گفت: از اینک من بادانه های تسبیح بازی میکنم در نظر شما عجیب می نماید ولی در صورتیکه سلطان افراد عرت خود را با بازی می گیرد، آن را با تعجب نمی نگرید...!

این وطیفه خطیر ما است که از نقش قدسهای آن فرزندان بزرگ انملایی جهان اسلام پیروی کنیم، و طریق مبارزه او را در جریان تحقیق یا من ارساها و حدب و همبستگی، و کسب قوت و دفاع از حقوق مسلمانان تعهید نمائیم .

سید جمال الدین افغانی با پیگیری نحیف و لاغر قوتی بود که لوزه پراندام استعمارگران و ستم پیشگان می افکند و سلطنت ها و امپراطور هارا بشور می آورد، و افعانی با شخصیت ممتاز خود نیرومند تر از هر اسلحه و تجهیزاتاتی بود. ولی راز این توانائی سید در آن نهفته بود که به مال و متاع دنیا پشت پامیزد - و هیچگاه در راه حصول اعراض دنیوی و خواهشات انسانی تن به ذلت و زبونی در نمی داد .

یکی از مستشرقین قصبه آن کردند در باره خصوصیات زندگی او چیزی نویسد، ولی سید به وی گفت - شما و دیگران به حیات خصوصی من علاقه دارید، نویسد که من حتی در تحریک و تبعید همان قمای خود را که بدنم را می پوشید ترک داده ام تا در سفرهای خود از انتقال آن بی نیاز باشم .

سید جمال الدین افغانی تقریباً هشت سال در مصر اقامت گزید و در این مدت مردم را به خیر و صلاح دعوت می کرد - و مبارزه او را نظریات عالی میسی بر پیکار ضد استعماری و مطاهر آن احتوا میداشت . و قطناً ده پوند مصری که از طرف حکومت بوی تعیین شده بود زندگی می نمود، و در یک خانه عادی بسر می برد، و فقط روزانه یکبار صرف طعام میکرد و در محلی بنام روای مردم را به فرا گرفتن تعلیمات خویش دعوت می نمود .

سیاری از پیروان و یارانش که صاحب ثروت و جاه بودند، خواستند که زندگی سید را ر و نقی بهتر بخشند و ی از قبول چنین پیشنهادی سر پیچی کرد، و گفت: من مرد شریف النسب هستم و سرآل بیت را حرام است که از راه صدقات زندگی کنند .

خطابه استاد خلیلی در سیمینار اسکندریه:

## گنارنیل

انجمن گراسی! از اعماق قلب من بشما سلام و سپاسود رود نداد.  
مایه افتخار مست که بازنائی ناشما بگفتگو می پردازم که پیش  
آهنگ انقلاب - پرچم افراز شرفی درین کشور، با رهبران و  
آزادخواهان عرب مخاطبه داشم .

سید ما با این حروف و کلمات نورادهاں مردم را بیدار کرد  
مردہ دلان راجان بخشید - پرده طلم و ظلمت را بر شگافت .  
ہد عری با شما صحبت مینمایم کہ پیام پاک آسمانی بان فرود  
آمده، زبان یتیم عبدالله، محمد رسول الله (ص) .

لاتلمنی فی هواها      انالاهوی سواها

در عشق وی ملاتم مدار      کہ جز اونخواهم

آنجا، در اعما نستان، نزدیک گلوگاه خیر کہ جبال را سیاب آن  
بار بار گلوی استعمار را درهم فشرده و جہا نستان فاتح را مسکوب  
نموده و عریو کوس آنهارا خاموش کرده، آنجا، کہ نگفته فیلسوف  
دکتور اقبال:

خیر از مردان حق بیگانه نیست - در دل وی صد هزار اسفانه ایست  
سرزمینی کبک آن شاهین سراج - آهواش گیرد از شیر ان خراج  
آنجا، کہ امیرالبیان شکیب ارسلان گوید: اگر در تمام جهان  
اسلام یک رگ جهنده باقی بماند، در وادی میان کوهسار همالیا  
و هندو کش خواهد بود .

این است راز توانائی و نیرومندی جمال الدین افغانی که عمری را در انقلاب و مبارزه علیه استعمار و مظلوم سپری کرد ، و با این قوت روحی بود که در دل های ستمگران و استعمارگران لرزه می انداخت و بی پروا آنان را به ادا نقد ستمگریت . اکنون که از آن روزگاران ده ها سال می گذرد ما در این مرحله زندگی نیز نیاز داریم تا از نقش قدسهای آن قهرمان مبارز و رادمرد دلیرو و ادا کار پیروی نمائیم ، و در مبارزات و مجاهدات خود در سهای تاریخی آن را سرسشق قرار دهیم .







در این عکس استاد خلیل ا لله «خللی» و دکور عبدالواحد «کریم» سمرای کبار دولت جمهوری افغانستان دو کشور های عراق و مصر به هنگامی ویژه میشوند، که در مراسم تجلیل صد و سیستین سال ورود سید جمال الدین افغانی دومصر ، دو سیمینار اسکندریه بپایان می دهند .

در منزل پدر بزرگوار سید صفدر، درخا نواده‌ئی که جا نپازی و بزرگواری را از پدر جوانمردان و سردار شهیدان میراث دارند، سید مصلح انقلاب آفرین مادیده بجهان کشود، در روزگاری، که آیات ستم برجهان اسلام و شری سایه افکنده بود.

در روزگاری، که استعمار با سرنوشت ملت‌های ستمدیده بازی میکرد، و پسان صنعتکاری فر پیمده و ماهر هر لحظه ازان لعیمی نو می‌تراشید .

در روزگاری که استعمار بیک دست تا بوب و بدست دیگر تحت می‌ساخت. تا بوب برای نعش حریب و کرامت و تخت برای ظلم و تحریب .

شخصیت بی‌مثال سید در چنین روزگار تیره و تار درخشیدن گرفت . . گویا دست قضا بشریب راد رهنگام سختی و بد بخی یاری میکند . سید از همان آغاز زندگی نریاد و ناله ستمدیدگان مسأثر شد ، زیرا بهار زندگی وی در کمر سپری شده بود و مهول خودش نخستین زمینی که پیکر وی حاک آنرا مساس کرده بود .

در آنجا ... در پای هر سگی تن خون آلود شهیدی ، و در سایه هر درختی مهد یتیمی راد یده بود ، هر سرخا ری بخون سواری گلگون بود ... سید در آنجا اربحت الفاظ دنگهر شد .

از قهول و قال مدرسه . . بعد رسه بزرگ اسلام رو آورد . . ارشهری شهری و از کشوری بکشوری شد . . وی علت اساسی واجعه اسلام و شری را جستجو میکرد . . سرانجام نگاه ناوید و خرده- بین وی بعلت اصلی پی برد و دهشتر قلب او را چر یچه دار گردانید . . زیرا دید خطر در داخل خود مسلمانانست .

در یافت که، مسلمانان ناخلاف اتفاق دارند و با تفای اختلاف . در یادت که حشره، عصبی شکوه مسلمانان را از داخل آن می‌حورد ، و ملل اسلام ازان غافلند .

آن حشره طام بود « حشره جهل بود . . حشره دسته بندی های کاذب و احتلاوات سیاسی و نژادی و مذهبی بود . . حشره عمل بود . سید دریامت که تا این حشراب هسی ملت ها را می خوردند بحالی برای زوال استعمار و تعمیم رسالت اسلام نه طور اصلاح بشر بت و سعادت آن سراع نمی شود

ترا دران گراسی اسید ماواز شما س تاریخ بود ، تاریخ را بهترین دلیل و رهبر می شاحت ، او سیدید که در پیشوای داوری تاریخ بهمان اندازه که وحشت و خونریزی چه گیز و هلاکوسزاوار لعن و نکوهس است بهمان اندازه عمل و غرور خلاص عا سی و در بار حوا ررم سلامت شمرده میشود .

چه گواهی راستگوترار تاریخ است ، تاریخ همه بند و عمر تست همه سیدانیم که سید سرد عمل و مبارزه بود . . محور همه تلاش ها و آرزو هایش این بود که روزی مسلمانان ندرد خود سلطنت گردند . . زنجیر شوم استعمار را درهم شکند به خودی خود اعتماد نماید تا با اراده خود بحیاتی که سراوار آمد نایل آیند .

سید در سرتاسر محاهداتش تنها دو راه می شاحت و راه سوم را سراع نداشت

زندگی با سر بلندی یا سرگ با افتخار .  
گویا یک دهان شده یود ، به پهای جهان ، و دریاد سیرد : از حواب گران بر حورید ، مانند سایر ملت ها خو ش بخت حوا هید شد یا بعز شهادت حوا هید رسید .

هنگاهی که دید ملت بزرگ هیدر چه گال استعمار جان می کند ندادر داد

اگر بالفرض شما مسک پشباشید و جریره بریطانیا را احاطه کنید جریره و جریره نشیمان در دریا غرق حوا هید شد .  
به کشاورزان گفت .



چنان می‌پندارم که ای-جاسید حضور دارد و با چشمان شعله‌دار و نافذ خویش بسوی ما و با حوال حاضر شرق و پروزگار پراگنده مسلمانان با اضطراب می‌نگرد

به بیت المقدس می‌بیند - به اولی القلعتین می‌بیند - به پایگاه معراج می‌بیند ، بحاک پیغمبران می‌بیند که چگونه؟ « به پای ا چنینی پامال گشته - لگد کوب حردجال گشته » ای یک می‌بینم که در چشمان مصطرب سید ، آب و آتش درهم آمیخته ، اشک حسرت و آتش غضب .  
زیرا مرد مصلح انقلاب آفرین ، فریاد کشتگان را می‌شنود ، کشتگان مظلوم فاسطین را .

حصرات گرامی!

مصلح بزرگ ، نابغه شرق ، پیشوای انقلاب ، فریادرس ستمدیدگان جهان بل از حانواده بزرگ بشریب بود .

بارد یگر تحیات خود را بشما تقدیم می‌دارم . از مجلس اعلای شئون اسلامی و مسکرتر عمومی آن استاد بزرگ توفیق عویضه و از جمعیت دوستی مصر و افعانستان و از امتاد گرامی و نویسنده توانا یوسف السباعی و دوست محترم فرید ابوشادی سپاسگزاریم که در انعقاد این احتفال خجسته هرگونه مساعی صرف نموده اند و بمن توفیق نصیب گردید که در ان اشتراك می‌ورزم .

موجب حسرت قلبی من است که پس از پانزده سال بریارب مصر نایل شدم و آنرا بهمت فرزند ان محصل و رهبر حکیم آن آبادترو عزیزترینم خوشبختی ملل مسلمان را در سایه صلح و امن تمنای کم و توسعه روابط دولت مسلمان و برادر دوست مصر و افعانستان را در رهبری دوزعهم بزرگ آن آرزو می‌کنم .  
السلام علیکم ورحمه الله وبرکاته .

تو که ها این اسرار زمین را میشکافی قلب ظالم را کی خواهی شکافت ؟  
 سهد روزی طرف عتاب سلطان باشوکت عثمانی عبدالحمید قرار  
 یافته بود با تسمیح خود بازی میکرد در بار یان در دهلبر ملا متش  
 کردند و گفتند نباید در دربار سلطان خشکه ها و دریا ها با تسمیح  
 خود بازی کنی.

در کمال شجاعت گفت: سلطان خود را از چه سلامت نمیکند،  
 که با سر نوشت میلو نها مسلمان بازی میکند ، سید مصلح انقلاب  
 آفرین اول به پیکار حکمرانان و امرای داخلی برخاست آنانکه در  
 آتش اغراض و نفاق میسوحتید . علمای اسلام را سلامت کرد که  
 از جوهر معنی به تشر لفظ گراییده ادهان خود و مردم را نه مباحث  
 لفظی مشوب کرده بودند ، مدعیان تصوف را سلامت کرد که خاقان  
 مقدس یعنی سرچشمه ارشاد را قرار گاه تبلی و ممتخواری ساخته بودند .  
 سید بران بود که در شرق پهای فردار را سر از نو طرح کند ، سای  
 مابون و استوار که در رواق ساده آن با خط نور نوشه است  
 الله اکبر لاله الا الله محمد رسول الله - حق - عدالت - حریم .  
 از پامشید ، غمگین مشوید اگر ایمان داشته باشید ، سر بلند  
 حواهد بود .

این همه مبارزات سبب گردید که از شهری طردش کردند و او را  
 کشور دیگر در کمال خفت و خواری زنجیر پیچ خارجش نمودند ، در  
 کشوری به زندانش افکندند . و پروا پتی در کشور دیگر مسخوش  
 نمودند .

سر نوشت آزادگان مدام چنین است .

برادران من ! درین شب نورانی که دانشمندان و دانشجویان گرامی  
 در این احتفال خجسته در شهر شما که مسرح فعالیت های سید و آزمو نگاه  
 میادی انقلاب و پایه همه انتظامات حزبی آن درین جا ست اگر دآمده اند  
 من تصور میکنم از خوان الحلیلی آواز آتشین سید را در حلقه رفقا و شاگردان  
 می شنوم .

و عبارات این مصاحبه بصورت آشکار درك ميشود كه سيد تا كدام درجه يوطن عزيزش افغانستان علاقه داشته و تا چه اندازه از مظلومي كه قوت های استعماری آنصبر به هموطنانش روا داشته اند متأثر بوده است كه ايهم جراز نظر رابطه عمیق قوميت و خون شر يكي بد يگر چيزی توچيه شده نمي تواند. از طرف ديگر مصاحبه مذکور شمه از افكار و عقايد شخصي آن مرد بزرگ را پورا مون مسايل جهاني آنوقت مخصوصاً حربايات فكري احير قرن ١٩ اروپا معكس ميسازد، كه بذات خود نمايانگر وسعت معلومات و دوی مطالعه و كنجكاوی او در مسايل سياسی و اجتماعي است. اما نكنه دلچسپ و شكمت آور ديگر اين مصاحبه پيشگويی های آگاهانه سيد است در باره جنبش قریب الوقوع بيداری و قيام عمومي ملل شری و عقب نشینی و سرانجام شكست و زوال استعمار در سراسر جهان مثل اينكه سيد در آئيه با صفای پندار و اعتقاد راسخ خویش ثمره تعليمات و تبليغات و مجاهدات دور و دراز خویش را بچشم سرمشاهده نموده و از روی آن بكمال اطمینان رویداد های آینده را پيش پيشی نموده باشد.

چنانچه فقط (٢٣) سال بعد از وفات آن بزرگوار اولتر از همه وطن عزیزس افغانستان باسترداد استقلال خودنايل گردیده سی و پنج تا چهل سال پس از مرگ او بالترتيب عراق و مصر آزاد شدند و پنجاه سال بعد از رحلتش نیم قاره هند نیز به آزادی رسید و سپس سایر ممالک آسیا و افریقا يکی بعد ديگری زنجيرهای اسارت را از گردن های خویش بدور انگذند و شور معرور و درنده استعمار ما ندر و باه پیری راه فرار ادر پيش گرفت و آرزوی نهائی سيد عالیه مقام كه در تمام عمر برای آن يکده و تنها صرف با تكاء ايمان قوی و عزم آهنين و غيرت افغانی خود در پهنای وسیع شرفی و عرب همچا شده و نمیا رزه بر خاسته بود، تحقيق اختيار نمود. . اينست كه ترجمه كامل مصاحبه مذکور را جهت آگاهی هموطنان عزیز و سایر علاقمندان تقدیم ميسد ارم.

(سيد قاسم رشتيا)

# مصاحبه یک روزنامه نویسی فرانسوی

## با سید جمال الدین افغان

«بتقریب مراسم تحلیل هشتادمین سال وفات سید جمال الدین افغان، صبح، رور برآثار و مآخذ تازه که در سالهای اخیر در باره زندگی و کارنامه های درحضان این فرزند نامدار وطن انتشار یافته است، در کتاب «اسادو مدارك چاپ شده در باره سید جمال الدین مشهور بافغانی» که در سال ۱۳۴۲ شمسی از طرف دانشگاه تهران به چاپ رسید نظر مرا بصحوبی جلب کرد که بزبان فرانسه بصورت ژنگوگراف از روی نسخه اصلی در کتاب مذکور درج شده است این بصمون عبارت از مصاحبه «آ، ای، بادیر» مدیر روزنامه «کور سپوند رنس پارزین» ارگان حزب جمهور یخواه مستقل فرانسه است که بتاريخ ۱۹ ماه می ۱۸۸۵ میلادی با سید جمال الدین افغان در پاریس بعمل آمده و در شماره ۲۹ سال اول روزنامه مذکور (بتاریخ ۲۰ می ۱۸۸۵) انتشار یافته است .

درین مصاحبه بعضی نکات بسیار دلچسپ و مهمی بملاحظه میرسد که برای معرفی ملیت، شخصیت و انکار سیدارزش فراوانی دارد. از نقطه نظر ما جالبترین نکته در مصاحبه مذکور اینست که ملیت سید یعنی افغان بودن او را از زبان خودش بالفاظ و عبارات بسیار واضح و بطور غیرقابل انکاری اثبات می نماید و تردیدی را که از سبب عدم معلومات صحیح در ذهن بعضی نویسندگان راجع به زادگاه و ملیت سید در طرف پنجاه سال اخیر موجود بود بطور قطع از بین می برد علاوه تا از خلال جملات



هستند که تعلیم و تربیه نمیتواند طبیعت آنها را تغیر بدهد. حالانکه افغانها و هندوها فطرتاً مردمان خوب و انسان‌مensch اند و حلهلی که به آن گرفتارند نیز از دست انگلیس‌هاست که میخواهند آنها را جاهل نگه دارند ولی باز هم جهل و نادانی نتوانسته است طرز فکر و احساسات آنها را تغییر بدهد.

اخیراً یک فرانسوی به امریکا که مدیر یک روزنامه نیویارک است با شیخ جمال الدین ملاقات و در ضمن سخن رابسی روسها کشانده گفته بود: «اکنون افغانها از روسها هم که ناایشان معارفه نموده اند همان کینه را که مقابل انگلیس‌ها داشتند خواهند گرفت؟»

جمال الدین با جواب داده بود: «خیر- شما اشتباه میکنید. درست است که روسها با ما جنگیده‌اند لیکن آنها هرگز بمقابل ملت‌های تحت سلطه خود- سرتکب چنان بیرحمی‌های نا جوانمردانه نکردیده‌اند. من بالحریره مسافرت کرده‌ام، بعضی از ناوورین حکومت فرانسه در آنجا سرتکب اعمال ناشایسته شده‌اند لیکن هرگز رفتار آنها با رویه انگلیس‌ها در ممالک مفتوحه قابل مقایسه نمیشد.»

از ایست که تمام سردمان هند مصمم شده‌اند تا این یوغ ننگین را از گردن خود بیاورند و همه طبقات از ورقه ناملموس گرفته تاراجه‌ها و نواب‌ها- علمای اغنیاء و فقراء- درین تصمیم شریک و برای برانداختن عاصمین بی‌آزم متعهد میشوند. باولین اشاره یک قیام عمومی صورت خواهد گرفت و در آن وقت قتل عام شروع خواهد شد و اتمام انگلیس‌ها- بقدری این ملت آرام و نیک نهاد را که حتی کشتن مار و دیگر حیوانات مودی را نارو امیداند بستوه آورده و بوسمله‌های صحنه‌های حوین آدسکتی به آنها آسوخته‌اند که کشتن- همچس یک امر مباح است که باولین فرصت مردمان بومی‌ها این جماعه جا برین راعری دریای خون خواهند ساخت.

پس از آنکه باز هم مدتی در باره مسایل افغانستان صحبت کردیم

دیروز ۱۹ می ۱۸۸۵ بخت با ما یاری کرد تا مدت سه ساعت تمام با یگانۀ افغانی که فعلاً در اروپا اقامت دارد یعنی شیخ جمال الدین صحبت نمائیم. جمال الدین در محل (وینهنون) در یک هتل قاره‌لی سکونت دارد و در آنجا بود که از ما پذیرایی کرد.

او در حدود چهل سال عمر دارد. میانۀ قد و نسبتاً قوی اندام است. چهره گدسی و مربع شکلی دارد که باریش کوتاه و تکی پوشیده شده موی سرش ریجعد و ماش و برنج قیافه اش روی هم رفته بسیار سمپتیک است. در چشمانش ذکا و نیکویی خوانده میشود. بنا بر آن وقتی با جملات بریده میگوید که افغانها مردمان ملائم طبیعت و نیک نهاد میباشند ما بیدرنگ گفتارش را باور میکنیم. و انگهی آنها عملیات کرده اند که به نسبت انگلیسها که دشمن آستنی ناپذیر شان میباشند — ملائمت بیشتر دارند. چنانچه بقراریان شیخ جمال الدین در جریان جنگ اخیر افغانها یکمدۀ انگلیسها را اسیر گرفته بودند در تمام مدت که آنها بدست افغانها اسیر بودند روز سه مرتبۀ یکبار وحانی افغان از آنها باز دید نموده کلمات تسلیم آمیز برایشان میگفت تا کم دل نشوند و همواره با محوسین رفتار مهربانانۀ بعمل می آمد. در عین همین وقت انگلیسها از دهکده افغانستان میگذشتند که سکه آنرا فقطزنها — پیر مردان و کودکان تشکیل میدادند (۱) انگلیسها همه این زنان و پیر مردان و کودکان را که تعداد شان به سه هزار نفر میرسید بقتل رسانیدند و خانه ها را طعمۀ حریق ساختند . . .

جمال الدین پس از شرح این واقعه بما گفت ایست تفاوت میان انگلیس یعنی یک ملت متمدن درجه اول و افغانها که از هر نوع تعلیم و تربیه بی بهره میباشند! او افزود که انگلیسها ذاتاً یک ملت شرور و سگدل

(۱) چونکه مردها همه بقصد جهاد و دفاع خاک مقدس وطن بمیدانهای جنگ رفته بودند .

(مترجم)

مردمان بوسی هد در فخر و گرمسنگی سر می برند جای که یک نوکر بکار باشد صد نفر د او طلب میشود که در بدل ماها نه پنج فرا نك خدمت نماید. در مكاتب كه آنها هم تازه روی كار آمده، برای اطفال ترس از انگلیس ها و نفرب از گذشتگان خودشان كه قبل از آمدن انگلیس ها مدتها (۱) بشکل وحشی و خونخوار به آنها معرفی میشوید— جز و پروگرام است زمانیکه این سخنان را میگوید روزنامه های صبح را برایش آوردند جمال الدین بیدر نك آنها را از نظر گذرانید تا حیر بیماری و یکسور هوگو را مطالعه نماید بعد بسجن خود ادامه داده گفت: هوگو افتحار ملت فرانسه است. آلمانی است که همیشه نور افشانی خواهد کرد او راهم طرفدار «جهانی بودن» میگوید حقیقت ندارد. او یک فرانسوی است یک وطن پرست است. مفکوره مملکت متحده اروپا را که بیان میکند تنها یک تخیل شاعرانه است. (۲) جمال الدین حکایت کرد که دو سال پیش حین ملاقات با این ادیب بزرگ و صاحب اثر معروف «محازات» از وی سوال کرده بود که کدام چیزی است که در دوران زندگی تان از همه بیشتر مورد پسند شما واقع شده و آنرا کاملترین و زیباترین تمام اشیاء یافته اید ؟

و یکسور هوگویی البته بیه جواب داده بود: گل گلاب .

این صحت که از ساعت ده صبح تا ساعت یک و ربع بعد از ظهر ادامه داشت. فقط خلاصه آن را محیط نکات اصلی گمار شیح در اینجا نقل میکنم. ما از شیخ خدا حافظی نمودیم و تصمیم داریم که نظر با اجازه که بماداده است تا هر وقت خواسته باشیم بدیدارس بیائیم. و بار دیگر از محضر و افکار عالی او استفاده نمائیم .

در خاتمه باید تذکر داده شود که شیخ جمال الدین در نظر دارد یک رساله مفصل سیاسی و فلسفی خود را در نشریه عالی موسیو (ماريو) موسوم به (رو لوفرانسیر) نشر نماید .

(۲) چنانچه تا امروز که ۹۱ سال از آن تاریخ میگذرد این مفکوره باوصف مساعی مکرر جامعه عمل در بر نکرده است (مترجم)

راجع به موضوعات دیگر از قبیل مس-و-یا-استی و گروپ بدی احزاب در اروپا و امثال آن دیگر مسایل در بر تبادیل افکار نمودیم . شیخ گفت: بعقیده او با یاد از مکتوبه کورسواولیتا نسیسم «یا جهانی بودن» مثل جذام دوری جست ، چند ربی معنی است شعار مشهور شان که میگوید «من خانواده ام را از خودم و وطن خود را از فاسلم و جهان را از وطن بیشتر دوست میدارم . . .» درست است که انسان میتواند فاسیل خود را از شخص خود و وطن را از فاسیل خویش بیشتر دوست داشته باشد لیکن نمیتواند و نباید جهان را از وطن خود بیشتر دوست بدارد . جمال الدین در دنباله کلام خود گفت: من بسیار حکومت ها و طرز های اداره مختلف را دیده ام مکتوبه جهانی بودن نباتیست که فقط در زمینی روئیده میتواند که قابلیت هیچ نوع ثمری را نداشته باشد مگر آنکه در آن مکتوبه «جهانی بودن» بحیث عقیده اکثریت قبول شده بتواند آن ملت نماید یعنی است یونان را ببینید - ایران را نگاه کنید . .

جمال الدین با زروی سخن را بسوی اوفاستان برگردانیده گفت: درست است که روسیه نما جرات خفیه وارد آورد (۱) اما روسها به جهتی جنگ را شروع کردند که ما گمان نه کنیم که آنها از انگلیس ترس دارند و از همین سبب بزودی ما گفتند که: «ما فکر جنگ را با شما نداریم» و جنگ خاتمه یافت . لیکن جراتی که از انگلیس ها ما رسیده در حکم زخم ناسورا است که هیچ چیزی آن را مداوا کرده نمیتواند و این درس مثل بدیهای است که روسها و آلمانها به فرانسویها نموده اند اولی قابل فراموشی است ولی دومی غیر قابل فراموشی

سپس زوی سخن را بار دیگر بسوی هند برگردانده گفت: تکرار میکنم که انگلیس ها حق ندارند خود را یک ملت مدنیّت آور قلمداد کنند . آنها همه چیز را از هند گرفتند بدون آنکه هیچ چیزی بعوض آن داده باشند . آنها از هیچ عملی برای ذلیل ساختن و درهم شکستن هند یها خود داری نکردند همه وسایل برای رسیدن باین هدف شوم در لورد شان خوب می نمود

۱- مقصد جنگ پیچیده است که در هجده سال اتفاق افتاده بود (مترجم)

چنانچه پس از این مکاتبات و اطمینان‌هایی که که توسط ولفر دست داده شد موافقه نمود تا بلندن مسافرت کند ولی شرط گذاشت که بدو اثر حکومت انگلیس نخواهد رفت بلکه هرگاه کدام یکی از حال دولت بر تائیه مایل بمذاکره باشد نایدحو دور اقامتگاهش بدیدن سید بیاید، بالاخره فیصله شد که سید در منزل ولفر دست اقامت اختیار کند و لاردراندولف چرچل در آنجا با او ملاقات نماید .

ناگفته نماند که این جریان در تابستان سال ۱۸۸۵ میلادی صورت گرفته یعنی مصادف بود با بحران پیچیده در افغانستان که به اثر آن قریب بود دولتین روس و انگلیس علیه یکدیگر اعلان جنگ نمایند، (تا آنکه به میانجیگری پادشاه دهمار ۰) ا موضوع بین مملکتین فیصله شد و دولت روس تعهد کرد که از پیش قدمی سزید در سرحدات افغانستان بطور قطع خودداری نماید) و همچنین اوضاع مصر پس از شورش فلاحین بسر کردگی اعرابی‌ها شامعشوش و در سودان فاجعه خرطوم و شکست قوای برطانیه و کشته شدن جبرال گاردان توسط محمد احمد سودانی شهور به مهدی، دولت برطانیه را دوچار اضطراب سختی نموده بود و چون سید توسط نشرات و تملیغات پیگیر خود از پاریس این آتش را داس میرد، مطابق عادت دیرینه کشور های استعماری که در مواقع اضطراب به دشمنان خود دستوسل شده و از آنها چاره جویی میخواستند بسید رو آوردند و حتی بطوریکه شهرت دارد پادشاهی سودان رادر بدل دفع خطر مهدی و اتباع او که به قرار گفته خود سید بعضی از آنها را جمله شاگردانش بود ناو پیشهاد کردند (۱) و سید باین نیازی که داشت این پیشها در انبند یرت بلکه چنانکه در پایان دیده خواهد شد از برکت ذکاء خدا داد

۱۳۰۶۴

(۱) رجوع شود بمقاله مجله مصری آخر الساعه تحت عنوان «مردیکه تخت سودان را رد نمود بقلم محمد نصر شماره اول سپتمبر ۱۹۷۶ میلادی .

# ملاقات و مذاکرات سیاسی سید جمال الدین افغان

## باراندولف چرچل وزیر هند

«زمانیکه سید جمال الدین افغان در پاریس مشغول فعالیت‌های دامن‌دار سیاسی بود و نظریات ضد استعماری او در جریده (عروة الوثقی) بالنسبه عربی و فرانسه مسلسل نشر میگردید و چراپند ارو پائی هم به‌وبه خود از طریق مصاحبه‌ها و مقالات این افکار او را منتشر میساختند که در اثر آن در پاریس تحت‌تأثیرهای مهم ارو پائی شور و ولوله بی سابقه ایجاد شده بود، لاردراندولف چرچل وزیر هند و عضو برجسته کابینه محافظه کاران انگلستان (پدر و نسیس چرچل معروف) توسط (ولفرد بلنت) نویسنده و مرد سیاسی مشهور انگلیسی که از مدتی دراز با سید آشنائی و دوستی داشت از سید دعوت نمود تا برای مشوره در مورد مسایل شرق مخصوصاً در باره افغانستان و مصر و سودان که در آن روزها اوضاع و جریانات آنها بیشتر توجه دول بزرگ را بخود جلب کرده بود به انگلستان بیاورد .

بطوریکه از مکاتبات سید و ولفرد بلنت معلوم میشود ابتدا سید این دعوت را نپذیرفته و خاطر نشان کرده بود که شخصاً آماده حرکت بطرف افغانستان میباشد و صماً اشاره کرده بود که در نظر او مسئله مصر به مسئله افغانستان مربوط است و هم تهدید کرده بود که اگر دولت برطانیه درین موضوع اقدام عاجل و اطمینان بخش نماید او در افغانستان برای انگلیس‌ها مشکلاتی را روی کار خواهد آورد .

از این جهت میخواهم همته آینده به طرف افغانستان حرکت  
کنم . . . . \*

در جواب با واطمینان دادم که مسایل مطایق خواستن او حل و  
مصل خواهد شد باید بلندن بپایند همانست که سید با شیخ محمد عبده  
بتاریخ ۲۱ جولای بلندن رسیدند و پروز ۲۳ جولای راندولف در منزل  
س با سید ملاقات کرد . راندولف چرچل با جمال الدین پیش آمد اخلاقی  
و احترام کارانه بعمل آورد ، آنها بزبان فرانسه شروع بصحبت  
نمودند لیکن چون دپدم که راندولف فرانسه را کم میداند از این  
سبب خودم وظیفه ترجمانی را به عهده گرفتم .

راندولف اول در باره خبر مرگ مهدی سوال کرد . سید گفت یقین  
ندارد که این خبر حقیقت داشته باشد اگر صحیح هم باشد در اوضاع  
فوقی وارد نخواهد نمود . زیرا سودانی ها با فاصله جا نشین مهدی را  
تعین میکند (۱) راندولف پرسید جا نشین کی خواهد بود . شیخ جواب  
داد که هر که باشد (عثمان دگیا) نخواهد بود بلکه پیروان مهدی  
کدام شخص مذهبی را انتخاب خواهند کرد . ممکن است قیادت  
عسکری به دگیا تهنض گردد اما خلیفه نخواهد شد . (۲) انتخاب خلیفه  
به همان طریقه صورت خواهد گرفت که پس از رحلت پهنمبر اسلام (ص)  
صورت گرفته بود - بهر صورت جا نشین یک شخص مذهبی خواهد بود .  
راندولف در ناره روابط افغانستان و روسیه سوال کرد .  
شیخ گفت :

- (۱) درین وقت مهدی واقعا وفات یافته بود شاید سید از آن اطلاع  
نداشت و یا اگر اطلاع هم داشت لازم نمیدید آن را تصدیق نماید .  
(۲) عثمان دگیا قومانندان قوای ملی سودان بود که انگلیس ها  
از روی کار آمدن او خوف زیاد داشتند . مترجم

حدود و مهارت سیاسی خاصی که داشت نه تنها زیر تأثیر سیاست برطانیه در رفت بلکه بالعکس موفق شد تا نظرات خود را بروز بدهد و سرانجام انگلیس بقولاند مخصوصاً خودی و سوء ظن دولت برطانیه را علیه امپراتوری روسیه در مورد افغانستان که (نقطه دلچسپی حقیقی او بود) تحریک و تشدید نماید، اینک رویداد این ملاقات تاریخی و مذاکرات سیاسی سید را بالا برد چرچل از روی روزنامه‌چهارم و لفرد بلنت (که در سال ۱۹۲۰ میلادی نشر شده است) عیاناً از نظر خوانندگان عزیز میگذرانم «سید قاسم رشتها»

\* \* \*

ولفرد بلنت در روزنامه‌چهارم خود به تاریخ ۱۶ جولای ۱۸۸۵ چنین می‌نویسد:

برای دیدن راندولف چرچل به وزارت هند رستم، او اظهار اندیشه نمود که آیا امپراتوری افغانستان در جریان فعلی چه رویه را اختیار خواهد کرد؟ در جواب گفتم جمال‌الدین را از پاریس دعوت میکنم تا در این موضوع و هم راجع به سبب با او مذاکره شود، راندولف از شنیدن این سخن بسیار خوش شد و قبول کرد در منزل من بماند ملاقات نماید.

شرح درینوقت در پاریس اقامت داشت و مدتی در سیاست برطانیه را مطالعه میکرد در انگلستان کابینه گلدستین (لیبرل) سقوط نموده و در کابینه جدید (مخالفه کار بر هبری لارد سا لیسبری) راندولف چرچل بحیث وزیر تعیین شده بود. بنا بر آن از سید دعوت کردم که ناری بلندن تشریف بیاورد سید جواب داد:

«من مشاهده میکنم که سیاست کابینه جدید در مورد مسئله مصر و سودان مانند کابینه گذشته‌هاست. شنیدن وعده‌های چرچل و نرم‌گرسنگی رفع نمیشود. تا جائیکه من میدانم مسئله مصر به مسئله افغانستان ربط دارد - معامله افغانستان تماماً در دست من است.



شیخ: اقوام سرهته می‌آمدند و می‌رفتند همچنین نادرا فشار آمد و رفت ولیکن شما در هند پاییدید .

سلطنت دهلی را تپاه کردید اینک مسلمانان هند نسبت به روس از شما بیشتر نفرت دارد سه علت دارد .

۱- اینکه شما سلطنت دهلی را خاتمه دادید .

۲- اینکه شما تجووه عمله و حدمه مساحد را موقوف نمودید حالانکه روسها این کار را نکردند .

۳- اینکه شما اوقاف مذهبی را از بین بردید .

راندولف: لیکن ما بعضی مساجد و دیگر اماکن و انبیه را ترمیم هم کرده ایم .

شیخ: آن صرف از لحاظ زیبایی بهاها بوده نه از نقطه نظر تقدس مذهبی، و شما عهده های بلند عسکری را به مسلمانان ندادید و روسها دادند .

راندولف: در ریاست های هند بسا مسلمانان عهده های بلند را به دست دارند .

شیخ: ریاستها جز حکومت برطانیه نمی‌باشند - چهزیکه بمعده نرفته چگونه هضم میشود .

راندولف: پس شما مسلمانان انگلستان را از روس خطر ناک تر می‌دانید ؟

شیخ: من این را نمی‌گویم سخن بر سر ماضی بود . در گذشته انگلیس نسبت به روس بها بیشتر تقصیر رسانده است . مگر درین وقت روس خطرناکتر است اگر روس پنجمسال در مرو باقی نماند نه افغانستان خواهد ماند و نه ایران نه اناطولییه و نه هندوسان ، همه آن هضم خواهد شد روس شاید پیچدهر اترك کند لیکن در مرو باقی خواهد ماند . راندولف: این درست است اما بطر شما ما چه باید بکنیم ؟

امیر عبدالرحمن خان یک جنرال لایق است لیکن سیاست دان نیست . اما آدم بی عقل هم نمیباشد اکثر مردم افغانستان از او طرفداری میکنند اما بوجود آوردن بغاوت کار مشکلی نیست . مردم افغانستان صاف و ساده و از سیاست ناواقف اند و هر وقت برای جنگ آماده میباشند . روس از این پسران متعدد امیر شیر علی خان بذریعه کدام یکی میتواند بغاوت بر پا نماید ، اما روسها امسال جنگ با افغانستان را اراده ندارند بلکه از بین شهزادگان با کدام یکی طرح دوستی افکنده میخواهند تا بذریعه او بدامنی ایجاد شود و بعد بحمايت همان شهزاده برحلاف انگلیس داخل میدان گردند و دادن کشمیر یا پشاور را باو وعده خواهند کرد . اگر در هندوستان بغاوت رخ دهد این مسئله موجب حوصله افرائی افغانها خواهد شد .

راندولف: چرا افغانها نسبت به روسها از ما بیشتر نفرت دارند ؟  
 شیخ: روسها به افغانستان کدام نقصانی نرسانده اند اما انگلیس سه برتبه با افغانها جنگ نموده اند (۱) راندولف از چه میفهمید که روسها با سلام از ما بیشتر نقصان نرسانده اند . شیخ: روسها بر چند ملک کوچک تصرف نموده اند ما نند کریمه و چرکستان و غیره مگر انگلیسها سلطت دهلی راتباه و مصر و سودان را اشغال کرده اند .  
 راندولف: مغلها هم مرهته را تپاه کرده بودند .

(۱) چون تا آن زمان دو جنگ بین انگلیس و افغانستان رخ داده بود شاید مقصد سید از یک جنگ دیگر همان حمله ناگام شاه شجاع بر قندهار در سال ۱۹۳۵ میلادی باشد که در آن یکعده صاحب منصبان انگلیس نیز شرکت داشتند و یکتن از آنها بنام (کیمپل) از طرف افغانها سپر و اسلام آورده بنام جنرال شیر محمد خان مدت درازی در اردوی امیر دوست محمد خان به تعلیم و تربیه عساکر افغانی اشتغال داشت و امیر عبدالرحمن خان هم تعلیمات نظامی را از او فرا گرفته بود . (مترجم)

# تبصره های سیاسی سید جمال الدین افغان

## در مطبوعات فرانسه

«سید جمال الدین از سال ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۵ در فرانسه اقامت داشت. در این مدت زبان فرانسه را آموخته و قبل از اینکه بتاسیس حریه مستقلی بنام (عروة الوثقی) که از اوائل سال ۱۸۸۳ تا ساله عربی و فرانسه از طرف خود او به همکاری شاگردان مدارس شیخ محمد عمده شروع به نشر آن نمود موفق گردد چنانچه حسه نظریات خود را درباره مسائل روز مخصوصاً حرایات سیاسی کشور های شرقی و اسلامی بصورت مقالات تبصره های سیاسی و مکتوب در مطبوعات فرانسه بشهر میسپرد که از طرف اکثر حراید مدکور با ایراد نقد سه در باره معرفی سید و شخصیت و مقام علمی او و اشاره به وسعت معلومات و ارزش نظریاتش در امور مربوطه به مالکک شری و اسلام منتشر می گردید. چنانچه یکی سید برای نشر مقالات خود انتخاب می کرد عموداً چنانچه در و دارای وجهه ملی می بود ارقمیل (ژورنال دی دیما) که ناشر نظریات علمی و فلسفی بود و حریه (ژورنالیست) عدالت که نگارندگی آبر (ژور کلمانسو) صدر اعظم دوران چنگ اول جهانی به عهده داشت و (انترانسین) اورگان حرب سوسیالیست فرانسه به نگارندگی نویسنده و مرد سیاسی معروف (هانری دور و شهود) کرسوندانش پاریزی و اورگان حرب جمهوری حواء مستقل و (ریویو فرانسیسیر) مجله علمی و امثال آن

شیخ : شما باید عام اسلام یعنی با افغانها با ایرانی ها با ترکها با مصریها و دیگر عربها متحد شوید شما باید روسها را از مرو خارج نمائید ، برای جلب دوستی مسلمانان باید مصر را تحلیه کنید . از دیگر ممالک اچیبی به مصر کدام خطری متصور نیست شما که ترس و عدن را به دست دارید از چه میترسید ؟

از مهدی هم ترس لازم نیست اگر در مصر سلطنت اسلامی رویکار بیاورد از طرف مهدی کدام خطری متصور نخواهد بود . ازین رو شما باید با مسلمانان متحد شوید تا بردوستی شما اطمینان نمائند .  
راندوای : آیا ما میتوانیم بکمک افغانها بمقابل روس عسکر و افسران خود را به افغانستان اعزام نمائیم .

شیخ : اگر شما عسکر خود را مثلا به قندهار اعزام نمائید ولو که رضامندی امیر را حاصل کرده باشید باز هم هر مسلمان حق خواهد داشت که بر گروهها برآمده خلاف شما اعلان بغاوت نماید . او خواهد گفت که شما در پرده دوستی برای اشغال آمده اید و بسیاری مردم هم این حرف را باور خواهد کرد ، البته شما چند افسر میتوانید اعزام کنید زیرا در مورد چند افسر گمان اشغال نمیان بخواید آمد ، باید آنها ملازمین امیر باشند ، اما ایما بهاد داشته باشید که اگر روس پنجسال در مرو باقی بماند در آنوقت چیزی کرده نخواهد توانست در آن صورت شما از راه افغانستان نه بلکه باید از کدام طرف دیگر بر آنها حمله نمائید زیرا در چنین حالت آنها برخلاف شما تبلیغ جهاد خواهد کرد .

این گفتگو سه ربع ساعت دوام کرد ، در وقت وداع راندوای در آستانه در بن گفت که جمال الدین بسیار صریح اللهجه و دارای رأی صائب میباشد .

واقعیت آن با ثبات رسیده. او در همین سحر ابی خود حدیو توفیق را خدمتگار دانسته و یاندانسته و تحت فشار حاکم طلبی های انگلیس و انمود کرده و سخنان خود را با نداء ای جهاد با خارجی ها و دعوت با انقلاب برای نجات استقلال مصر و قوام آزادی حاتم داده بود—دو روز بعد سابر تقاضای حمرال قونسل انگلیس آن خطیب مسجد حسین توفیق و بیک کشتی رونده جده در ساحل عرسمان انتقال داده شد

جمال الدین بداحل ولایت حجاز رمت و از آن پس سخنی در باره او شنیده نشد .

اما یقین است که اگر جمال الدین در کدام میدان جنگ در آسیا بحيث سهاهی داوطلب کشته نشده باشد و یا اگر مسموم نگردد یده باشد برودی باردگر ظهور خواهد کرد و انگلستان که بر صدا و سوگند انتقام یاد کرده است او را از ضرباتی که وارد خواهد کرد خواهد شماخ

امادر کجا؟ شاید در کنار های رود سید . . .

اینست که چند هفته پیش و رود شیخ افعان را به پاریس اعلام نمودیم شیخ بما و عده کرده است که در باره او صاع هندوستان که در آن چندین سال زندگی نموده و درین او اخرنیرمدتی در اطراف و اکناف آن گشت و گذار کرده است یاد داشها و معلوماتی نما اعطاء نماید که یقین داریم طرف دلچسپی همه خوانندگان قرار خواهد گریب .

ایک مکتوب اول این نامه نگار هوو العاده مارا اطلاع کمید :

مقصد عمده انگلیس ها در این سالهای اخیر حاکمیت بر تمام راه های است که به هند وستان منتهی میشود از همین سمت است که قتلنا اشعال معاریرسون الحیسی افعانستان و داوچستان اقدام نموده اند و برای همین مقصد است که حال سعی دارند خود را در مصر مستقر سازند توجه سیاست برطانیه در شرق در تشویش شدیدی مصر است که کشور مذکور از ناحیه حیط سلطه خود برهند وستان و ترسی که از ناحیه از دست دادن این مستملکه باشکوه خود درآینده قریمی احساس می نماید .

و از اهر و ساحه نشرو اند از ه تا نهر مند ر جاب آنها نیرند تنها در محیط فرانسه بلکه درد یگر کشور های اروپایی و شرقی زیاد بوده است .  
 ناگفته نماند که در این موقع در سر تقسیم سرزمین های وسیع افریقای شمالی مخصوصا مصر و سودان بین فرانسه و انگلستان رقابت شدیدی بوجود آمده و روابط این دو کشور را در ربع اخیر قرن ۱۹ شدیدتاثر ساخته بود و سیه که این حقیقت را بخوبی درک کرده بود در نوشته های خود این رقابت را مطابق مرام خود مورد استفاده قرار میداد چنانچه در این مقاله و سائر مضامین او بوضوح مشاهده میشود .

اما نکته دلچسپ از نقطه نظر ما ایست که در تمام این مقالات و تمصیر های سیاسی نگار گمان جراید با لعموم سید را افغان معرفی کرده اند و خود سید هم بطوریکه خوانندگان ملاحظه خواهند کرد موضوع مورد بحث هر چه بوده سائقه علاقمندی قلبی و دلچسپی خاص خود بطور مستقیم و یا غیر مستقیم در هر مضامین روی سخن را بطرف وطن خود گشتانده ولو بصورت ضمنی نامی از افغان نسان برده است که ایسکچند نمونه از این تمصیر های سیاسی او را از روی شماره های قدیم مطبوعات فرانسه اقتباس میکنیم، و مضمونی که برای این شماره انتخاب شده ظاهر ا در هندو در حقیقت راجع به افغان نسان میباشد که در شماره ۲۴ اپریل ۱۸۸۳ میلادی جریده ( انترانسینان ) انتشار یافته است .» ( سید قاسم ربیع )

\* \* \*

### نامه در باره هندوستان

در ماه اگست سال گذشته جریده ما اولین جریده بود که شیخ اوعان جمال الدین بوسیله همکار خود (ای- و کلن) توسط اثرش بهام (خاطرات انقلاب مصر) به مردم پاریس معرفی نمود .  
 همکار ما در باره او چنین گفته بود: « او یکشب در مسجد حسین در قاهره در محضر چهار هزار نفر طی نطق مؤثری مقصد نهائی سهاست بر طایفه را در کناره های رود نیل پیشگویی آگاهانه کرد که سه سال بعد

نه امیدوار شده می‌تواند تا کدام رنجه نظامی را احراز نماید و نه کدام مقام سیاسی برسد حتی از معدس‌ترین آزادی‌هاییکه آزادی وکر باشد نیز محروم‌اند .

انگلیس‌ها بعوض تحمیف بار سنگین مالیات نا‌هدی‌های بیچاره‌را پس‌ارتاده آنچه بخزانه سرکار تحویل‌کردنی هستند قادر بسازد که ارحاصل‌ناچیز خود احتیاجات ضروری‌یی خویش‌را تدارک نماید بالعکس‌باتورید مقادیر زیاد مصوعات اروپایی به‌هد تجارت‌وصایع نومی‌را بکلی‌محو کرده‌اند و نای‌مصورب روابط هند‌را نافعانستان نیر که همسایه در بدیوار آنسب با اعلان‌حکک ناحق و خدعه‌آمیزی علیه افغانها قطع‌نموده‌اند ، حککی که آنهم به شکسب و نا‌کامی‌تام و تمام خود آنها به‌حشر شده‌ است .

نتیجه این‌حکک بی‌جردانه آنست که اکون افغانها دشمن‌آشتی‌ناپذیر انگلیس‌ها گردیده‌وبه‌روسها دست‌اتحاد دراز کرده‌اند نا در موقع‌فرصت با آنها یکجا داخل‌عمل گردند .

انگلیس‌ها چون در افغانستان کامیاب نشدند و از طرف دیگر بانگاه حسودانه اشغال‌تونس‌را از طرف فرانسه مشاهده کردند وهم احساس نمودند که نمرت هدیه‌ها بجایی رسیده‌ است که حاضرند بی‌رحمانا خودرا در آغوش‌اولین‌قدربی‌که بجوهد انگلستان‌را در قلب‌بتصرفات آسیایش مورد‌حمله قرار دهد پرتاب نماید یقیناً نا از دست‌دادن قوه‌نیائی‌خود که قادر نیستد خطراتی‌را که ناتوانی‌آنها‌را تهدید میکند مشاهده نماید اکون اشتباه دیگری‌را برتکب‌شده‌اند که نتایج دوگانه آن برای آنها درآیده تباهی‌آور خواهد بود .

این اشتباه عبارت از مداحلات تازه آنها در حاک فراعنه‌است از طریق حمله وهریپکاری که یگانه اسلحه دهشتناک انگلستان میباشد و مقصد نهائی آنها حاکمیت در سواحل دیگر بحیره سرخ در ولایت حجاز و یمن است که در آنجا عدل‌را از پیش در دست‌دارند اولین نتیجه

همین نگرانی است که پیش از هر چیز دیگر انگلیس ها را به راهی میکشاند که دائم با دیگر ملت ها تصادم می نماید و آنها را به اتحاد بوقف های و ادار میگرداند تا از عاقل گیر شدن در امان باشد و بدگمانی های حق بجانبی را در خاطر رجال دولتی غیر انگلیس بیدار بسازد .

در حقیقت انگلیس ها میدانند که تمام باشندگان هند بدون امتیاز نژاد طمأنه یا بودائی ، از شهزادگان گرفته تا حاملان همه بیگانه اند از نهت جا برین بیگانه را بدلسی پروراند و این جا برین متیقن اند که فقط صدای یک گلوله توب و یا تهمنگ در هر یکی از نقاط سرحدی هندوستان کافی است تا یک قیام عمومی را از سیلوان تا دامنه های همالیه روی کار آورده و بلافاصله هدیه ها را مضموم گرداند تا نا هر ملتی که روانگلیس ها در هند هجوم آورد هندست شوند .

انگلیس ها خوب میدانند که تا چه حد سلطه شان در هند صدقه پذیر است همچنین آنها بحوبی از موقف مخالفانه رعایای هندی خود و وضع عددی قوای عسکری خویش در هند و دیگر نقاط آگاهند و از همین جهت است که می خواهند هندوستان را معما از دنیا بوسیله احاطه کردن آن های یک نوع دیوار تجرید نمایند و برای این کار از رفت و آمد مسافرین از هر سلبتی که باشد جلوگیری کرده و میترسند که بسپاردا این جارحی ها ضعف انگلیس ها را که در ریر یک روپوش قدرت سیخنی نگهداشته شده است کشف و دنیا و آتش سازند . اما حکمرانان هند که نگرانی دایمی آنها حفظ سلطه لرزان شان بر آن کشور است هیچگاه به حسنجوی و سالی که می تواند آنها را بدتحکیم موقعیت شان رهبری نماید برآمده اند .

آنها بجای اینکه علاقه دی مردم را جلب نمایند همیشه آنها را با انواع مختلف در راه مافع خود آزرده خاطر و چریجه دار ساخته اند . انگلیس ها از مدت یک صد سال است بر هند حکمرانی میکنند و از همان بدو حکمت شان هند بپا مثلیکه از جاسعه بشری طرد شده باشند



یک ناعی (۲) داخل محاربه شده اند آرام ساختند .  
 درست است که این کمپدی کامیابانه نازی شد هرگاه بخواهد  
 آنرا تکرار کند کامیابی آن بعید خواهد بود خصوصاً اگر آنها چشم  
 های خود را باز کرده یقین شان حاصل گردد که انگلیسها می خواهند  
 مصر را که مهمترین قسمت امپراطوری عثمانی در افریقا میباشد ضمیمه  
 مستملکات خود سازند و سپس حجاز و یمن را از دست مسلمانان خارج  
 نموده تحت سلطه برطانیه قرار دهند در صورت اره مدردی همگیشان  
 خود در هند از پشتیبانی سیاست آن قدر بررگی که نظر جاه طلبانند آن  
 همواره سوچه هندوستان بوده است (۳) خود داری نخواهد کرد  
 ولو که ازین سیاست بحزننا کام ساختن ملی که برای تجربه امپراطوری  
 آنها کار میکند دیگر فائده برای خود آنها متصور هم نباشد . حلقه های  
 حکومتی انگلستان بخوبی میداند که اگر صبر و حوصله سلطان بمرحله  
 نهای برسد او برای حریفان انگلیس در هند حمایت قیامتداری شده خواهد  
 توانست و برای این کار گاه هست که در مکه (معظمه) تبلیغات را  
 آغاز و -شوری را بدست کدام عالم دینی به هند فرستاده و او را  
 محاز گردانند تا با تمام سلطان در زمینه بوعظ و تبلیغ بپردازد . (۴)  
 اما اگر این اشکال و امکانات مختلف دیپلوماسی استانبول را کنار بگذاریم  
 باز هم اصل واقعیت اشغال مصر که راه مکه (معظمه) بشمار میرود  
 و آرزو حیه اما یقینی انگلیس ها برای توسعه دادن سلطه شان بر کشور  
 های حجاز و یمن که هم مهد و هم حصار دفاعی اسلامیت میباشد  
 بذات خود کافیت نام مسلمانان هندوستان از همین حالا از هر قوه

- (۲) محمد اعرابی هاشا وزیر حر بیته خدیو مصر که خود از طبقه  
 ملاحین بود در شورش فلاحین جانب شورشیان را گرفت تا آنکه در  
 اثر مداخله قوای انگلیس مغلوب و جلای وطن باشد (مترجم)  
 (۳) مقصد امپراطوری روس است (مترجم)  
 (۴) شاید مقصد سید اشاره بطرف شخص خودش بوده شد (مترجم)

مداخله انگلیس در مصر متاثر گردانیدن چندین سلب اروپایی و مخصوصاً فرانسه است که بطور انکارناپذیر مبالغ قابل ملاحظه را در وادی نیل دارا می‌باشد .

با وجود این انگلیسها هر قدر که بقدرت خود معرور باشند باز هم نیاستی این حقیقت را فراموش نکنند که دوستی سلب فرانسه از نقطه نظر پیش‌بینی وقایعی که در آینده قریب در شرق رخ دادنی خواهد بود برای آنها لازمی می‌باشد . در حالیکه فرانسه به‌سیار آسانی می‌تواند از دوستی انگلیس صرف‌نظر نماید ، از دست دادن علاقه و همدردی فرانسه یقیناً یکی از بزرگترین اشتباهات آن‌زام دار کوته‌نظری است که (گلدستن) نام دارد . (۱) .

نتیجه‌دوم مداخله در مصر که آنهم برای انگلستان مصیبت‌بار می‌باشد احساسات قهر و عصبی است که این اقدام تشدید آمیز در تمام عالم اسلام و مخصوصاً مسلمانان هند بوجود آورده است .

عقیده و احترام مسلمانان هند به سلطان فعلی و بطور عموم به هر (خلیفه‌زمان) هر کس که باشد یک حس مشترک آنها و تمام مسلمانان است این عقیده و احترام در حقیقت جزئی از شعائر دین اسلام به‌شمار می‌رود و در تمام مساجد هر روز جمعه در موقع نماز مسلمانان برای بقای سلطان (خلیفه) بحضور پروردگار دعا می‌نمایند .

یقین است انگلیسها فراموش نکرده‌اند که در موقعیکه آنها به مصر داخل شدند اعتشاشی در (میرب) آغاز شد این جنبش بزودی می‌توانست به تمام مناطق مسلمان نشین هند گسترش یابد مگر انگلیسها با مهارت اذهان مسلمانان را با شایع کردن اعلامیه‌های مچی براییکه آنها صرف باستثال او ابر سلطان در مصر علیه اعرابی پاشا بحیث

(۱) صدر اعظم مشهور انگلیس وزیر اعظم حزب لیبرال (مترجم)

بقلم: محمد عبده

## استاد من سید جمال الدین

نوری جدید و مردی بصیر

تذکرہ: «این رسالہ ترجمہ معالہ معروف شیخ محمد عبده مفتی برک مصر بزیر عنوان استاذی جمال الدین می باشد کہ بار ہابہ عربی بہ چاپ رسیدہ امت .

علاقہ ان متن عربی را در کتاب «الثائر الاسلامی، جمال الدین الانعانی» بقلم شیخ محمد عبده کہ در سلسلہ کتاب الهلال تحت شمارہ ۲۷۳ در اکتوبر ۱۹۷۳ در قاہرہ بہ چاپ رسیدہ می تواند در یافتند . آنچه درین جا چاپ شدہ ترجمہ بخش اول آن کتاب توسط بہا علی محمد شفیق «وجدان» است ، باقی کتاب گزیدہ های عروۃ الوثقی و متن عربی رسالہ معروف سید «رد نیچریہ» می باشد کہ اصل آن بزبان دری است .»

\*

\*

\*

منہ خلد اوندی امت کہ کارہای سترگہ از کوچکے آن مشاء بہگورد  
چنانچہ درخمان ضخیم از دانہ ہا سر بر می آرند .

که برای استیلای هند برطانیایی اقدام نماید جانب داری کند باید انگلیس ها این تحویل را از دماغ خود بیرون سازند که میتواند هموطنان غیر مسلمان را علیه مسلمانان برانگیزند، این اشتباه بزرگ است زیرا هندو ها که از سالیان درازی زیر همان یوغ سنگین انواع تحقیر ها را تحمل نموده و بعین صورت مورد حرص و آزاری ناپذیر فاتحین قرار گرفته اند روز یکی موعود انتقام فرا رسد همانطوریکه در نفرت از انگلیس ها با مسلمانان اشتراک داشته اند در عمل نیز با آنها شرکت خواهد کرد .

در باره آنچه گفته شد آنقدر مثالها و ثبوت های فراوان موجود است اگر یکی از آنها در گذشته برد یک انتخاب نمانیم برای تأیید گفتار ما کفایت خواهد کرد. آیا در شورش بزرگ ۱۸۵۷ (۵) نا نا صاحب (زعیم سکها) با اینکه مسلمان نبود برابر (پروز شاه) و بیگم سایه به دشمنی با انگلیس ها قیام نکرد این بسا نده و اتحاد که من موجودیت آنها تأیید میکند شاید در نظر کسانی که اطلاع ندارند بکار انگلیس ها برای حکومت و اداره و استثمار هندوستان چه وسائل را بکار میبرند مورد شک و واقع شود .

برای جواب دادن باین سوال در مقاله آینده حقایق و تفصیلاتی را ارائه خواهم کرد که امیدوارم از جهت ثمرگی و دقیق بودن هیچ شبهه رادر ذهن هیچکس باقی نماند .

(شیخ جمال الدین)

(۵) مقصد شورش معروف سپاه هندی است که نزدیک بود به سلطه انگلیس در هند حاتمه بدهد و در حقیقت آمار قیام دسته جمعی و مسلحانه مردم هند علیه انگلیس بشمار میرود (مترجم)



شیخ محمد عبده شامگرد و همکار بردیسک سنده (متوفی ۱۹۰۵ م) این شخص در سالهای  
اخیر زندگی مقام معنی اعظم مصر را عهده دار گردیده بود

در سال ۱۲۸۸ هجری (۱) ناین سرزمین مردی پا گذاشت که در دین صاحب بصیرت بود ، اوضاع و احوال ملت ها را میدانست ، دارای معلومات و وسیع بود و از معارف کاملاً برخوردار ، قلب و زبان دلیر و باجرات داشت و معروف به سید جمال الدین افغانی است .

او در مصر اقامت گزید و در اول وهله یک عده از طلاب علم نزد او رفت و آمد داشتند ولی بعدها رفته رفته آمد و شد بسیاری از مامورین و اعیان نیز نزد وی صورت گرفت ، و بالاخره چیزهای از زبان وی انتشار یافت که مردم در مورد آن اختلاف نظر داشتند و باین علت تمایل آنها بصحبت وی انزونی گرفت تا از افکار و عقاید او بداند .

مدرسه و مکتب او خانه او بود . او در آنجا بتدریس بعضی علوم عقلی می پرداخت و بدرس او یک تعداد زیاد طلاب علم گوشه را میدادند و بسیاری از دانشمندان و غیره اشخاص در مجالس او حاضر میشدند او در هر اجتماع خود با مردم سخنانی میگفت که عقل را روش او عقیده را پاک و انسان را بکارهای بزرگ دعوت میکرد ، و بالاخره افکار را با نور عامه مربوط بمصالح کشور و مردم میکشاند .

(۱) این سه موافق ۱۸۷۱ میلادی است و در کلام استاد امام خواهد آمد که جمال الدین در اول محرم ۱۲۸۸ هجری بمصر آمد و این تاریخ مطابق ۲۲ مارچ ۱۸۷۱ میلادی است . جمال الدین بار اول در رمضان سال ۱۲۸۷ هجری مطابق (۱۸۷۰) میلادی بمصر آمده است و این وقتی بود که از هند بهعجاز سیرت و چهل روز در ان اقامت داشت .

اما بموجب نوشته خود سید در اسناد مدارک سید جمال الدین ص. ۲۰ وی چهار شبه ربیع الثانی ۱۲۸۶ در جمعیة مصر بود .

طلاب علم آنچه را از وی شنیده و آموخته بودند در هنگام رخصتی کشورهای خود انتقال میدادند و آنانی که بزیارت او می‌آمدند اندوخته‌های خود را در قری و ددمات در میان مردم انشار میدادند. باین اساس احساسات بیدار و عقول تسمیه و حجاب بیخبری در اکثاف کشور مخصوصاً در قاهره دقایق و نازکتر شد. ولی در پهلوی آن زمان ما در او حاکم در اوج قدرت خود قرار داشت و این شعاع از شان و شوکت او هنوز کما سنه نمیتوانست ...

این شعاع بتدریج قویتر و درخشنده‌تر میشد و بصورت غیر منظم در کج و کمار پخش میگردد. تا اینکه در سال ۱۲۹۳ هـ ۱۸۸۶ میلادی جنگی میان دولت عثمانی و دولت روسیه مشتعل شد. مردم تلاش داشتند از خبرهای دولت عثمانی متبوع خود، و روسیه آگاه باشند و بادلچسپی اخبار جنگ را تعقیب میکردند.

از اینکه در کشور یک تعداد زیاد خارجی‌ها زندگی میکردند چنانکه اروپائی بهم به آنجا میرسید و در اثر تماس این خارجی‌ها با گروه‌های مردم راه برای تعقیب خبرها و بررسی حوادث هموار گشت و ایشان با شنای تمام خبرهای مربوط به جنگ را می‌خواندند. همچنان این احساس در چنان‌که عربی که تا آنوقت بمسائل مبتذل توجه داشتند نیز پیدا شد و حوادث جنگ را بر روی صفحات خود منعکس ساختند. درین چنان‌که تمایلاتی پیدا شد که از عساکر روس تمجید میشد و آنچه باردوی عثمانی نسبت داده میشد تا چیز شمرده میشد. و این وضع بپویه خود در خوانندگان چنانکه مذکور حس انتقام و یا پشت‌پوئی را در مورد هر کدام برمی‌انگیخت و باین وسیله در میان طبقات عامه یکسوی جدل و گف‌تگو براه افتاد که قبلاً وجود نداشت.

از طرف دیگر میان این چنان‌که در نشرخبرها و اسلوب نشر آن رقابتی میان آمد و این چیز بازار اشتراك در چنان‌که را گرمتر ساخت و باین صورت قدرت و وقت و زمان هر قدرت اراده قاهره چیره شد ..





دادیم و او سلام ما را جواب داده ما را بطعام دعوت کرد و ما معذرت  
خواستیم و اروی تشکر کردیم . بعد از یکه از صرف طعام فارغ شد  
بطرف ما آمد از ما نسبت به بعضی از آیات قرآن کریم و تفسیر صوفیان  
ارآن امفسار کرد ولی ما ترجیح دادیم از وی بشنویم . او شروع به  
تفسیر کرد ، تفسیر یکه قلبم را از اعجاب و شادی مملو صاحب .  
بخطای یکه تصوف و تفسیر هردو «نور چشم من و کلید سعادت است» .

### این کتب را نرد وی خوانده ام

از ماه محرم سال ۱۲۸۸ هـ تماس و همراهی من با سید آغار گشت  
و برخی از علوم ریاضی ، فلسفه و کلام را اروی می آموختم و مردم را  
با موحتن اروی دعوت میکردم  
کتاب «الزوراء» دوابی را در بصوف و «شرح القطب علی الشمسیه»  
«المطالع» و «سلم العلوم» را در منطق و کسب های «الهدایته»  
«الاشارات»، «حکمت العین» و «حکمت الاشراق» را در فلسفه ار  
وی خوانده ام و نیز کتاب «عقاید الجلال الدوانی» در توحید ، «التوضیح  
مع التلویح» در اصول ، «تذکره الطوس» در علم هیأت قدیم و غیره کتب هیأت  
حدید را از وی آموختم . او سرانه نوشتن مقالات ادبی ، اجتماعی و سیاسی  
تشویق میکرد . من صاحب آرزو مند بودم در مجالس و دروس وی حاضر  
باشم ، اما شیخ های از هوشا گردان راجع باو و من بحرف زدند شروع  
کردند و بر عم ایشان را گرفته علوم مذکور به چینه تزلزل شدن عقاید  
صحیح میگردد و انسان را بگمراهی هائیکه حیرد نها و آخرت آنرا تحریم  
میکند ، می کشانند . . . وقتی من بشهر و منطقه خود سیرفتم راجع باین  
چونها با ما می پدر خود شیخ درویش صحبت میکردم . او بمن میگفت  
خداوند دانا و حکوم اسب هیچ دانشی بعلم و حکمت وی نمیرسد شد پند  
ترین دشمن دانا جاهل است و برر گترین دشمن حکیم احمق اسب هیچ  
کس نمی تواند بهتر بخند او ند تقرب جوید مگر از راه علم و حکمت  
هیچ علم نرد خداوند نکوهیده نموباشد و هیچ نسوع جهل نرد او

جرائد تنها بشرحواضت چنگ نهدا خسد بلکه از جریانات سیاسی و اجتماعی سائر کشورها، نیز صحبت میکردند. و مرید برآن از سوء احوال مالی حکومت مصر حرف میدزدند و بر تعداد نویسندگان در حرائد افزوده میشد. درین میان سید جمال الدین اهل علم و ارباب قلم را را که بصحبت او می آمدند به نوشتن در جرائد و امید داشت و در موضوعات مختلف به ایجاد فصول علمی و ادبی پرداخت و تمامی موضوعات از چارچوب اصلاح افکار و تهذیب اخلاق بهرون نمود. باین شکل مسابقه نویسندگی و قلم در میان نویسندگان آغاز یافت و آزادی فکر بشکلی در جرائد منعکس میشد که انسان فکر میکرد در عالم تصور قرار دارد و یا در سرزمینی غیر ازین سر زمین زندگی میکند کسانیکه شماره های آنوقت جرائد «مصر»، «التجاره»، «مرآة الشرق» و اهرام را مطالعه کنند میتوانند به حقایقی که ذکر گردید پی ببرند.

### اولین ملاقات من با سید جمال الدین

در یکی از روزها یکی از رفقایم که در نزدیکی «رواق الثوام» از هر زندگی داشت بمن گفت که «یک عالم بزرگ افعانی» بمصر آمده است و در «حان العلیلی» اقامت دارد. ازین خبر خورسند شدم و استاد خویش «الشیخ حسن الطویل» را از آن اطلاع دادم. این شیخ در علم منطق در ازهر ممتاز بود. من از وی می آموختم ولی عطش من فرو نمی نشست. من دائماً بعلوم عقلی تمایل زیاد داشتم. در حرائن کتب ازهر در پی آن میگشتم و برخی ازین نوع کتب بر می خوردم و کتاب «شرح القطب علی الشمسیه» را ناقص یافتیم. شیخ حسن الطویل قسمتی از «فلسفه» را بما آموخت ولی آنچه نتیجه گیری میشد بیشتر تخمه و احتمالات بود.

وقتی شنیدم سید جمال الدین بمصر آمده از شیخ حسن الطویل دعوت کردم که با هم بدین وی برویم.

هنگام شب نرد وی رفته و او صرف شام می کرد. او را سلام

این خانواده بسیار زیاد اند و در منطقه «کسر» از مربوطات کابل که سه روز از آن فاصله دارد زندگی میکنند. این خانواده در نزد افغانها مقامی ارجمند دارد و بخاطر نسب شریف آن، طرف احترام قرار دارد این خانواده بر قسمتی از خاک افغان طور مستقل حکومت میکرد تا اینکه امارت مذکور توسط دوست محمدخان جد امیر موجوده (۱) سلب گردید و نامراو پدر و بعضی از اعمامش نکابل انتقال یافتند.

سید جمال الدین در قریه «اسعدآباد» یکی از قرای کنگر در سال ۱۲۵۳ هجری (۱۸۳۹) میلادی بدنیامد و با پدرش بکابل منتقل گردید در سن هشت سالگی باموحتن نشانده شد و پدرش بر رویه اش فوق العاده توجه داشت و چیزیکه این توجه را پیشرا از زوده بود قوه فطری، درخشش قریحه و ذکای تمد او بود از ابتدای علوم شروع میکرد و تا انجام آن توقفی نمی کرد بسیاری از علوم فراگرفت و در تمامی آن مهارتی بدست آورد چون علوم عربی از قبیل نحو، صرف، معانی بیان، نویسندگی و تاریخ عمومی و خصوصی. و علوم شریعت از قبیل تفسیر، حدیث فقه، اصول فقه، کلام و تصوف. و علوم عقلی از قبیل منطق، حکمت نظری، طبیعی و الهی. و علوم ریاضی از قبیل حساب، هندسه، الجبر و هیأت افلاک و نظریات طبیعی و تشریح.

این علوم و فنون را از استادان ماهر، بروش بروج دران کشور و بروش کتب معروف اسلامی، فراگرفت و تا سن هژده سالگی آنرا تکمیل نمود بعد ازین بوی سفر هند پیشهاد شد و بآ تجارت و یکسال و چند ماه در آنجا اقامت داشت و در برخی از علوم ریاضی بروش جدید اروپائی مطالعه میکرد. سپس بخاکهای حجاز جهت ادای فریضه حج رفت. مدت سفر وی درین منطقه تقریباً یکسال را در برگرفت و او از کشوری به کشوری دیگر و از جایی بجای دیگر میرفت تا اینکه در سال ۱۲۷۳ هـ

محمود و نیکو بوده نمیتواند جز آنچه را که برخی از مردم علم میگویند .  
سحر و شعبده بازی و امثال آن نمیتواند علم باشد در صورتی که تحصیل  
آن بضرر مردم تمام شود .

### بگفته‌های نادرست مردم اعتنائی نکردم:

این گفته ها و حرفها در من تأثیری نکرد و من با سید مثل سایر اش  
همراهی داشتم و بدرس ها و مجالس و شب نشینی های او حاضر میشدم  
و تمامی این مجالل معارف علم ، حکمت ، ادب دین ، و سیاست بود .  
سید جمال الدین حکم را به ارادتمندان و غیر آن مسی آموح و  
امتياز او درین بود که مخاطب خود را به آنچه میخواهست ، جذب میکرد  
و لوازم اهل آنچیز هم نمیبود و من اندرین مورد عبطه میخوردم . زیرا  
حالت و فضای مجلس در من اثر میکرد . شما نمیتوانید بسختی توجه کنید  
مگر اینکه آنرا بحاقابل قبول بدانید و چمن است نوشته و کتابت .

### تولد و مراحل زندگی سید جمال الدین افغانی

اختلاف نظر مردم در مورد احوال سید سرا و امیدارد تا راجع به  
زندگی و شخصیت او صحبت نمایم . هر کس او را تا جائیکه توانسته است  
بشکلی معرفی کرده است که از دیگری فرق دارد . حتی انسان فکرمه کند  
که او یک حقیقتی بود که در هر ذهن به تناسبی جلوه کرده است و  
دارای چنان قوه معنوی بوده است که در نزد هر نظر و عقیده بشکل خودش  
مجسم شده است .

بهر حال ارباب و هم و تخمین نتوانسته اند در صفای جوهر و  
ذکای او کدورتی ایجاد کنند . آنچه را من راجع بوی  
بطور اجمال می نویسم ، متکی بر تجربه کامل و طول مدت همراهی من  
با وی است .

سید جمال الدین فرزند سید صفت « صفت ر » و منسوب بیک خانواده  
بزرگ در کشور افغان است . نسب او به « سید علی ترمذی » محدث معروف  
و بالواسطه « حضرت حسین بن ابی طالب کرم الله وجهه » میرسد . افراد

دولت افغانستان در اثر تدهیر رسید جمال‌الدین کما سلا به محمد اعظم خان سپرده شود، لیکن امیر در مورد اکثر اقارب خود سؤطن دا شب و این کار او را داشت تا امور بزرگ را بفرزندانش کوچکی بوی تعریف خود سپارد. حتی یک تن از ایشان که غرور بر مغزش مسلط شده بود و لایب کندهار را در تحت اداره داشت، اراده نمود دست عم‌حویب شیرعلی را از هراب کوباه سارد، آبهیم تا بن تصور که شاید باین کار سرلش نزد پدر او ح گیرد و او را به سائر برادرانش بمقدم دا رد .

و هتمی او با اردوی عمش و بروگشت، آنقدر جرأت نوی دست داد که نادو صد تن از عساکر خود جدا شده صموف دشمن را شکامت و ایشان را بهراس انداخت و قریب بود شکست بحورند لیکن یعموب حان قوماندان اردوی شیرعلی ملتفت گشت که آن معروف متهور از اردوی خود جدا شده است ساء بروی حمله برد و اسیرش گرفت . اردوی کندهار پیراگنده شد و امیر شیرعلی قویتر شد از آنرو بر کندهار حمله برد و بر آن مسلط شد و باین وسیله چنگک نار دیگر حان گرفت و امیر شیرعلی بمقدار ریادطلا رادر میان سرداران و کارداران محمد اعظم توزیع کرد .

### هجرت او از افغانستان

بعد از جنگ‌های شدید امیر شیرعلی غالب شد و محمد اعظم و برادر زاده اش سردار عبدالرحمن شکست خوردند . سردار عبدالرحمن به بخارا شتافت (حدار حمتش کرد که بعد از آن کشور خود مراجعه کرد) و محمد اعظم خان بایران رفت و بعد از چند ماه در نیشاپور وفات یافت .

سید جمال‌الدین در کابل ماند و امیر ناساس احترام خانوادهش و از خوف قهقام مردم با اثر حمایت از آل پیمیر، بوی چیری نگفت ولی از انتقام هم دست نه کشید و بشکلی این کار را آغاز کرد که مردم حق و باطل آنرا از هم تمیز کرده نه بتوانستند . بهاء سید جمال‌الدین صلاح درین دید که افغانستان را ترک گوید چنانچه اجازه حج خواست و بوی

«۱۸۵۶ میلادی» بمکه مکرره رسید و در طول اقامت خود در آنجا راجع با حلاق و عادات ملت ها معلوماتی وافرو مفید بدست آورد . بعد از ادای حج بکشور خود بازگشت و در عصر امیر دوست محمدخان شامل ماموریت دولت شد و قتی که امیر جهت فتح هرات و حمله بر سلطان احمد داماد و پسر عم خود حرکت کرد. سید جمال الهین ناوی در اردوی او بود و در طول مدت محاصره با وی همراهی می کرد، تا اینکه امیر وفات کرد و شهر مذکور بعد از محاصره طولانی و دشوار فتح گردید. و در سال ۱۲۸۰ هجری (۱۸۶۳ میلادی) شیرعلیخان ولیعهد او ناما رب رسید و وزیر او محمد رفیق خان بوی مشوره داد برادران خود را (۱) مخصوصاً کسیکه ار او بزرگتر است دستگیر کند و اگر این کار راقه کند مردم را در برابر او تحریک می کند و به تلاش بدست آوردن پادشاهی باعث فتنه میگرداند .

### جمال الدین بحیث وزیر اول

در اردوی هرات سه برادر که عبارت از محمد اعظم، محمد اسلم و محمد امین باشند شامل بودند و ولی تمایل جمال الدین به محمد اعظم بیشتر بود. وقتی آنان از قتل امیر و مشوره وزیرش اطلاع حاصل کردند رو بفرار گذاشته هر کدام بولایتی که قبلاً از طرف پدر برایش سپرده شده بود عزیمت نمود تا در آنجا بقوای خود پناه برد. نا این صورت آتش جنگ و فتنه میان ایشان مشتعل گشت و بالاخره کار محمد اعظم و برادرزاده اش عبدالرحمن «امیر سابق» بالا گرفت و سرکر کشور را بدست گرفتند. محمد افضل (پدر عبدالرحمن) را از مجلس عرته رها نمودند و امیر افغانستانش اعلان کردند موضوع بعد از یکسال وفات یافت و برادر سکه اش محمد اعظم خان به سلطنت رسید بوقف سید جمال الدین نزد امیر بهتر و عالیتر شد و او را بحیث وزیر اول خویش قرار داد و برعکس سایر امرای آنکشور، که از امتیاد مطلق و عدم اتکاء بر حال دولت کار می گرفتند، طرف اعتماد کامیل او قرار گرفت و در امور خورد و بزرگ از وی مشوره می خواست و قریب بود

اودر ضمن طرح آراء و افکار خود به تعمیم معارف اشاره کرد ولی رفقایش با پیشروی درین راه با وی موافق نبودند و در اقرار ائمه همین نوع طرحها بود که شیخ الاسلام آنوقت «حسن فہمی افندی» با وی مخالفت آغاز کرد بحاطریکه بموضوع رزق و روزی او برمی خورد. در رمضان سال ۱۲۸۷ (۱۸۷۰ میلادی) مدیر دار القیوم «تحسین افندی» از سید خواهش کرد تا در دار القیوم سخنرانی کند و مردم را در مورد صنایع تشویق نماید، ولی او بحاطریکه در زبان ترکی دسترس کافی نداشت معذرت خواست. اما تحسین افندی اصرار نمود و در اثر اصرار وی سید خطابه درازی، قبل از ایراد آن نوشت و پوزیر معارف «صفوت پاشا» و بعضی ماسورین عالی رتبه معارف چون «شروانی زاده» و دولتمسیر پاشا ارائه نمود و هر کدام این خطابه را بسما رستودند. و تئیکه روز موعود ایراد خطابه را رسید مردم بطرف «دارالقنن» شتافتند و در آن محفل یکک تعداد زیاد رجال حکومت، اعیان، اهل دانش و ارباب چراند اشتراک کرده بودند سید جمال الدین بر منبر خطابه قرار گرفت و آنچه را قلملا تهیه کرده بود ایراد نمود. ولی حسن فہمی افندی به تشبیهاتیکه در مورد زندگی انسان و صنایع ذکر گردیده بود جهت اتمام حجت توجه داشتند.

مثلا سید سلک را بمغز و مرکز تدبیر و اراده و آهنگری را بپا و وزاعت را به حکم و کشتی رانی را به پاها تشبیه کرده و اندرین موضوع بیانی مفصل داده بود بعد آگفته بود جسم سعادت انسان از همین چیزها ترکیب یافته است و جسم و بدن نمی تواند بدون روح زندگی کند و روح این جسم یا نبوت است یا حکمت هرچه نبوت بخداوند مر بو طاست که برخی از بندگان خود عسایت میفرمایند و چه کسی نیست لیکن حکمت با اثر تفکر و اندیشه در معلومات و اندوخته ها مہر میگردد. نمی ار اشتباه و خطا مہر است اما حکیم خطا و اشتباه میکند. احکام نبوت از جانب پروردگار است که بهیچ وجه باطل دران راه ندارد و از فرائض ایمان است. اما قبول آراء و

احازه داده شد بشرط اینکه از راه ایران نرود تا بنا محمد اعظم (که هنوز نمرده بود) نه بماند. لذا او در سال ۱۲۸۳ هجری ۱۸۶۹ میلادی و سه ماه بعد از شکست محمد اعظم راه هند را در پیش گرفت (۱) و قتی موصوفی بسر حدات هند رسید حکومت هند از وی استقبال نمود ولی بوی اجازه نداد در آن مبد زبیدی بماند و علماء را نه گذاشت ، بدون حضور در حال حکومت با وی بماند . او بیشتر از یکماه در آنجا نماند و حکومت هند او را بمصر فرود آورد توسط یکی از کشتی های خود از سواحل آنجا بسوی رسا نند و بمصر مواصلت کرد . در مصر چهل روز ماندگار شد و در خلال آن به جامع ازهر رف و آمد داشت و شاگردان سوریائی بوی تمایل زیاد پیدا کردند و از وی خواهش کردند « شرح الاطهار » را بایشان درس دهد و او برخی از این کتاب را در خانه خود بایشان درس داد . بعد آواز مسافرت به حجاز بمصر فرود شد و به آستانه (استانبول) شتافت .

### جمال الدین در استانبول

وقتی او به آستانه (استانبول) رسید ، چند روز بعد از ورود ملاقات صدر اعظم عالی پاشا بوی میسر گردید و او از وی استقبال نمود و العاده و پر حرارت بعمل آورد و سید لیماس افغانی «پیراهن ، قبا ، به تن و عمامه آشفته بر سر داشت» . علاقه امراء و وزراء با او زیاد شد و بنا و صفاییکه از لحاظ لباس ، زبان و عادات نه آنها شباهت داشت ، بر علم ، دینی داری ، تهذیب و ادب او آفرین می گفتند . او بعد از شش ماه در مجلس و انجمن معارف بحیث عضو مقرر گردید .

(۱) بقرار اسناد و مدارك سيد جمال الدين : بوی روز جمعه ۲۵ جمادی الاخر ۱۲۸۳ قی بیا لاحتصار کابل وارد و روز ۲۰ رجب ۱۲۸۵ قی از آنجا خارج شده است (ص ۹)



## جمال الدین در مصر

سید آستانه رابرك گیب و باصرار همراها نش در اول محرم ۱۲۸۸ هـ (۱) وارد مصر گردید .

این بود مختصری از رویداد زندگی او در آستانه و آنچه را «سليم المحوری» در شرح شعر «سحرها روت» اود کر کرده گاملا ارحق دور رفته است .

سید جمال الدین میل بداشب در مصر اقامت نماید و فقط برای دیدن مناظر و آثار آن آمده بود تا آنکه با صدر اعظم ، مصطفی ریاض پاشا ملاقات کرد .

او توانست که بوسیله اقامت در مصر قناعت دهد و حکومت بصیغه اکرام نه در برابر کاری ماه هزار قرش مصری برایش مقرر داشت .

در مدت این اقامت بعد از زیاد شاگردان بوی روی آور دند و از وی تفصای تدریس کردند و او در فنون کلام حکمت ، هیأت کتب تصوف و اصول فقه اسلامی بتدریس پرداخت و آنچه در مورد تدریس و تعلیم از وی تقاضا شد درج نمود .

مکتب و جای تدریس او از ابتداء تا انتهاء حانه او بود و یکروز هم بهیئت مدرس بازه نرفته است و غالباً در روز های جمعه ، با نفا بصفت یک زائر میرف . احترام این مرد روز بروز در میان شاگردان بیشتر شد و در امر آموختن از محضر وی هواند بیشماری دریافتهند و در زمینه های دین و تهذیب و ادب ارادت مند او شدند و زبانها بدینا وصفت او گویا شد و آوازه اش در دیار مصر پخش

(۱) جرحی ری دان در مشاهیر الشری ، نوشته است که جمال الدین در اول محرم ۱۲۸۸ هـ موافق با ۲۲ ما رچ ۱۸۷۱ میلادی بمصر وارد گردید .

اوکار حکماء بر کسی فرض نیست بلکه افضلیت دارد آلهم در صورت  
که مخالف شریعت الهی نباشد .

این بود آنچه راجع به نبوت گفته بود و این چیزی است که  
علمای شریعت اسلامی بران اجماع و توافق نظر دارند. لیکن «حسن  
فهمی اومدی» حق را باطل جلوه داد تا انتقام خود را صورت عمل  
بخشد، او این سخن را شایع ساخت که شیخ جمال الدین نبوت را صحت گفته  
است، و استدلال او این بود که نبوت را در خطا نه ذکر کرده است  
که راجع بصحمت ایراد شده است .

همچنان از طرف مخالفین سید بواعظان مساجد فهما نده شد که  
موضوع را در خطبه ها ذکر کنند و آنرا تقبیح نمایند .

در مقابل سید جمال الدین بموضوع دفاع و اثبات برأت خود  
توجه زیاد نمود و بفکر وی این کار جزاز راه محاکمه شیخ الاسلام  
از راه دیگر میسر نمى‌خواست شد لیکن به چه صورت ؟

اوبه شدت بی درخواست محاکمه شیخ الاسلام بر آمد و جراید  
موضوع را وسیعاً دنبال کردند برخی از جرائد نظر فداری شیخ  
جمال الدین نشرات میکرد و برخی دیگر بهحمایه از شیخ الاسلام .

برخی از دوستان سید مشوره دادند که وی در برابر این شایعات  
سکوت نماید و برین گمیدگی خاک بریزد و بمروور زمان کفای است  
که چنین شایعات را ضعیف و اثر آنرا نا بود سازد . لیکن سید آنرا  
نپذیرفت و در اقامه دعوی اصرار ورزید . کار بدشواریهها کشید  
وبالآخره مقام صدارت امر کرد که چند ماه از آستانه بیرون رود  
تا اضطرابات فرونشیند و موضوع باآرامش گراید بعدآ، اگر حواسته  
باشد ، میتواند باز گردد. ناین صورت سید آمنانه را بحالت مظلومیت  
و مغلوبیت ترك گفت .



عزرائی پاشا (۱۸۳۹-۱۹۱۱ م).

گردید. درین هنگام سید توحه خود را برای زدودن اوهام از دماغ و اذهان سیدول داشت و درین راه نتایج خوبی بدست آمد و کار تمویر اذهان بموقیت پیش رفت .

همچنان شاگردانش را به نگارش در موضوعات ادبی فلسفی و دین تشویق میکرد و ایشان نیز باین تشویق احترام گذاشتند و موقیت ها بدست آوردند .

\* \* \*

همر نویشن و نویسندگی در مصر به فیض و برکات اورشد یافت . قبل از آن در مصر یک تعداد مجدد نویسندگان و ارباب قلم وجود داشت و ما از آن جمله میتوانیم از (عبد الله باشا فکری) «حبری باشا» «محمد باشا سید احمد» ناصرعش و «مصطفی باشا وهبی» بارتحصصش نام ببریم .

عبر ازین اشخاص ، یکتعداد در مرا سلات خصوصاً به مسیح نویسی قیام داشتند و یا بتصنیف در فنون عربی و وهبی و امثال آن، و از ده سال بان سو در مصر نویسندگانی بوجود آمدند که از لحاظ سن کوچک بودند و از لحاظ سن و هم بزرگ ، و ایشان کسانی بودند که یا از سید می آموختند یا از یکی از شاگردانش و یا به بهر روی کسانی پرداخته اند که با وی تماس داشتند . کسیکه از بن حقیقت انکار دارد یا مغرور است یا روگردان از حق و واقع نبوی . روی همین عوامل است که برخی از روی حسده با اتکاء بر اقوال متاخرین که خواندن کسب فلسفی را تحریم کرده اند مطالعه و تدریس فلسفه و نوآوری را در مورد وی و سمبله طعن و بدگویی قرار دادند ، در حالیکه ارناب این نظر از جمله متاخرین بحریم را بشکل مطلق اراده نداشتند بلکه مطالعه آنها برای کوتاه نظران و اشخاص کم عقل صواب ندیده اند تا در عقاید شان خللی ایجاد نشود . اما آناتیکه با پاداری در ایمان دارند میتوانند آراء سوانق و مخالف را بررسی

نمایند و این چیز بر بصیرت شان در دین و قوه یقین شان می افزاید .  
و ما هزاره دلیل در مورد آئمه ملت اسلامی که با چنین نوع مطامعه  
سروکار داشتند میتوانیم ذکر کنیم بهر صورت حاسدان تو انستند  
که مطالب کتب فلسفه را باراء و افکار وی نسبت دهند ، و این شایعه  
را در میان عامه مردم پخش نمایند .

رفته ، رفته برخی از مردم که با بد مذاهب مختلف بودند ، و به مجالس  
وی حاضر شده با آنچه نمی فهمیدند گوش میدادند ، و بعداً بطور نا خود  
آگاه آنرا تعریف میکردند ، آن شایعات و اتهامات را تأیید کرد ند .  
ولی ای همه در نزار ناب عقل و معرفت از شان و منزلت سید نمی گاست ،  
روز بروز به شوک و درد به اس افروده میشد ، تا اینکه محمد توفیق  
پاشا ، بر مسند حدیو مبر نشست . و سید از مطالب و مقاصد او پشتیبانی  
میکرد . در این فرصت ، برخی از مفسدان ، محمله جرمال قنسل انگلیس  
« مستتره یقین » ، به سعایت پرداخت و چیزهایی را نزد او ، بوی نسبت داد  
که او از آن بگریزید و جداوند این را می داند آنگاه نظر حدیو در باره  
وی تغییر کرد و با خراج او و شاگردش ابوتراب (۱) از مصر امر نمود .  
سید در سال ۱۲۹۶ هـ (۲) مصر را قصد همد ترک گمت و در رحله آباد  
دکن اقامت گزید و در آنجا رساله ای در رد عمایند تهیه یعنی دهرین  
نوشب .

در هنگام آشوب مصر ( انقلاب عربی ) حکومت هند او را از رحله آباد  
به کلکته احضار نمود و تا ختم انقلاب مصر او را ناقامت در آنجا مجبور  
ساخت . با فرو نشستن آتش جنگ انگلیس بوی اجازه داده شد تا بهر  
حائیکه خواسته باشد برود بماء او رفتن با اروپا را برگزید ، و در اولین  
شهریکه اقامت گزید لندن بود ولی بعد از چند روز محدود از آنجا

(۱) عارف امدی افغانی مشهور به ابوتراب خد متگا رسیده جمال الدین  
است .

(۲) خد یو در رمضان ۱۲۹۶ هـ سپتمبر ۱۸۷۹ م او را تبعید نمود .



حاکمهای شرقی و برداشتن سایه آن از سرطوائف اسلامی نیز شامل می باشد. در مورد عداوت او با انگلیس حدیثی است طویل .

### سطح دانش و منزلت علمی سید

سویقه دانش و معلومات او آنقدر عالی و وسیع است که قلم من بنها یک نوع اشاره بآن کرده می و اندوس .

در فائقی دعای و تشخیص آن هوی العاده مسلط بود و در مسامت ترین شکل به ابراز آن قدرت داشت. و مثل این بود که گویا او معنی را را آوریده او از قوه ئی حاصل در حل دشواری های پیچیده بهره مند بود و بایک نظر گره هارا می کشود. هر موضوعی را که مورد بررسی قرار میداد تمام جوانب و ابعاد آنرا تشخیص میکرد و باین وسیله اسرار و عموض آنرا کشف می نمود و مثل این بود که انسان تصور میکرد آن بحث آفریده خود اوست .

در قسمت اشعار خواهان انداع و ادکار بود و در حدل و صعمت با هر اسمدلال کاملاً آشنا بود، و اندرس سورد نظری بخود نداشت . بهترین دلیل برای اثبات این مطلب آن است که او با عتراف شرقیان و اروپائیان، با هر مجاله ای که روبرو میشد او را مطلوب می نمود و با هر عاملیکه داخل حدل میشد ملاکتمش میکرد .

حلاصه که حد او ند چنان دهی قوی و عقل و وسیع و بصیرت کاسل تراپض ارزایی فرموده بود که بدون مجاله، بعد از انبیا، بشخص دیگری داده نشده است « این برتری و فضیلتی است که حد او ند کسی که اراده می کند ارزایی میدارد و خداوند صاحب فصل بزرگ است. » (۱)

### اخلاق جمال‌الدین

بارزی برین صفت سید در سلامت قلب و حلم بی پایان او بود، ولی اگر کسی حرکتی میکرد که بشرف و دین او بر میخورد حلم او ده خشم بدل میشد و چون شهرآ ماده حمله به نظر میرسد .

پاریس رفت و سه سال در آن جا ماند چنانکه من نیز با او در آنجا بودم. در آنجا جمعیت «عروه الوثقی» او را مکلف به نشر یکک حریده نمود که مسلمانان را در تحت لوای خلافت اسلامی بوحده و اتمام دعوت نماید. او از من خواهش کرد تا مسئولیت تحریر آنرا بدوش گرم و من آنرا پذیرفتم. وهژده شماره آن در آنجا نشر گردید. بخاطریکه در تحریر آن جریده خلوص نیت و خود داشت و در چاپ آن هدف درست و پاک طوری در قلوب شرقیان و مخصوصاً مسلمانان جا گرفت که تا آنوقت هیچ واعظی به چنین نتیجه گیری نرسیده بود. ولی بعد از این مواعظی در راه انشار آن بوجود آمد و در وازه های هد بروی شماره های آن بسته شد و حکومت انگلیس با خوانندگان آن شدت عمل مخرج میداد. سید بعد ازین چند ماه در ارو پا، گاهی در لندن و گاهی در پاریس اقامت داشت و در ماه جمادی الاول ۱۳۰۳ هـ مطابق ۱۸۸۵ میلادی با یران مسافرت نمود.

### دشمن انگلیس و استعمار

مذهب سید حنقی بود و با اینکه در عقیده خود معتقد نبود لیکن با وجود میل به مشرب تصوف است صحیح ر اترك نکرده است. او در ادای فرائض مداومت شدیدا داشت و با ین صفت در میان دوستان خود در مصر نه شهرت رسیده بود.

سید با اصول و فروغ مذهب خود قوی العاده پایند بود و نه هیچ عملی که مخالف آن بود دست نمی زد.

صمیمیت و غیرت او در مورد دین بی نظیر بود.

هدف سیاسی او، که در راه آن در طول مدت زندگی خود، دشواری ها و مصیبت ها را دیده بود عبارت است از برون کشیدن دولت اسلامی از حالت ضعف و متوجه کردن آن برسیدگی درست امور آن طوریکه نتواند ملت اسلامی را بپایه مالل غالب و نیرومند برساند و مجد ملت اسلام و دین دین پاک آنرا باز گرداند در این هدف سرنگون کردن سلطه انگلیس در



لیکن جلوس اودر آنجاها نوأم باحشمت کامل ووقار تمام نود  
نشستن اودرین اماکن خالی از فوائد علمی نبود. از لہو و لعاب دوری  
میگرد و در آنجاها بسیاری از امراء ارباب جاه و مقام و اہل دانش بصحبت  
اومی آمدند .

در مورد این عادت حاسدان بروی حساب نموده خورده گیری کرده اند .  
لیکن خداوند بہر کس از رخصت و عزیزب بهره ئی داده است . چه فرق  
میکند کہ انسان مومن با چیزهای مباح و مجاز ہم اند و خود را لحظہ ئی  
فراموش کند و یا از ان کامتہ باشد ؟

این بود اجمالی از احوال سید جمال الدین افغانی کہ بمنظور دفع  
اقترای جاہلان ذکر کردیم و اگر حواستہ ناشیم تاریخ اورا بسوی سوم ،  
تفصیل و تطویل بیشتر را ایجاب میکند .

تذکرہ ترجم : این بود ترجمہ تسمہ اول کتاب (سید جمال الدین افغانی  
بہیث یکہ انقلا بی اسلام) تالیف شیخ محمد عبدہ .



او کریم بود آنچه در کف میداشت نه بذل آن میبرد احت و برخداوند اعتماد قوی داشت، و حوادث و ناملائمات اعتنائی نمی کرد، مردی بود بسیار امانت کار، و با کسیکه از در آدمیت با او پیش آمد می کرد، بسیار نرم و آرام بود و برعکس در برابر خشونت موقفی میداشت سخت گیرانه در راه هدف سیاسی خود با حرص و ولع پویان بود و موفقیت ناچیزی درین راه به منظور رسیدن به هدف او را به شتاب و امید داشت (و بسیاری اوقات شتاب عوامل حرمان را فراهم کرد) بدینا چند ان علاقه مندی نداشت و زرق و برق آن برای وی ضرور آفرین نبود. کارهای بزرگ را دوست داشت و یکوچک آن بی اعتنا بود. و فوق العاده دلبهر بود و از مرگ هر کسی نداشت و مثل این بود که آنرا قطعاً نمی شناسد. ولی مزاجی حاد و تند داشت (بسیار واقع میشود که آنچه را که ذکا و آرامش بهاء میکند تندی و شدت سرنگون میسازد اما او امروز، در رسوخ و ثبات بکوهی بزرگ میماند. او نه موضوع انتسابش به خاندان پادشاهان و پسران سید المرسلین صلی الله علیه و سلم مباحثات داشت و مزیتی بالاترو والاتر ازین انساب را بخود قایل نبود. او به نظر پیشینده عربی بی خالص از اهل حرمین جلوه میکرد و مثل این بود که حد او نند چهره اجداد حجازی اش را بوی عنایت فرموده است مید قامنی متوسط و اندامی متناسب داشت و رنگ چهره اش گندمی بود در مزاج عصمی و سری بزرگ و متناسب داشت پیشانی اش فراخ، چشمانش بزرگ و حدقه اش وسیع تر، رخسارهایش ضخیم و سینه اش فراخ بود. بنظر بزرگ جلوه میکرد و در وقت ملاقات سبک روح حد او نند سیرت و صورت نیکو باو داده بود. کنون یکی از اوصاف و عادات او باقی مانده که شاید سکوت من بران سوالی را برانگیزد و آن اینکه سید در مسبر در مورد بعض چیزهای مجاح و مجازبی صبره بود چون نشستن تفریحگاه های عامه و استراحتگاه مسافران و تسلی گاه مجز و نان

های اسلامی میدادند. همواره وقتی پیشرفت مسلمانین مطرح بحث قرار میگرفت نام سید نمایان آمده و فلسفه پیغموی که شرق و غرب جهان را فرا گرفته و ملت هارا از حواب گزین بیدار نموده ذکر میگردد. اوست که اهل هند را علیه انگلیس دحر یک نموده و میگفت :

شما ای مردم هند اگر سنگ پیش من بودید و حریره انگلستان را احاطه نمیمودید اکنون آبراه قعدریا می کشیدید .

اوست که به رارعین مصری در دوران اسمعیل میگفت :

ای رارع که رسین را با قلبه می شکامی چه وقت دل ظالم را

حواهی شکامت

سید جمال الدین افغانی ملقب به القاب شرف و به حقایق وجود انسانی آگاه بود - بمثاله سر باری بود که هیچگاه تن به دلب نمیداد و به شاه و حاکمه سرورود نمی آورد - زبان وی نرد ظالم به لکمت نمی افتاد

شخصی بود ثاب قدم که در چشمان او بوی دکارت و نیرو می درخشید - در حکمت و فلسفه اردو قلب پر اریمان داشت که هیچگاه شک و شبهه در آن راه نمی یافت - کلمات وی مقدس و قوه فکری او مانند شهابی بود که تاریکی ها را از راه حکمت و فلسفه می شکامت و پیوند محاقق را بحد او بد ارتباط می بخشید .

آثار گرانبهای که این فیلسوف برگ از خود باقی گذاشته یگانه مدارکی شمرده میشود که دین را با حیات ارتباط بخشیده و عامل پیشرفت علوم در دین محتلف اسلامی میباشد .

آثار این همگراعی بی در تفسیر و بیان حقایق و دین بحد کمال رسیده و گذشته از آن در ساحه های سیاسی و اجتماعی از برگترین آثار در انکشاف نوین فکری شمرده میشود .

در حقیقت سید جمال الدین افغانی از متفکر پی می باشد که آثار وی در ساحات سیاست - حرب و دین از نمونه های محسوب میگردد که از آزادی بیان توأم با ایمان برخوردار باشد و بی همواره مردم را

# جمال‌الدین افغانی

## برانگیزنده انقلاب و مدنیت اسلام

«در کتابی بنام «جمال‌الدین افغانی برانگیزنده انقلاب و مدنیت اسلام» این مجموعه مقالات از چند تن نویسندگان مصری است که توسط پنا علی محمد ظاهر غفاری ترجمه گردیده است و در این آثار بحث‌های مختلف زندگی سید جاب توجه می‌کند که آن را به سلسله نوابح شرف معرفی می‌دارند.»

\* \* \*

در تاریخ معاصر اسلام در جمله نوابح و رجال هیچ دانشمند و فیلسوفی به اندازه سید جمال‌الدین افغانی از شهرت و شایسته و احترام برخوردار نبوده است.

این شخصیت در کشور افغانستان بوزارت رسیده و در ایران مشاور پادشاه بود.

این فیلسوف راه‌دهنده دوران اقامت خود در قاهره از سال دنیا‌ماسی پیش نداشت.

افغانستان و ایران هر دو این شخصیت را منسوب بخود میدانند نسبت سید به حضرت حسین بن علی (رض) میرسد.

در مورد شخصیت سید نویسندگان مشهور و مدته‌مین کشور‌های مختلف تحقیق نموده و نامبرده را از جمله پیشوایان نهضت در کشور

بوجود آمده و شعر عربی را از حالت رکود طویل خارج ساخته و نثر نوین دو راز سجع و بدایع ثقیل لفظی به سبک جدید بهمان آمد و بعد از جانب علمای دیگر مانند (محمد عبده) و (عبدالله فکری) و (قاسم اسهون) و غیره دنبال گردید در اثر افکار سید میبانشد.

همچنان است انقلابی که در ساحه التقدادینی بوجود آمده و مؤلف کتاب (السیره الادبیه) شیخ حسن المرصعی با تألیف آن کتاب این نهضت را در عصر نوین انکشاف بخشید.

همینطور نهضت اجتماعی که وسیله افکار قاسم اسهون بهمان آمد نمونه از تأثیر افکار سید درین مورد میباشد.

جهان عرب محیط مساعدی بود برای نشو و نماي افکار انقلابی و این محیط سید را در تطبیق افکارش موفق گردانید در حالی که در سایر کشورهای نسبت عدم موجودی محیط مساعد موفقت نصیب سید جمال الدین افغانی نگردید. بسا سید فرزند معنوی جهان عرب بشمار می رود و سید افغانی شخصیتی است که آتش تمدن را در جهان عرب برافروخت.

### سید جمال الدین فرزند کوهساران

در دل کوه های شامخ و سر بملک کشیده افغانستان و در اطراف شهر کابل دهات و قرای قرار دارد که باشندگان آن دارای طبع خشن کوهستانی میباشند.

مردم این کوهسار دارای عرت نفس بوده و سرهای آنها مانند قله کوهسار بلند و قلوب نیرومند آنها در مقابل هر نوع مشکلات پایدار است و هرگز ترنزیلی در آن راه نمی یابند افکارشان چنان روشن میباشد که گوئی آسمانست که در آن آفتاب طلوع نموده. در اطراف این سلسله کوهها جنگلهای بوقوع پیوست و دولت های سقوط کرده است استعمارگران ملطه پیدا کردند دولت همد و قلمس مفتوح شد، ولی این کوهها حایلی بود از رسیدن مهاجمین به سرزمین آزادگان.

به مجادله در راه آزادی دعوت نموده و یکی از بزرگترین متفکران جهان است که کوشیده از قید تعصب خود را رها نموده و به جستجوی حقیقت بپردازد .

افکار آزادی خواهانه سید جمال الدین افغانی و دعوت او بسوی آزادی هیچگاه خشک و بی اثر نبود و روی این اساس در افکار عیر مسلمین و غیر عرب نیز اثر گذاشته است .

سید افغانی به بیان حقایق ایمان عمیق و استوار داشت حکیم و فلسوفی بود که افکار عمومی مردم را با قلم منعکس ساخته و مقالات خود را با صراحت تام می نوشت .

شاگردان او همیشه از همضوی مستفید گردیده و سید در نوشتن آثار آنها را راهنمایی می نمود - چنانچه تاسیس و نشر جریده (العروة الوثقی) بدره سمائی سید و سهیله شاگرد او (محمد عبده) که در بیداری شرق رول مهمی داشت مصدی این ادعای باشد .

سواء شخصیت سید جمال الدین افغانی از جمله شخصیت های موثر در حیات دول اسلامی در عصر حاضر بپارز نمود . خاصتاً دول اسلامی عربی از افکار سید استفاده بسیاری بردند چنانچه شاگرد بزرگ سید جمال الدین امام (محمد عبده) یکی از پیشرانان نهضت عربی میباشند .

اقامت سید جمال الدین افغانی در ممالک عربی مقارن به زمانه است که تحول مهم در ساحه های سیاسی - ادبی و اجتماعی درین کشورها پدید آمده بود ، و قرابت سید به مردم و رهسمائی و تفهیم وی به شاگردانش در زمینه های آزادی از آنها شخصیت های بارآورد که بعداً از جمله علم برداران در مقابل ظلم و استبداد بودند .

تحولات در ساحات مختلف سیاسی - اجتماعی و ادبی در حقیقت زاده افکار فیلسوف بزرگ افغانی سید جمال الدین میباشد که انقلاب بزرگ فکری در بن زمنه ها بوجود آورد . چنانچه نهضت ادبی جدید که در ساحه شرو نثرو انتقاد ادبی و سهیله (محمد سامی المارودی)

بنیادی علوم عربی و تاریخ و علوم شرعی را آموخت ، وی تحصیلات خود را در ریشه‌های هوی به سن ۱۸ سالگی با تمام رسانیده و متعاقباً به تحصیل اسانهای عربی و درکی پرداخت .

سید جمال الدین افعانی افتتاح‌آباد خود را مانند سایر مردم بیرون به نام پدر نمیدانست و فقط به نسب خود که حاندان مطهر نپوی میرسید اکتفا می نمود .

چه باید باشد ؟ کسیکه حد اعلایس حسین بن علی باشد آیا جا دارد که خود را بدیگران مسسوب سازد ؟ .

این راد مرد بزرگ از میراب علمی برخوردار بوده و همیشه در پی کسب علم کوشان و شرف و حیثیت خود را بمعرف قرآن و سنت نبوی (ص) به روش حد بزرگوار خود تکمیل نمود .

اشراف و بزرگان در دول اسلامی از اشتغال به حرفه‌ها نمک داشتمند و آبرو لایق مقام و حیثیت خود نمیدانستند حتی دیده شده است که آنها زندگی فقیرانه و فلاکت باری داشته‌اند اما هیچگاه راضی نشده‌اند که بطور احیر نزد دیگران کار نمایند و این از آن سبب است که مقام و آزادگی نفس خود را محفوظ نگهدارند .

حد اعلا سید جمال الدین افعانی سید محمود نام داشت و در ولایت کر با استقلال حکم میراند و آن ولایت را اداره می نمود و یکی از قریه‌های این ولایت قریه اسعدآباد است که اسم محمود تا کون در آنجا معروف و عدالت وی ضرب المثل عام میباشد .

ارزش و بزرگواری سید محضر به نسب و اصالت وی نبود اوعی بود و دیگران فقیر ، اما عمای او به مال نبود بلکه وی عمای نفس داشت هرگز به این امر افتخار نمی کرد که در دودمانی بزرگ متولد شده و آنها دارای لوازم عالی زندگی و اثاثیه گران بها میباشد بلکه ساید افتخارن این بود که از اولاد حسین بن علی (ص) میباشد .

استعمال این سر زمین توسط یک مطهر طبعی حفظ و وضع طبیعی این کشور به باشدگان آن آموخت که چگونه از ارتفاعات کوهستان بی خود دفاع نمایند .

از هنگامیکه دعوت اسلامی به این سلسله جهال رسیده و نور قرآن و فروغ سنت محمدی (ص) در آن دیار تابید و باشدگان این سرزمین رسالت اسلام با ایمان قوی پذیرفتند این کشور مهد پرورش بزرگان و علماء گردید .

درین این قریه ها قریه است بنام (اسعد آباد) که ۲۵ کیلومتر از کابل مرکز افغانستان فاصله دارد. درین قریه فاسیل شریف السب و موقر عالم قدر و با کرامتی زندگی می نمود که از اولاد این خانواده یکی سید صفدر نام داشت سردی بود شریف و نسب او به «علی التریذی» محدث مشهور و سلسلاً به حضرت حسین بن علی (رض) بن ابوطالب نواسه حضرت پیغمبر (ص) میرسد و گفته میشود اسم یکی از اعقاب حضرت حسین نیز صفدر بود .

در سال ۱۲۵۳ هجری مطابق ۱۸۳۱ میلادی خداوند طبعی نصیبت به خداییش کرد، اقوام و خویشاوندان تولد او را گرامی داشتند و قلب آنها به این مناسبت مملو از سرور و شادی گشت .

این خاندان در منطقه (کنر) نفوذ و اقتدار زیادی داشتند و افراد آن به اقتدار و نفوذ خود در آنجایی بالید و در چنین خانواده بود که سید جمال الدین چشم بدنیها کشود و پرورش یافت .

نفوذ و اقتدار این خاندان چنان چشم گیر بود که امیر دوست محمد خان ضمن یک مسافرت به کنر به سید صفدر و بعضی از برادران او امر نمود تا در شهر کابل اقامت گزینند و به این ترتیب در نظر داشت تا این خاندان را مستقیماً تحت نظر خود داشته باشد، درین موقع سید جمال الدین افغانی پیش از هشت سال نداشت .

این طفل تعلیمات ابتدائی را از پنج سالگی آغاز و در مدرسه محلی قریه اسعد آباد دوام داد بعد از آنکه بکابل منتقل شد در مدرسه کابل



واضح است که این سفر اثر عمیقی در افکار جوان انقلابی افغانی گذاشته است. زیرا وی در آنجا به حقیقت استعمارار از نزدیک پی برده و بصورت آشکارا درک نمود که چگونه سلوونها باشندگان شمشه قاره هند به علامی و بردگی کشانده شده اند که حتی نظیر آنرا در زبان روسی ها هم نمیتوان سراغ نمود.

از اینجا است که سید به فکر ایجاد جامعه واحد اسلامی افتاد، مفسوره سید در مورد جامعه ای واحد اسلامی چنین بود که این امر شامل همه دول اسلامی گردیده و بصورت یک دولت واحد علیه استعمار و استثمار قد علم نماید.

محرور امید های سید اتحاد اسلام بود و وی حیات خود را به منظور رسیدن به این هدف بزرگ وقف نموده یگانه عامل اساسی این مفسوره بشمار میرود.

عده محققین مفهوم وحدت اسلامی را وحدت در هدف میدانند نه در اتحاد دول ولی فلسوف بزرگ افغانی سید جمال الدین وحدت دول اسلامی را آرزو داشت.

سید جمال الدین افغانی فلسفه های شرق را از هند و فارس آموخت و ندرجه تصوف فلسفی زاهدانه رسید.

شاگرد سید ادیب اسحقی در وصف وی گفته است:

سید مجرد و عقیف النفس، باحشوع و نماز گزار بود، کمبر می حوایبید، روزانه ایش از یک بار غذا نمی خورد، اما چای و سیگار زیاد استعمال می نمود، میل به مباحثه داشت، دارای حافظه سریع بود و با استدلال سخن می راند، اندازه ز یرک بود که شاید میتوانست امرار درونی طرف مقابل را کشف نماید اما با وجود فضیلت مزاج تند داشت.

شاگرد بزرگ و برید وی امام محمد عبده گفته:

بدین تربیت شخصیت سید جمال الدین افغانی در جامعه مسلمان  
افغانستان عرض وجود نمود و چنین طوفانی در یک خانواده با قدرت  
و شرافت متولد گردید که در بد و بولد چشمان خود را بروی مردمان  
قوی و شریف که بحکم نسب بر عامه مردم تسلط داشتند باز نمود .

جامعه افغانی از میراث اسلام اسفاده ای زیادی نموده و علمای  
بررگی را در دامن خود پرورانیده است . سید علی ترمذی متوفی  
۲۷۹ هجری مطابق ۹۸۲ میلادی یکی از مشهور ترین محدثین کهنه  
احادیث زیادی از رسول اکرم (ص) روایت نموده از نیاکان  
سید جمال الدین میباشد ، افغانستان تا حال بحفظ این میراث کمال  
اهتمام را بخرج داده است .

شکی نیست که سید جمال الدین افغانی در طفولیت قرآن کریم  
و بسیاری از احادیث حضرت رسول اکرم (ص) را حفظ نموده  
و علوم عربی را از شیخ قرینه خود اسعد آباد کهنر و همچنان در کابل  
فرا گرفته است ، برای شخصیتی چون سید جمال الدین افغانی شگفت  
آور نیست که این همه علم را در کودکی و آغاز جوانی آموخته باشد  
زیرا کسانیکه از ذکاوت کم نظیر وی در طفولیت و جوانی یاد نموده  
اند این حقیقت شگفت انگیز و خارق العاده را ناآهید نموده اند  
همچنان این موضوع شگفت آور نیست که سید تحصیل خود را در  
۵ سالگی آغاز نموده زیرا در آن زمان رسم چنان بود که در دیار  
اسلامی اطفال به حفظ قرآن کریم و تجوید می پرداختند ، اینجاست  
که سید توانسته از ۵ سالگی تا (۱۸) سالگی علوم زیادی را فرا گیرد  
و بعد از آن سفری به هند نموده و در مدت یکسال و نیم در آنجا به  
تحصیل علوم جدید ریاضی پرداخت و اندکی بریان انگلیسی آشا  
شد .

مؤرخین از چگونگی زندگی سید در هند و طرز استفاده وی از  
علوم که انگلیسها در آن دیار منتقل ساخته دگری نه نموده اند اما

این مصروف افغانی ارادت از ندگی فقیرانه‌ای داشت یا بعبار دیگر به روشن‌بررگان طریقت که در داب‌الهی فانی گردیده اند او هم بدیسان بهر طرف روی آورد و میرفت .

بادیاب نزد ویلسوف حوان افغانی ارزشی نداشته و مانند سایر مردم به آن نمی‌اندیشید هیچگاه به طعام، پوشاک و مسکن فکر نه نموده و عقل خود را به حسهجوی زن زحمه نداد، تمام شهوات را بر خود حرام ساخته و بهها به بوضوح وحدت مسلمین در گیتی می‌اندیشید .

آن قسمتهای جهان را که سید افغانی پیمود همه تحت تاثير استعمار اروپائی و بعضی حاکمیت کامل آن خطه قرار گرفته بود

جمال الدین افغانی به مکه رسیدنا مسلمانان را از اکامی محلف جهان در خانه جدا پیمید، در اطراف کعبه فیلسوف حوان و زاهد افغانی با هزاران مسلمان طواف نموده و این کلمه را تکرار پیممود :

لمیک - اللهم لبیک .

این نادر گوسی با همت آمد ، نزدیک بود قلبس به نکرار و شهیدن این جملاط ار جا شود .

در دهن وی چنین خطور مهممود که این حائیس که حضرت محمد بن عبد الله (ص) اولین رهبر و پیشوای مسلمین دور خانه خدا طواف نموده و این کلمات را تکرار فرموده است .

سفر وی از هند به حجاز سفر مبارکی بود که به ایمان وی افزوده قلب و ذهنس را به روح اسلام معلوساحت و او کسی بود که در ضمیر خود گنجینه اسلامی را بصورت علم و ایمانی که قلب و وجدان وی را مرا گهرد حط کرده بود .

فیلسوف زاهد افغانی با عقل پراز حکمت و دل معلو ار ایمان و با جسم قوی برای سارزه بوطن خود بارگشت و نکابل اقامت گزیده و در سلک مامورین امیر دوس محمد خان شامل شد .

هنگامیکه امیر به منظور فتح هرات عایه دامادش سلطان احمد شاه در آنجا لشکر کشی نمود سید جمال الدین وی را همراهی کرد

سید میل زیادی به طریقه در رگان متصوف داشت و به شدت پابند ادای فرائض بود، وی فلسفه تصوف را وسیله ای به منظور رسیدن به اتحاد اسلامی قرار داد.

در وجود وی گنجینه های اسلام با حکمت و فلسفه مروج گردیده و خداوند (ح) بوی قدر فوق العاده اسفاده از علوم را بحثشایسته کرده بود تا حدی حافظه ای قوی داشت که گفته شده هرگاه کتابی را در موضوعی مطالعه مینمود یک کآمه از آن ارذهنس زایل نمیشد این حالت در امثال وی شگفت نیست چنانچه (ابوالعلاء المعری) هرگاه کتابی را مینویسد (۱) هر آ هر حرف آنرا بحافظه می سپرد و برای مردم قرائت مینمود.

ندین طریق شخصیت این فیلسوف بزرگ افعالی در اوج جوانی تکامل یافته و پیام اسلامی خود را قبل از رسیدن بسن بیست سالگی شروع کرد، سپس مرحله بومی در زندگی وی پدید آمد، در ضمن سفرها و سیاحتها محاذله را با گردن کشان و مستبدان درهمه جا آغاز نمود.

### سیاحتها و مسافرتها

سفر نخستین سید جمال الدین افعالی به هند بود که عامل بزرگ و موثر در حیاتش بشمار میرود، سید یکسال و چند ماه در هند اقامت گزید و از آنجا بقصد ریضه حج عازم حجاز شد.

سفر حجاز در حدود یکسال ادر برگرفت، چون سید از شهری به شهری و از کشوری به کشوری سفر مینمود، تا اینکه در سال ۱۲۷۳ هجری مطابق ۱۸۵۶ میلادی به مکه مکرّمه رسید.

(۱) از چشم نابینا بود.

مدت نه جامع از هر وقت و آمد داشت و در آنجا اکثر از علمای سور یا ئی با وی تماس داشتند و به سید تمایل زیاد نشان دادند و از سید درخواست نمودند تا شرح کتاب طهار را در آنها تدریس نماید سید در عین آنهار احابت نمود و در منزل خود به تدریس قسمتی ازین کتاب پرداخت و بعدا بسوی استانه (ترکیه) مسافرت نمود .

بورجون که در اس آنجا شیخ محمد عبده بیبا شد و ایب می نماید که سید جمال اندین افغانی پس از چهل روز در مصر به آسمانه سفر نمود . سفر سید مقارن به سلطنت عبدالعزیز بود (۱۷ دی الحجه ۱۲۷۷ هجری به خلافت رسید و در ۱۷ جمادی الاول ۱۲۹۳ خلع شد) .

چند روز بعد از رسیدن به ترکیه سید دو انست با عالی با شایع را عظیم ملاقات نماید - صدر اعظم بمقام فصل سید معترف شده و روی احترام بیسظیر نمود - درین ملاقات سید بالباس و دسما را افغانی مجلس بود ۱۰ ایضا است که سید با وجود یکه از نان - لباس و عادات آنها بیگانه بود با آنهم قلوب اسرا و ور را در آنجا بوی متمایل گشت و از داس معرفت وی در علوم شرعی و ادبی استفاده کردند .

سید پس از شش ماه عضویت مجلس معارف تعیین گردید و پیشه هادابی منجی برتعموم معارف تقدیم مجلس نمود که این پیشه هاداب نه مجمع شیخ الاسلام حسن فهمی اهدی بر حورده و کینه وی را علیه سید برانگیزت در رمضان سال ۱۲۸۷ هجری تحسین اهدی مد یر دارالمون در کیه از سید درخواست نمود که خطا نه ابراد نموده و طی آن مردم را به صحت تشویق نماید - سید نسیم به عدم احاطه بزنان ترکی در اول معدرب خواست اما نظر به اصرار زیاد تحسین اهدی مقاله مطلوبی تهیه نموده آبرا از نظر (صهوت با شا) وزیر معارف (شیروانی زاده) مدیر عمومی استحضارات (صیفت با شا) عضو مجلس معارف گذرانند که همه آنها مورد تعریف و تمجید قرار دادند .

سوءد سخن را بی تمسین گردید و مردم به دارالفنون نشتا آمد برای استماع سخنرا بی اکثر از بزرگان علم و خیرنگاران نیز حاضر بودند

و در تمام مدت محاصره ناز روز وفات امیر ناوی بود .  
 شهر هراب به سختی و بعد مدت طولانی کشوده شد و ولیعهد (شیر  
 علی حان) در سال ۱۲۸ هجری به سلطت رسید محمد رفیق حان وزیر  
 وی به امیر مشهور داد با برادران خود را دستگیر نموده و به  
 مراقبت داشته باشد و در غیر آن ممکن است علیه وی مردم را بشوراند  
 برادران امیر (محمد اعظم و محمد امین) در قوای عسکری هراب  
 اجرای وظیفه می نمودند (سید به محمد اعظم تمایل داشت) همگامی که  
 به دست امیر و وزیر وی آگاهی یافتند قرار اختیار نموده و هر کدام به  
 ولایتی که از طرف پدرشان در آن والی گماشته شده بودند مستقر  
 شدند. بنا بدین وسیله از خود دفاع نمایند، در نتیجه آتش فتنه و جنگهای  
 داخلی، برافروخته شد و بعد از کشمکشهای زیاد محمد اعظم برادرزاده اش  
 عبدالرحمن را از زندان نجات داده و بیعت شاه افغانسان تعیین نمود  
 که بعد از یک سال پادشاهی هوب نمود و پس از وی محمد اعظم خان به  
 پادشاهی رسید .

این پادشاه سید جمال الدین افغانی را اعزاز و اکرام نموده و وی  
 را بیعت وزیر اول تعیین و اعتماد کامل بوی نمود بطوریکه در امور  
 مهم کشور (برحلاف عادت شاهان سستید آن دوره) ناوی مشور می نمود .  
 فتنه هادو باره شروع شد و سید تصمیم به ترک وطن گرفت  
 و بعد از شکست امیر محمد اعظم حان اجازه خواست تا برای ادای فریضه  
 حج عازم مکه شود . بوی اجازه داده شد مشروط بریکه به ایران نرود  
 (زیرا محمد اعظم خان در ایران بود) .

سید در سال ۱۲۸۵ هجری از افغانستان بسوی هند رهسپار شد . حکومت  
 هند در سرحد اوزی استقبال کرد اما اجازه اقامت طولانی نداد و علما  
 را منع شد که با وی ملاقات نمایند اما به نیت نظر عمل آنها این ملاقات  
 صورت گرفته نمیتوانست .

اقامت سید در هند از یکماه بیشتر طول نکشید و وی را از ساحل هند  
 بسوی سویر سوق دادند . سید مدت چهل روز در مصر ماند و در خلال این

بود و شیخ الاسلام ترك نابرا نگیجس و عا ط مساجد و مردم علیه وی استماده محمود ، مقام خلافت نتوانس راجع به اتهام وی حکمی صادر نماید بواء دولت این موضوع را وسیله قرار داده و به تمعید سید از آستانه اقدام نمود .

سید با بر مشوره بعضی اردوستان به مصر رفت و اراده جداوند چنین بود تا پیام سید افغانی در قاهره انتشار یابد و در سرزمین عرب مواهب وی بیشتر انکشاف یابد ، گویا بذر صالح بود که زمینی برای نموی خود بهتر از سرزمین عرب نیامت .

### اقامت سید در سرزمین عرب

سید جمال الدین افغانی در سال ۱۲۸۸ هجری مطابق ۲۳ مارچ ۱۸۷۱ میلادی به مصر رسید .

شیخ محمد عبده گوید : سید جمال الدین برای دیدن مساطر و مظاهر بدانجا رفت ، تصمیم اقامت در آنجا نداشت و حتی بقول عدو از مورخین میل داشت تا نمکه مکرمه رود . اما بعد آنظر خود را تغییر داده و چون آنجارا سرزمین مساسبی جهت پرورش افکار خود یافت اقامت گزید .

در قاهره سید توانست با ریاض پاشا ، صدراعظم ، اسماعیل که دارای مفکوره اصلاحی بود ملاقات نماید و طی این ملاقات وی را واداشت تا مجازات تازیانه را لغو قرار دهد ، باین ترتیب این تلم را از دوش مردم برداشت .

ریاض پاشا با حکیم افغانی قبلا آشنائی داشت و در ترکیه از ملاقات سید تقدیر نموده او را بقاهره دعوت داده بود ، بواء هنگامیکه امر تمعید سید ارجان حکومت عثمانی صادر گردید وی بقاهره رفته مورد تمقد ریاض پاشا قرار گرفت و ریاض پاشا ماهانه ده پوند مصری برای مصرف سید به وی تعین نمود .

سید خطا به خود را ایراد نمود شیخ الاسلام ترکی حسن بهمی اهل مدینه می‌ورزید تا از لابلای سخنان سید مظلومی برای تکمیل بدست آورد و مردم را علیه وی تحریک نماید .

خلاصه سخنان این بود که بعیث انسان با بدن بدن زندگی است و هر صنعت به سرعت عبودیت آن بدن مشلا حکم کردن را به معرکه در کردند نیز و اراده است تشبیه نمود همچنان آهنگری را نه ناز و زراعت را نه کبک و دریا نوردی را نه دوا تشبیه کرد .

سایر صنعتها و اعضا را نیز درگرفته و فرود که آنها چیزهایی هستند که بیکر سعادت انسانی را تشکیل میدهد و هیچ بیکر بدون روح حیات ندارد و روح این بیکر یا نموب است یا حکم اما فری اینست که لبوب بوهیب الهی است که حد او بد (ج) به هر کس بخواهد میدهد و نه کسب بدست نمی‌آید و حکمت از راه فکر و تأمل در معاومات کسب میشود بعد از سخن رانی شیخ الاسلام ترك چنین اشاعه نمود که سید جمال الدین ادعا نموده که نموب هم صنعت است نظریه ای که موضوع سخن رانی بحسب در اطراف صنعت بود این پروپاگند در دهی عوام جای گزید .

شیخ الاسلام ترك بعداً از خطبای مساجد حواست که این مطلب را تقبیح نماید .

سید جمال الدین افغانی ازین پیش آمد شیخ الاسلام ترك نه هیجان آمد و برای دفاع خود و تردید ادعای دشمن و اثبات بی گناهی خود قیام نمود ، و محاکمه شیخ الاسلام را بشدت طالب گردید .

چراید آستانه (در کیه) مقالاتی پیرامون این موضوع بعضی نه تأیید میدو و برخی نه تأیید از شیخ الاسلام به نشر رساندند ، بعضی از دوستان سید بوی مشهور دادند که طرف سکوت را اختیار نموده و از درخواست محاکمه شیخ الاسلام انحصار نمایند ، اما وی این پیشنهاد را نه پذیرفت و حواستار شد مردم باید حقیقت این دسیسه را درک نمایند .

عامل مهم که در راه سید مشکلات بار آورد قدرت و نمودوی



ادیب اسحق گوید: افغانی در منزل خود حلقه‌ای ندریس داشت که به‌تنها طلاب بلکه مدرسین نیز در آن حضور می‌یافتند - بعد ها این مجلس حلقه رجال روشن فکر و بزرگان دولتی گردید که ایشان موضوع نجات مصر را از خرافات و جهل باسید در میان می‌گذاشتند .

احمد امین می‌گوید: سید جمال الدین افغانی شعله دکاوت و نیروی عظیم داشوی دارای قدرتی بود انگیزنده و پراکنگرنده - دایم التعمیر ، سخنران مداوم چه برای کسانی که درک می‌نمودند یا درک نموده نمیتوانستند مفید بود و بردی بود شورانگیز و انقلاب آفرین ، هیچان بحث در راه مطالبه حقوق ،

هرجا که می‌رفت شعله برسی افروخت - افکاری را به هیجان می‌آورد و خواسته‌های پیمان می‌آمد که باعث اضطراب و نر آشفتگی حکومت می‌گردید هدف حود را در زندگی تعیین نموده هستی حود را در راه رسیدن به آن وقف کرده بود .

هدف وی را قیام دول ضعیف اسلام ، آگاهی مردم به حقوق ایشان و برداشتن یوغ بیگانگی و تعیین مرکز حاکم و محکوم تشکیل میداد .

بررگترین شاگردان سید که احمد امین از آنها نام برده عبارت اند از :

محمد عبده - سعد زعلول - ابراهیم الالقانی - ابراهیم الهبای و محمود سامی البارودی و ابراهیم المویلیحی و ادیب اسحق .

احمد امین می‌گوید: که سید افغانی در منزل و قهوه‌خانه و چهره بواقع که از دوستان خود استقبال می‌نمود یا بدیدار آنها مهربوت همواره مجلس علم و سیاست و اجتماع را تشکیل میداد .

از عبارت احمد امین چنین برمی‌آید که وی در منزل به تدریس علم می‌پرداخت و در قهوه‌خانه ار سیاست صحبت می‌نمود - و این موضوع یک تک‌توموع درسی بود ، چه مطالب علمی احتیاج به کتب و مراجع دارد لذا وی ترجیح میداد که در منزل نسبت بوجودیت و دست‌رسی نه

سید در خان الخلیلی نرد یک محله یهود نشین مسکن اختیار نمود ،  
ازین رو بعضی ها گمان نمودند که سید در داخل محله یهودی ها سکونت  
می نماید اما نظر به دو دلیل این امر غیر ممکن بود :

۱ - این محله مخصوص بودو بانس برای یک طایفه ای دینی بود که  
به غیر آنها اجازه اقامت داده نمی شد .

۲ - برای شخص باوقار و بادستار چون سید افغانی غیر معمول  
بود که در آن محله اقامت اختیار نماید .

علاو تا محله مذکور کثیف بوده و طلاب علم که اکثر آنها بادستار  
از هری سلسله بودند نمیتوانستند که دور استاد خود در چنین محلی  
جمع گردند .

مورخین در مورد اقامتگاه سید در (خان الخلیلی) اظهار نظر نه  
نموده اند اما از قراین چنین برمی آید که حابه ای بود محقر و سید  
چون عاید آتش اندک بود قدرت آنرا نداشت تا در یکی از محله های عالی  
قاهره مسکن اختیار نماید .

خانه سید مرکز تجمع علما و ادبا و طلاب با دکاوب گسردید  
سید جمال الدین افغانی را عادت چنان بود که روز را در خانه  
می گذرانید و شب هنگام در حالیکه به عصای خود تکیه داشت به قهوه  
خانه (الیوسطه) که در میدان (العتنه الخضراء) نزدیک باغ ار بکیه  
واقع بود میرفت ، مجلس وی در آنجا بشکل نیم دایره ای بود که علمای  
لغت ، شاعر ، طبیب ، مورخ ، بهمدس و دیگر متفکرین ز بده مصر  
در آن گرد می آمدند ، مجلسیان وی دقیق ترین سوالات را مطرح  
می نمودند و سید تمام مشکلات و رموز آنها را بران عربی بدون تردد  
و لنگت حل نموده و همچون سیل از قریحه ای خستگی ناپذیر با بیانات  
خود شنوندگان را به دهشت می آورد و به پرسش ها پاسخ می گفت ، تا  
پاسی از شب حال سید چنین بود بعد بچانه برمی گشت . سید عادت داشت  
که پول تمام نوشا به های غیر الکلی را که مجلسیان وی مصرف می نمودند  
می پرداخت .

یکی از خصایل سید جمال الدین افغانی آن بود اشخاصی را که میل به فراگرفتن علم و ادب داشتند مورد حمایت قرار داده و به آنها در این راه کمک می نمود و ایشانرا مورد تعظیم و تکریم قرار می داد . در حالیکه ناحکام نه تنیدی و عزت نفس رفتار نموده و بعزت ظلم شان آنها را به چشم حقارت نگاه می نمود .

طوریکه گفتیم دوستان اران علم را تکریم و تعظیم می کرد و با آنها باسلامت و خوش خلقی رفتار نموده و نه محتاجین آنها به حد توانائی خود کمک می کرد . روایت شده که سید بعد از کسب شهرت عوام الناس را بحود نزدیک ساخته به آنها چنین خطاب می نمود .

از غفلت خود بیدار شوید و از مستی بخود آئید غبار تپلی و کسالت را از خود بردارید ، مانند سایر ملل آزاد و خوشبخت باشید ، یاشید بهمیرد .

اگر سید محرك اول حرکت انقلابی مصر ( که به شکست مواجه شد ) نبود بلاشک و ی در حرکت انقلابی عربی مصر سهم بارز داشت ، اما تأثیر آن در انکشاف عملی و ذهنی که شیخ محمد عبده و همراهان مجاهدش بعمل آوردند دست کم از آن نداشت .

بعد از چندی اسمعیل سقوط نمود و توفیق بحکومت رسید عناصر و ارکان آزادی که سید جمال الدین افغانی پرچم آنها به اهتزاز در آورده و در کشور مصر قوب گرفته بود احتیاج به اجرای اصلاحات بزرگی توسط توفیق داشت و چون به فکر می رسید که چون توفیق قبیل از رسیدن به تخت به سید دوستانش قول داده بود که بمجرد رسیدن به قدرت از بهانه های اصلاحی آنها حمایت خواهد نمود ، اما بعد از قدرت رسیدن در سپتامبر ۱۸۷۹ مرتجعید سید جمال الدین و خد متکار مخلص او ابوتراب را صادر نمود و در نتیجه سید جمال الدین مصر را به قصد هند ترك گفته و در حیدرآباد دکن اقامت اختیار نمود .

سلیم المنحوری نویسنده لبانی روایت می نماید :

توفیق خدیو مصر چنین پنداشت که افغانی قصد دارد رژیم مطلقه

مراجع ندریس به مطالب علمی بپردازد . در حالیکه بطاقت سیاسی  
احتمالاً به چنین مراجع نداشت .

در سال ۱۸۷۸ سید به ما سیس محفل (ماسونی) با نام (جمعیه الماسون عربی)  
اقدام نمود - باید بخاطر داشت که این محفل ربطی به محافل سری  
(ماسونی) معروف ندارد - بلکه هدف این محفل خدمت عمومی بود -  
این محفل متشکل از سه صد عضو بود که ورزیده ترین مردان مصر در آن  
شرکت داشتند .

سید برای این محفل خط مشی و مقرراتی که در محافل ماسونی دیگر  
نظیر نداشت تعیین نموده بود . بطور مثال در مجمع وی برای هر یک از  
وزارتخانه شعبه ای موجود بود که مشکلات مردم را با وزارتخانه های  
مربوطه دادرسی مطلوبین را مورد بررسی قرار میداد و گفته میشود که  
توفیق باشا ولیعهد از اعضای این محفل بود و نامبرده با سید جمال الدین  
عهد بسته بود که وقتی به سلطنت رسید کشور را از مظالم پدر خود  
نجات خواهد داد .

همچنان سید اولین کسی بود که حواس مساوات انسان مصری  
با انسان (شکرکسی) شده ادعا نمود که باید هر دو فرقه در جمع  
حقوق از قبیل معاش کار و ترفیح مساوی باشند (در آن زمان بین  
انسان مدکور تفاوت بسیار موجود بود) . بعداً این موضوع یکی از  
علل قیام (عربی) گردید .

سید جمال الدین در دوران اقامت خود در مصر دوستان و هوا  
خواهان زیادی از میان ماسورین عالی رتبه پیدا نموده بود که از  
آنحمله میتوان از محمود سامی البارودی یکی از زعمای قیام  
(عربی) و عبدا سلام المویلحی و ابراهیم المویلحی دو نویسنده مشهور  
نام برد که این شخصیتها از افکار سید همواره طربداری نموده و  
مشعل وی را تا بان نگه میداشتند .

سید جمال الدین افغانی در سال ۱۲۹۶ هجری مطابق ۱۸۸۷ میلادی  
 رهبسپار هند گردید و در آنجا کتاب مشهور خود با نام «الرد علی  
 الدهرین» نوشت.

همگام چ-پش (عربی) در مصر (حبش) که سید وسیله افکار خود  
 آنرا رشد داده بود) حکومت انگلیسی هند وی را از مقر او حیدرآباد  
 دکن فراخوانده وزیر نظر سراقبین و ادار مقامات در کلکته نمود.  
 بعد از پایان حبش مذکور به او اجازه داده شد تا هر جا که ما یل  
 باشد مسافرت کرده میتواند. سید اروپا را انتخاب نمود و اولین  
 شهری که رسید لندن بود و بقول محمد عبده پس از لندن به پاریس رفت.  
 مستر بلت مستشری معروف انگلیسی در کتاب خود بنام تاریخ سری  
 مصر چنین بیان نموده:

در حلال سالهای ۱۸۷۸-۱۸۸۲ که سید در هند اقامت داشت از  
 مراحل سخت زندگی وی محسوب میگردد- زیرا در این مدت سید تحت  
 مراقبت شدید قرار گرفته از آزادی بیان محروم شد حق رفت و آمد را  
 راجائی نداشت و به تألیف مشغول بود.

اس-حی-ولسون در کتاب خود بنام (جنبشهای نوین در اسلام)  
 ذکر نموده: سید در هند کتابی در باره خلافت نوشته بود که مصادره گردید  
 اقامت سید در پاریس بیش از سه سال طول نکشید- در خلال این مدت  
 شیخ محمد عبده (که پس از سقوط نهضت عربی به بیروت تبعید شده بود  
 به سید ملحق شده و با هم ۱۸ شماره از جریده (عروه الوثقی) را نشر نمودند  
 که بعد آ این جریده نظر به مخالفت انگلیس از نشر باز ماند.

تا اوایل جمادی الاولی ۱۳۰۳ هجری سید گاهی در پاریس و زمانی  
 در لندن اقامت داشت- سید در دوران اقامت خود در پاریس مقالاتی  
 درباره سیاست کشورهای روس- انگلیس، دولت عثمانی و مصر نشر  
 نمود که چراید انگلیسی اکثر آنرا ترجمه نمودند.

سید در وی صفحات جریده (الدیبا) طی مباحثات و مناقشات با  
 (ریمان) فیلسوف شهیر فرانسوی ثابت نمود که اسلام دینی است که

را به جمهوریت شورائی تفهه بر داده و خود زعامت آنها داشته باشد ،  
 بهاء در هنگام طلوع فجر در حالیکه سید از مجلس شبانه خود از  
 (قهوه خانه البوسطه) برمی گشت توقیف گردیده و به مرکز پولیس  
 کشتانده شد و سپس وی را به ایستگاه خط آهن برده و به سوی مرستادند  
 درین موقع قونسل ایران صددیسان بوی عرضه داشت ولی سید با وجود  
 آنکه در آن لحظه یک درهم نداشت آنها را رد نمود ، و کما بخانه سید  
 توسط حکومت ضبط گردید .

عده از مفسدین که (مسرفی فیان) قسمل انگلیس نیز با آنها بود  
 نزد خد یومصر رفت و سعایب سید را نمودند و مطالبی علیه وی ارائه  
 داشتند که خدا سیدانند سید از آنها بری بود با اینکه او را علمه  
 وی برانگیختند و خدیو امر به اخراج سید و خدمتگاری وی ابوتراپ  
 را صادر نمود تا اینکه سید مصر را بسوی هند ترک گفت .

دلایلی موجود است که دخالت بریطانیا را در عهد اسماعیل  
 و توفیق در موضوع تبعید سید از مصر واضح می سازد ، زیرا سید هر جا  
 که میرفت دشمنی خود را نسبت به بریطانیا اظهار داشت و خواستار  
 مقاومت علیه اسحمار در هند و فارس و افغانستان بود .

در آن زمان بریطانیا در امور مصر دخالتی زیاد داشت و این  
 دخالت در هنگامیکه (الفرد ویلسون) در زمان اسماعیل اداره امور  
 مالی را در مصر بدست گرفت شدی اختیار نمود حتی به مرحله ای رسید  
 که عزل اسماعیل و نه قدرت رسیدن توفیق را سبب شد ، حتی گفته  
 میشود که قرار داد سری بین توفیق و حکومت بریطانیا مبنی بر عزل  
 اسماعیل به امضاء رسید و توفیق با انگلیس همدست گردید . بطوریکه  
 در سال ۱۸۸۲ مصر تحت تصرف انگلیس درآمد .

از بیجاست که هدف سید جمال الدین افغانی در محیط عربی و اسلامی  
 مصر نجات ملت از ظلم بود و سعی می ورزید که با نهضت دینی غبار  
 عقب ماندگی را از پیکر اسلام بزداهد .

حیث زعمیم که همین آرزوهای شان میباید استتعال نمودند ، اما  
 سید جمال الدین افغانی اندیشناك بود .  
 بسوی اروپا حواست اما به مخالفت شاه مواجه شد و وی بمقام حصر  
 عبدالعظیم یکی ارائمه و حرمش که بس (پناه گاه) شمرده می شد رفته  
 و همت ماه در آنجا بود - در حرم مردم را در راه اصلاح حکومیت شان  
 بحرپك می نمود که پس از چند ماه به تمام ایران شهرت وی منتشر شد  
 شاه از عاقبت کار ترسیده پنحصه سوا ی جهت دستگیری سید به آن مقام  
 فرستاد و وی را در حالیکه مریض بود گرفتار نمودند و با پنجاه سوار و  
 نگهبان به سرحدات عثمانی فرستادند .

سید به بصره آمد و چند ماه در آنجا ماند و بعد به لندن رفته و در آنجا  
 خرید به نام (ضیاء الحاقین) به نشر ساید که طی آن به شاه و سایر حکام  
 می تاحت - مدت هشت ماه در لندن اقامت داشت تا اینکه سلطان عبدالحمید  
 وسيله سفیر خود در لندن (رستم باشا) نامه ای به سید فرستاد و سید را  
 دعوت به آمدن به کشورش نمود ، سید دعوت را پذیرفت مشروط بر اینکه  
 هروقت که مایل باشد بوی اجازه داده شود تا به اروپا مسافرت نماید  
 به این اساس سید در سال ۱۹۹۲ میلادی به آسمانه (ترکیه) رفت و فیلسوف  
 بزرگ افغانی گوئی در قفس طلائی اسیر گردید .

غرض از دعوت سلطان از سید آن بود تا از عملیات وی علیه شاه و  
 بقیه حکام جلوگیری کرده باشد ، چنانکه به سید خاطر نشان نمود که سفیر  
 ایران از وی درخواست نموده که سلطان از افغانی بخواهد که به شاه  
 تعرض نه نماید .

در اینجا بود که سید بیان معروف خود را اظهار داشته گفت :

به امتثال امر خلیفه ای رمان شاه عجم را بخشیدم سلطان عبدالحمید گفت

حای دارد که شاه عجم از تو بیم داشته باشد .

فیلسوف بزرگ افغانی در آسمانه ماند تا اینکه مسموم گردیده و

جهان فانی را وداع گفت .

همواره از علم طرفداری نموده برخلاف تصور (رینان) و دیگر دانشمندان اروپا مخالف دانش نیست که در نتیجه (رینان) به وسعت معلومات و استدلال افغانی اعتراف نمود .

سید افغانی در سال ۱۸۸۵ هجری با شاگردش محمد عبده به لندن رفت اما اقامت وی در آنجا مدت زیادی طول نکشیده و از آنجا عازم مسکو شد باقیصبر درباره سیاست شرق و غرب مذاکره‌ای انجام داده و وی را علیه انگلیس تحریک نماید در مسکو و پترسبورگ (لینننگراد فعلی) از سید افغانی استقبال گرمی بعمل آمد . اقامت سید در روسیه تقریباً چهار سال بطول انجامید .

قیصبر به سید احترام زیادی قایل شده و به سخنانش بدقت گوش میداد روزی قیصبر سبب اختلاف سید را با شاه ایران از وی جویا شد سید جواب اظهار داشت: علت ضرورت مجرم به حکومت مشروطه و پیروی از آنست اما شاه از آن نفرت دارد و به آن اقرار نمیکند .

قیصبر جواب داد:

جق با شاه است چگونه شاه می‌تواند راضی شود که کشاورزان در مملکتش به حکومت برسند ؟

سید با فصاحت و جرئت جواب داد :

حساب قیصبر: ناورکن تخت سلطنت را هرگاه ملیونها نفر از رعیت دوست داشته باشد بهتر از آنست که دشمنانی داشته باشد که در دل کینه و عداوت و آتش انتقام پرورانیده و در جستجوی فرصت باشند .

قیصبر ازین جواب خشمگین شد و با وی نه سردی و داع نموده و نه یکی از درباریان خود اشاره داد که موجات خروج وی را از روسیه نه فرمی فراهم سازد .

سید در طول اقامت خود در روسیه توانست قیصبر را بدان و آداب سازد که با مسلمانان از در خوشرفتاری پیش آمده و با آنها اجازه طبع مصحف شریف را برای اولین بار بدهد .

سید در سال ۱۸۸۹ برای دومین بار به ایران روت و مردم از وی نه



اجراء میگردد. قانون نامه اساسی این جمعیت مفقود است و شاید به علت اینکه بدست دیگران نیفتد تدوین نشده بود  
چون به نظر می رسد که اعضاء این جمعیت در موسم حج احتیاجاتی را در مکه معظمه تشکلهل میدادند.

علاوآچون معلوم میگردد که سید جمال الدین افغانی از پیشروان و موسسین جمعیت (ام القری) نیز بود که بعد اتموسطه عبد الرحمن کواکبی این جمعیت اداره میگردد. در جمعیت عروه الوثقی عده از هندی ها و مصری ها نیز شرکت داشتند.

حریده عروه الوثقی با اساس فیصله کمیته مرکزی این جمعیت تأسیس شده و تصمیم اتخاذ گردید که این حریده بزبان عربی، اشرف زبانهای مسلمین و در شهر آزادی چون پاریس نشر گردد، و موسس آن سید جمال الدین افغانی باشد.

با برآن سید نه تنها به این خواسته تن داده بلکه وظیفه دینی و سلی خود را نیز انجام داده است، سید افغانی شوخ محمد عبد رار رئیس بحریرا این حریده تعیین نمود.

در ۲۳ ماهبر ۱۸۸۲ میلادی پس از سقوط خنش (عربی) شیخ محمد عبده به اتهام مشارکت درین جنبش نه سه ماه زندان و سه سال تبعید از مصر محکوم شد، و وی نه سوریه رفت سپس در بیروت اقامت گزید تا اینکه عازم اروپا شده با سید ملحق شد و سید قبل از وی در اروپا بود.

سید در هنگام جنبش و نهضت (عربی) به اقامت در کلکته مجبور شد و پس از پایان جنبش مذکور از هند به اروپا رفت و از هند به پورت سعید بتاریخ ۲۳ سیه امبر ۱۸۸۳ نامه ای به محمد عبده فرستاد که طی آن از سفر خود نه لندن به وی خبر داده و از وی درخواست نمود تا جواب آبرایه آدرس چریده (شرق و عرب) یا برای (مستربلت) دوست مشهور عربی ها بفرستد.

## عروة الوثقی

طوری که در گذشته بهمان شد هژده شماره جریده عروه الوثقی تحت اداره سید در طرف ۸ ماه در پاریس منتشر گردید که آخرین شماره آن تاریخ ۲۶ دی الحجه ۱۳۰۱ هجری مطابق ۱۷-۱ اکتوبر ۱۸۸۳ میلادی به نشر رسید - نام کامل جریده (عروه الوثقی لا انحصام لها) بود .  
اولین محررانین جریده شیخ محمد عبده بود و اداره سیاسی آنرا سید جمال الدین بعهدہ داشت .

امیرشکیمپ ارسلان از شیخ محمد عبده روایب نموده :  
افکار جریده عروه الوثقی تماما از سید بود، و شیخ محمد عبده درین قسمت رولی نداشته اما انشاء و عبارات از شیخ محمد عبده بود و یک کلمه در آن از سید داخل نشده بود .

بعد از آنکه نشر جریده متوقف گردید مرزا باقر (یکی از شخصیتهای انقلابی ایران) با شیخ محمد عبده در بیروت ملاقات نموده و یکمک یکعبده اشخاص به تأسیس یک جمعیت دینی و سیاسی اقدام نمودند .  
هدف این جمعیت را نزدیک کردن ادیان سه گانه آسمانی و از بین بردن اختلافات بیرونی این ادیان و همچنان از بین بردن فشار اروپائیان علیه شرقیان، خاصه مسلمان و معرفی حقیقت اسلام به اروپائیان تشکیل میدهد .  
قبل از تأسیس جمعیت که در بالاذکر شد جمعیت دیگر سیاسی هم جمعیت (عروه الوثقی) نیز تشکیل گردیده بود که اهداف آن عبارت بود از تأسیس یک حکومت اسلامی به روش خلفای راشدین در اسرودیس و مطابق به مقتضیات عصر در امور دنیوی و نجات مسلمان و دیگر با شدگان شری از استعمار .

گذشته از آن این جمعیت میکوشید تا بصورت عاجل مصر و سودان و دیگر بلاد عربی و اسلامی را از زیر یوغ استعمار بریطانیا آزادی بخشد این جمعیت دارای مقررات و نظامنامه ای بود که شیخ محمد عبده آنرا تدوین نموده بود، و برای شمول اعصاب به این جمعیت مراسم سوگند نیز

جریده عروه الوثقی بحیث یک مکتب سیاسی مردم مشرف تمهیم نمود که استعمارار خطرناکترین امراض است و مقاومت برضد استعمار و دسما را ان در حقیقت جهش بسوی آزادیست و یک فرض ملی بشمار میرود .

(حارلزاد ارز) علت مو فقیه جریده عروه الوثقی راعلی الرعم کوتاهی عصرآن چنین بیان نموده است :

خریده مذکور همواره عقب ماندگی مسلمانان را مطرح بحث قرار داده و آنها را به اتحاد و اتفاق به زیر پرچم یک دین دعوت می نمود تا تواند ستم حکمداران و دول بیگانه را از بین ببرد ، و به اسلام عظمت و بررگی گذشته اس را بازگرداند .

این جریده مقکوره های خود را اسنادانه پی ریزی نمود بطوریکه اعراب و مسلمین را که از تفرقه و اخلاف و عقب ماندگی رنج می بردند پندار نمود و با بیان فصیح و کم نظیری این افکار را تراوش می داد . هر جریده مذکور تاثیرس عمیق و سهمی در سیاست جهانی داشت و اکثر مقالات آن توسط جراید انگلیسی ترجمه و ردی گردید .

تمام افکار دینی-سیاسی و اجتماعی سید بطور خلاصه بروی صحف این جریده منعکس می گردید و از آنجا نیکه اسلام تنها یک سیستم عقیده و عبادت نیست بلکه مدنیست کامل ، ما دران پیام افغانی بطور ثابت و واقعی به مفهوم مدن مدرن اسلام ارتباط تام داشو و ازین جهت است که در پیداری مسلمین موثر واقع شد .

چون جریده عروه الوثقی از خطر نا کترین جراید آن دوره محسوب میگردید ، حکومت بریطانیها صدور و توزیع آنرا در هند ، مصر و سودان ممنوع قرار داده بود و نظریه اهمیت این جریده عالیا از مریدان شیخ اکثر مطالب آنرا و نوشت میگردند و چنانچه شیخ عبدالقادر مغربی در سال ۱۳۰۷ هجری تمام نسخ این جریده را استساح نموده بود .

همچنان شیخ حسین محی الدین الحبال صاحب جریده ابابهل در بیروت در سال ۱۳۲۸ هجری تمام شماره های آنرا برای بار دوم در یک مجله به نشر رسانید ، که هر شماره آن روز ها پنجشنبه انتشار می یافت و برای اشتراك درین مجله قیمتی تعیین نگردیده بود بلکه در آن چنین توضیح گردیده بود :

استفاده کنندگان فقط پنج فرانک نام اجرت پوسته آنها هم گسائیکه توانائی پرداخت آنرا داشته باشند میپردازند .

جریده عروه الوثقی مشترك نمی پذیرفت بلکه به تمام گسائیکه در مشرق زمین طالب آن بودند رایگان فرستاده می شد .

این جریده در کشور های عربی بخصوص در مصر و شام اثر بزرگی از خود گذاشت و یک دسته از مریدان افعالی بحیث معلمین اسلامی درین کشورها به شهرت و نبوغ رسیدند - ازین جمله می توان از شیخ محمد رضا و شیخ عبدالقادر مغربی نام برد .

مغربی گوید : جریده عروه الوثقی راه و روش نویسی را در نویسندگی و انشاء به جوانان عرب آموخت و خاطر نشان ساخت که باید با کلمات فصیح معانی و افکار ملی و اجتماعی را بیان نمود .

سید جمال الدین افغانی با سلطان عبدالمجید مغرور و مستکبر همواره با سرکشی و دقاقت رفتار می نمود .

روزی برای ملاقات سلطان اجازه خواسته بود بوی جواب داده شده بود که سلطان مشغول است و موعده دیگری تعیین نمودند . چون بموعده تعیین شده مراجعه گردید دوباره بوی گفتند که سلطان مشغولیت دارد و موعده دیگری تعیین نمودند ، اما اظهار داشت که به این موعده حاضر نخواهم شد ، چون بوی گفته شد که این امر سلطان است باید سر موعده با وی ملاقات نمائی وی جواب داد (این نه آن) اما در اثر اصرار و خواهش درباریان پذیرفت تا بملاقات حاضر گردد .

سلطان ناسید همیشه به لطف و نرمی پیش آمد می نمود و به سعایت دیگران علیه سید و تعی نمی گذاشت ، مثلاً روزی به سلطان سعایت کردند که سید سلطان را (به مسل ریه) در دستگاه دولتی تشبیه نموده اما با وجود آن سلطان عکس العملی در مقابل سید بروز نداد . شیخ ابوالهدی صیادی در سعایت علیه سید از همه خطرناک تر بود ، چون او نسبت به همه نزد سلطان مقرب بوده و نفوذ و اقتدار زیادی در قصر سلطان داشت .

نموده این سعایت ها یکی این بود که گفتند : « سید اسرار مصاحبه ای نماینده روز نامه تایمز انگلیسی را که با سلطان نموده بود فاش کرده است .

همچنان سلطان گفته شده بود سید در خانه خود دیبا بست دارد سلطان امرتتمیش حانوی را که خود برایش بخصیص داده بود صادر نمود که سبب رنجش خاطر سید گردیده و بسقارت انگلیس مراجعه نمود و حواسنار ترتیب داد و سایل خروجش از آستانه گردید . سلطان از سید افغانی معذرت خواست و وی را طلبید و به آغوش گرفته و بوسید و اظهار داشت که بجز قصاو قدر محتوم کس نتواند که مرا از تو جدا سازد . آنگاه او را در زورق خاص به دریاچه پلذ برای تفریح برد و رضائیم خاطر سید افغانی را جلب نمود .

## سفر واپسین

در سال ۱۸۹۲ سید برای دومین و آخرین بار به آستانه قدم گذاشت و مدتی در آنجا ناتی ماند تا آنکه ساریخ ۹ مارح ۱۸۹۷ زندگی را بدرود گفت .

در حالیکه حازه‌وی توسط چهار نفر از حمالان آستانه و یکک تعداد افراد پولیس و سه نفر دیگر یعنی (حورج کتچی) برید یونانی سید و (سهیل پاشا بن فضل پاشا الملای بار ی) و (علی قبودان راغب مصری) مشایعت میگردید سفر واپسین خود را به اتمام رسانیده و در مقبره مشایخ موموم به (شجره مزار لفی) در استانبول بخاک سپرده شد .

طوریکه در فصول گذشته ذکر شد مسافرت سید به اسانه بنا بر دعوت سلطان عبدالحمید صورت گرفت . سلطان عبدالحمید قدم سید را گرامی داشت و برای وی خانه و کالسکه تخصیص داده و ماهوار معاش مقرر نمود .

شیخ ابراهیم الیازجی میگوید : سلطان به منظور پیشبرد اغراض سیاسی سید را مورد عطف و احسان خود قرار داده و اکثر اوقات در امور سیاسی با وی مخلوب می‌نشست .

وی علاوه می‌نماید : سلطان اراده داشت تا سید را برای اجرای بازه‌امور سیاسی به اروپا بفرستد اما سید ازین امر باورزید .

سید گوید : سلطان افکار او را مورد ستایش قرار میداد و میگفت که من می‌خواهم آستانه را وطن تو بنامم ، چون تو وطن نداری . سلطان همیشه بوی پیشتهاد می‌نمود تا به ازدواج تن در دهد اما او جواب رد میداد .

سید درین مورد در یکی از محاسن متذکر گردید که ازدواج من در نظر کسانی که مرا در مصر می‌شناسد . عجب تر از آنست که شیخ علیش شاگردان خود را بیکی از کارهای (از بکیه) ببرد و به آنها علما جام‌های شراب بنوشاند .

مقصود سلطان عباس حلمی بودنه سلسله عا سماں و اصابه بیما ید:  
که آ یا امر حلاوت همچون انگشتر دست من است که نه هر انگشتر  
که حواصه ناشم نشانم؟

این گراس ها نشان میدهد که سلطان با چه اندازه از جانب  
سید تشویس داشت که حتی در مورد حالات تیراوی میهراسید؟  
سلطان به اشاره شیخ صیادی چنین گمان برده بود که سید قصد  
آن دارد که عباس حلمی را به نصیب حلاوت مسلمین برساند.  
مجبورین همه حاسید را سایه وار تعقیب می نمودند، روری سید در حال  
که سوار کالسکه خود و حاسب (کاعد خانه) برای تهریح میرفت  
متوجه گردید که حاسوسی وی را دنبال می نماید، سید دوبه دراریان  
سلطان نموده اظهار داشت:

شما برای من کالسکه ای داده اید ولی برای حاسوس من کالسکه  
تعیین نه نموده اید و هنگامیکه سرعت روانم او بند و یدن متجور می  
گردد و همچون سنگ نمسک می زند و من رسیده نمی توانم، چه می  
شود که بوی رحم نماند و کالسکه ای به او بخشش کنید تا هر جا که من  
میروم من رسیده بماند، عده از بریدان سید عقیده دارند که  
سید این کلام را به شخص سلطان گفته است

سرانجام کور پشت به رنگ بار (ابوالهدی صیادی) سلطان را  
علیه سید برانگیخت تا اینکه مردم به این گمان افتادند که سید از  
احمد حسین بن علی (رض) نیست بلکه یک مازندرانی و اروا ناس  
شیعیان است و چنانچه تیر از کمان خارج شود سید از دین خارج  
گردیده است.

مجادله سید افغانی با (صیادی) از داستان هیجان انگیز زندگی وی بشمار  
می رود و این مجادله بالاخره سید را از دین برد و در دل استانه شهید و  
مسموم از جهان روت.

سید اندکی قبل از فوت در اطای کوچکی در استانه با صدای حقیقت

در بدو امر سید از شیفتهگان سلطان عبدالحمید بود حتی از علمای (پارس) دعوت نمود که وی را حیث خلیفه مسلمین بپذیرند ، هدف سید ازین کار آن بود که مسلمانان به دامن خلافت چنگ زدند و تداوم سیاحتی اتخاذ نمایند تا حلودحالت اسمعاریت گشته شود اما شیخ ابوالهدی صیادی درین مورد موانع ایجاد نموده و سلطان را متقاعد ساخت که ازین معکوره صرف نظر نماید .

سلطان نیز نه سید افغانی علاقه داشت چنانچه سید را بمنصب شیخ الاسلامی در سرکر خلافت نامزد نموده بود این موضوع شیخ صیادی را که خودش خواهان آن بود بر علیه سید برانگیخت .  
شیخ عبدالقادر معری می گوید :

در حقیقت سلطان سید را در قفس طلائی افکنده بود ، آنجا که نه کتابی بود و نه قلم و نه دوای و سید تحت مراقبت شدید قرار داشت .  
ار روایات مشهوری که ذکر گردیده همانا مصاحبه سید با احدیو عباس حلمی می باشد ، سید درین باره گوید :

«خدیو نظریه اینکه از اتساع سر راجع به من در مصلحت چیزهای شنیده بود علاقه شدیدی بدیدارم داشتم و هنگامیکه خواستار این ملاقات شد ، گفتم که اجازه سلطان ضرور است ، وی چندین بار درخواست اجازه نمود اما درباریان سلطان درین باره بی اعتنائی می نمودند تا اینکه عروب روزی که در (کاعد خانه) پارک مشهور در آستانه نشستم بودم سواری من نزدیک شد ، پیاده شده و سلام داده بدو گفتم کیستی ؟ جواب داد عباس حلمی . ساعتی نا هم نشستیم معبرین این موضوع را به سلطان رسانیدند سلطان مرا احضار نموده و گفت :

آیا می خواهی عباسی تشکیل دهی ؟

گفتم : عباسیان منقرض گردیده اند و اولاد علی سراوار ترند .  
درین مورد سید چنین تبصره می نماید :



و هر و همیکه خفقان و کدورت بدست آمد چشم خود را بطرف وی میگرداند، گویا با تلافی چشمان خود ناچشم‌ان‌وی احساس آراس می نمود .

سیدخان‌دا دو چشم‌ان‌جورح پراشک‌گردید و گریان به سوی کماح یلدز رفت و حمررگ بشهورترین مرد شرف‌را به درباریان رسانید .

اندک بعد به‌خا نه سید اطبا، افسران پولیس و محرمین سراریرگر دیدند . اطماررگ مرد حطرا ناک را تا نئید نمودند ، دست محرمین به اورای واثائیه وی دراز شد و آبهار به طرف قصر سلطان حمل نمودند .

جورج هم‌چنان‌خبر مررگ سید را به دوستان وی رسانید ، دو ساعت گذشت کسی حاضر نشد ، بلکه چهار بهراز حمل‌ان‌سا نه‌حماره مهم‌ترین مرد شرق را حمل نموده و به همراهی عده افراد پولیس بسوی ستره برده و ساعت‌ده ن نمودند .

هما‌ن‌طور نکه سلطان از سید در زمان حیاتش نوم‌ناک بود از حسد وی هم‌برس داشت نما بر آن بقا صلته کمتر از سه ساعت حکم‌دا دکه وی را بحاک سپارید و ببحرمین سلطان مردم استا نه را از حطرا براسم تشییع حماره سید بر حذر ساختند و سلطان بجزراید عثمانی ابرداد که حتی یک سطر هم در مورد مررگ سید به نشر نرسانند

مردم از اسرار مررگ سید چیزی نمیدانستند مثلاً او او بود که سید نه دردندان بپلاگردیده و بعد از آن نه مشوره دکور آرا کشیده و الهایی در موضع آن پدید آمد ، سپس در فک وی سرطان طاهر گردیده بود که در حلال چند عملیه جراحی قسمتی از زبان و فک نه‌جانبی وی قطع گردیده است ، و گهمه میشود که سلطان هم‌واره چند بهرار اطبای خصوصی خود را به عیادت وی می‌فرستاد

السه هدف اربین پرو پا گدها دفاع اربوب سلطان بود .

سید ۱۵ ماه اردرد سرطان رحیمی کشید و مدت‌ها قبل از این سلطان معاش‌مسمری که برای وی تعیین گردیده بود قطع نموده بود . بعدی که در ایام مریمی سخن بمقرو واقه او داده بود تا و خود آن در

وارزان این کلمات را تکرار می نمود :

الله-الله-الله

در آن اطاق کوچک عیرازد و مرد کسی نبود، یکی از آنها به روی پاهای سید حمیده بود و دیگر دور سر روی سرگردان دور می زد. صدای حمیف پیوسته ذکرها می گف و چشمان نافه وی می درخشید تا آنکه دست احل ابن نور درخشنده را حاشوش گردانید .

حادم خود را بر روی سیداهنگد و می گریست و دست حمیف وی را که دیگر قادر به حرکت نبود می هشرده، دستی را که روزی سحت سلاطین را مترلرل می صاحب سپس روی حسد سید روپوس کشید، نه این دریم سید در ساعت ۱۳ ر ۱۳ دقیقه با مداد سه ششمه ۹ مارچ ۱۸۹۷ داعی احل را لیکه گفت

آن مرد دیگر سرا فکنده و عین اراطای خارج شد و نه ههانیان حبر مرگ مردی را که افکار س سری و عرب را تربیه نموده بود اعلام داشت ، این مرد اصلا یونانی بود و (جورج کونجی) نام داشت که در ولایت قاهره کارمند بود و مدت طولانی ملازم سید بود و در استانه همیشه بجزا و قاب حواب در کنار سید بسر می برد

شب سه شبه جورج به منزل خود رفته بود و وضع صحی سید حیلی و حمم بود زیرا سه عملیه حراحی بر وی اجرا گردیده و در عمل احور قسمتی از زبان و فک تحتانی وی را قطع نموده بودند .

در طلوع صبح روز بعد دکتور هارون بخانه جورج کونجی آمده وی را از حواب بدار نموده و گفت: سید را در یاب که، حال مرگ است جورج بخانه ای سید شتابت و شنید که با صدای خفیف و با حنبوع پیوسته میگوید :  
الله-الله-الله .

ز با بیکه گرفتار چنگال سرطان بود، همورگویا بود و درد مانع آن نمی گردید که کلمه ای را که ارند و زندگی دل و وجدانش را تا بان ساخته بود از تکرار آن عاجز دارد .

سید دست خود را اسوی دست رفیض خود (جورج کونجی) دراز نمود

نماید و حمایت بیگانه را در حواست نه کند  
سید را روحیه جوان بردی تحت تاثیر قرارداد و به مستشار مهارت  
انگلیس قرارداد که از مفکوره خود منحصر گردیده است .

مراقبت از سید ادامه داشت و بعد از چند ماه در ناحیه دهن وی سرطان  
پیدا شد ، نهرسان سلطان سرجراح قصر سلطانی (دکتر قهپور زاده  
اسکندر باشا) تعیین گردید تا عملیه جراحی را اجرا نماید اما این عمل  
سید ثابت نگردیده و بعد از چند روز سید جان به جان آفرین سپرد و از  
یجاست که عوام چنین ندانستند که سید به مرض سرطان مبتلا بود .  
اخبار ضد و نقیص که در باره مرگ سید شایع شد شک و شبهه تولید می  
نماید که سلطان عبدالحمید و جاسوسان وی در قصیه مرگ سید  
دست داشتند .

ناپوت سید از آستانه به بعد اذمهال پامت و از طرف رجال برجسته  
و مرموزین و ادبا مورد استقبال قرار گرفت و هنگام بر او صلوات تا بپوت نه  
بعد از حکومت و مردم عراق محافل بزرگی بر پا نمودند که طی آن  
در مورد فصل و شخصیت سید افغانی سخنرانی نموده و قصایدی  
ایراد گردید

متعاقباً تا بپوت توسط طیاره مخصوص در سال ۱۹۴۴ نه افغانستان  
انقال یافت و در شهر کابل در محوطه پوهنتون با کمال احترام و عزت  
سجاک سپرده شد .



ناریان چنین اشاعه می نمودند که سلطان همیشه سید را مورد لطف و  
 مرحمت قرار داده و از نگاه بودحوی وی را کمک می نماید .  
 شواهدی موجود است که احتیاج سید را در اخیر زندگی ثابت  
 می سازد ، چنانچه دوست و ملازمس (حورح کواجی) دو صد ابره به سید  
 کمک نموده بود و هنگامیکه سلطان ازین امر اطلاع حاصل نمود حواس  
 که این درامه فرسوده را تکمیل نماید ، با بران امر داد که این مبلغ را  
 به حورح طور بخش اعطای نماید اما حورح این پیشنهاد را رد نمود .  
 تنها مطلبی که درباره مرگ سید واضح است اینست که در صبح  
 روز وفات وی دکتور هارون بجا نه سید آمده بود و نا کون معلوم نیست  
 که آیا دکتور بصوبی بنا برد حواس سید آمده بود یا خیر ؟ و حتی  
 ماهیت آمدن وی نیز معلوم نیست ، تنها چیزی که در باره وی فهمیده  
 شده اینست که وی دکتور هارون بود .

شکست اینست که سید اعرافی پنج ماه ریص بود و هیچ یک مریدان  
 وی در مورد علی اصلی بریصی او و همچنین ارانماط نامبرده با قصر  
 یلزد کری نه نموده اند و در ناریان سلطان همواره مردم را به اشیاء  
 می انداختند و میگفتند که معالجه سید زیر نظر اطبا سلطان صورت  
 میگردد و کمک های مالی سلطان وقتاً فوقاً به سید می رسد ، اما بعد از  
 حقیقت امر آشکار و واضح گردید که تنها ملازم حکیم شری سید اعرافی  
 حورح کوچی بود که نه سید را سیدگی می نمود و حتی در مورد این  
 شخص هم جرعه لافه بفرط وی نه سید دیگر چیزی فهمیده شده نمیتواند .  
 روایات متواتر مرگ سید را قصیه شبیه به قبل نشان میدهد و قرائن  
 هم این امر را تأیید می نماید .

امیر شکست ارسلان در کتاب (حاضر العالم الاسلامی) میگوید:  
 هنگامیکه سید به اوح ناراحی حودر سیده بود از مستشار سفارت  
 انگلیس در حواس نمود تا وسیله حورح وی را وسیله کشی ار آسانه  
 فراهم سازد و چون سلطان ازین امر مطلع شد یکی از دربانان را برد  
 وی دستاد و حواش نمود که بیش ازین به حشیش وی لطمه وارد نه

طبیعی و ادبی و رسیدن به مرحله تحلیلی با اخلاق الله که جز بواسطه حاکم و پدانی بودن روح و ضرورت و رحمت وجود احکام الهی که منبسط می‌گردد ، و این مباحث همه ، شامل فلسفه اخلاقی شده می‌شود ، زیرا در هر مفهوم نمودها یی ارضی ، علم و فلسفه نمایان است ، هم‌اکنون بطوریکه این مباحث در رشته‌های طب ، منطق و سایر علوم ، وجود خود را تمارز می‌دهد . به عبارتی دیگر ، ما ادو جهان لایمناهی مواحه می‌سوییم : لایمناهی طبیعی و لایمناهی بعدالطبیعی ، در لایمناهی اول ، مشاهده می‌گردد که جهان‌ها و عوالم ، بصورت متراکم ، یکی بر روی دیگری قرار دارد ، و در ورای مجراها ، مجراهای استداد یافته‌ای واقع گردیده است که بحساب میلیون‌ها باید بشمار آن پرداخت ، و در هر حری از این عوالم و جهان‌ها ، هر چند هم کوچک و اندک باشد جهان‌ها و افلاکی از ماده ، نیرو ، بیجا ، یک ، خواص و کیفیات وجود دارد و هرگاه پیرامون آن ، عوالم و امثال صورت گیرد ، نفس انسان حویش را در دنیای ماده عربی می‌یابد و ارجهان‌های دیگر ، بدور می‌ماند .

پس آنکه در جهان دره ساکن است ، چیزی از حایه نمیداند ، و آنکه ارطبیعت چیزی میداند از زندگی و حیات نمیداند ، و آنکه حیات را می‌شناسد ، از انسان حبری ندارد .

این لایمناهی عبارت از دنیای عالم است ، زیرا عالم است که اسرار کایات را کشف میکند ، ماده و انرژی را نسج می‌نماید ، در برابر فضا و کواکب ، نماز به برمی‌خیزد و به ساختن و تهیه کواکب ها ، بمب‌ها و سلاح‌های دروی ، سادربسی و زرد و لکن این را نمیتواند بهمد که چگونگی ، کجا و چه وقتی ، استعمال خواهد گردید .

اما در لایمناهی نوع دوم ، مشاهده می‌شود که آنجا در ورای حورشید ، قمر ، آسمان و زمین و تلالو و نظم و نسق آن ، وجود و پدیتی می‌درخشید ، آنجا مبادی و نمونه چا و پدانی است ، آنجا نظام ادبی حاکم و پدانی‌ای وجود دارد که ثابت و دقیق بر است نسبت به نظام طبیعی ، آنجا به مشاهده می‌رسد که جهان‌ها بصورت متقارب و متساوی

# فلسفه سیدجمال الدین افغانی

از : آثار علامه فقید

## صلاح الدین سلجوقی

میگویند برای معارف سه مرتبه و جود دارد که عبارت از مرتبه فن، مرتبه علم و مرتبه فلسفه است. پس استفراغ کلیات از جزئیات و تعلیل حرکات جاز کلیات، و وضع قوانین و اصول را «علم» مینامند، و تطبیق علم را در عمل، «فن» نام میدهند. و انتقال خلل، تا سبادی متنازیکتی و جمع کردن میان طبیعت و مابین الطبیعه، و بین دو نظام طبیعی و ادی، و مقارنت میان ساده و معنی، و حسد و روح، «فلسفه» نامیده میشود. برای مثال، تدریس طبع و تجربه و مدرس آموزی بوی در شکل امر یا نهی، چه در خانواده و چه در مدرسه و نفرجگاه، جهت و دانش او به رفتار نیکو و مراعات ادب و نظافت و سایر ارزش های فردی و اجتماعی، در شمار وظیفه فن اخلاقی قرار میگیرد. بدوین فصایل و ترتیب آن به عقلی و عملی، و مقارنت آن بدعرائر، و تعیین حد مساوی و وسط و معتدل، و وضع پایه فصایل و ردایل، بر طبق دسته بندی و تصحیح عقلی، و زیر تعیین حد و دور سوم برای فضا یل و ردایل، همه در شمار مقومات علم الاخلاقی جا دارد. اما ربط سلوک بمادی عالی در روشمایی و حیضه یا الهام الهی، و ارتباط میان دو نظام

این قاعده حریان دارد، ناآنکه معتقد نیستیم مسئله تمازع، تبدیل  
میکنند و یا انواع را حلق می‌سازند

پیروی ازین طرز تفکر، بیشتر ارتباط می‌گیرد به «هربرت اسپنسر»  
تا داروین، زیرا او کوشید تا این اندیشه حویث را بر امور و مسایل  
انسانی و فلسفه اخلاقی، تطبیق نماید و معتقد بود که تمازع للمقا  
و ادخاب طبیعی و بقای اصحاب، پایه ای می‌باشد که نایب انسان آن را  
بحیث اساس و مادی ارزش، برای ساوگ اخلاقی قبول نماید، ولی  
داروین، مسأله مساعی خویش را تا این حد گسترش داده نتوانست و نا  
ناین طرز اندیشه «هربرت اسپنسر» انسان باید راه ناغ و حین درپیش  
گیرد و دست به قانون جنگل برند و قوت و نیرو را بحای حق قرار ندهد.

امروز عصر و دوران دره است. و دره در عصر حاضر افکار و اندیشه های  
انسان ها را بیش از هر چیز دیگر، محدود معطوف داشته است، پس آیا صحیح  
خواهد بود فلسفه اخلاقی خویش را بر نظام دره بنا نماییم؟ «نلانک» در  
بطریاتش پراسون دره چنین میگوید: «طبیعت بصورت منظم و مسلسل  
کار نمی‌کند، بلکه سرکاب و تعالیب خویش را به روش های نامنظم  
دعوی و ناگهانی برآمیاندازد».

«انشائین» نظر خویش را پراسون دره بدینگونه ابراز میدارد:  
«امطاع در عملیه و کار طبیعت، قانون علیت را ابطال مینماید»  
هکذا «ایز نبرج» بطریقه در باره دره بدین نخط دارد: «مبدأ لارادی  
در طبیعت ذره بطهور میرسد درک این موضوع را دشوار میسازد که چه  
وقت طبیعت، به نشاط، و پیشروی خویش آغاز مینماید» و همانطور ادامه  
میدهد: «نا برین، عدم ایمان به آینده، محصور در دره نمی‌ماند، بلکه  
تمام کاینات طبیعی را در بر میگیرد»

پس آیا ممکن است سلوک خویش را، بر سلوک دره بنا نماییم؟ بدلیل  
اینکه دره در عصر حاضر، سازنده جدیدی است، آیا امکان دارد در

قرار داشته از مبدأ فیضی واحد و رحمتی عامه، جمع و تنظیم میشوند. در آنجا دیگر وجودی از بنا قصاص و عصبیتها، ناقصی نمی ماند و کایات در شکل عالمه واحدی، تحت عرش الله و اراده الهی، واقع شده است، در آنجا انسان اتحاد شعوری خویش را با جهان هستی و با آفریدگار، مشاهده می نماید و حیرت و حجاب را در زیر روشمایی واحد، می یابد. آن وقت است که همه را دوست ببیند و پر همه رحم می نماید و برای همه حیرونیکی میجواید. و این دنیاوی می باشد که فیلسوف برای خودش ادعا میکند.

اما علمای یکه در پیرامون اسرار کایات مادی از قبیل طبیعت، حیات، ریاضیات، کیمیا، ریاضیاتیک، به بحث و تحقیق پرداخته با آلاب و تجارت و مساعی خویش، در پی کشف آن برآمده اند و این عمل خویش را تا حدی رنات بحساب خدمات انسانی گروه اند، چنان به مشاهده رسیده که از استمداد رأی بیرونی نموده و معتقد شده اند که همه آنچه در کایات وجود دارد در همین لایسهی اول نمی باشد، لایتهای ایکه در عالم طبیعت و نظام طبیعی بدسیم می نماید.

ایشان با این طرر اندیشه خویش از لایتهای دوم، چشم می پوشد و بسوی آن توجه نمی نمایند و نمی توانند درک کنند علوم طبیعی ایکه بر پایه تجربه و استقرا استوار است به تمام معنی بر نفس، روح و اراده انسانی، انطبای نمی پذیرد، روح و اراده ایکه نقررگاه آن ضمیر انسانی بوده و تجربه گاه آن در نظام ادبی ای می باشد که در لایتهای دوم، دور میزند، از همینجاست که تلاش بیجرح می دهند تمام فلسفه اخلاقی و حتی علوم اجتماعی را، بر اساس ماده و یا طبیعت، وضع نمایند.

می بینیم «چارلر داروین» نیز دیگر نمی نهند و با نظریه نشوء و ارتقا اش، پاروی صحنه میگذارد، و این نظر در حالت و شکل ابتدایی اش نرد ارسطو و برخی دیگر از یونانی ها نیز، موجود بود. ما چنین عقیده داریم که ایجا مسئله تنازع للبقا و بقای اصلح، در میان ایکار و عقاید مطرح است، نه تنها درین مورد، بلکه در مورد حیات نیز



هرگاه به راهیون مقیاس ها و مقادیر معتبریکه نزد انسان وجود دارد مدافقه صورت گیرد، واضح میشود که این مقیاس ها و مقادیر، پیش از آنکه انسان از کره خودش (زمین) با کره دیگر نگذارد است، همه اش مستند است بوضع کره زمین و همگامیکه راه انسان بسوی بریخ و یا کوکبی از کواکب دیگر، باز گردید، در آن وقت، وضع حروصع مخصوص زمین خواهد بود و در آنجا این همین مقیاس ها و مقادیر موجود کره ما، مورد اعتبار نخواهد بود، زیرا نسبت مظاهر قانون طبیعی از قبیل جاذبیت، سرعت، ثقل نوعی، و جذب اشعه، نظریه قرب و بعد کثله نزد یک آن، از حورشید تفاوت مهمماید، لیکن نظام ادبی بحالت لایتغیر و ثابت مطلق باقی مانده و در پرا برهیج حریمی از عالم شمسی و مرتعلقات آن، از با در نمی آید و متزلزل نمی شود.

پس علم برای ما ذرایع و اسباب حیات را نبه میدهد و فلسفه راه روش استعمال آن را، به ما می آموزد. چنانچه علم، ماده و انرژی را کشف کرد و دره را با همه اعجوبه های شگفت انگیز آن درونی اش تعجب تسخیر گشت. طوایر، راکت ها و امثال آن را اختراع نمود، اما فلسفه، ما را بمبادی آن راهنمایی کرد و طریق استعمال آنرا، با زمان و مکان و نحوه آن آموخت.

درین ساحات نا همگون علوم، در مسیر آمد و رفت زمان، فرضیه ها، نظریات و دیدهای گونه گونه ای، پدید آمد و فلسفه و دانشمدانی نیز، با شستی از استدلالات خویش، با بر روی این میدان گذاردند که نمیتوان همه اش را صائب و حق بجانب شناخت.

یکی از قهرمانان این میدان، سید جمال الدین افغانی است، قهرمانیکه راه خویش را بسوی اتق و حق و حقیقت، باز میکند و از مسیر حقیقت و واقعیت، نمی لغزد و در پهلوی فلاسفه رهیاب و صائب نظر موافق عالیمی برای خودش احراز می نماید. علاوه بران، سید جمال الدین یکی از ائمه اسلام نیز بود. در هر حال ممکن نیست شخص فیلسوف، عاری از علم باشد، زیرا سانسب و شایسته است که فلسفه بر اساسهای متین

کارگاه تجربه ذره و میکروپها و میکروبیات خون، چیزی از اراده، صمیمیت و مسئولیت، کشف گردد؟

ما ایمان بقانون طبیعی داریم که عبارت از راه و سنت خداوندی است و بحقایق اشیا، خصایص و مظاهر آن، یقین داریم و امیدوار هستیم از علوم طبیعی، حیات، ریاضیات، میکروبیات، ذره، اشعه و همه آنچه در گنجایش و احاطه علوم حاضر است، بیاموزیم و فراگیریم و بهره برداری کنیم.

لیکن آن عده علمای مستمد و سستی بهر آری خاص خویش باید بحود آیند و از استبداد رأی و انحراف دست بردارند و معتقد شوند که در اینجا نفس استوار، ضمیر بیدار و حاکم و اراده نیرومند نهادهای انسان وجود داشته در هیچ موجود زنده جانی دیگر سراغ نمیشود و قبول کنند که اینجا نظام ادبی ای موجود است که در جاویدانی و دقت خویش، محتاز از نظام طبیعی است.

طوریکه بمشاهده میرسد معاهدین اسلامی که در پیکار و مبارزه با دشمن قرار دارند، بقانون طبیعی ای اعتماد نمیکند، چنانچه بی‌نیاز با ساس استمداد از قانون طبیعی از طریق توسل به سلاح و بکار بردن وسایل طبیعی و مادی، در مصافحک پیش میروند و نا بودی و ناپذیری عده ای از ایشان امری است پیشروی شده، اما ایمان شان به نظام ادبی قوی تر و افرون تراست تا ایمان و اعتماد به قانون طبیعی، چه نظام ادبی، مصایلی همچون حیرت، جمال، عدل و سایر مبادی عالی را در جلوایشان قرار میدهند و برافندگی پرارج دیسی، اخلاقی و وطنی را در وجود آنها نمایان میسازد.

ما میتوانیم به وسیله حواس که معیار تشخیص نزد هر شخص میباشد، قانون طبیعی را با کیهیات و کمهاتش درک نماییم، زیرا حجم کوه و کبودی آب، در برابر چشم، یکسان بوده نمیتواند، چنانچه عینک های محدب و مقعر طی، شاهد خوبی در زمینه بوده میتواند.

سید جمال الدین رساله ای در رد طر مداران اصابت ماده و طبیعت  
بالیف کرد و نام آن را «رد نیچریه» گذاشت. بنا نگفته استاد  
صلاح الدین سلحوقی شخصی که نام رساله مذکور را از «رد نیچریه»  
به «رد بردهرین» ترجمه و تعدیل کرد، کاری انجام نموده در حور  
تأیید و ترحیح (هر چند تفاوت بزرگ لغوی در میان این دو کلمه  
موجود است).

این تعدیل نام رساله مذکور بدان جهت، در حورتاً بهد خوانده  
شده که در آن روزگار، عده ای کلمه «نیچریه» را بر هر کسی که از  
راه حق و طریق ادیان آسمانی منحرف میشد و به روس مکتبی شاد و یا  
اعمال مخالف مبادی، گرایش میکرد، اطلاعی میدهند، از همین جهت  
که سی بی بی هم، سید جمال الدین ده نوع دهری و مبادی را بر حسب دلیل  
تذکره میدهد:

- ۱- ایدفورین - ۲- اردقا ئهون - مرد کیون - ۳- شیوعون - ۵- باطیون
- ۶- پیروان و لروروسو - ۷- حکام منحرف در دولت عثمانی - ۸- نفعیون
- ۹- مورسون - ۱۰- خایمان، نقل کاران، رشو تخواران و ریا  
کاران شرقی.

از آنجا بیکه در هند کلمه «نیچریه» بر کلیه اصناف منحرفین  
اطلاقی میگردد، ادعای این نام بر رساله ای که در آن سرزمین تالیف  
میشود اساس بر بود نما بران، وقتی که این رساله در محیط عربی،  
نام «رد بردهرین» یا «الرد علی الدهرین» را بخود بگیرد، نهایت  
بها و مطابقی حال شده میشود، زیرا کلمه «دهری» در محیط عربی نیز  
بر عناصری اطلاقی میگردد که کلمه «نیچریه» در هند بران اطلاقی  
کرده میشود، همچنانیکه کلمه های «زندیقی» و «ساحد» را نیز بر این  
عده اشخاص، اطلاقی میکردند.

استاد سلحوقی در ناره میگوید: یک نسخه از این رساله سید جمال  
افغانی را بهمان اعلت و زبانی که در حیدرآباد به طبع رسیده بود، در

علوم مختلف، استوار گردد. با این ملاحظه، سید جمال الدین خود دایره المعارفی برای ابواب علوم بشمار سپرد.

او نرد خودس بود کافی از هر علمی که فلسفه خویش را، بر آن بنا می‌نمود، و خود داشت لیکن وی از جمله علمای دارای تخصص در یکی از رشته‌های علم بشمار نمی‌رفت. اریرو مرکرو حا یگاه مخصوصی جهت اجرای تجارت علمی خود، نداشت و نیز از انجمله ای نمود که طرف حافظه خویش را از مسایلی پر می‌سازند که مهم آن، طوریکه شاید برای ایشان مقدور و میسر بوده توانایی تنظیم و ترتیب، و مقارنت بین این مسئله و آن مسئله را در خویش نمی‌یابد. هکذا سید جمال الدین، حدا از آن عده ای بود که فلسفه را از یون و سر افکنده علم می‌سازد.

دانشمندان علم النفس می‌گویند: شدت قوه حافظه توسط قوه فکری احکام، غصیب می‌شود و آنها ییکه دارای قوه برنگ در حکم و فصل در مسایل دینی فکری هستند، صاحب حافظه قوی نمی‌باشند، چنانچه «مصطفی لطمی مغلوبی» از روی شکایات خودش، در شمار اشخاص ضعیف حافظه قرار داشت.

این واقعه، در مورد سید جمال الدین افعالی، مشهود و هویدا بود. هنگامیکه به نوشتن چیزی می‌پرداخت، گاه گاهی مشاهده می‌رسید که در ارقام غلط می‌کرد، اما در باره فلسفه تاریخ و احکام، و استنتاج و سیاست، غلطی را نمی‌شمارد، بلکه رسایی و ید طولای وی در این زمینه، بیشتر از هر فیلسوف دیگر بود.

هنگامیکه سید جمال الدین در مقام نقد و استدلال، در برابر فلاسفه «کلیون» و «ایقور یون» و امثال آن ها بر می‌آمد، نوع و بهراز ندگی وی از لحاظ قوت استدلال و راهین محکم، واضح و مجرب مشاهده می‌رسید و هم از نگاه نزدیکی با روح عصر، نسبت به نظریات یونانی‌ها و فلاسفه قرون وسطی، و فلاسفه متأخرین، استهزا بخصوصی در استدلال وی مشهود بود.

راه محمود و اتباع ورزید ، در نگاه این فلاسفه سه گانه همه چیز فلسفه محض بود ، اما هنگامیکه مدرسه ارسطو به نصیح و پختگی رسید ، طرفداران حدا سازی فلسفه از علم ، بظهور خویش آغاز کردند و ارسطو پیشقدم ترین کسی بحساب می آید که خطوط حدود را در میان علوم ترسیم کرد ، چنانچه تحدید مطلق ، بولوژی ، بیجانیک ، طبیعت و ما بعد الطبیعه ، سیاست و علوم دیگری حرایها ، مبادرت ورزید تا آنجا که هر علم ، با اساس طبیعت خود ، دارای اسم و عنوان استیاز دهنده گردید .

ولیکن علوم مرتبطه باشیای انسانی ، تراصل خود ناتی ماند و سایر تسمیه ارسطو ، مسما به فلسفه گردید . و حتی در رساں ما آنگونه اشیای انسانی عالی که از ابعاد سه گانه قابل فهم برای انسان بحث می نمایند ، نام فلسفه شناخته میشود . این ابعاد ثلاثه عبارت اند از : بعد روحی ، بعد اجتماعی و بعد الهی ، در حالیکه مسایل متعلقه به احسام ، نبات ، حیوان ، فلک و امثال آنرا علوم بیجا بسند پس هرگاه ما حواسته باشیم مسئله ای از مسایل مرتبطه با مورا سانی را ، راه اجابت کم ، راهی جریکی ازین دو طریق نخواهم داشت :

۱- طریق علم : ازین طریق میتوان مسئله را ، به تحلیل علمی حدورسیم ، قیاس ها و مقدمات منطقی ، حل نمود .

۲- طریق فلسفه : این طریق مسئله را موجودیت ذاتی انسان و موفقیت خاص و شایسته او در کایات ، و در اجتماع ، در پیشگاه الهی و نزد صغیر ، مقارنه و پیوند میدهد .

و بهتر آنست که امور انسانی بوسیله نکار بستن طریق دوم حل و وصل گردد .

فرض میکنیم اگر گفته شود که انسان از سلسله نسل بوزیمه است پس آیا این فرض ، تأثیری در روحودیت طبیعی او از نواحی قوت ، صحت ، نمو یا تغذیه ، وارد خواهد کرد ؟

حدود ربع قرن پیش مطالعه کردم و بسیار دلچسپی و آرزو داشتم نسخه ای از طبع دوم آن سام ترجمه شده جدیدش (ردبرد هریس) بدست آورد. هر دو نسخه اصل و ترجمه شده را، با هم تطبیق نمایم، از آن رو به ترجمه امام شیخ محمد عبده، که شاگرد و خواهرزاده سید جمال الدین (عارف افندی ابورباب) در ایکارنا وی مساعدت نموده بود، اقتصار کردم.

«استاد صلاح الدین سلحوقی، بمغاور فراهم سازی زمینه مساعده، جهت بررسی و ارزیابی فلسفه و مذهب علمی سید جمال الدین افغانی، در مقارنه آن با فلسفه و مباحث علمی دیگر، تمهیداً به توضیح مختصر روش های فلسفی فلسفه دانان، در سطور زیر توجه میگردم»:

فکر انسانی نخستین آغاز خویش را، در روش فلسفی چابک عمل پوشید و نخستین چیزی که سقراط، کار تدبیر فلسفی اش را، پیرامون آن، روی دست گرفت، عبارت اردات و نفس انسان بود، سقراط بدنبال این گفته اش که: «نفس خود را، به نفس خود، بشناس» باین تقریب دست زد که ادیت و هستی، خود جعل است.

بدین معنی که انسان ملاکها کرامت روی زمین بوده جز از طریق جعل و نادانی، بارتکاب اذیت و هستی، دست نمی یازد. کذا سقراط تصریح نمود که شر جر بوسیله، شر، دفع نمیشود. معایش اینکه انسان دارای صفت سمنا زکرامت را، نمی سرد که دست بسوی ارتکاب شر، دراز کند. افلاطون نیز درس عقیده از استادش (سقراط) پیروی نموده بدنبال تفکر وی رهسپرده است، بلکه افلاطون تلاش داشت، خویش را در مرتبه وحدت عید بر بزرسانده برتبت و جایگاه انسان را، با آن حد بلند ببرد که بعرض الهی نزدیک سازد.

ارسطو نیز سربراهی حرهین راه نسپرد و بدنبال همین عقیده

آن است که بجانب نور، فصایل، بلندی و بزرگی و پایداری و دوام، ره پیماید، تا آنکه با حلاق الله مستغرق شود و با خداوند (ح) اتحاد شعوری پیدا نماید و در انجام، خویش را به قاب قویس یا پائین تر از آن برساند. این است هدف بسوی کمال، بلکه این است عاقبت الکمال همچنانکه سید میخواست اجتماعی را مشاهده کند که از او براد محافظت کند، عین کرامت، عین فصایل و عین مکلفات و وظایف، شکل یافته بسوی عین هدف، روان باشد.

سید جمال الدین افغانی میگوید: «دین، سه عقیده و سه خصلت را، به عقول و نفوس بشر داده است که هر یک از این عقاید و خصال، رکن وجود ملل و پایه بنای هیئت اجتماعی، آن و اساس حکم برای مدنیست ما بحساب میرود، و در هر یک از آنها، ساقی است قبایل ملت‌ها را، برای پیشروی بسوی عیاب الکمال، و ارتقا بسوی ذروه سعادت، برمی‌انگیزد. در هر واحد از آنها، نیروی توانایی وجود دارد که نفس‌ها را از شر بد و نگهداشته و از نزدیک شدن به فساد جلوگیری می‌نماید  
عقاید:

عقیده اول: عمارت است ارتصدیقی بریکه انسان فرشته زمینی و اشرف مخلوقات می‌باشد.

عقیده دوم: یقین و ادعان هر صاحب دین است بریکه ملت او اشرف ملت‌ها بوده و هر آنچه مخالف ر بقیص او باشد، در گمراهی و باطل خواهد بود.

عقیده سوم عبارت از حرم و ایقان است بریکه انسان جر به‌مطور حصول کمالی که او را برای عروج بسوی جهان بالا در و وسیع‌تر ازین دنیوی، آماده سازد، واد این حیات دنیا نگردد یده است. هرگاه بان عقاید سه گانه نظر افکنیم و تأمل نماییم، درمی‌یابیم که این سه عقیده در حقیقت بمثابه (دیگدان سه پایه‌ای) می‌باشد که (دیگ) طبخ و نصیج نفس منظم و مسکامل انسان، روی آن قرار داده شده است.

در حالی که این طرز تفکر، تربیت انسان را شوش و سشکل ساخته با کرامت نوعی او معارضه میکند و فصایل عالی و ششاعر بلند وی را تصعیف می نماید، و به عزا پر سر کس و انگیره های، پست قوب و نیرو می بچشد. هرگاه هدف احلاق عمارت از کمال و سعادت، یا وظیفه و یا مستحق شدن با حلالی الله باشد، پس کدام یک از این دو امر، جهت وصول ناین اهداف، مؤثرتر و نردیکتر بر خواهد بود؟؛ اینکه مشاء انسان در نوزیمه باشد و یا روح الهی در وی دمیده باشد؟

فیلسوف بزرگ ما سید جمال الدین افغانی، برای خود سن مدهمی خاصی را فلسفه احلاقی، انکار کرده بود. سن گمان می کنم این مذهب او، بهتر و بین ثمر تر نسبت به هر مذهب دیگر خواهد بود.

سید درین مذهب خویش تا حدی مذهب (وظیفه برای وظیفه) «عابدوئیل گفت» قرابت به رساند با آنهم نرقی در میان وجود دارد و آن اینکه سید، نقصی را در مکتب وظیفه، درک کرده است، زیرا در مکتب وظیفه «کمت» هدف وجود ندارد و وظیفه در نگاه وی به حدی دارد و نه رسمی ممکن، نوعی از وظیفه انرو پولوژی، مسخر شود چنانچه نزد حشراب، موجود می باشد، لیکن وظیفه در نظر سید جمال الدین افغانی یک مذهب و حاجت است و این یک وظیفه انسانی می باشد که از طمیعیت انسان، عرض وجود میکند. و در عین حال سید جمال الدین، کمال مثالی و نمونه ای را، بمثابه هدف سلوک می شناسد.

سید می خواهد انسان را چون ساکی کریم در روی زمین مشاهده کند، ورشته دور از نقایص و ذایل، و مستشعر بکرامت ذاتی و اصالت مبدأ قدسی اش، مبدأ ای که بقدرت بی نهایت و اراده و علم خداوند، عرض وجود کرده است، مبدأ ای که دران از روح مقدس دمنده شد و اسما الحسنى و فصایل جاویدان

ارآن شایع گردید، پس وظیفه و تکلیفیت موجودی چنین، مستقاضی آن



فضیلتها کمتر نسبت بکسی میباشد که گناه می کند و بیخجلت را ، بخود راه نمیدهد .

قدمای دهریون میگفتند: حیما مانع رزق است ، چنانچه دهریون معا صر از سرگ حیاء حرف میزند و گویی ایشان از سرگ ضمیر صحبت میمانند . پس «حیاء» از نگاه اسلام و فلسفه حقیقی اخلاقی انسان، عبارت از نور خورشید ضمیر و «امانت» عبارت از نیروی ناسیه آن و «صدق» عبارت از اشعه زدا دیده و پاک کننده آن میباشد . نه عبارته دیگر حیاء عبارت از سیرنگهدارنده جمال، امانت عبارت از حصن مستحکم متاع خیر، و صدق عبارت از صند و محافظت کسیده جوهر حق، میباشد و جمال و حیر و حق، از نگاه سقراط عبارت است از اقلیم ثلاثه حقیقت، همچنانکه هدف از سلوک انسانی، همین حقیقت بوده و این است «کمال» .

پس انسان موجودی است دارای روح، ضمیر و الهام، همچنانکه دارای نفس، غرائز و عقده های نفسی نیز هست، و دهریت عبارت از حکومت غرائز، و عقده های نفسی است و این حکومت غرایز میخواهد ذلت و سستی، خوف و آزار هاب، و تفرقه و گمراهیت تعمیم گردد، بنابراین، گناه ها و انحرافات از طغیان و سرکشی غریزه جنس و عقده ها، سرچشمه میگردد در عین زمان، دزدی، رشوت و اختلاس سولود انحراف غریزه تملک و امراط آن بشمار میرود .

این غرائز میخواهد همه انسانها، ذلیل، احمق، دنی و طمع کار بوده مسلوب العقل، فاقد تنااعت، مسامت، عزت و کرامت باشد، و نمایی و بخش و بد نبی و سنازعات، در میان افراد انسان، شایع گردد و در همین حال اسم سایر غرائزیکه بتصرف به صفت سرکشی و استبداد، خلاق گردیده است، زیر اثر غریزه میخواهد در کار خویش، مستقل بوده حق سایر غرائز را سلب نماید .

چنین است در فلسفه سید جمال الدین، در برابر دهریون و هواخواهان معلوم الحال ایشان .

پس عقیده اول، انسان را مؤمن بکرامت شخصی اش پاره آورده اورا از  
سعاك پسبی و ذلت ، بیرون میکشد .

عقیده دوم : ایمان انسان را بمبادی اش و ملت و وطنش ، ازدیاد  
و افزونی می بخشد .

و عقیده سوم ، انسان را برانرهنمونی میکند که راه و ذر یعدو و سیهله ،  
باید سره و پاک همچون هدی باشد ، و هما نگونه که هدی موسن ، پاک  
و منزه است ، و سایل را نشاید که مانند آن نباشد ، و این عقیده لیردر جهت  
شد گه تار دهریون است که میگوید : « عایه و سیهله را نیکو میسا زد » .  
خصایل :

در نگاه سید ، خصایل عبارت از « حیا » ، « اما نب » و « صدق » میباشد  
و درین مورد ، سید جمال الدین افغانی ، ابتکار خاصی دارد : پایه فصایل  
ارنگاه افلاطون ، چهار رقبلیت را ، احتوا میکند و علمای سناء خر سعی کردند  
پایه های سابق را ، تعدیل نمایند ، چنانچه برخی ازین متأخرین ، پایه  
های جدیدی را که با عصر توین مسا سب بود ، تقدیم نمودند ، لیکن پایه  
و قائمه ای را که سید جمال الدین افغانی ، ادسکار نمود ، بکرامت انسانی  
لا یق تر ، و برای نظام اجتماعی ، جدی تر ، و برای حصول رعایت عالی ،  
گنایب بخش بر بود .

ارسطو بطحا میرود ، هنگامیکه حیا را ندیده خفت و اهانت سپیگرد ،  
چنانچه میگوید : حیا لعزش و خطا کاری را ، بسوی خود میجویند ، در  
حالیکه بهتر است انسان از خطا کاری و اغزش ، احتیاب نماید . شاید  
مستور ارسطو از کلمه حیا خجالت زدگی باشد و کلمه حیا در نتیجه سوء  
ترجمه ، بجای کلمه خجالت زدگی آمده است ، اما حیا و خجالت ،  
هر دو از مقوله واحد شمرده میشوند ، با این تفاوت که حیا ارنگاه  
سبقت دارد ، ولی خجالت بدنیال گناه سیر و د و تا بیع آن میشود  
و هر دو ی این کلمه ها ، فرمانبر حکم ضمیر میباشد ، با وجود این ،  
شایسته نیست که خجالت را مذموم بشماریم ، زیرا از حیاب ضمیر ، خبر  
میده پس آنکه بدنیال گناه و لعزش ، خجالت اورا در خود می پیچد ،

«لاشمئی» (هیچ) وجود آید؟ لذا ممکن نیست اراده از «لا اراده» و علم از «لا علم» صادر گردد. ما این اشهارا، در خویشتن می بینیم، زیرا ما مخلوق هستیم و روح الهی در ما دمیده شده است، پس آیا امکان دارد سایه های این صفا جمیله در وجود یکم بر لود طبیعت، ذره تعبادف، دهر، و اسئال آن باشد، بمشاهده برسد؟

اما نسبت به نظریه داروین و فکر نشو ارتقا، موضوع شکل شکم ترین شگفتی هارا وجود میگیرد. در همین سالی که سید جمال الدین افغانی رساله معروف خود را، نوشت، داروین پدرود حیاب گفت و دو سال قبل ازتایف این رساله، داروین، کار و تألیفات خویش را، اتمام بخشیده بود. درین وقت، هیچ ترجمه ای از کتابهای داروین درشوی وجود نداشت، زیرا محسنتین ترجمه کتابهای وی در موضوع «اصل الا نواع» بود که توسط استاد اسماعیل در سال ۱۹۲۷ جامه عمل پوشید حال با ید برسید که سید جمال الدین ارکها توانست در فکر، اندیشه داروین دست یابد (هرچند این دستیا بی در شکل مجمل آن باشد)؟ مسئله نشو ارتقا از لحاظ محیط و شرا بطز نیست یک سبب کایات و جهاب موجود بوده اسری نیست که محل اختلاف واقع گردد، اما بحث و اختلاف چه در گذشته و چه در حال، با طرف انواع می چرخد: آیا انواع، با فریش مستقل و جدا گانه آمزیده شده است؟ یا در طریقی که داروین گمان کرده، از حالی بحالی تطور و دگرگونی می بندد؟ و طریق داروین عبارتست از انتخاب طبیعی! سید جمال الدین هنگامیکه در برابر اندیشه طرفداران انتخاب طبیعی در تطور کایات، بمعارضه برخاست در عین وقت، بمعارضه شد در بین «ولبرفورس» (استاد اکسفورد) و «هکسلی» یعنی نرد یکترین شاگردان و احلاصمدان داروین، در انگلستان بلکه در اکسفورد برپا گردیده بود، با آنکه «هکسلی» این محصل در حه اول داروین، که خویشتن را در استادش (داروین) فانی ساخته بود، نسبت به مسئله انتخاب طبیعی اجماع نداشت.

و اما در علمی سید، دست کمی از در فلسفی ندارد، با آنکه سید بیش از آنکه عالم و متخصص علم به خصوصی باشد، فیلسوف است. و با نیروی علم در پی بردن دهریونی که برای کائنات و حیات خالق دیگری از دهر، طبیعت، ذرات و امثال آن می تراشد، برمی آید و استدلال می نماید که انسان تسخیر کننده بحر، برفضاء و تسخیر کننده قوای طبیعی چسان ممکن است مخلوق ماده و یا نیروی نا بهیای فاقد اراده، علم و عدل باشد؟ و چگونه ممکن است دستور حیات و قانون طبیعت، برای کایات حیه، و غیر حیه از مبدأ (لا شعور) و (لا اراده) بظهور برسد؟

و چون برخی از دهری ها میگویند: اشیاء مرکب است از ماده، قوه و شعور (ماتر، فورس، انتلیجنس). معنایش اینست که این اشیاء سه گانه در هر ذره وجود دارد، این طرز تفکر هر چند از نقطه نظر حال و محل، و جوهر و عرص، مشتمل بر مشکلات علمی و منطقی، میباشد و ای با وجود آن، باز هم سید جمال الدین افغانی، محاضر و بیانیته خویش را در جمیع طبقات القای نماید و نمیخواهد غرور و دقت خویش را، در ساحه منطقی منحصر بسازد، بلکه همین مقدار را کافی می شمارد که از سر این مسئله با شارت و نگاه گذران، عبور کنند و از پهلوی دیگر که از فلسفه و اجتماع، مزج یافته، وارد آن گردد. چنانچه سید میگوید: چگونه ممکن است مثلاً ذرات و جراثیم، از آینده خویش مستشعر و آگاه باشند؟ بدین معنی که بدانند از آنها پرندۀ دارای منقار و چنگال، و یا سنگ پستان دار تشکیل خواهد گردید!

آیا آنجا مجلس و پارلمانی وجود خواهد داشت که این درات و جراثیم بدور هم جمع شوند و در باره آینده خود مشوره کنند و دستاویز و نقشه های را، برای اجراءات خویش، وضع نمایند؟

بلکه آفرینشی که در شکل و ترکیب و شعور و اراده اشای آفریده شده، نهایت اتقان بکار برده است، لاجرم بایست محصول قدرت، علم و اراده خداوند (ج) باشد، خداوند خالق و عادل، پس آیا ممکن است شیئی از

این است شأن شرف معنوی که عبارت از پاداش فصیلت میباشد اما شرف کسببی که بوسیله مال ، قوت و جاه ، عرض وجود میکند ، به هیچ وجه نمیتوان آن را در شمار شرف حقیقی جاداد .

سوم - حکومت : از آنجاییکه حکام ، بر اساس مادی حرکت نمیکند ، دوام عدل نیز از ایشان توقع نمیرود .

چهارم - دین : ابتدایی ترین چیزی که دین ، بر آن معتقد میشود ، وجود خدا (ج) و حیات الهی است ، و این ، نسبت به دهریب ، دارای فصیلت زیاد بوده بلکه عاجی میباشد برای شعای زهرهای دهریون ، و این یگانگی عاملی بشمار میرود که شخصیتهای چون « عما نوثیل گنت » را از عقیده اولی اش منصرف ساخت . او معتقد بود که : « شایسته نیست علم الهی را مبنی علیه علم اخلاق شمرد و با آن را در مباحث علوم الهی ، بنا کرد ، زیرا علم الهی ، علم اخلاق را ملوث و آلوده میسازد ، همچنانیکه الهیات از علم اخلاق انسانی ، بیرون است » . هنگامیکه « گنت » به « انیمومیا » (برهان خلف) مواجه گردید ، چاره ای در این ندید که بوجود خداوند (ج) و ابدی روح و پیدایش بار دیگر اعتماد نماید .

نظام ادبی اینکه سید جمال الدین بر آن عقیده دارد ، چرئی است از نظام کاپات ، و سید بخسین مفکری بشمار میرود که نظام کاپات و موجودات را ، بدو نوع تقسیم نمود که یکی نظام طبیعی و دیگری نظام ادبی است ، نظامی که صمیرا سوی اعراف او یکله خداوند (ج) موجود است ، سوی میدهد و معتروش میسازد که اندیت روح و پیدایش وزنده شدن بار دیگر ، دارای حقیقت و واقعیت میباشد .

سید جمال الدین درین زمینه انکار دیگری دارد که مؤید عمیق تکرار او در دین و فلسفه میباشد ، چنانچه معتقد بود که انسان ، دارای قوه حاسه ای است که خیر را از شر جدا و متمایز میسازد و این ، امری است که « کاب » و « شفقتبری » و جزایشان از فلسفه متأخرین ،

دلایلی که در بین «ولجر بورس» و «هکسلی» بصورت متبادل ارائه میگردید، تقریباً عین دلایلی بود که بین سید جمال الدین و داروین، وجود داشت و سید درین زمینه با استدشهاد مسئله «ختمه» که در میان انسان های قسمت اعظم جهان، رایج میباشد، ابتکار درخور وصفی را نصیب گردید چنانچه در مجلسش توضیح گردیده، استدلال داروین درین مورد ضعیف ترین استدلال را بشکلیل میداد.

با وجود اینکه تطور ناشی از دست کایمان را، احدی انکار نمی نماید، مگر تطور بطریقی که انواع بروی انتخاب طبیعی، تبدیل پذیرد و معلول آبریش و حاکمیت مستعمل نشاند، همواره و تا امروز محل مناقشه قرار دارد و تا هنوز، دلایل قاطعی که مبرهنه یقین و ثبوت گردد، در زمینه سراغ نگردیده است.

سید جمال الدین که دهری را، مرکز دلب و مصدر فساد و خود سری و موجب سقوط فرد و اجتماع میشمارد، تاریخ نهضت های ملل را، با ایمان مادی و موجودیت ذاتی ایشان، پیوند میدهد. کذا سقوط ملت ها را به نمود دهریون فاقد ایمان به خدا (ج) فاقد مبادی و نظم و وضایل، فاقد عدل و کرامت و بسته میداند.

هنگامیکه سید جمال الدین بسوی عدل یعنی امری که دشمن دهریون شمار میرود، دعوت میکند، چهار مسئله ای را که ممکن است عدل، بر اساس آن استوار گردد، تذکر میدهد:

اول - دفاع هر فرد از آنچه در اختیار دارد، و این دوسوی بند و ناری دنیوی را ببار خواهد آورد.

دوم - شرف: همچنان وقتیکه شرف، نوردین، روشن نشده باشد، ایجادگر تفرقه و کینه های متقابل عصری میباشد این عصب است، سید جمال الدین که از کرامت انسانی عزت می جست، نه از شرف مادی عرب میخواهد و له افتخار میخواهد، و سید درین میدان، از ارسطو پیوندد و اتما فی می پذیرد چنانچه زمانی از ارسطو پرسیدند کدام یک را فضیلت مند تر میخوانند: شرف یا فضیلت؟ در پاسخ اظهار داشت: فضیلت افضل است. سپس گفت: شرف ناشی از خودمان نیست، بلکه شرف چیزی است که بمنزله پاداش فضیلتی که از ما سر میزند، بما پیش می آید.

آقای با کرامت طبیعت بشمار سی آید، و این است سعادت دو جهان .  
 مسلمان، علی العکس « دهری ها، کوشش نمی نماید نظام ادبی  
 تا بیع نظام طبیعی باشد و بلاس نمی کند روح و اراده را، در کارگاه و تحت  
 میکرو سکوب، سراغ نماید و یا اینکه خداوند (ج) را، مانند گالیله با تلسکوپ  
 جستجو کند. مسلمان مساعی بخرح نمیدهد انسان را در آنیمه بوزینه،  
 حیوانات، دره و چرثومه و میکروب مشاهده کند، کذا کوشش نمی  
 نماید آسمان را، در تعاملات کیمیاوی و احرا آب میجانیکی،  
 نمیند، بلکه او دور خداوند (ج) بسوی انسان نظر می افکند،  
 و معتقد است که آنچه در نظام دره و طبیعت، جریان می یابد، ممکن  
 نیست بر زندگی، مخصوصاً بر اراده، تطبیق گردد. و این امری است که  
 عده زیادی از علما بران اعتراف ورزیده اند .

مساعی و کوشش مسلمان این است که سلوک و رفتار خود را، در  
 نظام ادبی، معیار کار و بحث حویث در نظام طبیعی، بسازد . برای  
 مثال، هنگامیکه از شب و روز بحث و تحقیق کرده نیروی دره وی و  
 اشعه کایاب را کشف و تسخیر می نماید، درین حد نمی ایستد، بلکه  
 سلوک اخلاقی حویث را که از نظام ادبی الهام میگیرد، تحت نظر  
 قرار میدهد و می پرسد: این قوه، کجا و چگونه مورد استعمال واقع  
 میشود؟ یا بدگمت که اخلاقی و ادب، اجازه نمیدهد قوه مذکور،  
 برای فساد و هلاک نمودن زرع و نسل، بکار برده شود. و خداوند (ج)  
 فساد را دوست ندارد .

موقعی که انسان، عقل خویش را، بر نظام طبیعی ورزیده میسازد  
 و نفس خود را، بر نظام معمولی تادیب میکند، نفسش را، چنان می یابد  
 که در وسط دو ساحل راست و چپ، قرار داشته در یکی ازین دو ساحل  
 مزارع حاصل خیز و درد یگرش، حیات ترهت افزا، موجود باشد، در  
 یکی آن، خودش را، و درد یگرش اجتماعش را، مشاهده میکند، در یک  
 ساحل، خلیق و در ساحل دیگر، خالق، در یکی نعم دنیا و در دیگری  
 سعادت آنجهان را می بیند .

نیر بر آن معتقد بودند . سید جمال الدین ، این قوهٔ تمیز کننده را «مزاج بررک انسان» نام می‌گذارد .

سید جمال الدین ، طریق ابتکاری دیگر را نیز در پهلوی آن می‌آورد ، طوریکه میگوید : حس انسانی ، دارای قوهٔ پاک‌کننده است که بوسیلهٔ آن ، نهاد و ضمیر را از شروپستی پاک میسازد ، مانند قوهٔ دفع‌کنندهٔ که فضلات را ، از معده دفع می‌کند .

پس رسالت سید افغانی عبارت است از آنکه انسان ، شریعت‌ترین مخلوقات بوده بدهٔ خدا (ج) و آقای طبیعت است و وظیفه دارد از دو نظام جاویدان خداوندی یعنی نظام طبیعت و نظام ادب ، ستانند و پیروی بعمل آورد .

نظام طبیعت ، انسان را بسوی حکمرانی بر عناصر و قوهٔ طبیعی روی زمین ، از بحر و بر ، گرفته تا احرام سماوی ، میراند ، پس وظیفهٔ انسان است تا در بحرهای طبیعت شاکند و قوای طبیعت را ، اعم از بحار برق ، دره و اشعهٔ کاینات ، بوسیلهٔ علوم طبیعی ، ریاضی و مهندسی ، مسخر و تحت ارادهٔ خویش در بیاورد .

و نظام ادبی ، انسان را بجانب ضمیر و بهادی ، فصایل و انسانیت از قبیل حیر ، حق و جمال ، رهنمایی و ارشاد می‌کند ، و ازینجا بسوی جهان قدسی نورانی ، رهیاب می‌شود ، جهان نورانی ای که سینه را گشایش بخشیده ، کبر را ، و سعوا و عطا طعرا تجلی و آرزوهارا ، تسویه می‌نماید .

همگامیکه ما بسوی جهان طبیعی نظر می‌اندازیم ، حویشن را در کرهٔ خود (زمین) می‌بینیم و زمین خود را ، در مسطوبهٔ شمسی ، مشاهده می‌کنیم و خود را در اسکان ، کوچکترین شیء بی‌جانیم ، به تنها کوچکترین بلکه یکباره خود را گم می‌نماییم . و با اینکه چشم بسوی نظام ادبی می‌گشاییم ، حویشن را مسور به فصایل قدسی می‌بینیم ، فصایلی که از اسماء الله نور می‌گیرد و برتر از سطح طبیعی ، جا دارد .

پس مسلمان سوخودی است مالک هر دو جهان طبیعی و ادبی ، و در جهان ادبی ، بدهٔ مؤسس و دوست صمیمی خداوند (ج) و در جهان طبیعی



نیزنداخته بود، در مقابل مغل و غیره بچنگ برخاست و مستی و اندوه را بخوبی پشتین راه داد و از عزم و تصمیم خویش، چیزی نکاست، حتی در برابری استعمار غربی که سیل آسا، بر قاره های افریقا و آسیا سرازیر گردید و قاره چهار صد میلیون نفوسی هند را غلام خویش ساخت از پادری نیامد و از مقابل دست نگرفت.

همگامیکه سید جمال الدین در مرحله صباوت قرار داشت، در دور و پیش او، سختی و یا قصبه های شبانه ای وجود نداشت که فکر و خاطر را بخود مشغول ساخته و برای مردم، چیزی مهم باشد. فقط یک مسئله در خاطرها و اندیشه ها پیچیده بود که عبارت از مسئله هجوم انگلیس برافغانستان و قیام افغان های شجاع و مبارز بود، قیامیکه همه خود را مانند یکفرد و یک پیکر ساخته در مقابل نیروی انگلیس بها برخیزند و سپاه ایشان را درهم بپاشند تا آن حد که از لشکر بیست هزاری آنها، جریکتن (دکاتور برایدن) باقی نماند و تا آنکه صحنه های جنگ از کابل تا «کنر» (مسقط الرأس سید) پراز نعل و اجساد کشتگان انگلیس گردد.

### خانواده سید افغان:

سید از خانواده ای چشم بجهان گشود که در جنگها به شجاعت و جهاد، نامور بوده دل های افراد آن از غیرت دین و محبت وطن می تپید و به حفظ و نگهداری اخلاق و سنن رسول الله (صلعم)، شهرت داشت، و سید جمال الدین ازین محیط عالی روحی و فصای آمیخته با خون و دود، دوامرزیرا، الهام گرفت:

اول- کشنده ترین درد، بلکه بر باد کننده ترین و با، درجهان اسلام ایست که مسلمانها زبون و سرافکننده غیر خدا (ج) باشند و عناصر بیگانه از دین، بادین و حاکمیت واراده و تقالید ایشان بازی کنند و منافع و اقتصاد آنها را تحت حکم خویش قرار بدهند.

دوم- این دردی که بجان شرق افتاده، بید و او درمان ناپذیر

هنگامیکه مناقشه در امور طبیعی بیرون از موجودیت ما صورت بگیرد، ما بی تفاوت خواهیم بود، لیکن در صورتیکه مسئله، بعزت و کرامت ما، ارتباط و تعلق یابد، ممکن نیست موقف بی طرف بخود اختیار نموده ساکت بمانیم.

زمانیکه در محقراتیس میگوید: احساس مرکب از ذرات، یا اجسام کوچک سخت میباشد، و موقعی که از سطوح میگوید: اجسام ترکیب یافته از هیولای صورت است، برای ما تفاوتی ندارد که چون مشاهده بطرف بمانیم، همانطوریکه برای ما مهم نیست که در میان برحسون و ایشیتین در مورد آنچه مسئله زمان، ارتباط و تعلق میگردد، موقف بی تفاوت اتخاذ نماییم، کار سهل برای ما این است که دلایل هر دو طرف را استماع نموده هر دلیلی را که در نظر خویش، قوی تر نماییم، جانب آن را اختیار کنیم.

امادرا امور متعلق به عزت و کرامت و مبادی ما، از قبیل اینکه گفته شود: انسان، بوزینه است و باید بر طبق مبدا ترازو للبقاء و یا قانون جنگل، حرکت کند، و یا اینکه گفته شود: انسان را میتوان در آئینه ذره مشاهده کرد، پس درین حال، چه ما وجه سید جمال الدین افغانی که بکرامت و عزت انسانی، سخت ترین تمسک کنندگان شمرده میشود، موقف بی تفاوت نخواهیم پذیرفت، بلکه برعکس تا در برابر اهانت کنندگان انسانیت، بمبارزه برحیزیم و با تمام براهین و دلایل دست داشته معنوی و یا دلایل مادی مسطقی، استدلالات ایشان را درین زمینه، تردید نماییم. همچنانیکه سید جمال الدین افغانی خود، اهلکار را انعام داده است.

### تصوف سید افغانی

سید جمال الدین افغانی از خانواده ای صاحب سجد و شرف و دارای تاریخ پر از قهرمانی و جهاد چشم بدنیاش گشود، از خانواده ای که از قهرنهایای سو، در برابر هیچ متجاوز و غارتگر، سلاح را از دست

درین قرون سه گانه احیر، بطور و دگر گونی بزرگ در طری  
مدرسه ای عرض وجود کرد، چنانچه بر علم کلام از فلسفه افزودند  
و فلسفه را، «مروج و معلوط با تصویف» و «وحده الو حود» نمودند و  
«وحده الوجود» نیز با ادب تعلیمی شده بود. این جریان و پدیداری  
ها تنها در همین مناطق، جلب نظر نکرد و در بلاد عربی سر اعی  
از آن نبود.

این وضع جدید در ساحه دراست، پدید آمده ای بود که ابو علی ابن  
سینا، برای بار نخست در کتاب معروفش «بصیرت» (اشارات) آغاز کرد  
و اشخاصی ارقمیل (جلال الدین دوانی) (شیخ شهاب الدین سهروردی)  
(بلایدر)، محمود حنفوری و عده زیادی امثال ایشان، براه وی  
رفتند و اروی اتماع ورزیدند. با تر تحلیل بالا، این علماء، هم  
فلسفه، هم کلامی، هم صوفی، و هم ادیب بحساب می آمدند  
لذا سید جمال الدین افغانی، در آغاز حوائی مانند هر طالب  
افغانی دیگر، ازین قاعده مستثنا نبوده برای آموختن دین، فلسفه  
تصوف و ادب کمر همت بست و تحصیل خویش را، بوجه ا کمال،  
پایان رساند.

قرار سموع، سید جمال الدین نزد «قاضی بشد» و «حافظ دراز» و  
«حمید الله قندهاری» شاگردی کرده است و این اشخاص از لحاظ  
گسردگی علمی خویش، بخصوص در رشته علوم فلسفه و منطق، نظیری در  
اقطار اسلامی آن وقت نداشتند. مرید بران، از آنجا یک سید افغان  
سخت دل بسته علم بود، تلاش او جهت فراگیری علور، درین حد توقف  
نکرد، بلکه مجاهدات بیشتر خویش را، برای آگاهی بر همه آنچه در  
مدارین فکری (سیاسی، فلسفی و علمی حدید) تدریس و تحصیل میگردید،  
براه انداخت و همگما شب.

ار شگفتی ها یک سید اعجاز میرسید، این بود که سید جمال الدین  
افغانی از روح واصل این در اسات، آگاهی داشت، با وجود اینکه

نیست، دردی است که افغان ها دواى حقیقی آن را، کشف و تجربه کرده اند. تجربه ای مکرر و بار بار، ملتفت باید شد که این دواى آزموده، عبارتست از ایمان به خدا (ج) و تمسک به ما دی بلند و نمونه اعلی دی و اخلاقی، پیراستگی به فضایل ایثار، شجاعت، عفت و چنگ زدن به «حبل الله المتین» و بالاخره وحدت و همبستگی در فکر و عقیده، و آمال و آلام.

این نخستین هسته ای بود در مرکز شخصیت منظم سید جمال الدین. عده ای از علما از قبیل «هید فیلد» و امثال او، ناین عقیده اند شخصیت منظمه، مانند ذره و یا منظومه شمسی، دارای مرکزی چون پروتون یا خورشید میباشد و الکترون ها سیارات و اقمار، بد و رآن می چرخند، پس هسته اولی شخصیت سید جمال الدین را وطن اسلامی صیانت موجودیت و تدبیر آن تشکیل میدهد ادبها پراکنده، میا سب حیثیت ستون فقرات رادر بهمان حیات او حیثیت «رکنیمانی» رادر کعبه تابلاط وی داشت. پس همه آنچه خداوند (ج) از علم گسترده و ادب رفیع و فلسفه عمیق، به سید جمال الدین افغان از زانی و موهب فرسوده بود، امور ثانوی ای شمرده میشود که مانند سیارات و الکترون ها گرداگرد مرکز عالی آن (سواست) دور میزد.

### محیط علمی :

و اما محیط علمی سید جمال الدین در افغانستان، پشتونستان و شمال هند که از قرن هفده تا ایام سید وجود داشت، محیطی بود مزدحم و شگوفان از علم، حکمت، فلسفه و کلام و اشخاصی همچون شیخ محمود جونفوری، «میرزاهد هروی» «ملاحب الله بهاری» «قاضی مهارک»، مولوی حبیب الله قندهاری، قاضی بشدکنری، حافظ دراز بشادری، مجاهد بزرگ (نجم الدین رحمت الله)، ملای سبب، ملا فیروز درین دیار، بدرجه نبوغ رسیدند و پنج عالم احقر الذکر از جمله معاصران تقریبی سید جمال الدین بشمار میروند.

مشوره های پارلمان و یا سنایی در ابداع این موجودات دارای ترکیب بدیع و عالی، کار گر بوده؟ و کجا این اجزاء در حالیکه در بیضه گنجشک قرار دارد، میتواند بداند که بالبرور، در شکل پرنده دارای منقار و سنگدان، ظهور خواهد نمود؟ و هرگاه در بیضه شاهین و باعقاب باشد، از کجا خواهد دانست که در شکل پرنده گوشت خوار، تشکل خواهد کرد؟ و از کجا درک خواهد نمود که برای آن داشتن چنگال درنده جهت بدست آوردن صید، و دریدن گوشت آن، لابد و ضروری است؟»

این گونه رد دهری ها، با وجود آنکه از زیبا ترین عبارات و مطمئن ترین فکر شمرده میشود، حجتی است که در شکل بدیع اجتماعی، گایانات و موجودات راء در صورت مجلسین (پارلمان، سنا) تصویر میکند، مجلسی که تصور نظام بدون آنها، میسر شده نمیتواند.

با وصف آنکه تهداب تعلیمات انسانی سید جمال الدین راء روش و سیستم یونانی یعنی «ارسطاطالسی» تشکیل میداد و این روش اساس مدارس مادرشوی اسلامی نیر بود، باز هم سید گاه گاهی در مقام رد دهری ها، دست به «تساهی» و «لاتساهی»، «جوهر و عرص» و «جزء لایعجزا» میزد، همچنانیکه شیوه و روش ارسطو نیر چنین بود. سید در اغلب اوقات با همین سلاحی که مدرسه نوین استعمال میکرد، در اجتماع دهری ها هجوم می آورد، و بدون شک، این روش صیغه نبوغ راء، برای سید عطا کرده بود.

شخصیت کلامی سید همچون منطومه شمسی در عایت نظام و اتقان بود و تمام مشاعر وی بدوریکه بر کز که عبارت از امور اجتماعی و با بگفته ارسطو «اشیای انسانی» بود چرخ میزد.

هدف و منظور سید جمال الدین از سیاست و اخلاق، همانا «کمال» بود، البته کمال بمعنی که «شیخ ابوعلی ابن مسکویه» «مولانا جلال الدین بلخی» فکر میکردند، و بطریقه ای که «هیگل» و «گوس» اشاره نموده

این مدارس در آن وقت، گسترش و شهرتی در شرقی داشت و تراجم و مترجمی در آنجا سراغ نمیشد تا پڑ و هندگان علم را، در آنچه را میگیرند و تحصیل میکنند، باری و معاونت نماید.

همه آنچه را که سید جمال الدین در مد رسه آموخت و یا از آقای اندوخت و یاد در نتیجه مطالعات حسستگی ناپذیر و داشتن اهتمام شدید مطالعه، بدست آورده بود، بر محور مشخص می چرخیدند که عبارت بود از «امور اجتماعی و سیاسی». . . و همین روش و عادت فلاسفه قدما بود. این روش سید جمال الدین، همین دلیل داشت که این فلاسفه، نخستین فلاسفه اخلاقی شمرده میشوند که در زمینه اخلاق فرد و اجتماع، روشنی انداختند. با وجود تفاوت زیاد میان حکیم و عالم ما ایشان را، بام حکما یاد میکنند، زیرا برخی از علما، حاصلاً آنده که خویشتن را عالم طبیعی یا بیولوژی می شمارند، میگویند فلسفه اجتماعی را بر علوم خویش تطبیق نمایند. . . چنانچه «میسر» عالم مشهور، علم اخلاق را، بر مسئله «تمازع للبقا»، «انتخاب طبیعی» و «بقای برای اصلح» تطبیق کرده، و عالم معروف دیگر (روز نبرگ) در پی تطبیق علم اخلاقی، بر نظام ذره برآمد و آن را عملی نمود.

اما مسایل اجتماعی، نزد فیلسوف جمال الدین افغان: مصدر فکرو اندیشه بود و این ارزش دهی سید بمسایل اجتماعی تا آن حد جدی و گرم بود که میگویند آن را، بمقیاس برای امور طبیعی نیز بسازد، مثلاً همگامیکه در محاضره خود (رد ندره‌ری‌ها) موضوع ترکیب ماده را، از اشپای سه گانه «میتل، وورس، ائنلیچا نس» یعنی ماده، قوه و ادراک، رد می نماید چنین میگوید:

«و بعد ازین از ایشان خواهیم پرسید: چگونه و با کدام آله، هر جزء از اجزای ماده، با انفعالی که در خود دارد، میتواند از مقاصد سایر اجزاء اطلاع حاصل نماید؟ و چنان هر یک از این اجزاء قادر میشود آنچه را که اراده و نیت میکنند، بر دیگر اجزاء بفرماند؟ و آیا

پس برای مثال نایند گف: هرگاه ما معتقد باشیم که انسان، ناشی از «روح الله» است، این عقیده یکسوع کرامت و شرف را، برای ما خلق می کند که ما را بسوی عزت و مجد، رهبری سینما ید و ما را، تا درجه عالی جمال اخلاق و کمال ذاب، بلندی برد، و هرگاه ما ند نیال این گمان دراه افیم که در سلسله نسل «پوزیسه» جاداریم در آن صورت جر پیروی از قانون جنگل و سحط شدن تا درجه چهار پایان، راهی دیگر نخواهیم داشت سید جمال الدین افغان، این طرز گمان را، به عین سلاح مورد استعمال داروین بدینگونه رد می نماید: «هرگاه دریدن گوس سگها در حریره «مدغاسکر» سبب شده باشد که نسل این سگها در مرور زمان (بها به عقیده داروین) تغییر شکل داده بدون گوش بدنیا نیاید، پس چرا این قاعده و قورمول، در مورد سبیل که طی هزاران سال، اولاد خویش را، حتمه میکند، تطبیق نشده برزندان نسل بعد تر ایشان، بشکل ختمه شده ار مادر تولد نمیشوند؟»

سید در دین خود، موحد بود و در سیاست خود مردم را بسوی وحدت و همبستگی، میخواند و اجرای کایات را در اساس عقیده وجود خدا (ح) که اصل وجود، بمع شعور و مصدر اراده است، با هم ربط و پیوند میداد و این طرز دینس، فکر صوفیانه اش بود و در اساس چنین عقیده ای، بیان روح، جسم، ماده و معنی و هم بین نظام طبیعی و نظام ادبی، ارتباط قائم میکرد.

صوفی بطریقه «وحد الوجود» که سید جمال الدین بدان سلوک می کرد، و وجود حقیقی را در خداوند (ح) می بیند و ماده و قوه و شعور را، در همه صفات او تعالی، مشاهده میکند که بوجودات، آئینه وجود او و اجرای کایات، مظاهری از «اسماء الحسنی» او (ح) است.

پس ایجاد طبیعت، زاده پهنای الهی اش و پیدایش شعور، تراویده علم آفریدگار بسوی ما شد، چنانچه «سپوزا» عین همین عقیده را دارد

اند، نه باصول و اساسی که «لامارك» و «داروین» گام برداشته اند این کمال مورد قبول سید، عبارتست از انکشاف روحی، نجات بخشیدن عرایز از سقوط در پستی و مستحلق شدن به «اخلاق الله».

پس سید درین ناحیه، صوفی بود و صوفی هادرین مسئله نوعی از تماقض ظاهری فکر میکنند بدلیل اینکه کمال در بدو امر، غایب و نهایت احلاق شمرده میشود و متحلق شدن به «اخلاق الله» معنی اش چنین است که احلاقی فاعل نهایت و عایت است، یعنی مفهوم «وظیفه برای وظیفه» و در حقیقت، تباقصی در اینجا موجود نیست، مستند بر اینکه صوفی در انتظار احرومردی نموده و حزیکت هدف، منظوری دیگر را نمی شناسد و این هدف عبارتست از تشریف نه دیدار پروردگار و تقرب به بارگاه حلال او (ج) و این بذات خود، هم «غایت» و هم «لاغایت» است یعنی هم بهایب و هم لانهایت است «عایب بدلیل اینکه اتحاد شعوری با خداوند (ج) عبارت از کمال است که یگانه هدف صوفی بحساب می آید» «لاغایت» بخاطر اینکه صوفی ارسلوك حویس، هیچگونه هدف مادی دنیوی و یا اخروی، حرمستحلق شدن نه «اخلاق الله» ندارد، و «اخلاق الله» را نهایت و غایت نباشد. پس خداوند (ح) خالق است بدلیل اینکه خالق است نه بحاطر چیرد دیگر.

شگفت آور است که سید جمال الدین افغان، بر تمام روس های مدارس نگیری، طبیعی و اجتماعی، یک در حلال دو قرن (همده و هجده) در اروپا موجود بوده و به عصر حاضر پناهاده است آگاهی داشته روح و جوهر آن را، بصوبی دریافته بود. سید بهراگیری علوم طبیعی، نیولوژی، تاریخ طبیعی جدید و نشوونما، بجدانه پرداخت و درست پرداخت، هما نظریکه بر موضوعات قابل تدریس در مکاتب مختلف سیاسی همچون دیموکراسی سوسیالیسم، و کمونیسم، وارد شد و آگاهی کامل یافت حرح و تعدیل و نقدورد سید رانده شده و فکر اجتماعی، اسوار بود، آنگونه اندیشه اجتماعی که اردین مسأله میگردد، عقل آن را سیر میدهد و کمال انسانی آن را به پیش سیراند و رهبری اش میکند.



شیخ محمود شبستری میگوید: کلمه «انا الحق» که «حسین بن منصور» بر زبان آورد در حقیقت، کشف مطابق اسرار است، و بحر «خود حق» چه کسی این جسارت را خواهد داشت که «انا الحق» بگوید؟ از فحواى گفته شیخ شبستری بر می آید آنکه «انا الحق» گفت خود ذات حق بود، نه منصور حلاج، زیرا او شخصی بود فانی در «حق» نه گوید «انا الحق» این دو بیت که از بلندترین قلعه تصوف بشمار میرود سید جمال الدین را شیفته خود ساخته بود و این واقعہ دلیل واضحی است بریکه سید علاوه از محیطو اجتماع علمی، عرفانی و اشرافی اش، دارای گشش عمیق در تصوف نیز بود.

قراریکه از سید جمال الدین روایت میماند و میگوید مسئله «اقانوم ثلاثه» مسیحیان، یعنی «اب، ابن و روح القدس» را بروی نظریه «وحدہ الوجود»، حل نماید، بدین معنی که «ثلاثه» (عدد سه) بمثابة سه مظهر برای حقیقت واحد است چنانچه سقراط میگوید: «خیر، حق و جمال مظاهر سه گانه برای یک حقیقت شمرده میشوند» ضمن این موضوع، مسئله دیگری نیز بخاطر میرسد که سید جمال الدین میگوید با یکا رخود وحدت و هماهنگی را در بین مسلمانان و مسیحیان، توسعه بخشید، بین دو ملتى که از آغاز طلوع فجر اسلام، پیوند و تعارف دیرینه میان ایشان برقرار بود سید جمال الدین افغانی نه کتابی تألیف و نه مدرسه ای تأسیس کرده بود و این آثار معاصرانی که از وی موجود است ناشی از ضروریات دینی و ناگهانی ای است که سید بر آن مواجه شده بود پس سید سقراط عصر خودش و سقراط نهضت فکری در شرق شمرده میشود، مزید بر آن، او شخصیت نوآور و برانگیخته و انقلابی ای بود که در عقب هر حرکت و انقلاب و نوآوری، قرار داشت، و ازینها که بگذریم او از شجاعترین انسانها بحساب میرفت.

کار لایل «مارتین لوتر» را، راهب شجاع نام میدهد، لکن سید جمال الدین، فیلسوفی است مبارز و شجاع و از صفات برانزنده و درخشان او این بود که با تقلید سروکار نداشت، بلکه پیوسته برای درهم شکستن قفل تقلید مجاهدت میورزید.

این بود اساس تأملات سید، که در دیار خودش (افغانستان) آن را کسب کرده بود. از ابتدای شش قرن، در ابعانستا، شمال هند و حوب فارس مدرسه یا مذهب و یا مشربی عرض وجود کرد که بنام «عرفان» مسمی گردید و این کلمه (عرفان) از حیوایش قریب به کلمه «اشراق» است.

بعد از «شیخ شهاب الدین سهروردی» این مدرسه بدو قسم مشعب گردید که یکی بنام مدرسه «مشائین» یعنی مدرسه استدلال منطقی ارسطای طالیسی منکی بر فکر خالص و دوم مدرسه «اشراقیین» یعنی گروهی که تسلط را با مغز یکجا میکردند و عقل را با سلاح حدس و الهام، محوره و نمودند و محبت را با وظیفه و حمال را با حق مخلوط می کردند. و علم، خاصه علم کلام در نظرایشان مجموعه ای بود از بیداری، عقل، تصوف، مطلق و ادب عرفی بنام «اشراق» و «عرفان» از یگانه است که اشراق را برجسته علمی، و عرفان را در جا نماد بی این مذهب، اطلاق و استعمال و سیمایند این نوع تصوف (وحده الوجود) با فکر و اندیشه دره و دیمه قراطیه که دین اسلام آن را تایید میکند، تناقض نداشته بلکه مؤید آن بشمار میروند زیرا اهل کلام از فکر و نظر ارسطو در مورد هیولا و صورت برگشته و به نظریه دیمه قراطیس در باره ذره، گراییده اند.

بکثرت شایدهم که سید جمال الدین، گاه گاهی این ابیات شعری «عراقی» شاعر صوفی مشرب را، زمزمه میکرد:

نخستین باده گاندر جام کردند

ز چشم مست ساقی وام کردند

چو خود کردند سر خویشان فاش

«عراقی» را چرا ند نام کردند

این عقیده صوفی ها است که سبع عشق و محبت، بدات خود قدسی و آسمانی بوده مأخوذ از جمال مطلق میباشد، بنا بران جمال در نظر ایشان جمالی است نمونه که از مشرق الهی طلوع کرده است.

این صوفی ها در قضیه «حسین بن منصور حلاج» نیز عین همین عقیده حیویش را دارند.

نیاز ، قیام نمود و بعد ازین ، نهضت و بیداری عمومی باوت و در تمام ابعاد شرق ، گسترده گردید .

شک نیست که در میان مسلمانان ها زعمای عسکری و شخصیت های بجا هدی همچون صلاح الدین ایوبی و سلطان محمود غزنوی ، عرض وجود کردند ، امام ربیان طبقات علما ، فلاسفه و متفکرین ، شخصیتی مانند سید جمال الدین وجود نداشت . این امتیاز و برآزندگی سید تنها و منحصر به عالم اسلام نبود ، بلکه در سایر ادیان نیز شخصیتی همچون وی سراغ نمیگردید . جز او کسی بنظر نمیخورد که در اطراف هر چیز فکر کند ، اصلاح آورد و ترسیم نماید . سید به تخریب میکرد و نه انهدام می نمود . در هیچ امری تعطل را ، و انهدام داشت ، پس او نخستین معماری بشمار میرود که بدون اندک تعییر یا تخریب ، معمار ، تجدید و ترسیم بینماید .

سید نخستین زعم دینی و روحی شمرده میشود ، زعمی که جهت ازین بردن گردد و حال ناشی از احراف و عادات وارد شده ، و کسالت و جمود که بر روی سبایی مبادی ما ، تراکم کرده بود ، همت گماشت و از ما تقاضا کرد که همس و قیام را سوی نمونه اعلی انسانی و بسوی وطن و برادران ما ، در سایه دین و روشنی اخلاق ، از دست ندهیم و رابطه « حبل الله » را که تمام وطن اسلامی را بدون آنکه تغییری در موجودیت آن ، وارد شود با هم جمع و مرتبط میسازد ، محور کارهای خویش بشمارسیم .

سید جمال الدین اولین رهبر انقلابی مؤثر بشمار می آید ، وی مخالفت تبعیض بوده هیچ نوع روح گروهی و قبیله ای را ، چه در دین ، چه در وطن و چه هم در سیاست ، بوجود نیاورد ، پس او ازین ناحیه نسبت به « مارتین لوتر » و سایر زعمای دینی ، اخلاقی در هر وطن و سرزمینی که باشند ، دارای عظمت ممتازی بود .

سید ( رحمه الله علیه ) علما و عملا زعمی موحد و بی رقیب دینی ، اخلاقی و سیاسی ما بود ، زعمی که اصلاح کرد نه تخریب ، ترسیم کرد نه انهدام ، جمع کرد نه تهریق ، تدبیر و رزید و دنیای را

از اسباب نخست نبوغ سید داشتن قدرت شنوایی ممتاز و انهماک در مطالعه دایمی بود. پس از آنکه سلسله تالیفات شرقی اسلامی خود را با تمام رسا بید آگاهی کامل بر ثقافت و فرهنگ عرب، بدست آورد، هنگامیکه با علم، بحث و یا مسئله ای، مواجه میگردید، آن را در دیگی که روی «سه پایه» (عقل، وحی و کمال) گذاشته شده بود، می انداخت و دوب میگرد تا در نتیجه آنچه در مع انسان ها باشد از آن بر دارد و آن دیگر را، یکسو اندازد.

این بحث را به کلدانی چند از سید، که در محاضره خود بنام «رو برد هری ها» ایراد کرده پایان می بخشیم و معتقدیم که این کلمات جز از فیلسوفی پر رنگ، بر شد موقر دینی، و صوفی پارسا و پاک نهاد، سر نمیرند.

«... با آنکه عقل سئوی ایمان است، هر کس از عقل برگردد، یقیناً پشت بر ایمان کرده است و با وجود اینکه در میان آنچه عقل به کند و اصل آن، رهنمی یا بد و بدین آنچه عقل استحاله و عدم امکان آن را، حکم میکند، تفاوت است باز هم قسم اول، نزد عقل، معروف و مورد شامت بوده و عقل بوحود آن، اعتراف می نماید. اما قسم دوم از نگاه عقل، مطرود و فاقد اعتبار می باشد و در قسم اول هر چند عقل به کمه و حقیقت پی نمی برد، ولی از روی آثار آن، معرفتی حاصل می نماید».

استاد سلجوقی میگوید: من در روزگار اخیر سمد جمال الدین بدنیآ آمدم و خدای را شکر و سپاس گزارم که بصفت و بیداری را، از بند و شعور خویش تا امروز، بصورت متراپد، مشاهده میکنم. هنگامیکه خداوند (ح) را شکر میکنم، بر اساس از شخصی که محرك و برانگیزنده اول این نهصت بشمار میرود بهر اظهار شکران و سپاس بهما میم. هنوز ربع قرن از زمان سید شهری نشده بود که ابعانستان از دست درازی های بیگانگان، رهایی حاصل کرد و استقلال و خود ارادیت خویش را، بدست آورد و این کشور با اصلاحات مورد

کرد و با سید جمال الدین در راه مبارزه و جهاد، رقابت می نمود، نرزی ندی از سلسله، کاکاهای سید شمرده میشد، او میگفت: سید جمال الدین با زبان و قلم بچنگ استعمار برمی آید و با اسلح و روح خویش، در مصاب جنگ با استعمار فرار میکنیم. سید حسین باشا، زعیم ملی و وطنی و رکن اصلی دفاع از وطن بشمار میرود.

«سید عباس باشا» که از جهته پیدونستان برسد استعمار، رهبری و قیادت میکرد و در جهت تثبیت سر نوشت ملت پشتون، رکنی از ارکان دعوت و فطنت، شمرده میشد، عضوی ازین خانواده با کرامت بود. سید عباس باشادر سال ۱۹۵۱ بدرود حیات گفت.

هنگامیکه از اعضای این خانواده «سید شمس الدین بجروح» است که هنوز در قید حیات میباشد. ازین خانواده، شخصیت های در جهاد و وطنی، در اداره حکم، در علم و ادب، بدرجه نبوغ خود رسیده اند. این خانواده هیچگاه عزت، کرامت، نیرومندی، سعادت و شجاعت خود را، از دست نداد و تمام افراد آن، شجاع و مجاهد بودند.

در دو قرن هجده و نوزده، سرزمین سید جمال الدین افغان (کنروندنگرها) با محیط سیاسی و ثقافتی اینکه داشت، از صحنه نوح ترین محیط ها، برای تربیت گردیده بود این خطه در آن روزگار به شکل مقبره سپاه و افسراد جنگی استعمار، جلوه میکرد، زیرا در فاصله چشم دید و آوازش سید جمال الدین افغان، در حدود بیست هزار نفر جنگی بریتانیا بقتل رسید و سید سراجی (نابالغ) این صحنه ها را، تمام یامیدید و پامی شنید. این اوضاع و رویدادها، الهام بخش حقیقی برای سید، شمرده میشد، چه او دریافت که طلسم استعمار، شکست ناپذیر نمی باشد و مقاومت ملت بزودی گلیم آنرا، از وطن خویش، بر خواهد چید. همچنانیکه سنجش و پیشه بینی او، در وطن خودش (افغانستان) جامه عمل پوشید.

محیط ثقافتی این سرزمین در آن وقت، محیط نیرو مند فرهنگی به حساب می آمد، زیرا نویسندگان و مؤلفین در علوم اسلامی، حاصلتاً در

از کف نداد، استغنا کرد و به رهبانیت نزدیک نشد، متواضع بود، نه در شکل دنائت، حکمروایان و سلاطین را با شهامت و شدت، در قصبر های شان مقابله کرد و بارفتای نیازمند و فقیر خود در دستوران های هاست در کمال تواضع و مناعت می نشست. دردشوارترین و ضیق ترین حالات هم از قبول هدیه اباورزید، هر چند هزاران پوند بود.

سید ترجمیح سیدانان سواهی را با پیاله چایی و یا فوجان آبی، بارفتای اخلاص مند خویش، صرف نماید و در اندیشه طعام های رنگارنگ ننگ نیا شد.

### نشست و رسالت سید جمال الدین:

استاد صلاح الدین سلجوقی هنگام اشترک در یکی از برنامه های رادیویی مبر که نیاد بود سید جمال الدین ترتیب یافته بود، و تئیکه از طرف اداره کننده پروگرام (استاد سعاد قاضی) در ناره سید از وی پرسیده شد، چنین گفت:

سید جمال الدین افغان در سال ۱۸۳۹ م در قریه اسعد آباد (یکی از نواحی) «اکبر» که جزء مصافات شرقی افغانستان (ننگرهار) بشمار می رود، چشم بدنیاد گشود و در سال ۱۸۹۷ م تا بوت او توسط طیاره مخصوص وطنی مراسم عام ملی، بوطن اصلی اش افغانستان انتقال یافت.

سید جمال الدین تا سن مراهق در اسعد آباد بسرورد و چون پدر او نامش روی هدف سیاسی، وارد کابل شد، سید تعلیمات خویش را در مسجد «گودری» که در آن وقت مرکز بزرگی برای در اسات عالی اسلامی بشمار میرفت، اتمام بخشید.

سید جمال الدین، فامیل و خانواده بزرگ و قدرتمندی داشت که به نام «سادات کر» معروف بود و ایشان پیوسته اشخاص نیرومند و با رسوخ و همه مسلح و مجاهد بودند. شاهان امان به طور راحت بر سره خانواده نبوی و بخاطر خوف و هراسی که از شورش ایشان، درخسود داشته شد، دختران خویش را در از دواج آنها در می آوردند.

مردم «سید حسین باشا» شخصی که در حدود یکصد سال زندگی

قوه برسد، بی گمان سید افغانی خواهد بود.

این نمر از جمله صفات سید جمال الدین است که همت بلند و بررگش او را چون سلطانی ساخته بود، سلطان، وای ماقدتاج، نگاهش به غایت بلند و قناعت و اسمعناش، حیرت آور بود، تا آنجا که گمان مهرت از فرای تارک دنیا باشد، و مانند سایر فلاسفه، حویض قلب، و در عین حال سریع الافعال و سریع الاشعال بود. قلب پاک، دامن پاک و زبان پاک داشت.

از صفات دیگر سید، یکی این بود که او حیثیت اکن ثابت سیاست را بخود گرفته بود و در فضای سیاست جهان، آواز او سی پیچید و با آنکه سیاست بذات خود علم، و متکی بر علوم زیادی میباشد، بازم (بنا به شرح ارسطو) چون سیاست، موهبی است حاصل از جانب خداوند (ج) دیگر چه عرابتی خواهد بود که سید جمال الدین، مورد این بوهبت خداوندی واقع شود و سیاستمدار نامی نارآید.

### مشرّب فلسفی سید جمال الدین

ثقافت افغانی افغانستان، در آن وقت و تا امروز، مرکب ازین اجراء سه گانه بود: علم کلام و فلسفه یونانی، و چیزی از تصوف «وحدۀ الوجودی» و همگامیکه سید جمال الدین افعان، رسالۀ کوچک خود را، در «رد بر طبعیون» نوشته میکرد، در ترتیب مدمات، استدلالش را، روی مطلق ارسطو استوار می نمود و سید به صوفیه «وحدۀ الوجودی» شیفتگی خاص داشت.

حرفی که سید بهر رابرک میگفت چهری از مال و پول در دست نداشت برحی از ثروت مدد آنجا چون از حال او آگاه بودند، مبلغ گزافی برایش پیشکش و هدیه کردند، ولی سید هیچ چهزی از آن را، نپذیرفت و در پاسخ این عمل ایشان گفت: «شما باین پوندها محتاج تراز سید «شیرهرجا برود، شکارش را گم نخواهد کرد».

سطح و فلسفه و ادب، بعد نبوغ رسیده اند و نبوغ درین دیار، پیشرو چشمگیرتر نسبت به نبوغ در سایر اقطار بود. از اسلاف سید جمال الدین، در علم و فلسفه، علمای همچون «محمود جو نفوری»، مولوی عبدالحکیم» و «شاه نعمت الله» بودند. و از معاصران او این علمارا بنیاد می توان آورد: «نواب صدیقی حسن خان»، «قاصبی بشد»، «ملا فیروز کابلوی» «ملا سبیت» و «حافظ دراز» یعنی اشخاصی که در هردو شرف (سیانده و دور) نوایح علم و فلسفه رمان خود شعرده میسندند. و از روقا و دوستان صمیمی سید جمال الدین افغان، این شخصیت هارا، میتوان شمرد: «مرحوم نجم الدین» (عالم پررگه و مجاهد کبیر)، «آحدزاده سواب یعنی شخصی که دایماً سجاهد بود. و مجاهد معروف (ملا مشکک عالم). سیان سید جمال الدین افغان و این سه عالم نامور، رابطه محکمی برقرار بود، ایشان همواره در رأس جنگهای خونین، با اسعما رچا داشتند و در علم و ادب، حیثیت پایه ای ستین را دارا بودند.

### صفات و هیكل سید جمال الدین :

سید، دارای چهره جذاب و هیكل قوی بود، قامتش سوی کوراهی میلان داشت. گندم رنگ و موهایش سیاه بود. دسهای کوچک داشت و در چشمش نشانه ذکاء و قوت و نفوذ خواننده میشد: و این صفات و مشخصات، در هر فرد از افراد خانواده حسینی «کنر» موجود و مشهور است و صایبل سید، یکی و دو نبود، لیکن شعاعت بارزترین مضایل او را تشکیل میداد. هنگامیکه «کارلایل» نویسنده معروف انگلیس، از «مارتین لوتر» یاد میکند او را، «راهب شجاع» معرفی می نماید و سید جمال الدین افغان، پیش از هر چیز دیگر، یک عالم شجاع بود، صفت دوم دیگر سید، عبارت از ذکاء فوق العاده او بود. و ابوعلی ابن سینا، کسی که مراتب عقل را، وصف میکند، میگوید: «در اینجا قوه شعوری ای وجود دارد که بالاتر از سطح حدس است». ابوعلی این قوه را، قوه قدسی می نامد، پس اگر در عصر ما شخصی باشد که باین



عاید» میگفت: «الحکمة ضاله المؤمن» (حکمت گمشده مؤمن است) و این گفته پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را، بر دم نصیحت میکرد که: علم بر هر فرد زن و مرد مسلمان، یک فریضه است»

سید جمال الدینی، دین اسلام را، دینی وسیع و پندیرنده انواع علم و عمل میخواند و بسی و انعود میکرد که علم، فلسفه، ریاضی، تکنیک، کیمیا، سیاست، و اخلاقی را، در خود جا میدهد و در بر میگردد.

### موفقیت های سید:

محکن نیست حق و خیر در هم پاشیده و ناکام شود، چنانچه (کلمه طیب بسوی خداوند، اوج میگردد و خداوند (ج) پاداش نیکوکاران را ضایع و هدر نمی سازد).

ای همه عذاب ها، اخراج و تبعید ها، که سید در زندگی نا آن هادست و گریبان بوده دلیل خوبی است برای پیروزی و موفقیت و نیرومندی او، و ضعف ناکامی و ناتوانی دشمنان و مخالفان او، زیرا فهمیت، دلیل قوت و دناوت نشانه ضعف است. همانطوریکه شدت از علایم نانوایی و ناکامی بشمار میرود. هنوز ربع قرن از وفات سید سپری نشده بود که وطن عزیز او افغانستان، با سترداد کامل آزادی و استقلال خود پیروز مبدی یافت و این نخستین ثمر از درخت جاویدان سید شمرده میشود.

پس بسیار زات او در میان ملت عرب و در سبب بمساعدت شاگردان آزادش دانه پذیرفت تا آنجا که ملل عرب به نعمت آزادی رسیدند و تا آنکه جمال عبدالناصر، بحیث پررگترین ثمر درخت آمال سید جمال الدین افغانی، در آن دیار، به مرتبه نبوغ رسید. پس این درخت که «ریشه آن ثاب و شاخ آن در آسمان است» بدست سید جمال الدین افغان، عرس و زرع گردید و به لطف و قدرت خداوند (ج) نباتی نیکو و حسس بار آمد.

## سید چرا ازدواج نکرد ؟

سید جمال الدین ، نه راهب بود و نه معتقد به رهبا نیت ، بر خلاف «شوپهاور» و امثال او نیست نه زن ها ، بد بون و متمهر نبود ، و لکن سید جمال الدین ، در شرایط و اوضاع جنگ بر ضد استعمار بد نیا آمد در آن فضا ز ندگی کرد و در آن سیدان (سپارزه و جهاد ) ، چشم از جهان پوشید ، جهاد و سپارزه بر ضد بردگی ، ظلم و اجحاف ، و علیه جهل و نادانی . هنگامیکه سید جمال الدین ، در برابر این مفاسد و عوامل بد بختی بشری ، جنگ و سپارزه میکرد ، مسلماً این عوامل پستی نیز با او به جنگ و سپارزه متقابل ، می پرداخت و سید حویشتن را ، در صف اول هجوم و دفاع میدید ، پس چون شخصی را ، با چنان شرایط و اوضاع چسان ممکن میشود دست باز دواج و تشکیل یک هیات مشترک فاسیلی ، بزند ؟ و همسرو اولاد حویش را ، از جبهه ای تا جبهه ای ، از حندقی داخل قی ، و از تبعید گاهی تا تبعید گاهی با خود منتقل سازد .

## اهداف سید جمال الدین

سید در ساز زاب و جهاد خویش ، هدف و نصب العین روش و مشخصی داشت و آن اینکه خطه اسلامی و شرقی ، از شر استعمار ، بردگی ، استبداد ، هراس و خرافات و ارهد و آزاد شود و اصلاحات در نظام اجتماعی ، عرص وجود نموده و فرهنگ اسلامی بگونه ای دگرگونی پذیرد که مناسب با ثقافت عصر جدید و نسل فردا باشد و همچنان سید آرزو داشت وحدت در میان سبل اسلامی ، بلکه شرقی ، شکل عملی و واقعی را بوجود بگرد .

## نظر سید درباره دین:

سید جمال الدین معتقد بود که دین اسلام دین تمدن ، دین تضامن دین عمران ، و دینی است که دنیا و آخرت و زندگی و معاد را ، در خود جمع کرده است ، و ما فند چاد خود حضرت پیامبر اسلام «صلوات الله

فردیت ارسطو، تضای یونان را، پر ساخته بود کذا در شری نزدیک و دور، میان کمونیستی «مزدک» و سلطنت «کسری»، میان سیاست خوب و شرف و هراس انگیزی مفرط یهودیت و میان سلوک گذشت و تساهل افراطی بودایی، جدال و مقاتله، در جریان بود.

بندگان خدا (ج) در آن روزگار، بندگان حکام بودند و این حکام نه تنها ستم‌نیز قوم و مردم خویش نبودند، بلکه بندگان وحدت گذاران قیصرها و کهناسره شمرده میشدند، قیصرها و کسری‌هاییکه با داشتن خصیلت استعماری، باهم بر قنات پرداخته بصورت متناوب، بلاد خدا (ج) و بندگان او را، تحت حکم و طغیان قرار میدادند.

مردم در تحت این شرایط و اوضاع، بدو دسته تقسیم شده بودند: یکی دسته بزرگ که شباهت کامل به بندگان داشت و دیگر دسته بسیار کوچک که نام آقاها و پادارها یاد میشوند. این آقاها و پادارها، در حقیقت، خود بندگان بودند، و سیادت و آقایی ایشان، عطیه و بخشش اراده مردم شمرده نمیشد، بلکه ناشی از احساس طماعی بود که در وجود ایشان نمرگ‌داشت.

طبیعی و مسام است که بردگی و غلامی مادر پستی‌ها و ذلت و مهد ناپاکی و ناشایستگی‌ها است و این نیز حتمی است که بندگی برای «غیر خدا» بزرگترین سبب فساد و اخلاق و گسترش پستی‌ها و انحطاط جامعه انسانی بشمار برود.

بنا بر این، بت پرستی جز دناوت و پستی‌ناثوی برای پستی بردگی، چیزی دیگر نمی‌باشد، زیرا «بت» تمثالی برای وجود ازلی و ابدی واجب، نیست، بلکه تمثالی است از «رباب» «غیر خدا» (ج)، تمثالی است از انسان استیلاجوی، پست‌ها همگی‌هایی بودند که آقایی و پاداری بشر را، و بلکه الوهیت انسان را، بر انسانی مثل خودش، تمثیل میکردند.

هنگامیکه محمد بن عبد الله (صلی) پیامبر و پسرین خداوند مبعوث شد، نخستین کلمه که در دنیاچه رسالت جاویدان او، جانب توجه

## تألیفات سید جمال الدین:

سید کتابهای زیادی برشته تألیف در نیا ورد . او سؤراط عصر حدید بود که محیطی از عقیده و فکرایجاد کرد ، پس اهر آنچه بعد از وی در بلاد اسلامی نوشته شده و میشود ، همه اش محصول اشارات و القاب سید بشمار میرود ولذا او کسی بود که ثقات ، نشرات و مطبوعات و اندیشه و عمل را ، به پیش راند و تحرك بخشید .

با وصف آن هم گنت و آثار سید جمال الدین افغان ، اندک و ناچیز نبود و علاوه از مجله هفده وار «عروزالو ثقی» و مجله «صبا شرق و عرب» کتابی تحت عنوان «تتمه البیان فی تاریخ الافغان» نیز داشت و این کتاب ، همچنانکه مرحوم «استاد عبد القادر المغربي» میگوید ، وثیقه جاویدانی برای اثبات افغانی سید جمال الدین بشمار میرود و کتاب مزبور در سیاست عمیقتر است تا تاریخ کذا کتاب دیگریکه ما از آن بنام «رد بر نه چریه» در سطور قبل ، تذکر اتی نموده ایم ، و سید جمال الدین افغان ، این کتابش را در هند بزبان دری تألیف نمود .

«هنگامیکه در قاهره محفل بر رگی بماسم یاد بود سید جمال الدین افغان ، ترتیب یافت و محفل تحت رعایت استاد صلاح الدین سلحوقی قرار داده شد ، استاد بیانیه اوتتاحتیه خویش را ، در آن محفل که عده زیادی از رجال سیاست و علم ، حضور بهم رسانیده بودند ، چنین ایراد کرد :

حمد (صلعم) در آن حزقی از زمان برانگیخته شد که فکر و اندیشه انسانی در نقطه تلاقی طوفان های مصاد و دارای ، پیرو نا همگون قرار داشت ، همچنانیکه نظام اجتماعی در گذرگاه تند باد های ناشی از آراء و عقاید متناقض ، موجودیت و هستی خود را ، از دست داده بود . در ساحه فکرواندیشه اجتماعی ، حرکت ها و جهت های متباینی جلب نظر میکرد ، چنانچه کشمکش میان جمهور و اشراکی افلاطون ، و

نخستین کسی بشمار میرود که جهاد افغان هارا، بسوی سرزمین «کمانه» و اتحاد مصری هارا، بسوی افغانستان، مستقل ساخته است. بعد از آن به شاهده میرسد که مصری ها جهاد را، وسعت داده و افغان ها باز زیاد در اجتهاد پرداختند و بدین طریق، جهاد و اجتهاد دست اتحاد و هماهنگی بهم دادند، جهاد و اجتهاد، یعنی دور کن تویم ماهیت فصیلاب، سعادت و دین حرف اسلام

به شاهده میرسد که افغان ها در پرتو جهاد استقلال سیاسی تام و کابل خود را، بدست آوردند و در پرتو اجتهاد، در زمینه گسترش علم و عمران و آبادانی و مدنیت، گام هایی فراخ و مؤثر برداشته اند. اما هر گاه سیکه سوجه بشویم حد او نند (ج) از لطف عظیم خویش، نعم بزرگ آزادی و اراده آراد و سیادت قومی و ملی را، بر ما ارزانی فرموده، شایسته و لازم است که سید جمال الدین افغان، این برادر و قادار را از یاد ببریم، برادری که در راه خدا (ح) جهاد کرد و در راه دین، دست با جهاد زد. عربت، رجز، آلام، تهدید و اهان را پذیرفت و ما را راه بنماید و الهام تمام و مبارزه بخشد، و ما را رادر پرتو جهاد و اجتهاد خویش، بجانب وحدت و برادری، و چنگ زدن به دین و سیادی و جنس و مبارزه بخاطر عزت و کرامت شخصی، ملی و دولتی، رهبری کند، و ما را بحیاتی پراز مجدد و شرف و جهاد و اجتهاد، دلپسته و علاقمند سازد.



میگرد، کلمه «آزادی» بود، آزادی از دلت بردگی و رشته بندگی، چنانچه معنی کلام زیبا و پر عظمت (لا اله الا الله) ابلاغ است بر اینکه هیچ آقا و پادار، هیچ مولی، هیچ صاحب ملک و سلطان، جز خداوند (ج) که خیر او حدایی نیست، در جهان وجود، وجود ندارد، خدا بیکه رحمن و رحیم است...

پس فکرو اندیشه در باره خدا (ج) انسان را، از حسیض بردگی بلند کرده او را، از نلیمت جهل و پرتگاه خوف و از ملک دنی ماده، بسوی معراج قدسی ضیاء بخش، رهبری مینماید و از سقوط و هلاک نجاتش میدهد، معراج قدسی ایگه بنده در آن با خالق و رازش بوده، والهام می یابد که بخدا (ج) تو کل و اعتماد کند، بروح سحر دو عقل سلیم خود چنگک بزند، روح و عقلی که سوهیت و الهام شده خداوند (ج) است. درین وقت است که انسان عقلش را با ضمیرش و صمیرش را با الهامش، ربط میدهد. در پایان این همه، انسان جز خدا (ج) بدیگری سر عبودیت و بندگی خم نه نموده از دیگری هراس و خوف در خود، راه نمیدهد و اسید و طمع نیز ابراز نمیکند.

لیکن عادت تجاوز و ظلم و حکومت که در خلال قرن ها و نسل های متوالی، چون رسوبی در شعور بشر، جا گرفته بود، ز سینه تنازع و مبارزه برای بقا، فراهم و میسر ساخته بازار این تنازع را، گرم نموده بوده و حوس که سستی و کسالت، پرده های خویش را، بر بالای مسلمانها گسترده سیاست تجاوز و عدت، و اندیشه استعمار با همه ضمایم و ملحقات خود از قبیل ظلم و استبداد، اجحاف بروی و وحشی، پایه پیش گذاشت و آغاز یافت و اخلاق و عدالت و فضیلت را، محکوم ساخت.

خداوند حکیم و باتدبیر، اراده فرمود در قرن سیزدهم هجری، دینی خویش را، بوسیله بنده ای از بندگان محاسن و صدیقش (سید جمال الدین افغانی) تجدید نماید، ساپران او را، از سر زمین سجا هدین یعنی افغانستان، بسوی سرزمین مجاهدین یعنی مصر، فرستاد. سید جمال الدین

همه شان سه قلم سبب این بهداری را وجود شخصیت شاد و معنای بهداند.  
یعنی شخصیت جمال الدین افغانی. اگرچه مردان مصلحتی که در عصر وی  
می زیستند درین رستاخیز تا اندازه ای شرکت دارند. ولی موقف جمال  
الدین درین مورد نسیم با مثالش دارای معیارات خاصی است. موقف وی  
سرتا پاعزم، قیام و پافشاری در مبارزه بود. از یک شهر به دیگر شهر رانده  
می شد و همیشه در معرض خطرات تبعید، نفی حبس و قتل قرار داشت.

در او سطر قرن گذشته مردان مصلحتی بقاصله های نزدیکه زمانی در شرق  
قیام کردند. حواستند امراء و حکام اسلام را محدودت خطر متوجه  
کند. او و اوشان را باصلاح جامعه پیش از بروز خطر به خوانند. از آن جمله  
می توان در ترکیه مصطفی رشید پاشا و مدحت پاشا، در ایران سلیم خان  
در هند احمد خان و امیر علی خان و در تونس حیرالدین پاشا را نام  
برد. ولی ساحه تعالیت های اصلاحی هر کدام آنان در چو کاب  
کشور خود شان محدود بود. آوای اصلاح طلبی آنها از گوش  
باشندگان دولت شان فزاتر نمی رفت. اما حدود فعالیت و مبارزه  
جمال الدین راه های جهان اسلام تشکیل می داد و نوای بلندش در  
گوش همه آنها نیکه در عصرش — می زیستند طین می افکند. آیا کشوری  
در عرب یا عجم — از کشورهای اسلامی هست که در آن صدای وی  
باید نه شده باشد؟ آیا کشوری اسلامی هست که بان شاگردان و  
ارادتمندان جمال الدین رسالت وی را نرسانده باشد؟ و مردم  
راه رستاخیز، درهم شکستن بندها و از بین بردن موانع ترقی  
دعوت نکرده باشند؟

این دعوت صریح جمال الدین گاهی هم مانع پیروزی و رسیدن  
به هدفش می شد ولی با آنها هم گفته می توانیم که ناگامی جمال الدین  
در بعضی مساعی راه پیروزی وی را در دیگر اهدافش هموار می کرد.  
اگر جمال الدین مانند دیگر مشایخ و علما با حکام و قلدان هم وائی  
می کرد، بهدای آنها لیکه می گفت و اعمال شرم آگین آنها را

# شخصیت سید جمال الدین افغانی

بمقدم:

## عبدالقادر مغربی

«این رساله تالیف استاد محقق و مجاهد عبدالقادر مغربی است که در سال ۱۹۵۶ اوقات نموده و از شاگردان نزدیکه مصلح انقلاب آفرین کشور ما سید جمال الدین افغانی است.»

مغربی عالم، ادیب، انوی و رئیس مجمع علمی دمشق بود، وی یکی از مجاهدان اصلاحات اجتماع و نهضت انسانی نامرده شده کتاب «بیمات»، از آثار مشهور وی در دین، اجتماعی، ادب و تاریخ میباشد این رساله با احترام احتمال سید جمال الدین افغانی از عربی پدری برگردانیده شد.

مترجم جوان وطن شاغلی عبدالعالم ثاقب میباشد که در سال ۱۳۵۵ از پوهنتون بغداد در رشته حقوق فارغ گردیده است «نگارشات شیخ عبدالقادر مغربی مانند نوشته های جمال الدین و محمد عبده پر از روح انتقاد آزاد است، این دلالت بر آن می کند که میان تعلیمات مغربی و مدرسه محمد عبده مشابهت وجود داشته است»

نقل از کتاب: «اسلام و تجدید پدر مغرب»

تالیف: دکتر چارلس آدامس نویسنده مشهور امریکائی.



هر قدر محققان در تاریخ نهضت و ترقی شرق اسلام جستجو نمایند و  
سبب توأم و عوامل پیداری آنرا از راه های مختلف تفسیر کنند بالاخره



واضح است که بحث و گفتار درباره جمال الدین شاخ و برگهای زیبا دی می خواهد و شرح همه جوانب زندگی وی مستلزم کتاب بزرگ و قطوری میباشد که این رساله کوچک از ادای آن عاجز است. من در این رساله تنها ریش آنچه خود در کتب نموده ام اکتفا می‌ورزم.

## ۴

نخستین بار که نام سید جمال الدین را شنیدم در سند رساله سلطانیه شاگرد دوم این مدرسه در بیروت نام محمدی پاشا والی آن دیار در سال ۱۳۰۰ هـ ق - ۱۸۸۲ م ساخته شده بود. مدیر مدرسه شیخ احمد عیاض از هری بود که در بلاد شام معلم، فضل و وطن دوستی خود شهرت داشت.

روزی در صحن مدرسه شاگردان مشغول نازی بودند شیخ احمد را در میان آنها دیدم، در جواب سوال شاگردی می‌گفت: این - جریده عروه الوثقی - است که سید جمال الدین افغانی آنرا نشر و چاپ کرده است و دوست من شیخ محمد عبده سمت معاونت آنرا دارد. شیخ احمد در ستایش جریده عروه الوثقی و شخصیت آن دو مرد و قدر و منزلت آنان با شرح و بسط سخن راند. در این اثنا دو شاگرد کوچک از پیش رویش گذشتند. وی بطرف آنها اشاره کرده گفت: این یکی پسر شیخ محمد عبده (۱) و آن دیگرش هم حموره برادرش میباشد. مرا قبلاً با آن دو شاگرد هیچ توجه و اطمینانی نبود ولی از آن روز بعد آنها را دوست می‌داشتم و با چشم احترام با ایشان می‌نگریستم و می‌جوایسم با آنها نزدیک شوم و همراهشان صحبت کنم.

در سال ۱۳۰۱ هـ ق - از مدرسه سلطانیه بطرابلس شام بازگشتم و خیر عروه الوثقی را بدوستانم شیخ رضا - صاحب امتیاز جریده المنار - در میان نهادم، ناوی در حسرت شماره‌های پراگنده این جریده که با بخواش بعضی از

(۱) خوب بخاطر من نیست که نامش محمد (هم نام پدر من) بود یا محروس بهر صورت محروس قبل از بیست سالگی پدرود حیات گشت.

تسهیل و تأویل می کرد ، هر آیه تفسیر آوای دعوتش خاموش می شد . و از آن شاگردان مبارزو با اخلاص باقی نمی ماند که هر گونه - مصائب را در راه تحقیق دعوت وی متحمل می شدند .

✽ ✽ ✽ \*

جمال الدین - که در سال ۱۲۵۳ هـ مطابق ۱۸۳۹ میلادی چشم جهان گشوده است در سال ۱۳۱۵ هـ مطابق ۱۸۹۷) در آستانه درگذشته و ما امروز در سال ۱۳۶۶ هـ (۱۹۴۸) قرار داریم که از درگذشت وی نیم قرن و اندی می گذرد .

گذشت نیم قرن از وفات این رادمرد ، جهان اسلام را نه فضل و احساساتی که بر شرفی و شرفمان سزاوار داشته متوجه ساخت . با برپا داشتن جشن ها خواستند که لیدش را از وطن غربت بمسقط الرأس نقل دهند . و قیامگاه جثمان این مصلح بزرگ را از آستانه به بغداد نقل می دادند کمیته ای از بزرگان ادب و آزاد مردان بغداد جهت استقبال وی تشکیل گردید . هنگامیکه تا بوقت بعد از مواصلت و روزید حکومت و مردم عراق محفل بزرگی برپا داشتند . قصیده ها انشاد کردند و بیانیه ها ایراد نمودند و هر کدام سخنان و فصاحت و بیانی را بر بانی باز گو کردند پس از آن جثمان ناظر را در کانون الثانی (دسامبر ۱۹۴۳) به افغانستان منتقل گردید .

حیرانتهال تا بوقت رسید جمال الدین یاد آن استاد بزرگم را در دهم پرا نگینت پیش رویم وجود عزیز را مجسم گردانید . لازم افتاد که من هم سرور عهد معرفتم را با وی جشن بگیرم با قسمتی از مسئولیت خود را اداء کرده باشم .

بنا به این کتاب را که حاوی سیرت حسنه و یادگارهای پسندیده وی می باشد بقلم سپردم و خواستم آنچه را که بن خود شخصاً دیده ام و از طریق محققان آنرا درک کرده ام درین نوشته بگنجانم تا خوانندگان از آن برخوردارند .

شماره اول چریده بشکل دلیل آغازی شد :  
شماره اول

## العروة الوثقی

### لا انفصام لها

روز پنجشنبه ۱۵ جمادی الاولی سال ۱۳۰۱

بسم الله الرحمن الرحيم

پروردگارا اتکای ما برتست ، بتوجوع کردیم و بسوی تو باز می  
گردیم . این قول راستین در باره شرق میباشد و عنایت خداوند مددگار  
وی است ، در پیروزی کار بخداوند متوکل هستیم .  
استثمارگران در طول تاریخ بطرق مختلف ظهور کرده و پنهان شده  
اند آنها طوری بروزی کنند که مردم از ایشان متنفر نگرددند و باز مخفی  
میشوند .

زورسندان بر ملل ضعیف چنان تاختند که حتی در اقلیم فکرشان هم  
نجاوز کردند ... الخ

این دیباچه فشرده ای است از برنامه هدفی که عروة الوثقی در صدد  
آن بود . ضعیفان را از اراده زور مندان آگاه می کند و ملل ضعیف  
فائقان و نیروی زورسندان را شرح می دهد . البته برادرازا قویا میاست  
مداران اروپا و هندستان شرقی ایشان است که در ظلم و استبداد  
برضعا و زیردستان راه افراط را پیمودند .

گویا افغانی و محمد عبده میخواهند که این ضعفا - که عیارت از  
مسلمانان هستند - باید دولت قوی و زورسندی داشته باشند که با  
پیمودن راه ترقی و پیشرفت و مراعات تعلیمات اساسی اسلامی ایشان را  
باوج عزت و آزادی برساند .

\* \* \*

معارف و با بدون واسطه به طرابلس وارد می گردید شدم شیخ رشید هم درین کار با من انباز بود، وی نسخه ها و نقاط مهم جریده را یادداشت می کرد ولی من همه آنرا از الفتا یا اسنساخ می نمودم و اجزای آنرا در پنجمد صفحه در یک مجلد (۱) تدوین کردم هنوز نزد من باقی است و هر شماره آن بترتیب ذیل شروع می شد :

## العروة الوثقی

### لاانقسام لها

جریده سیاسی و ادبی هر پنجشنبه نشر میشود

محرر اول

شیخ محمد عبده

مدیر موسسه

جمال الدین حسینی افغانی

اگر کسی آرزوی نشر مقاله یا نامه

و یا موضوع و یا اعلان کار مباحی را

درین جریده داشته باشد با اداره

جریده بعنوان زیر بفرستد:

6 Rue Martel a paris

جریده همه جهات شرق فرستاده میشود

اگر کسی بخواهد اجوره سالانه بپسند

پنج فرانک بپسند .

(۱) مسوده و پا کتوبس عروة الوثقی را در سال ۱۳۰۷ هـ ق تمام

کردم و در سال ۱۳۲۸ هـ ق در بیروت طبع شد مخارج طبع آن را شیخ

حسین، جمال صاحب امتیاز جریده - ابا بیل - متحمل گردید .

حای می گوید. «و یقبون علی المصالح الوطنیه» در حالی که صورت صحیح آن چنین می باشد: «و یقبون عن المصالح الوطنیه».

عروة الوثقی کلماتی را استعمال کرده که در عربی سابقه ندارد مثلاً کلمه «خان» یعنی پادشاه برك راهه «خوانین» (۱) جمع بسته در حالی که در عربی جمع این کلمه «خانات» می باشد ولی بهمین حال این کلمه را که به «خوانین» جمع بسته شاید جهت عدم مشابهت آن با «خانات المسافرین» (حانقاه) بوده باشد.

کلمات بسیار زیبا و جدیدی هم در عروة الوثقی بچشم می خورد مثلاً می گوید: «هوتحت الجناح» - اودر زیر بال است - البته مقصد وی آنست که شیء مطلوب در کف دست و یا در دسترس هست. «جناح» بمعنی «ابط» زیر بعل هم می آید گو یا عروة الوثقی می گوید که شیء مطلوب در زیر بعل هست. و از آنجائی که گفتیم «جناح» بمعنی دست هم می آید استعمال کلمه «تجیح» مفهوم آنرا واضح ساخته و معلوم میشود که معنای «جناح» در اینجا «ابط» زیر بعل هست نه دست.

باین ترتیب دیده میشود که عروه الوثقی کلمات فصیح و تعبیرهای لطیفی دارد که استعمال آن از طرف نویسندگان شایع شده است پس گفتم میتوانیم که عروه الوثقی نهضت جدید و اسلوب نویسندگی نوی را در ادب عربی ایجاد کرده است.

موضوعات و مطالب انتقادی، اجتماعی و اخلاقی در عروه الوثقی بکثرت وجود دارد. اموریسیا هم البته یکی از اسباب مهم انشای این جریده می باشد. مضامین سیاسی آن اکثر پیرامون نکوهش سیاست انگلیس چرخیده و حرص شدیدی آن را محکوم می کند. مردم را برصد آن می انگیزد و آتش انقلاب را علیه آن دامن می زند. در شماره اول این جریده چنین آمده: «چون روسیه دید که برای کار در آسیا فرصتی

---

(۱) پاید یادآور شد که در افغانستان جمع «خان» بصیفة «خوانین»

معمول و معروف است. «مترجم»

افکار یکه عروه الوثقی بمن آموخت ناروا نم در آمیخت و بر شعور و حواسم استهلا یافت. همواره در صد دهم مطالب و مطالعه ایس چریده بودم و گاهی بشرح کلمات و جملات آن می پرداختم. مثلاً این عبارت عروه الوثقی را که می گوید: «و قوفی ر هبران انگلس باقصای جهان رسید» چنین تفسیر کردم: «و قوفه» در اصل صد ای پرنده و آواز سک را گویند. و این جمله آنرا که می گوید: «انگلس نمیموند (لا تمکن) دمیسه های خود را بدون سکوت مردم یک کشور در آن تطبیق کند.» چنین شرح کردم: «تمکن» بمعنی تخم می گذارد و چوچه می کشد و میا شد مثلاً می گویند «ما سکت القمله او الحرا ده» یعنی شبش یا ملخ تخم گذاشت و «سکس» تخم شبش و ملخ را گویند.

عروه الوثقی اسلوب و روش جدیدی را در املا و انشاء برای نسل جوان عرب بار مغان آورد و آنها را بیدار ساخت تا در ایراد مطالب و بیان موضوع طرف علاقه خود مطابق مقصیبات عصر از لسان فصیح عربی کار بگیرند. مثل این عبارت وی که میگوید (قلعه های از لشکر نسا کردند که بر برچه و تهر (لؤام) پوشیده شده و با آلات ساخت ها نری مارتن احاطه شده است) و «اللؤام» در اصل نشانندن پر در تیرا گویند اما عروه الوثقی آنرا بمعنی نشانندن برچه در تفنگ استعمال کرده است.

شماره اول چریده تقریباً حاوی سی لعت فصیح بود که شرح ضرورت داشت. رو بهمرفته در همه شماره های آن تعداد اینگونه کلمات را تا حدود پنجصد کلمه می رسید که میتوان آنها را اقتباس کرده و ترویج داد.

عروه الوثقی کلمه «نقاط» جمع «نقطه» را بمعنی مرکز عسکری (Post) یا نا اصطلاح امروزی موقع استراتژی استعمال کرده مثلاً می گویند: «انگلس نقاط حربی را در مالما و قبرس در - بحر مدیترانه - پایگذاری می کند.»

خطا و اغلاط لغوی در عروه الوثقی بسیار کم و نادر است. مثلاً در

استخوانهای پیرا نرم می‌کسیم. شخص ماد کور که از زندگی به تنگ آمد بود. در جواب گمت زو د تریشتمایید و برا ازین زندگی رهائی نخبه‌دس هم ازین بیشتر دیگر زندگی نمیخواهم... سخن مرد هنوز تمام نه شده بود که صدای بلندی در صفا پیچید. طلسم شکسته و دیوارها از هم شکافتند و از آنها طلا و جوا هر نرزمین ریخت دروازه های گنج بروی برد نارشد. ازین واقعه شاد و مطمئن شده تا صبح آنجا بخواب رفت. هنگام صبح مردم آمدند تا حمایه وی را از آنجا بردارند دیدند که خمیده کمان بطرف آنها می‌دود و صدای کند که ظرفی بناور پد تا این طلا و نقره را بنا خود داریم. حکمای شب گذشته خود را سراپا نیان کرد. مردم از آن دانستند که سبب سرگ بر دم در آن محل بحر وهم و ترس های بی اساس چیزی دیگری نبوده است.

بریطا نهای بزرگ هم حرعمارب کلان چهری نیست، فریب خوردگان از ترس تاریکی های سیاه بآن پناه می‌برند و در آنجا از ترس و وهم می‌میرند و بسا اشخاص بد دل و جیون در لابلای دیوار های آن جان سپرده اند. اگرنا امیددی مرد دلیری را برین عمارت سو و دهد خواهد دید با بلند شدن صدای نویسدش دیوارها را از هم پاشیده و این طلسم بزرگ - انگاهس - شکسته است.

#### داستان دیگر :

می‌گویند مردی زنگی و سهام با چهره نیمه‌ساک، لب های ضخیم، چشمان برآمده و سرخ، روی بد منظر، بینی پهن و شکل زشت طعلی را شب تاریکی در آغوش گرفته و در یکی از کوچه های همدا می‌رفت هر گاه که طفل متوجه شکل و چهره زنگی می‌شد از ترس وی می‌گریست و فریاد می‌کرد. ولی زنگی وی را دل داری می‌داد و بر سرش دست کشیده می‌گفت: نترس فرزند من با توام و از هر گرندی نگاهت خواهم داشت. بعد از چند دوعه تکرار این حال میان زنگی و طفل، طعلک گمت: سردار من امن از تو می‌ترسم نه از تاریکی شب.

مساعدی دارد خواست تا از حدود اروپائی اش خود را مطمئن ساخته و متوجه آمال خود در اطراف هند شود آثار این انتقال ناگهانی روسیه در همه جراید انگلیس ظهور کرد. ای کاش انگلیس ها قوای خود را متوجه دفع خطری می ساختند که با آنها نزدیک می شد و در امور مصر شرکت نمی کردند. آنها ترسی که از مصر داشتند غیر از وهم چیزی دیگری نبود. زمانیکه به مصر آمدند فتنه و آشوبی انگیزختند که وقوع آن راهیچ کس پیش کرده نمیتوانست. و حتی پسان ها خود انگلیس ها هم از علاج این آشوب عاجز ماندند... الخ

عروه الوثقی مردم را بطرق مختلف علیه انگلیس تحریک می کرد و بآنها هوشدار می داد تا در دام زهرنگ انگلیس نیفتند. جهت ایضاح و تفهیم عامه گاهی داستانهایی - مثل زیر - را روایت می کرد:

### داستان

در داستانهایی آوردند که در بیرون شهر اصطخر عمارت بزرگی وجود داشت که احیاناً شب نوردان در دل شب بان پناه می بردند ولی هر که آنجا می رفت زنده بر نمی گشت. و کسی بعلت مرگ آنها می برده نمیتوانست ز برادر چسب مردگان هیچ اثر ظاهری دیده نمی شد تا سبب مرگ را واضح سازد. بهر صورت قصه ای این عمارت میان همه مردم متمدن و مسافران شایع شد و هیچکس از ترس بان نزدیک نمی شد. روزی مردی از زندگی خود سیر آمد که حیات در نظر وی معمای نداشت و میخواست بهر صورت شود پدر و حیات گوید. اما جرات نداشت تا انتحار کند ناچار طرف این عمارت شتافت تا مرگ آنجا بسراغش آید، در راه نزدیک عمارت با چند نفر برخورد او را مانع شدند تا بعمارت نزدیک نشود که حتماً کشته خواهد شد. اما مرد گفت: من هم بهمین غرض آغوش این عمارت را انتخاب کرده ام. بهمه حال وقتیکه آن مرد داخل عمارت شد از هر طرف صدا های هول انگیز و ترسناکی می شنید و هر دقیقه از هر طرف بوی اخطار می شد اینک ما آمدیم بدلت راهاره و



که هر کدام ما که یکی از شماره های عروۃ را می یابند نایب هد یگری  
مان نشان ندهند من همیشه در جستجوی شماره های مختلف این خرید  
بودم و آن را استساح و یادداشت می کردم چنانچه معری هم همین کار  
را می کرد- با آخِر همه نسخه ها و شماره های این خرید را یافته ام  
و آن را استساح کردیم. افکار اصلاحی این دو حکیم ذهن بشین ما گردید  
وقتی شیخ حسین جسر که اساده ردوی مان بود، بماد و نمرگفت:  
اپته اسپاویکه اتفاق و دوستی شما دو نفر را فراهم کرده یا نخواهد  
بود. ولی سبب مهم شما محبت و علاقه مشترک تان به جمال الدین افغانی  
میباشد. گریا یتن شما با افکار وی سبب خاص دوستی- تان را تشکیل می دهد  
مادر حوا بش گفتیم: سبب بسیار خاص دوستی مان با ماد نرد شما و مرا گریفتن  
درس از جناب تان میباشد.»

روزی خبر شدیم که یک عکاس مسیحی- که اصلا از شهر ما (طرا بلس)  
بود- بعد از سپری کردن مدت زیادی در هند نظر بلس یا ز آمده است و  
وی حین اقامت خود در هند با جمال الدین افغانی ملاقات کرده و حیرت های  
شیرینی اروی آورده است. ما بی صبرانه بطرف وی شتافته و (حتی) بدون  
احازه داخل دکان کارش شدیم و با لجاج و راری از وی احوال  
جمال الدین را جو یا گردیدیم. وی تا جائیکه راجع به سید معلوم است  
داشت ما باز گو کرد.

مردم از محبت و علاقه خاصی که ما بجمال الدین داشتیم حیر شده بودند  
و هر وقت هر کس از اهالی طرا بلس میخواست که ما را از خود خوش سازد  
اخبار جمال الدین را بر ایمان حکایت می کرد. روری شیخ علی عمری  
که بصد اقت خود نرد همه مشهور بود- در راه ما ملاقی شد. گفت: نامه ای  
از آستانه با مصای (جمال الدین خطیب) برای من مواصل کرده و من  
در آستانه عیر از سید جمال الدین افغانی دیگر کسی را بام جمال الدین  
نمی شناسم. چون همیشه با مردم مطا بیبه و شوخی داشت میخواست ما را هم  
بدین مطا بیبه و خوشخبری خود خرسد سازد- بهر صورت ما هم دیدیم که  
نامه با مصا ع و خط (جمال الدین خطیب) میباشد ولی نمیدانستیم که این

حکومت انگلستان هم با صبری ها همین وضع را دارد چونکه مشکلات و مصایب نالایی گیرد و کار بدشواری می کشد حبل و نالایی در کشور مصر ناوچ خود می رسند حکومت بریطا نیادست نرم خود را - که به نرمی ماریست = پر پشت توفیق پاشا و وزرایس می کشد ، روی خود را ب مردم کرده و عدل های دروغ می دهد . می گوید : مترسید و عمکین نما شید من باشما هستم . ولی همه مصریان شمول توفیق پاشا ، وزرا و مردم - باید - جرات کنند و با انگلستان بگویند که همه خوف و ترس ما از تو هست . من و آرامی ما در آن سپها شد که تو از ما دست بکشی و ما را بحال خود گذاری ... الح

\* \* \*

این نمونه ای از فعالیت ها ، مجاهدات سیاسی و سحران آتشین و انقلاب آفرین جمال الدین است که آنرا بر ای جوانندگان جریده عروه الوثقی بخش می کرد . بن مصابین عروه الوثقی را با دقت مطالعه می کردم و از لاپلائی سطور آن آراء و افکار سید را الهام می گرفتم . البته آرای وی مختلف بوده بعضی آن ها را محیط میوانسب بپذیرد ولی برخی دیگر آن با وضاع محیط مطابقت نداشت . اصلاحات دین از ما دی سهم عروه الوثقی میباشند .

رهیق و یار سفرس درین راه پر پیچ و خم شیخ رشید بود ، از هیج چیز دنیا با اندازه یک خبر تازه از جمال الدین - ما دو نفر - لذت نمی بردیم . چهرهای تازه سید مایه سرب و حوشی ما بود .

شیخ رشید در مقدمه که بر کتاب بن «جزء دوم بیات» نوشته است می گوید : «برگترین چیز یک در روح و بکار ما تاثیر کرده و آثار آن در افعال و معای نگارشات ما بخوبی دیده میشود حریده دو حکیم و نوساز نهضت علمی ، ادبی ، اجتماعی ، سیاسی ، دین و اسلامی در شرف میباشند چند شماره آن را که بدستم آمده بود مطالعه کردم در من حیات حدیدی دیدم ، دوست خود «عربی» را از آنها مطلع ساختم ، و قرار گذاشتم

## ۳

جمال الدین در کابل پایتخت افغانستان پرورش یافته و افغانی  
 می‌باشد. اختلاف در نسب جمال الدین خیلی هاشگفت آور است. این  
 سرد در عصر ما و در کشور مازندگی کرده، فعالیت‌ها و مساعی او را  
 همگی بچشم سرمشا هده نموده ایم دلایلی زیادی هم در دست هست  
 که نسب او را واضح می‌سازد. شک و تردید در افتادیت جمال الدین  
 در حقیقت شک و تردید را در بسیاری از وقایع و شخصیت‌های تاریخی  
 می‌انگیزد و ما را در باره چگونگی شخصیت و فعالیت‌های آنها نگران  
 و دودل می‌سازد. در موضوع اینکه جمال الدین افغانی هست یا ایرانی  
 بدیهه مقاله مفصلی نوشته (۱) در سال - ۱۳۲۷ هـ ق ۱۹۰۹ م - در  
 جریده «مؤید» آنرا نشر سپردم شاید آن واضح‌ترین و صریح‌ترین  
 مقاله‌ای باشد که تا حال در باب جمال الدین نگاشته شده.

سید قبل از یکده سن هجده سالگی با گدا رد علوم مختلفه را  
 با کمال رسانید. برای فراگرفتن علوم عصری عازم هند و از آنجا  
 در سال ۱۲۷۳ هـ ق جهت ادای فریضه حج رهسپار حجاز گردید.  
 وی دوباره با افغانستان مراجعت کرده و در یکی از پست‌های حکومتی  
 مشغول کار شد درین هنگام در بین شهزادگان و امیران افغان نسان  
 اختلاف رخ داد. جمال الدین با محمد اعظم و نادر و بهجت وزیر  
 دولت ایفای وظیفه می‌نمود. شیرعلی با کمک و هم‌نوائی انگلیس‌ها  
 بر محمد اعظم پیروز شد. کمیته و عداوت جمال الدین با انگلیس از  
 از همین جا آغاز و شهره آفاق گردید. تا جائیکه سلیم بیگ صحروری  
 در یکی از اشعار خود می‌گوید:

(۱) درین اواخر این مقاله را در کتاب خود (نیاب ج ۱ ص

۱۵۰ نشر کردم جهت معلوم‌ناب بیشتر با آنجا مراجعه شود.

خطیب که هست افغانی هم هیچ وقت خود را به خطیب ملقب نساخته و باین نام شهرت ندارد نامه با نشای بسیار عالی و خط خیلی زیبا نوشته شده بود از مضمون آن چنین بر می آمد که نویسنده در کدام مضیقه و گیر و دار روحی مبتلا شده و از شیخ عمری حواسته که در حق وی دعای خیر و شفا کند تا جداوند وی را به برکت دعای شیخ عمری از آن مشکل برهاند. این امر هم اشتباه ما را بیشتر صاحب که ما دانامه از جمال الدین افغانی بوده باشد. ولی پسان تر معلوم شد که نویسنده نامه مذکور یکی از فصلای دمشق و از حاندان خطیب بوده است که گاه گاهی وظیفه و کالت دعوا را هم انجام می داد و مذکور برادر دوست ما استادزکی بیگ خطیب محاسبی (وکیل دعوی) و سیاستمدار مشهور - می باشد.

چون توجه و اهتمام ما با افغانی و شیخ محمد عبده نابد از تحلیلی زیاد بود و هواره از همه کسانی که از مصر و آستانه می آمدند با اشتیاق فراوان از گزارشات آنان پرسش می نمودیم مردم این عابد ما را غیر عادی پیدا شده در باره ماسخ ها یافته و این عمل ما را تفسیح می کردند ولی ما هم سبحان مردم واقعی نگذاشته از استادان خود و افکار آنها دفاع می نمودیم و مردم را به تطبیق تعلیمات او شان دعوت می کردیم پس بدینمه و اول تقریباً ده سال (۱۳۰۱-۱۳۱۰ هـ ق) در طرابلس بسر بردم بعد از آن طرابلس را بقصد آستانه ترک کردم تا در کدام یکی از موسسه های دین در آنجا شامل شوم. در آستانه مدت یکسال سکونت داشتم که درین مدت چندین دفعه با جمال الدین ملاقات و دیدار کردم. و اینکه آنچه که می خودم شخصاً از وی دیده ام و یاد در باره وی شنیده ام ذیلاً می نویسم ولی - بهتر می دانم که قبل از آن - قسم مقدمه بد کرد مختصری از سیرت وی پرداخته و علت این را که چرا سید آستانه را آرسگاه خود گردید بیان دارم :

مستتر «ناب» انگلیسی می نویسد: «بیا نیه ها و سانشاب جمال الدین در مرکز عثمانی ها، آن ها را وادار نمود که در برای حکومت شان بر اساس دستور و قانون اقدام کنند» .

سهم جمال الدین در جنبش و نهضت مصر نیز ارین کمتر نمود . سعد زغلول در یکی از بیانیه های خود مصریان را مخاطب قرار داده چنین می گفت :

« من برخلاف آنچه بعضی ها فکرمی کنند آرنده این نهضت نیستم من این راهرگر نمی گویم ادا دعای نمی کنم ، نهضت شما شما در روزگار پیشتر در دوران محمد علی و عراقی پایه گذاری شده ، جمال الدین ، شاگردان و ارادتمندان ری درین رستاخیر سهم بزرگی داشته اند . این یک واقعت هست من حقیقت راهرگر پنهان نمی کنم زیرا کتمان حقیقت خاصیت ضعیفان میباشد ، »

جمال الدین و قهقهه در آستانه بود بحیث عضو در مجلس عالی معارف مقرر شد بیا نیه ای دربان ترکی در کهراسپیکه در دار الفنون دایر شده بود ایراد گردد . سیدربان ترکی را در مدت شش ماه اقامتش در ترکیه بخوبی فرا گرفته بود . مشایخ آنحارا حطابیه سید ناگوار آمد علمای آستانه و حطابای مساجد همه بهر دگفتار جمال الدین برحاسه سخنان وی را تفسیح کردند . پدر من هم (مصطفی احمد معری) که در آنوقت در آستانه سرب می برد رساله ای در رد اقوال جمال الدین بنام عین الصواب بی الرد علی من قال ان الرساله و النبوة صععتان بالان بالاکساب - نوشت ابن رساله حطی هوزهم در کتابخانه ام موجود است . پدرم در آخر رساله نوشته بود :-

« پاکویس این رساله دردی الحجه سال ۱۲۸۷ بیا یان رسید » .

شیخ محمد عبده می گوید که سید جمال الدین نگفته است که دیوب و رسالت کسب است و نا کسب حاصل شده میواند . مشایخ ترك این تهمت را بوی بسته اند . پدر من زبان ترکی را نمیدانست بهاء از حقیقت بصورت درست آگاه نبود . رساله خود را با ساس مذهب اهل سب و جماعت نگاشته است . صاحب جواهر را توحید درین باب

«چنان که به بعضی من دارد که گوئی او افغانی و من بیکو نسفند  
وقت هشتم (۱) .

بهر صورت و قتیکه شیر علی بر رقیب خود پیر و ز شد ظاهراً  
متعرض سید نشده ولی که به وی را در دل حاداد سید هم که از این  
امر بخوبی آگاه بود او افغانستان را بقصد مصر ترک گفت و از راه  
هند وارد مصر شده و مدت چهل روز آنجا اقامت کرد. استاد شیخ محمد  
عمده درین باره چنین میگوید: «در آن هنگام به از هر رفت و آمد می کرد .  
شاگردان سوری با وی آمیزش داشتند. در اثر استدعای این شاگردان  
«شرح الاطهار» (۲) را برایشان در خانه خود تدریس می کرد... الخ» .  
ازین معلوم میشود که سید برد سوری هاقدر و سرلتنی بر رگی  
داشت که «الاطهار» را از وی فرا می گرفتند. علم نحو و تدریس آن  
نزد سید کدام اهمیتی نداشت وی میخواست حکمت، فلسفه و سیاست  
عالیه را بیامان همه مردم پختن کند. بعضی دانشمندان از شیخ محمد عمده  
روایت می کرد که گفته: سید جمال الدین حکمت را به رویدان و شاگردان  
خود و حتی کسانی هم که اسمعادی در حکمت نداشتند درس بیگمت  
و همگی را احاطه گمار خود میکردن همیشه بروی غمطه میخوردم  
زیرا من تحت تاثیر وضع مجلس قرار می گزیدم تا بعضی مجلس آرام و  
سستند سخن گفتن باشد حرف زده نمیتوانم . . الخ

سید در زمان عالی پاشا در حالیکه لباس افغانی (چپن) پورهن و  
دستار بزرگ آشفته) داشت از مصر وارد آستانه شد و در آنجا قدر و سرلتنش  
بالا گرفت بی درنگ زبان گویای خود را برای اصلاحات کشود .

(۱) Beaconsfield یکی از وزرا و سیاستمداران مشهور (۱۸۰۴)

(۱۸۸۱ م) بود در اوائل نام دزرائیلی یاد می شد .

(۲) «الاطهار» یک متن مختصر در علم نحو و تالیف «المرکوبی»

میباشد نزد ترکهای عثمانی و کشورهای عربی که زبردست ترکها  
بودند در آن شهرت سزائی داشت .

در حقیقت باید فنا در خلق خدا باشد . و معنی ما در خلق خدا بهدار  
 ساختن مردم و آموختن طرق خیر و سعادت با و شان می باشد از سبحان  
 وی است که می گفت : « درین کشور جراید سیاسی ، علمی و ادبی چند  
 زیاد است . در حالیکه مردم آن هیچک خریدۀ ساده و بسیط ضرورت دارند  
 که بگویند ، پاهای تان را نشوئید ، دست های تان را غسل دهید ،  
 و لباس خود را پاک نگاه دارید . »

سید در اثر صراحت گفتار و تجدید طلبی در علم دین و درک معای  
 زندگی ارادتمند آن زیادی پیدا کرد ، مشایخ بروی رشک می بردند  
 آموختن فلسفه را کفر می گفتند و مردم عوام هم هواداران شده بودند .  
 سید در طلاطم سیاست مصر داخل شد مردم را به تنظیم حکومت  
 دعوت می کرد ، انگلیس را تهمیح و عداً بر آن حمله می نمود . زمانه ارباب  
 برسیده از وی نهرب داشتند . گلا دستون شخصاً به رد مقالات سید  
 می پرداخت سید در سلک مانسوفی ها درآمد نافرصت مناسب تری جهت  
 پیشبرد امور سیاسی برایش میسر شده باشد .

توفیق پاشا با مرخدیو سید را از مصر احراج کرد . وی بعد از مدت  
 هشت سال اقامت ، در مصر ، در سال ۱۲۹۶ هـ ق از راه سویز عازم  
 هند شد . قونسول انگلستان روز رفتن مقدار پول برایش تقدیم کرد  
 تا خرج راه خود نماید . ولی سید از قبول پول اسماع و ورزیده و در جواب  
 قونسول انگلیس این سخن مشهور خود را گفت که : شیر هر کجا که رود  
 شکارش را خواهد یابد .

سید از هند بطرف لندن و از آنجا به پاریس شتافت . در پاریس شیخ  
 محمد عبده با وی یکجا شده و باها به توصیه جمعیت عروه الوثقی مصری  
 به نشر حریده عروه الوثقی ، که قلم از آن نام بردیم ، پرداختند . اما  
 وقتیکه دروازه های هند ، مصر و سودان بروی این جریده بسته گردید  
 از نشر متوقف شد . سید از پیش افکار و بیانات سیاسی باز نایستاد ،  
 در جراید پاریس معاملات خود را به نشر می سپرد ، در مدت اقامت خود در

میگویند: نمون اکسانی نیست بلکه فصل خداوند میان اسب که  
بهر کس خواهد آنرا نصیب می کند.

بهر صورت پدر من در مقدمه رساله خود - بنا به تهمتی که سید بسته  
بودند وی را زیاد ترمیم کرده است البته این کار وی از روی حسن  
نیت بوده و امیدوارم که مأخوذ نباشد.

چنان برمی آید که واقعه دارالفنون در جمال الدین تأثیری خوبی  
نکرده و پرا نسبت به علما بی اعتماد ساخته بود، زیرا نیکه سید ناردم  
وارد آستانه شد - امپراطور جاهان از سلطان عبد الحمید درخواست  
کرد تا هیئتی از علمای اسلام را جهت دعوت و نشر دین اسلام بجاهان  
بفرستد سلطان درین موضوع از جمال الدین مشوره خواست. سید در  
فرساده دن سلم' بجاهان سواقف نکرده گفت: این علما که مسلمانان را  
از اسلام گریزان و مسخر ساخته اند طمعاً کفار را بصورت اولی مسخر  
خواهند ساخت. نظرمین درین باره آنست که هدایا و کتب لازم به  
امپراطور برسانده شود و بعداً کوشش کنیم علمای را که صلاح حیب  
دعوت و تبلیغ راداشته و مردم را از راه معقول نا سلام حوا بنده  
بتوانند اعرام داریم،»

بالاخره واقعه دارالفنون باعث احراج سید از آستانه شد و ار  
آنجا به مصر رفت اگرچه قصد اقامت رادرا آنجا نداشت ولی ریاض پاشا  
وی را باقامت در مصر بتقاعد ساخت. و ما هائنه هزار قرش مصری  
بعاش مقرر کرد. چنانکه در بازدید اولش از مصر علمای سوریه شیفته  
وی شده بودند علمای مصر هم درین مرتبه تسویش شفا فسد. فلسفه،  
حکمت و غیره علوم مختلف از نرد وی در خانه اش فرا میگرفتند. سید  
غبار او هام و حرافات را از افکار می ردود و اطرا میانش را بحقایق  
اسلام هدایت میکرد وی در بساره تسو حید می گویند:  
اگر مردم معنای توحید رادرك کنند ار هیچ کس بجز از خداوند  
که کک و استعانت نمی خواهد. در باره تصوف می گویند:  
من معنای « الفنا فی الله » را که صوفیان می گویند نمی فهمم



سید حین اقامتش در بصره اجازه سفرخواست تا بجزیره العرب برود . حکومت آستانه مانع این سفر وی شده ولی بدو مواافقه کرد بلندن بدر کند اما در امریه تلگرافی که به تعقیب این اجازه به بصره مواصت کرد نامبرده را ازین شهر هم سمانع کردند تا رسیدن این امر سید سکار خود را تمام نموده ، آتش انقلاب را در این ایرانی ها و شاه افروخته و بصره را درک کرده بود .

در بصره کتاب حمیس موریو نام علی نا با هدیه سید افتاد . سید کتاب را که در توهمین و استهزای مردم ایران نوشته شده بود بفارسی ترجمه نموده تقدیم شاگردان و جوانان ایران کرد و ازین راه با آنها گوشرد نمود که چگونه بیگانگان در تمسخر آنها می کوشند ، و باید جوانان ایران متوجه این امر بوده در اصلاح حکومت خود سعی ورزند .

بهر صورت سید بعد از ترك بصره در لندن اقامت گزید . در مجالس و کلبه های انگلستان سخنرانی میکرد مقالات خود را نامضای «سید» در جریده «ضیاء الخاقین» به نشر می سپرد اغلب گفتارش در تکیه شاه و وضع اسف بار ایران بود که در روزگار شاه نصیب ایران شده بود . شاه نامه ای شکایت آمیزی در باره وی بسطان عبدالحمید نوشت . سلطان سمرخود رستم پاشا را بواسطت نرد سید فرستاد که وی را باستانه بیاورد رستم پاشا درین ماموریت ناکام شد ولی شیخ اوهدی باگسیل کردن نامه ای مملو از حرفهای شیرین و فریبده و آنست که جمال الدین را فریب داده باستانه بیاورد . سید این بار در مسارخانه اقامت گزید پس با دوستداران و بریدان در آنجا بردش می رفتیم . پس گویا وی دو بار وارد آستانه شده است . بار اول سال ۱۲۸۷ هـ و مطابق ۱۸۷۰ م و مرتبه دوم بعد از ۲۳ سال در سه ۱۳۱۰ هـ ق مطابق ۱۸۹۲ م ، در آمده حین بحث از گزارشات سید پاشا باین موضوع اشاره خواهیم کرد

سید در ابتدا با ابوالهدی دوس و رفیق بود . روزی هردوی

پاریس بار بیان (۱) درباره اسلام و علم مباحثاتی بعمل آورد . بنا  
 بدرخواست چرچل و سالزبوری که وی را عرص بیان نظریه اش درباره  
 مهدی سودان دعوت کرده بودند عازم لندن شد و از آنجا به پاریس  
 بازگشت از پاریس با بدعوب ناصرالدین ، شاه ایران به تهران رفت  
 شاه وی را بوزارت حربیه گماشت . مردم ایران وجودش را گرامی  
 داشته گرویده افکارش شد ند . شاه ازین وضع ترسیده سیاست خود را  
 در مقابل وی تعیین داد . سید هم به عزم سلطان پی برده به بهانه بیماری  
 اجازه سفر خواست . از تهران به مسکو و از آنجا به پترزبورگ رفت .  
 سید بهرجائیکه می رفت مردم را بخود جذب می کرد همه مشتاقانه  
 بدورش جمع شده تحت تاثیر افکارش قرار می گرفتند .

در سال ۱۸۸۹ م و قهیکه سرگرم بازدید از نمایشگاه پاریس بود  
 با ناصرالدین شاه ملاقی شد . شاه با سید از راه ملاطفت پیس آمده  
 و اطعمیاننش را نسبت بخود جلب کرد ، از پاریس همراهی شاه به تهران  
 بازگشت و دوباره متولی منصب سابق خود شد . در بهران افکار  
 مشروطیت را میان توده پخش می کرد شاه دوباره بوی بد بین شد . سید  
 اجازه شاه بزیارت شاه عبدالعظیم که در بیست کیلومتری تهران واقع  
 است و مردم آن ارادتمند سید بودند رفت از حرم و قدسیت آن مکان  
 استفاده کرده مردم را علیه شاه تحریک می کرد و آنها را با اصلاحات  
 میخواند . شاه این وضع را تحمل نتوانسته بواسطه قوای نظامی سید  
 را که در بستر بیماری بود بطرف ترکیه تعین کرد .

سید وارد بصره شد و اتفاقاً در آنوقت عبدالحمید امیدی را بوسی  
 طرابلسی ، قاضی بصره بود . وی روایت می کند که در بصره مقاله مرا  
 که در « نیات » راجع سید نعمان « جمال الدین افغانی است یا ایرانی »  
 نوشته بودم ، سید داد . درین باره بعداً صحبت خواهم پرداخت ،

۱) Renan (۱۸۲۳-۱۸۹۲م) دانشمند و نویسنده مشهور

فرانسسه . « سرجم »

به تن کنیم» که گویا درین کلامش کمابیش با آقای صیادی (ابوالهدی) که به بلندترین رتبه های دولتی رسیده بود اعتراض کرده است.

\* \* \*

بعد از ورودم ناستانه قیل ازینکه با سید افغانی تماس بگیرم چشمم بر مرد بیگانه ای افتاد که دارای مظهر جذاب، چهره دلکش بدن گوشتین، قامت تقریباً کوتاه، روی گندم گون، و گونه های کم گوشت بوده موی سیاه و دراز تا نرینه گوش داشت. لباس علمای ترک رانته می کرد جامه اش دراز نبود. آشفتگی، دسارش با علمای آستانه فرو داشت — بعد آفهمیدم که وی سید افغانی بوده است. سیخواسم وی را ز یارب کم یکی از آشنا یا یم که از تجار سوریه بود با ملا حظه علاقه من نسبت به سید حکایت کرد که: کسیکه بواز وی ستایش میکنی راحع بوی در یکی از محافل آستانه شنیدم که می گفتند: وی به «کاغد خانه» بسیار رفت و آمد می کند در تفرجگاه کاغد خانه طایفه ای عجر (نرکان ایشان را جنگا نه می نامند) در چبری هازندگی می کنند. همیشه شیخ جمال الدین با آنها نشستند صحبت می کند. من گفتم: البته قصد سید جمال الدین از این نشست و گفتگو با مردم سلسلی آنها بوده و می خواهد ز ننگ غم را از دل آنها بزداید تا جر اسخن من پسند نیفتاد. و در تقبیح این عمل جمال الدین اصرار می ورزید. می گفتم: رف و آمد درین چبری ها و نشستن با اهل آن از قدر و قیمت وی می کاهد. ولی من در جوابش گفتم که سید افغانی خوی فیلسوفانه دارد از نشست و گفتگو با آنها صبرش آرام میشود. نرد آنها می رود که باوشان انعام و بخشش تقدیم دارد. او شان را احترام می کند بلکه آرام یا بند و بانها می آموزاند که آنها نیر مانند ثروتمندان اصحاب عزت و جاه و سلطان از افراد بشر هستند و برادر آنها میباشند و تفاوتی در میان نیست سید آنها را فراموش نکرده است. افغانستان — وطن سید — در پهلوی هد واقع

شان را دیدم که از درب خانه ابو الهدی میخواستند بگادی نشسته  
 ما بین پرونده هر یک دیکری را قسم می داد که بطرف راست سوار شود  
 ولی آن دیگر قبول نمی کرد با اندازه که آواز قسم آنها را بر دم اطراف  
 شان می شنیدند ، اگر چه سید ، بچین مسایل تشریفاتى اعتنائى نداشت  
 ولی به مراعات رفیق حدیثش ابو الهدی این عمل را انجام می داد .  
 رفاقت ظاهری آنها چندان دوام نکرد ، بظاهر جایگزین اخلاق واقعی  
 شده نمیتواند ، طبیعت اصلی هر کدام در مقابل دیگر آشکار شد ،  
 عداوت و بدبینی میان شان بروز کرد حتی که یکدیگر را طعمه و طنز  
 می گفتند ، ابو هدی افعالی را طعمه میداد که مازید رائی اسب ،  
 استاد س شیخ حسین طرابلسی مولف رساله حمیدیه حکایت می کند که:  
 در مجلسی همراهی شیخ ابو هدی نشسته بودم . یکی از حاضرین از  
 زبان سید افعالی نقل می کرد که یکی از علما و مستشرقین اروپائی  
 آیات قرآن را حسب موضوعاتش تبویب نموده و آیات متعلق به یهود ،  
 نصاری ، طلای ، میراث ، حیت و دوزخ را هر کدام در باب مخصوص  
 خودش وضع کرده است . راوی زیاد کرد که این کار مستشرق  
 اروپائی سید را پسند آمده و آبرو تحسین کرد . استاد س شیخ حسین جسر  
 سی گوید ابو الهدی صیادی از شیخ این خبر برآشفت و گفت این  
 عمل کفر است و پسند آن هم کفر میباشد .

پسند از جناب بدیع بیک ، سید اعظم ، که از گزارشات روزگار  
 عبدالحمید در آستانه بحوبی آگاه است شنیدم که می گفت : سلطان  
 عبدالحمید سید افعالی را (قاضی عسکر) مقرر کرد . نشان ها و یونیفورم  
 لازم را نرد سید حاضر و او را از اسر سلطان جبرگر دند . از وی  
 خواستند نادر حاجگاه معین رفته لباس و یونیفورم را به تن کند . سید  
 بقاصدان سلطان گفت که : - به سردارم سلطان نکوئید که بهترین  
 رتبه ها نزد جمال الدین رتبه علم است . بعضی ها اضافه می کنند که  
 سید بقاصدین سلطان گفت : «من نمی خواهم مانند قاطر حابه بزرگش

بخت می بودی آوازه نیکت جهان را برمی کرد. بسیاری از زنان گاخ نشین هستند که ابداً بهای حسن جمال، عقل ذکاوت و شرافت تو نمی رسند. من شدیدا بر جوانی ات افسوس می کنم که چرا درین جای که مردمان او ناش و هرزه رفت و آمد دارند سپری گردد. حتماً این مردمان بی ادب و بی تربیه بر تو توهین خواهند کرد حتماً سخنان و بیس آمدناشا بسته او شان بر اخلاق و کرامتت لطمه ای وارد خواهد آورد. سینه همچنان بگفتار خود ادامه میداد که دو شیزه حق حق کمان بگریه درآمد. اشک بر رخسارش جاری شد از بستی فراتاد همراهان سینه گفتند: ما اینجا آمدیم برای اینکه خوشی و خنده کنیم یا اینکه غمگین گردیم و گریه کنیم؟ گفت: آیا می خواهید که گریه و بی را بحدیده تبدیل کنم. گفتند: زود باش! سینه بان دخترک متوجه شده بیای بطایفه و شوحی را گذاشت و کاهای بهان می کرد تا آنکه دو شیزه دوداره بحالت حمله و مستی آمد.

\* \* \*

سید در مسافرخانه که مهمانان دربار خلعت هم در آن بسر می بردند زندگی داشت من اجازه ملاقات گرفته بروی وارد شدم گروهی از فضلا و ادبا نزدش جمع بودند. سلاوی و ابراهیم ادهم که هر دو رعیم ادبای عرب در ترکیه در روزگار عبدالحمید بودند هم حضور داشتند از جمله کسانی که در آن هنگام نزد سید بیشتر رسد و آمد داشت سیاح مسلمان روس شیخ عبد الرشید ابراهیم بود و سید نسبت بوی توجهی خاصی داشت. هورس درحالی خود قرار نگرفته بودم که سید با من به صحبت و پرسش آغاز کرد. خود را معرفی و نسیم را بیان کردم و گفتم که نزد شیخ حسین جسر تلمذ کرده ام سید شیخ جسر را توصیف کرده و گفتم من رساله حمیدیه وی را وقتی که در بصره بودم بطالعه کردم - استاد من شیخ جسر درین رساله حقانیت و حقیقت دین اسلام را اثبات و در رد مستکرین دین اسلام، دهری ها و داروینست ها به تفصیل بحث کرده بود - من از زبان همین استاد

است . سید در رفت و آمدهای مکررش به همد نظام طبقاتی و بدبختی آنرا بچشم سر مشاهده کرده است . پس گویا وی با همیشگی با این بیچارگان و بخت پرگشگان میخواهد نظام برادری و انسانی را با آنها بهان کند آن نظامی که اسلام و پیغمبر اکرم (ص) گفته است (ای مردم پروردگار شما یگانه و پدرتان یکی است) عقل فیلسوف مانند عقل تاجر نیست فیلسوف میخواهد در اعماق قلوب مردم راه یابد و با سرار پوشیده آنها پی برد عجز طمعه از مردم هسته زندگی و حیات خاصی دارند . دارای افکار عجیبند داستان ها و نوادر قصص آنها قلب سید جمال الدین راتسلی می بخشد . و از حسرتی وی که در مبارزه با شاهان مستعبد و ظالم و ساقشده با علمای کذب منسجم شده میگذارد . قصه رفت و آمد و صحبت سید با عجز با آن قصه اش - که از وی چنین اقامت در قاهره حکایت می کند - میماند که می گویند : جمعی از مریدان و شاگردان سید میخواهند خاطر وی راتسلی بخشد و با وی مطایبه کنند گفتند : دو شیوه ای بسیار زیبا ، هوشیار و مؤدب اروپائی در میخانه محله از یکبه هست که با دست خود به مردم شراب تقدیم می کند . سید گفت ، بیا بید نردش برویم . مشهور است که سید هیچگاه بحرام نزدیک نمی شد و راوی این داستان نیز از نوشیدن پیر نرد دختر چیری نگفته با آنکه بعضی از علما نوشیدن پیر را حایز شمرده اند زیرا شیراز شیره انگور گرفته نه شده و اندک آن باعث مستی نمی گردد ( چنانچه گفته اند ) .

سید اعمانی بادوستان نزد دختر رفتند وی آندختر زیبا را بوسیله دوستان دید و جوپای اسرارز بدگی و مکتوبات قلبی وی شد . اندکی بعد گفت آیا میخواهید که این دختر را بگریه آورم . مرا هانش در حالیکه از سخن وی در تعجب بود بد گفتند آری . سید موجه دختر شد پس سخن آغاز کرده گفت من خیلی تاسف می کنم که تو با این حسن و جمال و دکاوت چنین حیاتی بسر میبری و عمرت بهدر می گذرد تو با این اوصاف خجسته ای که داری باید بهمان اندازه سعید و نیک

دلیل را هم بپذیریم. من—در اینجا—باید علاوه کنم که قدر و سربل روزنامه نگار در آن زمان رأی استاد بن جسر را نائید می کرد. حتی شیخ ابوخطوه قاضی شرعی بزرگ در مصر در مسئله ازدواج حکمی صادر کرده و فتوای داده بود که روزنامه نگار کهو دختر اشراف نیست. روزنامه نگاران مصری از این فتوی قیامت برپا کردند قاضی را محکوم و فتوایش را تضحیح نمودند. بهمه حال اگر چه این عمل قاضی مصری طرف نائید اغلچیت دانشمندان نهیست ولی با آنهم برای شیخ جسر دلهلی علیه العانی شده میتوانست.

شیخ حسر مصلح دقیق و بار یک بود ولی با آنهم در طول زندگی محافظه کار و محتاط بود مهم ترین چیزی که من از وی استفاده کرده ام در دوران جوانی ام بوده و میتوانم آنرا ذیلا خلاصه کنم:

از تلمذ نزد پدرم چهن آموخه بودم که بهمه چیزها نیکه در کشت و نگارشات قدما آمده باید بدون کدام شک و تردید تسلیم شد و آنها را بدون چون و چرا تصدیق کرد اما از استاد جسر آزادی فکر و انقاد را یاد گرفتم و دانستم بخصوص دیسی که آنرا به میراث آموخته ایم همه یکسان نموده در میان آنها صحیح و غلط، معقول و غیر معقول وجود داشته و امکان دارد که با قرآن و سنت نموی مطابقت نداشته باشد پس باید توجه شد صحیح را از غلط حد ا کرد و میتوان درین مورد دو طریق را پیش گرفت: ۱—در سند روایت و حدیث تحقیق کرد. ۲— صورت امکان و عدم امکان حدیث را باید معینید.

این حلدون هم در کتاب اول مقدمه آنجا که تمدن را شرح می دهد چهن می گوید: تحقیق یک خبر با اساس معرفت طبیب عمران صورت گرفته میتواند و همچنین با معرفت طبایع عمران طریق و ائق برای معرفت معدن و کذب اسب و این روش بر تمیز خبر از طریق تعدیل رواب مقدم تر است.

گویا استاد ما شیخ جسر هم نظریات این حلدون را اما تشریح می کرد

شنیدم که گفت: هنگام وجود جمال الدین در آستانه همراهی وی در مابین در اداره حاجی علی بیگ - یکی از باوران بزرگ - ملاقات کرده و قبل از آن دیگر سید را ندیده است .

بهر صورت افغانی رساله حمیدیه تالیف استاد را مسود اما حریده طرابلس - را که بتازگی (۱۳۱۰ هـ ق) به نشر آغاز کرده بود انتقاد کرد . مد پرسشول این حریده یکی از معزین طرابلس بود میخواست آنرا هر چه بیشتر ترویج دهد، از آن نفع گیرد و حکام را از خود راضی کند . احازة نشر آنرا واسطه شیخ جسر گرفته بود از بصحبت شیخ حسر در صفحات اول جریده سر مقاله های مطولی در باره دین اخلاق و اجتماع با مصای مستعار می نوشت استاد شیخ جسر حکایت می کند که سید هوی گفت : این چه معنای دارد که جریده شما (طرابلس) کهر و ایمان را بهم جمع کرده . صفحات اول آن مردم را به حیر و صهیبت و مکارم اخلاق تشویق می کند و صفحات دیگر آن از تملق و چاپلوسی و نفاق پر است (افغانی از تملق سحت متعبر بود) . استاد روایب می کند که من ظروف و مقتضیات و تب راعدر آوردم و گفتم در کشور ما جریده ای که یک اندازه نرمش و با حکام به جاسله نداشته باشد دوام کرده نمیتواند مد بر جریده هم روی این ملحوظ باین سیاست دست زده اما افغانی معذرت برا نپذیرفت .

استاد می گوید : من از افغانی خواهش کردم با آواز نرم تر با من صحبت کند تا مردم مابین نفهمند که من روز نامه نگار هستم . افغانی بر آشفت و گفت : چرا از روز نامه نگاری ننگه داری ؟ روز نامه نگاری شغل شریفی است من خودم هم روز نامه نگار بودم و در پاریس جریده نشر می کردم (مقصودش عروة الوثقی بود) شیخ حسر می گوید : من اختلاف را دلیل آورده گفتم : اشخاصی که مثل من بعلم دین اشتغال دارند روز نامه نگاری قدر شان را در نظر مردم می گاهد . و طبعاً افغانی این



وی صورت نگرفت .

و رود دیگر سید بلندن جهت سیارزه نانا میرالدین شاه بود کدوی را از شاه  
عبدالعظیم - هگام بیجاری این - نه ترک تبعید نموده بود . سید در لندن  
علناً و بصراً حب در تبعید شاه سخن می گفت و معا یب وی را آشکارا مردم  
برسی شمرد بسیار سعی می کرد که نمرت انگلستان را علیه شاه برانگیزد  
می گفت : شاه در ظلم و حمر مردم افرات و طعیان می کند . اولیا و اشراف  
را تحقیر می نماید - کرسی وزارت را بحوانان نادانی سپرده که ایران  
را بخرابی سو می دهد و البته شاه همه ای این کارها را با سند انگلستان  
انجام می دهد . اگر انگلستان وی را درین کارهای ناپسندش تا نید نکند  
و عدم پشتیبانی خود را از وی اعلام دارد - شاه دیگر برین کارها جرئت  
نکرده ، ایران از برهادی خواهد رهید و امنیت در آن برقرار خواهد شد  
سید پیوسته می کوشید که ، در وقت اقامتش در لندن ، قهر و غضب  
انگلستان را علیه شاه و وزیر جوان او برانگیزد . این آرزوی خود را  
بواسطه نشر مقالات در حرائر و سخنرانی در کفرها و رسها بر ورده ساخت  
تا چنانکه انگلستان از شاه متفرشده و از قد روسرانش نزد مردم انگلیس  
کاست

شاه از همگی فعالیت های سید آگاه و سخت ناراحت بود و بخواست  
بهر طریق که میشود از سرسید رهائی یابد . نامه ای همدست سفیر خود  
سید فرستاده و از سفیر خواست که با سید از در لطف و نوازش پیش آید  
و بعدش مصطفی (ص) وی را قسم دهد که از مبارزه علیه شاه و بدگویی  
وی دست بردارد . و در مقابل هر چه که سید بخواهد برایش تقدیم  
دارد . و قهیکه سفیر حواهنش شاه را بوی عرض کرد سید گفت : « من  
دیگر چیزی نمیخواهم . فقط بخواهم شکم شاه را پاره کند . وحش  
را بکشند ، و در قبرش بگذارند »

من همگی این داستانهای « را که فوقاً بیان کردم » از زبان گویای  
خود استاد افغانی شنیده ام . وی بسیار فصیح و خوش بیان بود از سخنر

و هم از وی دقت و باریک بینی را آموختیم و دانستیم که نباید هر معقول و غیر معقول را بدون سنجش پذیرفت باید همه را بعین قرآن و سنت و طریقه عمران مسجد (الله الذی ازل الکتاب بالحق و المیزان) اما پدرم که تربیت یافته از هر بود بمن اجازه این طرز تفکر را نمی داد. تماس ها و اتصالات با سید افعالی و تعمق در فلسفه وی مرحله سوم فکری را پرویم گنجد. در این مرحله آموختم که باید اول از همه در فهم و درک صحیح نصوص دین در پرتو قواعد لغت و بلاغ سعی و ارا مطابقت من و احکام قرآن با کتاب و سنت اطمینان حاصل کرد. بعد از آن در بیان و شرح آن حکم موافق فهم خود - ولو که مخالف نظریه دیگران هم باشد - جرات بیخروج داد.

این طرز تفکر را در مرحله اول، ارگنار و مقالات سید افعالی از عروه الوثقی اقتباس و بعداً در مرحله دوم از نوشته های وی و شاگردش محمد عمده فراگرفتم

بهمه حال اساساً اصلاحات دینی عبارت از فهم و درک درست و تفسیر نصوص دین با سناد و قواعد زبان و بلاغت بوده و باید در پیش احکام صحیح و معقول دین بین مردم حرآب بیخروج داد و بصراحت احکام صحیح را به مردم بدون ترس تبلیغ نمود. و احکام باطلی را که بعداً داخل این احکام شده کنار گذاشت.

سید افعالی بهانه گشته خودش سه بار بلند سفر کرده است از جمله وقتی که بعزم سمرقند از آنجا سی گذشت پانزده روز در آنجا توقف کرده حکومت انگلستان میخواست و بی رادار ضمن همین یک به سودان جهت خاموش کردن شورش محمد احمد که خود را مهدی میخواند و انگلیس ها را سخت بیم ناک ساخته بود فرستاد سیدی گوید که من از این اقدام انگلیس بسیار خوش شدم و گفتم خوب است که فرصت بر ایم بیسر شود تا سودانی ها از نزدیک ملاقات کرده و درباره آزادی مصر و خود سودان با آنها صحبت کنم. ولی نسیم درگذشت مهدی سمر

بر آن مردم بادستار سبز می‌دیدند یکشخص مقلدس وار درویشان هند گمان می‌کردند و فکر می‌نمودند که عیدان هسبم و اسرار آینه را خپر می‌دهم . ( سید می‌گوید ) من آنوقت فکر کردم که موضوع یک مسئله حسابی خواهد بود . زیرا اگر کشتی غرق شود هیچ یک از آن مردم را نخواهد دید و اگر از غریب نجات یابد بچاکی و قداست خواهد نمود روزی نکاهی زیر آزی شهیدم که بما حکایت می‌کرد : دورایی یکی بدیگرش نصیحت می‌کرد کی : برادر چرانمار نمی‌خوانی . نماز فلان قدر و ثواب دارد . و قدر و منزلت نماز گرار چین و چنان است اگر تو چهل روز نماز بخوانی دیگر هرگز مقدر نخواهد بود که نماز ترک کنی . رفیقش در جواب : اگر تو هم نماز را چهل روز ترک کنی دیگر هرگز مقدر نخواهد بود که نماز بخوانی هم نشینان وی را شهیدن نکاهی شهیدند . سید وقتی برای ما حکایت می‌کرد که : حکومت امریکا سفیری نه چین فرستاد سهرسید کور میخواست از راه هند وارد چین شود . ولی مدتی در هند اقامت گزید . در اثر نشیب و برخاست و صحبت با مسلمانان قلبش باسلام گرائید و مسلمان شد . بهخواست اسلام را میان مردم امریکا هم پخش کند .

سفیر امریکا از قدر و منزلتیکه سید افغانی در آستانه داشت حیر شده نامه ای به شهزاده فاضل پاشای مصری فرستاد و وی را از عزم خود آگاه ساخت . در داخل پانک ضمیمه نامه فاضل پاشا نامه دیگری بسید جمال الدین نوشته بعد از شرح تر نامه اش را سید خواسته بود که خود راهمراهی وی آماده سفر امریکا کند

نامه سوم هم بجمعیت اسلامی در لیورپول گسیل داشته آن جمعیت را هم از قصد خود مطلع ساخت . رئیس جمعیت اسلامی لندن کور ، عبد الله ولیم ، نامه ای به فاضل پاشا ، ضمیمه آن نامه دیگری بسید فرستاده سید را باین سفر تشویق کرد . وی از سید خواست اول لیورپول برود تا هیئت اسلامی از علمای با کمایت بریاست وی ترتیب دهد . فاضل پاشا همه این نامه ها را بسطان عبد الحمید تقدیم داشته از وی

انی مانده نمی شد سوال هیچ کس را بی جواب نمی گذاشت . در امور شوخی و مطایبه هم مانند بستانی بود که هیچوقت بلبلان را از نغمه سرائی حاموس نمی شنید و بوی دلکش گلهايش بهر سو پخش می شد .

قبل از اینکه با سید افغانی ملاقات کنم . فکرمی کردم که وی مانند کسانی که خود را فیلسوف میخوانند ترشروی ، کم حرف و خاموش بوده بسوالات مردم جواب کوتاه و غامض خواهد گفت . سبحان و نوشه های غامض داشته بعضی و مفهوم کلاسش همیده نخواهد شد . اما فیلسوف را افغانی چنین نبود وی دارای چهره تا بناك پشانی کشاده ، چشمان برای بود . وقتی که نکه ای از هم نشینان من می شنید تبسم لطیفی بر لبان من نقش می بست . مریدان و شاگردانش وی را دوست داشتند . مردم را بخود جذب می کرد . ازین جهت شهر من دین مردم پخش گردید .

استاد عباس محمود العقاد حکایت می کند که یک نفر معترض خواب سعد زغلول را اشارات نشان داد که حزب وفد ( ۱ ) در انتخابات پارلمان کامیاب خواهد شد . سعد زغلول گفت این بمشرا را پیشگوئی این کدام نقصی نخواهد کرد . اگر وفدی های ناکام شدند کسی از ما وی را دیده نخواهیم توانست و اگر ، بالفرض ، کامیاب شدیم در انصورت مردمان آمده مزدگانی و انعام خواهد خواست . سعد زغلول دوام داده می افراید : سید جمال الدین افغانی حکایت می کرد که وقتی با جمعی از مردم در کشتی سفر داشت از قضا دریا توفانی شد زبان ، اطعمال و کم دلاں بسیاری لایه و داد بر یاد را گذاشتند ، سید افغانی می گفت که چون مصطربا و پریشانی آن گروه را دیدم بطرف شان شتابتم و گفتم که این کشتی هرگز در سمرقن نخواهد شد سبحان خود را با قسم و سوگند تأیید می کردم وی یعنی سید جمال الدین ، می گوید بعد از آن واقعه وقتی

(۱) الوفد یکی از احزاب سیاسی در مصر بوده و در - ۱۹۲۳ - تأسیس شده ز عیم آن سعد زغلول پاشا بود . بعد از اعلان جمهوریت در مصر ( ۱۹۵۲ م ) منحل شد « مترجم »

دو شنبه یا این کار چند دفعه تکرار شد. به حاجی علی بیگ (سریاور) گفتم که دیگر نخواهم آمد. وی می‌افزاید: بهر صورت با سلطان ملاقات کردم. چون دو سده اردین بوده و در نشر آن می‌کوشید وی را سرودم. گفتگوی ما - در مورد سفرس - با به طلب سفیر قبل الذکر به امریکا - به بدر از کشید عنقریب این سفر صورت می‌گیرد ولی سلطان از آن پشیمان شد و گمت بهتر است ترا جهت حل و فصل بعضیم مسائل و مصالح عالیّه دولت نارو با اعزام داریم اما بالآخره از همه آنها صرف نظر کرد و بسید گفتم چون بی وطن هستی میخواهم آستانه را برایت وطن سازم.

واقعاً چنانکه پیشتر یاد آور شدیم سلطان از سید هراس داشت و از عظمت و صواب وی می‌ترسید. البته برای وی بهتر آن بود که سید در قفس محبوس باشد اما اینکه سلطان میخواست آستانه وطن سید باشد در نزد سید کدام مهمومی نداشت زیرا هر قدر بهای کشور اسلامی زیاد و وساحت آن گسترده باشد. هر ده و هر قریه آن. وطن هر فرد. مسلمان خواهد بود. مردم آن دیار برادر و حکومت آن مسلمان گفته مسلمان در همه امور با آنها همواسنت حق دارد در سیاست آن منطقه دست بزند و با نقاد از رما مدارا نش قیام کند مردم را با سر معروف و نهی مسکر دعوت کند جمال الدین نیز چنین بود در افغانستان افغان، در ایران ایرانی، در هندوستان هندی، در حجاز حجازی، در مصر مصری و در ترکیه ترک بود و قتی که وی را از وطن سوال میکردند جواب می‌داد: چون مسلمانان امروز بی وطن هستند من هم وطنی ندارم. البته قصد سید آن بوده که چون بیگانگان بر مسلمانان مسلط هستند پس آنها در وطن خود غریب و مسافر گشته میشوند.

واقعاً استاد بن افغانی در زندگی خود و سیاحتهایش در دولت‌های اسلامی رمز وحدت کشورهای اسلامی بود بررگترین هدی وی بنای یک کشور بررگ اسلامی بود تا همه ملل اسلام در زیر پرچم جمع شوند، ولی ستاسمانه هیچیک از سریدانش جرمحمد عبده راه وی را پیمو ده

در باره مشوره حواست. اما سلطان عبدالحمید مابع این سفر شد « تا ما دا  
گوهر از صدف جدیدش خارج شود.» خوب یاد م‌ن‌سب که آیا این عبارت  
(مبادا گوهر از صدف جدید خارج شود) را سید گفته یا خودم آنرا ما حتم  
بهر صورت گوهر عبارت از جمال الدین و صدف جدید عبارت از آسمان سه  
است که سلطان سید را با نوحا خوانده و جای داده بود تا دوستش شاه  
ایران را - چنانچه که قبلا یاد آور شدیم - از حملابوی آرام سازد.  
چگونه سلطان سید را اجازه سفر می‌دهد در حالیکه او سید اند که سید در  
امریکا اجوال آستانه و گزارشات شجر ما بین را نشر خواهد کرد. البته  
این همه برای سلطان ناخوش آید خواهد بود - انسان از واقعه دیگر پند  
می‌گیرد .

عبدالله ندیم مصری دعوت سید را از طرف سلطان از جمله افتخارات  
و اعمال پسندیده سلطان می‌داند وی می‌نویسد: - سید در کشور های  
مختلف سیاحت پرداخت با مردم در آمیخت به مطالعه تاریخ گذشته.  
حاضر و معقولات همت گماشت، در میان فضلا و اقران خود طای بود... همه ای  
اینها باعث شدند تا سولای ما خلیفه برگوی را باستانه دعوت کند و  
شامل علمای خاص دربار نماید... تبحر به سیاست و دقت که از فضلا  
و خصا نل حمیده - سید برگوی را اقا بل همنشینی با شاهان گردانید.  
عبدالله و لیم انگلستان در انروزگار بدین اسلام مشرف شده و جمعیت اسلامی  
را در انگلستان تاسیس کرده بود. از سید راجح بوی سوال شد که آیا او  
را دیده و نظرش در باره وی چگونه است؟ سید و لیم را ستود و گفت: وی  
در کارش موافق است. افزود: وقتیکه در لندن بودم مد کور نامه ای برایم  
فرستاده برانه لیور پول دعوت کرد. من هم کوشش کردم تا بدعوتش  
با سیخ دهم ولی چون سلطان مرا باستانه حواست نتوانستم به لیور پول بروم.  
سید رو ایب می‌کند که روزی اجازه حواستم تا به ملاقات سلطان  
بروم روز پنجشنبه برای ملاقاتم تعیین گردید. چون پنجشنبه آمدم گفتمند:

داشت. از سفر حجاز بازگشته عازم وطنش افغانستان بود بهر صورت مرزا سید راتوهین کرده و سخنانش را به قاریت رد می کرد، روزی سید بروی خشمگین شده گفت دیگر بمنزل من میا! اما مرزا بسخن سید اعتنائی نکرده پیوسته نزد وی رفته همایش به مناقشه می پرداخت و کلمات ناشایسته ای در مقابل سید استعمال می کرد سید گروهی از جوانان شجاع افغان را جمع و همرا با چوب مجهر ساخت تا اگر بار دیگر چنین معامله ای از وی سرزند حسب اشاره سید اقدام کنند، باز هم وقتی که مرزا نزد سید آمد همچنان سخنان توهین آمیز بسید می گفت و اقوال سید را رد می کرد. سید حوصله اش سر رفته با سهلی بروی مرزا باثر گویند مردان سید هم که منتظر فرصت بودند بروی ریختند. وی را بروی، حوانانیده با چوب زدند تا اینکه خوبی از بیضی و دهانش جاری شد. وی زاری می کرد و اجداد سید (پیمبر (ص) و حسین (رض) را شقیع می آورد تا از وی دست بردارند وقتی سید از وی دست کشید خود را کشان کشان به انگلیس ها رسانیده قضیه را برایشان بیان کرد. انگلیس ها نیز او را سلامت کردند و گفتند تو خودت مسئول هستی چون از دین او شان بر آمده ای چرا با آنها مجادله و میا حثه می کنی؟

سید مردان افغانی خود را اسر داده بود که هر گاه مرزا با فر را در قریه خود ببیند وی را بقتل رسانند. روزی مرزا راه دروازه یکی از کشیش ها دیدند. بدروازه خانه شتافته خواستند درون خانه در آید اما دروازه را بسته بودند. آتش حاضر کرده میخواستند خانه را با آتش کشند اما کشیش از خانه برآمده بنای زاری و تضرع را گذاشت و با جیل قسم خورد که دیگر مرزا را نمی گذارد بخانه اش داخل شود.

بعد از گذشت ایام هنگامیکه سید در پاریس بود گاه گاهی از مرزا حنا پرسیان می کرد ولی هیچکس از وی خبری نداشت. روزی سید

نموانستند و محمد عمده این امر را قبل از وقت دانسته نه تحقیق آن امید وار نبود. وقتی که همراهی جمال الدین در پاریس بود بسید پیشنها د کرد که از روزنامه نگاری دست کشد و از سیاست دوری جوید. و گفت بهتر آنست که در مدارس تعلیمی به تدریس پردازد ولی جمال الدین در جواب وی گفت: خاموش باش تو هم که دل هستی. گویا متنی هم وقتی که این شعر را انشاد میکرد بسید عصمانک بود:

«من بچیری - بزگی - سی اندیشم امارور کار مرا از همه شهرود یار  
تبعید می کند. هر قدر هدف بزرگتر بود مددگار کمتری شود.»

ای کاس افغانی امروز زنده می بود با اتحاد یه عرب را که نمساعی  
زعما ی آن تاسیس و فی الجملة وحدتی که سید می حواس در آن اعمال  
شده بچشم و سر می دید. الهه در وحدت و نیرومندی اعراب نیرومندی  
همه کشور های مسلمان بصبر است. خصوصاً وقتی که مردان با مداران  
آن متفق بوده در کار خود احلاص داشته باشند و فیصله نامه های آن  
آن اتحادیه را بروفق مقصیبات عصر تطبیق کنند.

وقتی در مجلسی که سید ابغانی هم حضور داشت یادی از برابراقر  
نمیان آمد سید ارااح بوی سوال کردند. سید سوانح مرزا باقرا  
چنین بیان کرده گهت: مرزا باقر وقتی که حورود در هند در سبک  
انگلیس در سن می خواند به مصر انیب گراژید اورا مرزا یوحنا  
می نامیدند. پسان ها بهیث ترجمان یکی از صاحب منصبان اردوی انگلیس  
مقرر شد. سید جمال الدین روایت میکند که وی رادر رندر بو شهر  
ایران - وقتی که قوای انگلیس ایران را اشغال کرده بودند - و همراهش  
ملاقات کرده است.

مرزا باقر بر بان فارسی و انگلیسی شعر می سرود و بر بان عربی را هم  
می فهمید در اشعار خود مولف رساله (حمیدیه) را همچومی کرد ولی مسلمانان  
بو شهر از ترس انگلیس متعرض وی شده نمیتوانستند. وی گاه گاهی نزد  
سید رفت و آمد می کرد ولی نسبت حرف های پوچ و بی معنای سید از وی  
متمهر بود و از صحبتش دوری می جست. درین هنگام سید بهیست سال



بمردان زیادمانند وی ضرورت داریم. وقتی مردم شیخ محمد عبده را می‌گفتند که در میان مسلمانان مانند تو دیگر کس پیدا نخواهد شد، وی اطمینان می‌کرد و می‌گفت این سخن شما قلبم را آزرده می‌سازد من متوهمم که در میان مسلمانان مردانی بهتر از من پیدا شوند که مصالح مسلمانان را فراهم ساخته از حقوق شان دفاع کنند و نیروی خدمت بیشتری وابه مردم داشته باشند.

این گفته محمد عبده گفته فخری را بیاد می‌آورد که می‌گوید: وقتی در منبری، خطبه می‌خواند و تبلیغ می‌کرد، در اثنای خطبه سر خود را پائین انداخته بدتی درنگ کرد. بعد سر خود را بالا نموده دو حالیکه برپوش خود دست می‌کشید این شعر را می‌خواند: «در شهر هیچ کس نمائده است من رئیس بدون سو و من هدم البتة این هم خود از جمله بلیات است»

\* \* \*

در یکی از مجلدس ششم که سید می‌گفت: مردم اروپا همه ادیان را مقایسه و مقارنه کرده پذیرش دینی اسلام را بر خود سهل تو یافته اند. بناء اگر اسلام بصورت درست با ایشان تبلیغ و فهاذه شود آنها خواهند پذیرفت ولی با آنها هم مردم امریکا نسبت بارو پائیان آسان تر بدین اسلام خواهند گرائند زیرا در میان مسلمانان و امریکائی ها کدام حقد و کینه مانند کینه که میان اروپائیان و مسلمانان هست وجود ندارد.

سید می‌گوید: بزرگترین وسیله جهت جلب توجه فرنگی ها باسلام قرآن است قرآن بزبان حال فرنگی ها را باسلام می‌خواند ولی وقتیکه آنها حال تلاکت با مسلمانان را می‌بیند از قبول اصلاح امتناع می‌ورزند. وی می‌آزاید: اگر بخواهیم که دیگران را باسلام بخواهیم و برای اینکه آنها اسلام را بپذیرند باید بدلیل و برهان با آنها ثابت کنیم که ما مسلمان کامل نیستیم و تعلیمات هالیة اسلام را بصورت همه جانبه کار نه بسته ایم.

نامه‌ای دریافت داشت. وقتی نامه را کشودد دید باضمای سرز را باقر است و نامه خود را به درود و سلام به پیغمبر اسلام آغاز کرده...  
 بعد ها با هم ملاقات و آشتی کردند سید گاهی وی را به ترجمانی هم‌رای شیخ محمد عبده بهار پس می فرستاد. روزی محمد عبده جهت مذاکره با سیاستمداران فرانسه پیرامون مالیه مصر بوا ریس رفت در اتسای مذاکره وقتیکه مرزا باقر سخنان او شان را ترجمه می نمود به مسائل اسلامی متعرض می شد و ایشرح سزایای اسلام می پرداخت ، این کار همیشه عادت وی شده بود ، شیخ محمد عبده حنده گمان پوی گفت : دعوت و تبلیغ را بوقت و جای دیگر بگذارد فعلا موضوع بحث ما مسائل متعلق بمالیه مصر است اما مرزا ، بسخن وی گوش فرا نمی داد و سر گرم کار خود بود .

مرزا همواره مردم را بدین اسلام دعوت می نمود ، پوستر های تبلیغی چاپ کرده بدروازه کلیسا ها استاد می شد و پوستر های دعوت خود را بدرد میکه بکلیسا می آمدند و یا از آن خارج می شدند توزیع می کرد وقتی یکی از ایرانی ها قصیده ای در مدح ملکه انگلیس ، و کنواریا سروده به مرزا باقر داد تا آنرا با انگلیس ترجمه کند. مرزا باقر قصیده را بشعر انگلیسی ترجمه کرد. انگلیس ها مبلغ پنجصد پوند به مرزا باقر انعام دادند ولی مرزا باقر از قبول آن امتناع ورزیده گفت : من از شما چیزی نمی خواهم بجز آنکه از مصر بیرون روید و از آن بکلی دست بکشید .

می گویند مرزا باقر سخت وقور و ناتوان بود حتی مالک قوت روزانه اش نبود مر حوم ایام آخر زندگی اش را ، مانند پارانفش سید افغانی و محمد عبده ، در نشر دین اسلام و سزایای آن بسر آورد. از اسلام دفاع می کرد مردم را بان دعوت می نمود و به مقایسه بین دین اسلام و ادیان دیگر می پرداخت (من گزارشات مربوطه به مرزا باقر را از زبان سید جمال الدین شنیدم ) .

ما آرزو می‌کنیم که در میان ما سید جمال الدین ها قیام کنند و

بالمعروف و یسعون عن المنکر و اولئک هم المفلحون .

ما جرو بحث‌های لفظی بقرآن بستیم و احکامی بر آن افزودیم که هرگز به نفع بشریت نیست و ابدآ وسیله هدایت مردم شده نمیتواند شرحها و تفسیرهای بر آن اضافه کرده ایم که غیر از اینکه تعجب مردم را برانگیزد دیگر فائده‌ای ندارد . آیا چه حاجت است که ما باین قول خداوند که می‌گوید : « و چی یومئذ یجهنم » یعنی « روز یکه دوزخ آورده شود » اضافه کنیم که « دوزخ با هفتاد هزار لگام آورده ، حاضر ، میشود هر لگام آن بدست هفتاد هزار مرشته میباشد . » ۱۹ این چنین زیادگی‌ها غیر از فساد دین و ترلز غلبه ناپایده‌ای نخواهد داشت .

چنانکه قبلاً یادآور شدیم ، فرق و تمیز نصوص و احکام صحیح دین از احکام جعلی و دخیل و جرأت تبلیغ نصوص صحیح ، قاعده نخستین اصلاحات دین را تشکیل می‌دهد . اما قاعده دوم اصلاحات دینی عبارت از اعتماد بر آن میباشد البته در نظر استاد افغانی هر چه که موافق قرآن باشد از قرآن هست مثلاً حدیث سواتر از حیث اثبات حکم و یا اجماع مسلمین بر امری مطابق احکام قرآن . و خصوصاً افعال پیغمبر (ص) ازین جمله بوده و در حقیقت تطبیق آن تطبیق قرآن هست . پس باین حساب تواتر ، اجماع مسلمین و افعال پیغمبر (ص) در مفهوم (قرآن یگانه) شامل میشود .

تنها قرآن وسیله هدایت و ارشاد مردم شده میتواند . اما آنچه را که از افکار ، آراء اجتهادات و استنتاجات بر آن استخراج شده نباید بحیث وحی بشماریم ، بلکه باید آنرا فقط بکنظر دانسته یکجا با قرآن آن را به مردم تبلیغ نکنیم زیرا در بنصورت بجز ضیاع وقت چیزی نصیب ما نخواهد شد . آیا ما مکلف نیستیم مردم را با سلام دعوت کنیم و ملت‌ها را بان بخوانیم ؟ آیا دعوت و تبلیغ از مردم بدون ترجمه تعلیمات اسلامی بزبان آن مردم امکان پذیر است ؟ اگر ما بخوانیم مردم بر ازیل را با سلام دعوت کنیم آیا حقیقت و جوهر اسلام را از بلای گفتار علمای اسلام و آراء مختلفه ایشان درک کرده خواهد توانست ؟

سید مزایای قرآن و تعلیمات عالیه آنرا بشرح و بسط بیان می کرد می گفت: اولین چیزیکه قرآن بما ارائه کرد آن بود تا بکنه حقایق با سلوب فلسفی بی ببریم. قرآن با ذکر ادات پرسش (چرا و بچه سیمب ۰۰۰) حس کنجکاوی مردم را برمی انگیزد و آنهارا مکلف می سازد تا بان سوال ها جواب معقول گویند که البته فلسفه جزاین چیزی نیست .

وی می گوید که از مزایای دیگر قرآن هست که عرب قبل از نزول آن چنان زلذگی برهم و درهمی داشتند که بشمار و فراوان بود . ولی مزایای اسلامی بعد از گذشت یکک و نهم قرن جهان را گرفته در علم ، فلسفه ، صنعت ، تجارت و سیاست از همه ملل جهان پیشی جستند . البته سبب این ترقی شگرف بجز قرآن چیزی نبود است . چنانچه در گذشته قرآن ، یگانه ، سبب هدایت و جلب مردم بدین اسلام بود در عصر کنونی هم از عهده هدایت مردم و اتحاد ملل بخوبی برخواهد آمد . وقتی سخن سید با بجا رسیده آه کشید و گفت : آری تصور از ما و مسئولیت بردوش ماست . ما بمعنی و بروح ارشادات و معانی قرآن عمل نکردیم بلکه فقط با الفاظ قرآن و با عراب آن مشغول شدیم گویا در آستانه قرآن درنگ کرده و بهمراهش قدم نگذاشتیم .

درینجا نظر عمیقی برگفته است اما ما افغانی می اند ازیم . سید می گوید « یگانه قرآن » و این اشاره برآن دارد که در مراحل اولیه اسلام مسلمانان ، مردم جهان را بواسطه یگانه قرآن هدایت و رهبری می کردند . چرا امروز با موجودیت همین قرآن بشریت را رهبری کرده نمیتوانند و حتی از هدایت خود عاجزند . آیا بسیار شگفت آور نیست ؟

سید افغانی ما را متوجه می سازد که در قلوب و دست های ما امروز قرآن تنها و مجرد ، نیست تا تطبیق آن برای ما آسان باشد و بسهولت بتوانیم آنرا بدیگران تبلیغ کنیم . نشر و تبلیغ قرآن از بزرگترین اعمال افغانی بود و برای هرکسی که قدرت دعوت و تبشیر را داشت این قول خداوند « ح » می خواند : « ولتکن منکم امدیدعون الی الخیر و یأمرون

مطابق بیده و چیدیت متناقض هستند .

ماخبر داشتیم که سلطان عبدالحمید میخواست یکی از کتبه‌ها را  
تصویر را بسید ازدواج کند و لصری با همه اثاثیه در تصرفش بگذارد .  
البته سلطان چندان پروای ازدواج جمال الدین را نداشت ولی  
میخواست وی را با ازدواج‌های بند کند تا بدین ترتیب تحت مراقبت  
چاسوسانش قرار داشته باد و مستشفا صبراندین شاه از شروی درامان  
باشد . ولی سلطان بدین هدفش رسیده نتوانست و بالاخره ناصرالدین  
شاه بدست یکی از هواخواهان سید جمال الدین قتل رسید .

سید افغانی راجع به دلیل جوهر فرد - جزء لا یتجزی - گفت اگر  
یک جسم کاملاً کروی را بالای جسم کاملاً مسطح بگذاریم جسم  
کروی بالای جسم مسطح فقط بر جوهر فرد - لا یتجزی قرار می‌گیرد و  
اگر بالای جزء لا یتجزی قرار نگیرد این دو جسم کاملاً یکی کروی  
و دیگر مسطح نیستند سید راجع به جوهر فرد و جزء دیموقراطی (۱)  
و فرق میان آنها به تفصیل سخن گفت . . .

سید افغانی در مورد پیروی فلاسفه اسلام از فلسفه یونان می‌گوید:  
اصلاً علمای قدیم یونان بوحدهت الوجود معتقد بودند . این عقیده  
با عراب منتقل شد که کتب یونانی را ترجمه می‌کردند . این عقیده  
میان اعراب تقسیم لاشعوری داخل شده است .

سید افغانی فلاسفه یونان را دوست داشت و هر که از ایشان  
صحبت می‌کرد می‌پسندید و در اینباره فلاسفه اسلام از آنها پیروی  
کردند خوش بین بود . رینان درین باره می‌گوید : « من وقتیکه با  
جمال الدین افغانی صحبت می‌کنم فکر میکنم که با ابن‌سینا و با ابن  
رشد صحبت دارم . »

علامه سلیمان بستانی روایت می‌کند که : سید افغانی را گفتیم که من  
مصروف ترجمه « الهیاده » هستم سید گفت : « من ازین کارت بسیار

(۱) منسوب به فیلسوف دیموقراطیس که یکی از جزء قابل بود .

باید بر فهرست کتب دینی نظر انداخته به اینهمه که کدام یک از موضوعات آن قابل تبلیغ بوده و تطبیق آن امکان پذیر هست . و کدام موضوع قابل تبلیغ نبوده و تطبیق آن ممکن نیست . پس از آنچه که قابل دعوت و تبلیغ نبوده و تطبیق آن ممکن نیست صرف نظر کنیم ، در نظر سید افغانی آنچه که قابل دعوت و تطبیق هست ، فقط قرآن ، میباشد . چنانچه در آخرین رساله خود که در ابطال نظریه دهری ها نوشته چنین می گوید : « بدون تردید دین یگانه سبب سعادت انسان هست اگر دین بر اساس امر حقیقی و بی شایعه خداوند استوار باشد و بنده را باطل جهان بر آن نیامیختد باشد هر آئینه پیروان خود را باوج کمال معنوی و مادی می رساند » .

سید تعلیمات اسلام را به درخت تشبیه کرده می گوید : اگر درخت نموی زیاد کند ، شاخ و برگ آن زیاد و انبوه شود ، میوه آن کم خواهد شد ، اگر باغبانان زرنگ باشد آنرا شاخه پری نموده صاف می کنند و شاخچه های اضافی آنرا نابود می نماید تا غذای که درخت دریافت می دارد به صرف شاخه های اصلی اش رسیده باشد و البته درینصورت درخت میوه مطلوب را بار خواهد آورد .

پس هم چنین مصلحتین هم باید توجه و دقت خود را بدانستن جوهر قرآن منحصر سازند و حیات پیغمبر (ص) را که تفسیر عملی قرآن بود درک کنند شعور مردم را به دار ساخته و با اساس تعلیمات مقدس قرآن آنها را هدایت نمایند . امروز ملت ها همه بیشتر اوقات خود را مصروف زندگی و حیات مادی می کنند و به ثقافت دین و تعلیمات روحی توجهی بسیار اندکی دارند . ما ازین فرصت کم باید استفاده اعظمی نموده بنام خدا در خدمت قرآن کمر بندیم .

این سخنان سید افغانی در دو حیطه اش اثر انفعال و تأثیر افعال را بجا گذاشت پارانش خواستند با مطایبه و شوخی افکار وی را اندکی آرام سازند یکی از حاضرین از سبب عدم ازدواج سید سوال کرد و دیگری هم راجع به جوهر فرد - نقطه - از وی استفسار نمود که البته هر دو سوال از حیث

سید در مسئله ازدواج شیخ علیش را مثال آورده است. چنانکه قبلاً ذکر کردیم شیخ علیش همواره بر سید افغانی و شاگردانش خشمگین بود و آنها را نمی‌گذاشت فلسفه خود را در ساحه از هر بحث کند ولی با آنها سید افغانی قهر و عصب شیخ مذکور را با سید فراح تحمل می‌کرد و از وی متأثر نمی‌شد گویا این تعصب و تشدد شیخ بادر نظر داشت شرایطی بود و وی یک چیز تعجب آور بود شاید برای امثال وی تسامح و مسامحه ناچدید آورانی مانند سید تعجب آورتر باشد.

بهر صورت چه‌زیکه سید افغانی از آن سخت نفرت داشت و آنرا تحمل کرده نمیتوانست خیانت و بازی با مسامحت بود هرگز ناآن سیاستمداران و زمامدارانیکه بوطن شان حیانت می‌کردند و مسامحت دولت شان را می‌فروختند از در آشتی پیش نمی‌آمد. مثلاً پیش آمدوی با حسن فهمی اقمندی شیخ الاسلام ترکیه — دریمورد بهرین نمونه میباشد. حسن فهمی اولین دفعه که سید وارد آستانه شد با سید به مقاومت برخاست و سید راه بهانه بیانی که در دارالعون ایراد کرد از آستانه اخراج نمود. سید افغانی هیچوقت این عمل حسن فهمی را فراموش نکرده بود. در همه رسائلی که نوشته خیانت وی را افشا و شرح کرده است. سید در یکی از رساله‌های که بعنوان «حکومت استبدادی» (۱) نوشته مشخصات حکومت استبدادی را بیان و آنرا نادیدگر حکومت چین مقایسه نموده است:

حکومتی طالب وقاصی و حکومتی رحیم و سهربان. حکومتی عالم حکومتی نادان، حکومتی شریف و حکومتی جا سوس... و در باره حکومت مطلوبه می‌گوید که مردان آن... چنین و چنان میباشد و میدانند که سعادت دول و استقلال کشور شان وقتی کامل شده میشود

(۱) این رساله در جریده مصر شماره ۳۳ بتاريخ ۱۲ صفر ۱۲۹۶ هـ ق و

مطابق ۱۸۷۸ م نشر شده است.

خورسند هستیم توکاری را انجام می‌دهی که باید عرب هزار و چند سال پیش آنرا انجام می‌دادند چقدر خوب بود که علمای که دور مأمون بودند به ترجمه‌ی ایاده مبادرت می‌جستند و لو که ترجمه آن اوشان را از ترجمه همه فلسفه یونان بازمی‌ماند.»

سید افغانی راجع بهدم ازدواجش چنین جواب داد: انسان در این دنیا مانند مسافری است که با تن عریان و پای برهنه دروادی روان است که پستی و بلندی و خارهاست. طوفان وی را در میان گرفته اما او در تلاش است که خود را ازین ورطه برهاند. اگر بردوش این مسافر، مسافر دیگری را حمل کنیم. نظر شما چه خواهد بود؟ شخص متزوج هم درین جهان چنین است. وی اضافه کرد: اگر من درین عمر (سید در آنوقت ۵۶ سال داشت) ازدواج کنم البته مردم تعجب خواهند کرد. و ازدواج من درین سن بدان مالد که شیخ علیش با شاگردانش دراز بکیه مصر رفته در سیخانه بشینند و گارسون را امر کنند که بفلان شیخ یک بوظل بیرو بان دیگر هم یک بوظل شامپانی بیاور. شیخ علیش، مغربی و از علمای ازهر و زهد و تقوی مشهور بود در امر بمعروف و نهی از منکر سخت می‌کوشید. بسید افغانی و شاگردانش خصوصاً شیخ حسن طویل یکی از علمای نیلسوف ازهر - چند ان خوشبهن نبودند همواره آنها را با عصبای خود از گوشه و کنار ازهر می‌رانند و نمی‌گذاشت صحنه پاک ازهر را با کفر ملوث کنند!

استاد من شیخ افغانی مجرد زندگی کرد و همچنان بود و پروردگارش پیوست در حقیقت فکر تاسیس یک دولت اسلامی نیرومند، مترقی آزاد سید را از (۱) ازدواج و داشتن فرزند باز داشته بود.

(۱) ایاز هورم کتبیة یونانی حاوی ۲۴ نشیده بوده و اخبار جنگی یونانی هارا بازگومی‌کنند سلیمان بستانی آنرا به عربی ترجمه نموده و در سال ۱۹۰۴ در مصر به طبع رسیده است «مترجم»



فرزندان خود را از مکتب‌های انگلیس خارج کردند و دیگران هم ازین راه بازگشتند .

سیدافزود : انگلیس‌ها برای آن کوشیدند مسلمانان رادهری سازند که به تجربه سیداسنند تبلیغات تثلیث‌دراوشان تأثیری نخواهد داشت و البته مساعی شان هم درین راه بی فایده بود . زیرا مسلمانان هم باکثر آنچه‌های که مسیحیان عقیده دارند مؤمن اند . مسیح و مادرش را از هر تهمت‌ی بری و پاک‌بی دانند .

برای آنکه نقش سهم سیدافغانی را در مبارزه با نیچریست ها واضح بر بیان کرده باشم نامه را که مولوی محمد واصل معلم سپورت مدرسه آگره حیدر آباد دکن بسید نوشته دیلا نقل می‌کنم :

### ۱۹ محرم سنه ۱۲۹۸ هـ ق

مولوی محمد واصل بعد از ادای سلام و احترام می‌نویسد . . . درین روزها از هر طرف هند اوده ، پنجاب ، بنگال ، سند ، حیدرآباد دکن صدای نیچر نیچر بگوش ها می‌رسد ، در هر شهر گروهی خود را باین اسم ملقب ساخته اند . و چنین معلوم میشود که تعداد آنان بمرور زمان خصوصاً میان مسلمانان — رو به تزاید است . من از اکثر طرفداران این گروه معنی و حقیقت نیچر را پرسیدم و گفتم برایم شرح دهید که نیچری ها چه وقت ظهور کرده اند ؟ آیا مادی آنها با اصول دین متعارض هست یا حیر ؟ آیا آنها می‌خواهند بد نیت جدیدی را پایه گذاری کنند آیا این عقیده جدید هست یا کهنه ؟ اگر عقیده قدیم است چرا با حال میان مردم پخش نه شده بود و اگر عقیده جدید است نهایه هدف آن چه خواهد بود ؟ ولی تا حال هیچکس بمن جواب کامل و کافی نداده است . لذا از جناب شما خواهش می‌کنم که حقیقت نیچر و نیچری ها را به تفصیل بما شرح کنید — والسلام . شیخ افغانی دہلا بجواب وی پرداخت :

دوست عزیزم اینچر نام طبیعت است و روش نیچریه روشی است که در قرون چهارم و سوم قبل المیلاد در یونان ظهور کرده است . هدف

که با دیگر دولت ها روابط سیاسی و تجارتی داشته باشد. این کار از عهده مردانی ساخته است که هارف، دانا و وطن دوست بوده باشند، نه اشخاصی مانند حسن نهی اوندی شیخ الاسلام سابق آستانه که دشمن وطنش جبرال «اگما تیب» سفیر روسیه را می گفت: «تو چشم را ستم هستی و پسرم حیدر چشم چرم می باشد» موضوع هوی الذکر را آقای مدح اوندی در کتابی که بنام «بأس الا انقلاب نوشته آورده است... الح

۴

سید افغانی رساله رسائی در ابطال نظریه دهری ها بر بان دری نوشته، فساد انگیزی های آنها را شرح داده ثابت کرده است که دین اساس ترقی و تمدن، و کفر مایه بر بادی است.

این رساله را شیخ محمد عبده نکمک محمد عارف اوندی ابو تراب خادم خاص سید جمال الدین بحرینی ترجمه کرده و در بیروت در سال ۱۳۰۳ ق طبع شده است. از سید در باره رساله اش استفسار نمودم و گفتم که سبب تألیف آن چه بوده و چرا آنرا با این اسم (نیچر یه) نامیده است؟ سید گفت: انگلیس ها بخاطر تحکیم سلطه استعماری خود می خواستند مسلمانان را در هم کوبند و البته اسلام را بکانه عقیده میدانستند که بمسلمانان درس عرت و استقلال می دهد و نه پیر وانش می آموزد که باید وطن شان آزاد و باشان و شوکت بوده باشد. این را جزء فطرت مسلمانان دانسته و گفتند معنای عقیده از نهاد آنان آنگاه ممکن است که عقیده اسلامی شان متزلزل گردد. آنها این را نسبت به نشر عقیده تثلیث مہمان مسلمانان مؤثر تر دانستند. این گونه عقیده و اتحاد را با انگلیسی نیچر می گویند (۱). انگلیس ها هدف خود را تا اندازه ای بواسطه افتتاح مدارس در اطراف هند میان نوجوانان پخش کردند. اما واقعاً که این رساله نشر و به مردم پخش شد اکثر مردم

(۱) مردم عوام نیچر را باین معنی میدانند ولی معنی اصلی آن طبیعت

ای کاش بهری ها میلیون ها پوند را که سالانه در سالگرهٔ میلاد برای خود خرج می کنند آنرا در نشر احکام دین اسلام میان آن قبیلهٔ جا هل مصرف نمایند. وی در شرح نهجری های هند و اهداف آنها گفت که نهجری ها برای نشر آید یا لوژی خود و گمراه ساختن مردم می گویند ابراهیم، موسی، عیسی و اکثر بزرگان عالم نهجری و دهری بودند.

سخنانیکه سید راجع به نهجری ها گفت مرا به یاد گروهی که خود را در شرق نزدیک ماسونی میداند انداخت. گفتم در کشور ما نهجریست ها نیستند ولی طایفه دیگری هست که خود را ماسونی می نامد و هواخواهان این طایفه نیز می گویند اکثر مردان بزرگ تاریخ ماسونی بوده اند. میخواهم بدانم ماسونی و اهداف آن کدام است؟ سید در جوابم گفت: ماسونی اول بار در اروپا بخاطر درهم کوبیدن قدرت پاپ ظهور کرد. من گفتم پس ماسونیت عبارت از مسیحیت است یا چطور؟ آیا میان ماسونیت و مسیحیت کدام فرقی هست؟

سید فرمود: چنانکه پیشتر گفتمم غرض از ظهور ماسونیت مبارزه با قدرت پاپ بود ولی وقتیکه هواداران ماسونیت مبادی آنرا وضع کردند چارچوب آنرا فرایخ تر نمودند تا هر که را که خواسته باشد، از غیر مسیحین هم، بآن دعوت کنند و اگر کسی بآن مبادی کردن نهاد از اعمان او شان گردد. بدین اساس ماسونیت یک فرقه یا گروه سیاسی میباشد به جمعیت دینی. مبلغین ماسونی اعتقاد بوجود خدا و خلود روح را شرط انساب نماسونیت میدانند و میخواهند بدین ترتیب بشر را از الحاد نجات بخشند و مدنیت خود را بر همهٔ جوامع بشری بگسترانند. سید افزود که ماسونیت صبغهٔ سیاسی محض و پر و تستانت صبغهٔ مذهبی محض دارد. ازین جا سخن را به گرده (جرویت) کشانیده گفت که این طایفه هم یک جمعیت دینی محض میباشد و سولیت آنها را نسبت بدین اسلام به تفصیل بیان کرد. من هم درین مورد بتائید قول سید، طور مثال ذکر کردم که بعضی «یسوعی ها» به تعریف کتب می

هواخواهان این طایفه از بین بردن ادیان بوده و میخواهند اموال و متاع  
 میان همه مردم مشترک بوده باشد. در راه انجام این هدف بسیار کوشیده  
 و با شکال مختلف ظهور کرده اند. در هر ملتیکه ظهور نمودند اولاً  
 اخلاق آنرا فاسد ساخته و بعداً بزوال کشانیدند هر کس که درین  
 نظریه غور کند می بیند که نتیجه آن غیر از فساد تمدن و برهم زدن  
 مجتمع انسانی چیزی نیست. زیرا واضح است که دین عبارت از طریقه  
 منظم اجتماعی است و اساس ترقی و مدنیّت بدون دین پایه گذاری شده  
 نمیتواند. مبدأ اول این گروه از بین بردن هرگونه عقیده دینی است  
 و اما اینکه در طول این مدت چرا این روش در جهان گسترده نه شده سبب  
 آن است که قاعده الفتن انسانی که از جمله آثار حکمت خداوندی است  
 همواره بر روش های فاسد علیه داشته است و بخاطر همین حکمت  
 خداوندی مردم ازین نظریه نفرت داشته و در هیچ جای پیشرفت نکرده  
 است رساله کوچکی در شرح این موضوع نگاشته ام که حداکند طرف  
 پسند دوست ارحمید واقع گردد و هم مردم از آن سودی برده بتوانند...»

سید افغانی موضوع فو را شرح داده در آحر از جهل و عباوت مردم  
 هند و سان به تمصیل سخن گفته افزود: چه قدر خوب خواهد شد که دولت  
 عثمانی یک گروه از علمارا بان دیار بفرستد. البته نه بخاطر آنکه  
 اوشان را با سلام دعوت کند بلکه برای آنکه قواعد و اساسات اسلام  
 را بآنها بیاموزند آنها مسلمان هستند ولی فقط مسلمان بام از اصول  
 اسلام چیزی نمیدانند اگر مسلمانان هندوستان را کسی پرسد که در  
 کدام دین هستید می گویند: «الحمد لله گوشت گاو را می خوریم»  
 یعنی فقط همین قدر میدانند که اوشان تابع دینی هستند که خوردن  
 گوشت گاو را محاذ دانسته و نه تابع دینی که خوردن گوشت گاو در  
 آن حرام است (البته آن دین هندو هاست که به گاو حرمت می گذارند  
 و گوشت آنرا نمی خورند) سید اهزود: مردم ارا حکام دین اسلام شان  
 عبر از حواز خوردن گوشت گاو دیگر چیزی نمی فهمند. بر ماست که  
 اساسات و مبادی دین خود را پیش از دیگران بیان اوشان بخش کنیم.

نیچر به «البیان فی تاریخ الانجلیزوالافغان» (۱) و «العله الحقیقه فی معاده الانسان» را نوشته بود. اما آخرالذکر بشکل رساله مستعمل نبوده بلکه آنرا قسم مقدمه بر کتاب تاریخ مذکور (البیان) نوشته است. شیخ عبدالرشید ابراهیم می گوید که سیدافغانی رساله دیگری هم در رد مسیحی ها نوشته است. ولی استاد امعانی از آن هم یاد نمی کرد لفظ گفت مقالاتی در باره دین اسلام و ترحیح آن برد یگر ادیان نوشته ام. استاد محمد عبده هم مانند استادش در تالیف کتب و مصنفات توجهی نکرده است فقط رسالتی کوچکی به نام رساله التوحید، در عقاید، اصلاح معاکم، اسلام و نصرایت، رد گفته های «هانوتو» نوشته است. وی کتابی هم در علوم از هزارد که آنرا وقتیکه در ازهر کار می کرد تالیف کرد اما، بهر صورت نگارش او از صورت رساله بیرون نیست. و کتاب تفسیری را هم که بوی نسبت می دهد خودش به قصد تالیف آنرا نوشته بلکه بصورت درس دروای عماسی از هر پشاگردان الفا کرده و شاگردان مجلسش خصوصاً دوست من شیخ رشید رضا، گفته های وی را بدوین کرده اند.

باین اساس این دو مصلح بزرگ انجوا سه اند که در گرو دار مناقشات دین و علمی خود را مصروف کنند آنها میدانند که تعمق زیاد در احکام و عقاید دین و شرح و بسط زیاد بهرامون آن سبب اضطراب و اختلال مردم شده و مناظره پاد یگران بالاخره مسخر به دشام، فحش و

(۱) هردوی این رساله و تاریخ در مطبعه حریده و «مصر» در اسکندریه در سال ۱۸۷۸ م به طبع رسیده و کتاب تاریخ مذکور در سال ۱۹۰۱ م به نام «نقشه البیان فی تاریخ الاومان» به مصروف علی یوسف گردید لی مجدداً طبع شده. باید گفت که تسمیه تاریخ مذکور باین اسم غلط می باشد زیرا «دنده» نام مقدمه کتاب است نه خود کتاب «مولف» این کتاب یکبار در کابل از طرف فاضل مولوی محمد اسن خوگیا نی بهدری ترجمه و طبع شده «مترجم»

پردازند و متون تاریخ را باز بچه قرار می دهند نه مسلماً آنان کهید و نیرنگ کرده حقایق تاریخی و خدمات او شان را به بشریت دیگرگون جلوه می دهند. سید افغانی سخن مرا نائید کرده گفت که آنها از فرانسه بهمین خاطر رانده شدند. او شان دسیسه پردازی ها کردند. در مذهب خود بسیار غلو نمودند حتی که نام «جزویت» نزد مردم ماند. دشنام جلوه می کرده ولی بهر صورت این گروه خیلی کم استمد تعداد آنها در همه عالم از بیست هزار پیش نیست. و سبب قلت آنها هم آن است که او شان در دستة خود مردم را بدو شرط می پذیرند: اول آنکه با نفوذ و ثروت مند بود و دوم آنکه عالم متبحر و خطیب ماهر بوده باشد. قدرت علمی شخصی طالب انضمام هم مورد بچرند و امتحان قرار می گیرد اگر طرف پیسندگان بود وی را می پذیرند و الا از قبول وی در حزب خود صرف نظر می کنند.

استادم افغانی را از تألیفات و نوشته هایش پرسیدم و راجع با آثارش معلومات خواستم. گفت هیچ یک از آثار و نوشته هایش در آستانه نزدش نیست وقتی که از لندن برآمد همه ائام و اشپای خود را آنجا گذاشته و ورقی هم با خود حمل نکرده است.

من سید را از اینکه گفته بود کتابی در واقمیت دین اسلام خواهم نوشت، پرسیدم که آیا با این وعده خود وفا کرده یا خیر؟ سید گفت کدام کتابی درین موضوع نالیف نکرده ام ولی مقاله های مختلفی در باره دین اسلام به دیری نوشته ام که نزد دوستان و ارا دتمندان در هند بصره و لندن پیدا خواهد شد ما ارین جواب سید تعجب کردیم که چرانه تالیف کتب مطول علاقه ندارد و نوشتن مقالات در باره دین اسلام کفایت می کند. ای کاش نوشته های پراکنده وی جمع و طبع شود. باید گفت که به تالیفات خود که تا آن وقت انجام داده بود اعتمائی نکرده و از آنها یاد می نبرد. سید تا آن هنگام رساله های

معظمه مجور دعوتش را توحید تشکیل میداد، تا ایراد شواهد و براهین مختلفی با ثبات آن می پرداخت تا این ترتیب عقیده توحید را میان عرب پخش کرد و بدل های شان درخشیدگی بخشید. و قتی که آنحضرت (ص) به هدف اول خود توحید رسید، دای شرع شریفش را با اساس آن پی ریزی کرده و پیروانش را بشاهراه هدایت رهنمون گردید.

استاد من هم افغانی همین منظور را داشت، از خوف آنکه میباید از مقصود اصلی اش که دعوت بوده باز مانده به نشر و تألیف اقدام نکرد.



در یکی از محافل ار سید راجح به ناصرالدین شاه و کمیته وعداوتی که میان وی و سید بود پرسیدم و گفتم از نامه که بویه سجد بزرگ جناب الحاح مرزا محمد حسن شیرازی - ساکن سامرا، فرستادی آگاه شدیم نامه بسیار مهیج و انگیزنده بود با مطالعه آن در سیمای سید درخششی پیدا شد و آنچه میان وی و شاه گذشته بود بیان کرده گفتم در پرترسپورگ چهار سال بودم در حلال این مدت وقتی، شاه بانجا آمد و محواسب با من ملاقات کند ولی از دیدنش امتناع ورزیده به میونیک، آلمان رفتم شاه بانجا وارد شد و باز هم از من خواهش ملاقات نمود. من انا ورزیدم. ولی بالاخره ناظر و ساطب بزرگان آلمان ملاقات ماصورب گرفت. شاه از من حواس و همرايش ایران بروم تا مرا بوظیفه صدارت تعیین نماید. من گفتم: قصد دارم جهت باردید نمايشگاه پاریس (سال ۱۸۸۹م) تا بانجا برنجام بروم. اما شاه بسیار اصرار کرد من هم ناچار بکمیته اش موافقت کردم. سید گفت که: شاه در توصیف وی می گفت: «این مرد عالم سیاسی و حریبی لایق آن است که رئیس وزراء باشد تا نتدیر امور مردم بهر دازد» من سید را گفتم چگونه شاه میخواست ترا رئیس و برای خود مقرر کند در حالیکه تو

جدل خواهد، گردید. این موضوع را مصلحان بصورت درس درك کرده بودند. پی تصنیف رهنم و آنرا مانعی در راه فعالیت های اصلاحی خود ندانستند. مصروفیت در جدل های لفظی با مخالفین و پرداختن بچواب نناقضات آنان واقعاً مصلحین را از پیشبرد عمل اصلی شان باز میدارد.

وقتی که مردم به هدیه دعوت و تبلیغ میشوند باید آن هدف نزد ایشان معین و مشخص بوده از حشوهای و زیاده پردازی هادور نباشد. دعوت با اصلاحات دینی هم ازین قاعده مستثنی نیست ریاده پردازی ها وحشو، سرانی ها مردم را از اصل مطلب دور می کند. دروازه مشاجرات را بروی شان می کشاید. چنانچه علمای بزرگ سابق درین ورطه گیر مانده بودند. بهر صورت وقتی که مفهوم و مطالب اصلاحات معین و محدود شد بعد از آن باید مردم بسوی آن دعوت شوند. و اگر گاهی مردم ازین راه منحرف شوند مصلح راست که با ایشان حقیقت را فهمانده و آنها را متوجه عمل شان سازد. و اگر گاهی در مشاجره و مناظره ای گیر میماند باید بسپار خلص و فقط بخاطر اصلاح بوده باشد و از هر کونی و ریاده روی جدا بپرهیزد.

لوتر که از مصلحین مشهور بود اگر همین راه را پیش نمیگرفت هرگز با این پهریزی های بزرگ دسب نمی یافت. هدف دعوت وی معین و معلوم بود خود را درین ورطه انداخته و با صبر و حوصله خطرات را متحمل می شد. در راه دعوت خود ابتدا از خواسته های اصلی اش با بیرون نمی نهاد تا اینکه دعوتش بدین ترتیب رنگ گرفت و جمعی از مردم بوی پیوستند.

ما به لوتر کاری نداریم برای ما محمد (ص) کافی است. آنحضرت «ص» در مقابل مشرکین قیام کرد و آوای دعوت را بیک هدف معین بلند نمود و آن اینکه آنها همه باطلند، خدا یگانه است با شعار یگانه پرستی می گفت شرك رائك كنهد، شرك رائك: مدت ده سال در مکه



سهد افزود: وقتیکه وارد آسنانه شدم سلطان برایم گفتم: سهد ایران دوباره خواهش نمود تا با من ملاقات نماید من نپذیرفتم. ولی دارسوم وی را اجازه ملاقات دادم. سلطان علاوه کرد که سمیرایران از من خواهش کرده که ترا از حمله شاه و بدگوئی وی باز دارم. من گفتم: — ای یک من با مشال امخلیفه وقت شاه را بخشیدم، شاه را بخشیدم. سلطان گفتم: شاه ایران حق بجانب است و باید از تو سخت دترسد.

سهدمی افزایش: مجتهدین ایران را وادار ساختم تا استعمال دخانیات را تحریم کنند و بعضی مجتهدین هم (مرزا محمد حسن شیرازی) سوای تحریم استعمال دخانیات صادر کرده آنرا بر ایرانی ها حرام ساختند. ایرانی ها نیز از استعمال دخانیات بکلی اجتناب ورزیدند. حتی روزی شاه چلم نارچیل خود را حواست حاجب حواب داد که مجتهدین استعمال دخانیات را منع کرده اند و در قصر هیچ چلم وجود ندارد. مردم ایران سدر اثر فتوای مجتهدین — پرشاه شوریدند و اطراف قصر وی را گرفتند. و می گفتمند: یا معاهدۀ را که با انگلیس ها جهت تاسیس شرکت (دیچی) بسته ای لعوکن یا ترا می کشیم. شاه مجبور شد تا معاهده را لغو نماید. ازین درک بعلاقمندان شرکت مد کور در حدود نیم میلیون پوند انگلیسی حساره وارد آمد.

خلاصه احبار و ماجرای اقامت سید افغانی را در بصره طور یکه خودش در گزارش قلمی اشاره کرده دیلامی نویسم البته برای خوانندگان خالی از فایده نخواهد بود:

محمد حسن خان ملقب باعتماد الدوله یکی از نزدیکان دربار ناصرالدین شاه در کتاب «المائر والاثار» که ما نند کتاب سالنامه حکومت عثمانی سالانه نشر می شود نوشته بود که: «جمال الدین از قریه اسد آباد ایران و در علوم عصری و قدیم ید طولا دارد مردم ایران واقعا بوی افتخار می کنند. علوم شرعیه را در شهر قزوین و تهران را گریب. باغمانستان و هندوستان و از آنها بطرف کشور

پداشتن عقاید اهل سنت شهرت داری؟ سید فرمود: این یک چمن و بلهوسی وی بود. (چمن پرسیدم و چمن پاسخ داد) امروز آن سوال و جواب هر دو در نظر من عجیب می‌باید یاد من نیست که چرا این سوال را متوجه سید کردم. فکرمی‌کنم با این حواصتم معلوم کنم که آیا وی افغان و سنی است و یا اینکه ایرانی و شیعه؟ اما جوابش بران دلالت می‌کرد که وی نه ایرانی بود و نه شیعه.

سید گفت: مدتی در ایران اقامت کردم خواصتم بار و پاره‌روم شاه مانعم شد. وقتی خبر شدم که مرا بپدی یاد کرده و حتی در باره ام سوء قصد دارد و میخواهد مرادر ایران محبوس نگه‌دارد. من بها نه ای به مقام شاه عبدالعظیم که بیست کیلو متر از تهران فاصله‌دارد رفتم. شاه عبدالعظیم از اولاد ائمه اهل بیت بوده مقام وی حرم و هر کس در آن داخل شود در امن میباشد. مدت هفت ماه در آنجا بودم از آنچه مقاله نوشته درج‌راید به نشر می‌سپردم طلسم و استبداد شاه را بیان کرده مردم را علیه وی تحریک می‌نمودم. بعداً از مقام شاه عبدالعظیم برآمده به بصره رفتم. مدتی در آنجا اقامت کردم بعضی امور مهم در آن وقت وقوع پیوست از جمله بر سادن نامه به مجاهدان شیعه میباشد. از بصره بآمدن سمر کردم و در آنجا هم در تقبیح شاه و افشای وی می‌کوشیدم مردم را بعزل و خلع آن دعوت می‌کردم. از لندن براسطان عبدالحمید حواصت معذرت تقدیم کرده گفتم در مبارزه علیه شاه مشغولم. باز دوم باز مرا حواصت (شیخ ابوالهدی سلطان وعده داده بود که سید را قناعت می‌دهد تا نزد سلطان حاضر شود) این بار به خواهشش لیک گفتم ولی قصد داشتم که بعد از دیدن سلطان بآمدن بازگردم سلطان از من نعهد گرفت. تا در حلج شاه نکوشم (سید گمان برده که از آستانه می‌برآید و از دایه سیکه سلطان عبدالحمید و شیخ ابوالهدی وی را در آن افکنده اند می‌رهد. واقعاً قلب سید در آنوقت چقدر صاف بود.)

هموز سخنان من تمام به شده بود که مرد طرا بلسی مد کور بحشم آمده و آنچه را که در بارهٔ ایرانی بودن سید شهیده بود تکذیب کرده گفتم: ایسکه می گویند سید ایرابی اسو یا در ایران متولد شده افترائی است که حکومت ناصرالدین شاه برای انتقام از سید آنرا خلق کرده اسو حقیقت آن است که دوست من شیخ عبدالحمید رافعی که در وقت تعیند سید از تهران به بصره قاضی بصره و بنچشم و سرشاهد موضوع بود برایم روایت کرده اسب .

قاضی نا سبرده ، شیخ عبد الحمید رافعی ، می گوید که در وقت ورود سید به بصره هدایت پاشا آن مرد مستقی و صالح والی بصره بود . وی با ارکان ولایت سید را استقبال و احترام کردند . درین موقع تلگرافی از ما پس آمده و والی خواهی مته بودند تا اصل و نشأت جمال الدین را معلوم کند که آیا چنانکه شاه ایران ادعا می کند وی ایرانی است یا حویر؟ قاضی افروود : والی مرا مکلف ساخت تا از سید راجع به اصل و نسبش سوال کنم . مهم فردوی رفته از راه های عبرت مستقیم سوالاتی از وی نمودم و سید حواسم که سید به مقصد اصلی برآپی نبرد . ولی وی باذکاون هوو العاده که داشت هدف سوالم را فهمیده در جواب گفت : من از اصل و مرغ افغان هستم ایرانی نیستم و با ایران کدام علاقه و رابطه ای ندارم شاه ایران سید حواد بر ایران معرفی کند تا بتواند بدین وسیله را با ایران کشانیده از من انتقام بگیرد . سید افزود : وقتیکه صوب پاشا وزیر معارف بود مرا بصورت افغانی عضو مجلس عالی معارف مقرر کرده بود و اگر سید حواد موضوع را خوب تر بفهمید از ما بین سوال کنید .

قاضی گفت : من قصیه را به هدایت پاشا گزارش دادم و وی تلگرافی بنا بین اطلاع داد . قاضی افروود : بعد از اینکه از مرضی که در شاه عبد العظیم درز مان تعیند عاید من شده بود شفا یافت خواست بحزیره العرب سفر نماید (این پلان را بعد از وی مرحوم سید عبد الرحمن کواکبی انجام داد) اما والی گفت باید راجع اسفرغش از ما بین هدایت بگیرد . وقتیکه

عثمانی و مسبر سفر کرد... تا جاییکه می گوید: « اهل سنت و جماعت گمان می کنند که وی افغان هست حتی شاگرد پسر گنس محمد عبده استاد ادب در مقدمه رساله نهچریه سید نورچین نوشته... »

س ازین کتاب که خبر شدم نگرا نی برایم دست داد و حس که حکاوی ام تحریک شد موضوع را یکی از فصلای طرابلس حکایت کردم و بهحواستم بدانم که آیا سید واقعاً افغانی هست یا ایرانی؟ بشیخ طرابلسی گفتم: شخصی در یکی از کلبه های طرابلس ارمن راجع باین نوشته اعتمادالدوله سوال کرد و گفت: درین آنچه اعتمادالدوله نوشته و آنچه که محمد عبده، ادیب بیک اسحاق و سلیم بیک انجوری که از دوستان نزدیک و هم نشینان دیرین سید میباشند آورده اند و ناپ کرده اند که سید افغانی است چگونه توافق و خودخواهد داشت؟ موضوع را برای وی چنین تأویل کرده گفتم که: من از سال ۱۹۰۵-۱۹۰۹ م در مسبر بودم از یکی از فاضلان ایرانی که در اژهر بود شنیدم که حکایت می کرد: وی از بزرگان قومش شنیده که پدر سید ایرانی و از ولایت مازندران در اردوی ایران صاحب منصب بود حکومت ایران وی را جهت اجرای پاره ای امور نافعانسان فرستاد، صاحب منصب مذکور افغانسان را پسندید و در آنجا اقامت گزید، با یکی از دختران افغانی ازدواج کرد که ثمره این ازدواج جمال الدین بود. و بعضی ها می گویند که جمال الدین از پدر ایرانی و در ایران متولد شده پدرس وی را نا خود به افغانستان برده است.

گفتم، این سخن را یکی ایرانی که در اژهر درس بهخواند برای تأویل و توافق هر دو روایت حکایت کرد که باین اساس شهرت جمال الدین مانند شهرت اسکندر به یونانی و روسی است با وجودیکه اسکندر مقدونی می باشد و در یونان متولد شده بلکه آنرا فتح کرده و ارسطو فیلسوف یونانی استادس بود، به یونانی مشهور شده است.

من این داستان ها را چنانکه گفتم بدانشمند طرابلسی حکایت می کردم

یکی از مقاله‌های سید را که در بارهٔ وضع ناگوار ایران، نوشته بود مطالعه کردم. مقاله باین کلمات پایان می‌رسید: «و اسعاجال این ملت که ظلم و استبداد آنرا برهاد کرد از عظمت و ترقی نازماند. عقرب نام و اثرش از جهان نابود شود. کجا پند علما، کجا هستند علمداران قرآن، کجا هستند حامیان شریعت و متولیان امور ملت، کجا پندمد دگاران حق و طرفداران عدالت...» این گونه سخنان هیجان انگیز شاه را ناراحت می‌کرد. پسر سلطان پناه بد سلطان بهرستم پاشا سفیرش در لندن، موضوع را نوشت و بی‌سهم برمی‌گردد. نتوانست کاری از پیش برد: بالاخره شیخ ابوالهدی توانست که از صدای قلب سید استفاده کرده با سخنان چرب و فریبنده وی را با ستانه نکشاند.

وقتی که وارد آستانه گردید مدتی در خدمت قاضی عبدالحمید هم تمام شده با ستانه حواسه شده بود. قاضی عبدالحمید بی گوید و قتی که دوستم افغانی را ملاقات نمودم اولین سوالی که از من کرد راجع به هدایت پاشا بود. من از وفای وی برایش خبر دادم. سید در حق وی دعای مغفرت کرده مرا مکلف ساخت تا از خانوادهٔ مدکور خبر بگیرم که در کجا هستند و در چه حالی بسر می‌برند. آنها را پیدا کردم در بدترین وضعی قرار داشتند. دختر و بیوهٔ هدایت پاشا بی‌حواسند نام نواسهٔ دختری‌اش را در دفتر اطفال زادگان درج نماید تا آران مدرك مانند دیگر فرزندان اشراف قدیم معاش بدست آورند. ولی باین مقصد خود رسیده نتوانسته بودند، من همه گزارشات آنها را بسید عرض داشتم. سید بشفاعت خواهی‌شان قیام کرد نام نواسه‌اش در دفتر اطفال (زادگان) درج و باها نه (۳۰) پوند برایش مقرر شد و هم چنان برای دختر و بیوهٔ هدایت پاشا ماهانه مبلغ (۵۰) پوند به‌اس تعیین گردید.

جمال الدین باین احلاق عالی و حصال برحسته جمال الدین بود نه بانسب بافغانی‌ها و ایرانی‌ها.  
بهر صورت این شمه‌ای از زندگی سید بود که از زبان قاضی آنوقت بصره شنیدم.

والی‌ارماین هدایت خواست سلطان عبدالحمید ما نبع سفر کرد بد جمال الدین هم بموضوع پی برده از عزمش منصرف گردید . باردیگر بعزم سفر بلدین احازه خواست والی از ما بین هدایت طلبید ، برایش اجازة سفر دادند . جمال الدین بی درنگ رخت مهر بست . بعد از آنکه سید بصره را ترك کرده بوداز ما بپون تلگراف دیگر آمد باید از سفر سید معانعت کند .

وقتیکه سید بقصد بلدین سوار کشی می شد از ده پونز پیشتر ناخود داشت والی از هم بلند وی بمعجب شده از اعیان بصره خواست که همراى سید مساعدت کند . والی پناه پوئند ، و عبدالرحمن اندی نقیب پدر طالب پاشاه صید و پناه پوئند مساعدت کردند و یهمرفته پنجصد پونذ جمع آوری شد . سید از اقدام والی خوش شده از وی تشکر نمود و گفت اسید وارم بتوانم این احسان ترا تلامی کنم . والی گفت باین سن کههوت چگوننه پادش برانجام خواهی داد .

فکر می کنم جمال الدین والی را که شخص منقی و صالح بوده و بنا وی اردرا حرام پیش می آمد دوست داشت اگرچین نمی بود هرگز پنجصد پونذ وی را که از اعیان بصره جمع آوری کرده بود نمی پذیرفت زیرا همه سید استند که جمال الدین باغزت النفس و هم بلدی که دارد از قبول چین هدایا و عطیه ها انامی ورزد . چنانکه وقتیکه قوسول انگلیس بیخواست هنگام تبعید وی از مصر و سویس خرج مهرش را بدهد قبول نکرده گفتم : « شیر هر کجا که رود شکار خود را پیدا خواهد کرد » .

سید جمال الدین وارد بلدین شده و در آنجا به تبلیغات علیه شاه و حکومتش ادامه میداد و حی نگارشات سید در روابط حکومت انگلستان و ایران تاثیر کرد اکثر نوشته های خود را در جریده « ضیاء الحاقین » که بر بان عربی و انگلیسی نشر می شد به امضای « سید » به نشر می سپرد . این جریده را یکی از شرکت های انگلیسی جهت تعارف و شناسائی شری و غرب پخش می کرد .

باوی از در صلح پیش آمده بدل صلح را مهداری بهاز می‌خواهد .  
 محمد اعظم خان حین بازگشت از هند اتفاقاً از یکی از این قایل  
 عبور نمود و در خیمه خان آن قبیله وارد شد . خان در حالیکه بر خوشی  
 از چهره اس می‌درخشید ناشاب نامهربان تقدیم می‌کرد .  
 از جمله چیزهای لطیفیکه در مقدمه کتاب تاریخ افغان آمده و بر آن  
 دلالت می‌کند که سید از انگلیس‌ها نفرت داشته ، طمع و حرص شدید  
 آنها را در چپاول ملت‌ها و حکومت‌ها سخت بد می‌دید . عباراتی است  
 که وی در شرح و وصف آزادمشی ، سماع نفس و آزادی خواهی ملت  
 افغان نوشته . وی می‌گوید : « ... ملت افغان قبول نکرد که  
 تحت الحمایه این شکم بزرگ باشد که نمرض تشنگی و گرسنگی مبتلا  
 بوده ، بلعیدن دو صد میلیون مردم آن را سر نکرده و آشامیدن آب‌های  
 تایمز و گنگا وی را سیراب نساخت . اکنون دهان کشاده تادیکر مردم  
 دنیا و آبهای نیل و حیون را فرو نکشد ... »

واقعاً انگلیس‌ها حق داشتند که جمال‌الدین را بد به بوسه ووی  
 را در جانی آرام نگذارند . اهل هند وستان را علیه آنها برمی‌انگیخت  
 و آتش غضب حامیان آنها را بر ضدشان داس می‌زد . مردم هند وستان را  
 می‌گفت : « بجدا با این زیادی اگر شما سنگ پشت باشید و شما کسان طرف  
 جزیره بریطانیه رفته آنها بهاشه‌های خود بکوبید حتماً در زرفای  
 بحر عرق خواهد شد . »

این گفته سید ، قول عبد الله ندیم را بیاد می‌آورد که اعراب را  
 نه استقامت و ثبات علیه انگلیس تشجیع می‌کرد و آنها را علیه انگلیس  
 برانگیخته می‌گفت : از کروفر بحیره انگلیس که در جزیره کریت  
 انگر انداخته نهرا سید آنها در نشان رس بو پخانه بر کیه در چای  
 قلعه قرار دارند .

ساقش جمال‌الدین همه در تخویف دشمن و تهیج مردم علیه آن  
 حلاصه نمی‌شد بلکه دلا پل بلع و رسائی در مقابل هر بی ذکر می‌کرد

## دلایل قاطع بر افغانیت سید

باز می‌گردیم به مجلس و صحبت‌های سید و قتیکه در آستانه در سال ۱۳۱۰ هـ بودیم. چنانکه پیشتر ذکر کردیم سید افغانی کتابی در تاریخ افغانستان به نام «البیان فی تاریخ الافغان» دارد. اگر آنرا ورق بزنیم دلایل قاطعی وجود دارد که سید، افغان و سی بوده نه ایرانی و شیعه. مثلاً درین کتاب می‌گوید: «همه افغان‌ها سی و در مذهب ابوحنیفه هستند همه شهرنشینان و صحرا اشیمان به نماز و روزه پای بندی دارند غیر از یک طایفه که «توری» نامیده میشوند. آنها در نشیمن فرو رفته‌اند و گاه گاهی مشاحرات شدیدی با همسایه‌های سی خود می‌کنند به نماز و روزه اعتنائی ندارند تنها به ماتم حضرت حسین رضی الله عنه در دهه اول محرم اهتمام و توجه دارند و باز بچیرها بر پشت و شانه‌های برهه خود می‌کوبند».

اگر افغانی ایرانی می‌بود هر آئینه لهجه گفتار و درسی بودن افغان‌ها و شیعه بودن بعضی طوایف آن این طور نمی‌بود و حتماً با سلوک دیگری صحبت می‌کرد. این نکته را هر کسی که کتب و نگارشات طرفین را حواله‌ها باشد بخوبی درک کرده می‌تواند شهرین‌ترین چیزی که خواننده در کتاب تاریخ افغان می‌یابد آنست که سید قبایل افغانی عادات، اخلاق و تقالید آنها را در هنگام خوشی و غم بیان کرده است. سید در کتابش حکایاتی آورده که دلالت بر آن می‌کند که وی

مانند حدیث حضرت علی بن ابی طالب لطافت مزاج داشته و مطایبه را می‌پسندیده است مثلاً در جایی می‌نویسد: در بعضی قبیله‌های افغانستان پیاز بسیار کم پیدا میشود اگر بیگانه‌ای را ببیند بجزر و الحاح می‌پردازد و می‌گوید: «مریضی داریم اگر پیاز داشته باشی اندکی برای ما لطف کن تا باشد بخوردن پیاز شفا یابد» و آنها را چور و چپاول می‌کند. اگر بر کاروانی حمله برند و غلبه کرده نتوانستند



بود. در آنوقت تا امروز بهد ریخ ترقی کرده و پیشرفته و در صنعت و تمدن گامی بزرگی برداشته است. مسلمانان امروز تا اندازه ای بیدار شده و می دانند که باید با چار از تمدن اروپا پیروی کنند. که ازین تمدن از همه اول سردر پای سخت خود استماده کرده اند و یقین است که در اندک وقتی در ترقی و تمدن با اروپائی ها همگام خواهند شد.

سید ارین تماول نیکیکه در حرف من دید تعجب نکرد. گفت: ما مسلمانان اگر در قوی و تمدن خود را با اساس میادی و قواعد دین خود پایه گذاری نکنیم از آن سودی نخواهیم برد ما از غبار ننگ پسماندگی غیر ازین ندیگر راهی خلاص شده نمیتوانیم. من گفتم: حباب محرم آیا ما امروز نسبت سی سال قبل کدام ترقی و پیشرفتی نکرده ایم؟ معلوم است که ما درین قدر مدب در هر ساحه به پیشرفت های چشم گیری دست یافته ایم. گفت: این احوال نسبتاً خوبیکه امروز در خود مشاهده می کنیم در حقیقت انحطاط و پسماندگی ما را نشان می دهد. گفتم: چرا؟ سید افزود: زیرا ما تمدن را از مردم اروپا تقلید کرده ایم و البته این تقلید ما را تا نجا می کشاند که فریفته مردم اروپا شده بذلت گرائیم و نه سلطه و حکومت آنها بدیار و سر زمین خود تن در دهیم. با این اساس صعه اسلام که صبغه عرت و آزادگی است نه خمود و جمود و تن دادن بحکم بیگانگان تمدیل میشود. من از وی سوال کردم حسب نظر خودت کدام راهی باید پیش بگیریم تا به تمدن واقعی نایل آئیم؟ گفت: حتماً باید حرکت دینی بوده باشد. گفتم: هدف حرکت دینی را برایم روشن بر همان کن:

سید گفت: اگر در احوال اروپائی ها تا مل کنیم و اوضاع بی سامان قبلی آنها را با مدنیب امروزی بسنجیم می بینیم سبب این همه، حر حرکت دینی که بدست لوترپی ریری شد چوری نموده است، این مرد بزرگ دید که مردم اروپا عبرت و شهادت خود را در اثر خضوع طولانی در حال دین و تقالیدیکه از عقل و منطق بدور است از دست

و از راه‌های در مسافره پیش بی آمد که هر یمن جرتسلیم چاره ند اشب .  
می گویند روزی میان وی و بعضی بررگان اروپا در مورد مقایسه و ترجیح  
شری و عرب بعضی صورت گرفت سیدر و بحر یف اروپائی اش کرده گفت : شرف  
شری همین پس است که از آن مردابی برخاسته که تا امروز همه مردم اروپا  
اورامی پر سمد المته مقصد سیدر حضرت عیسی «م» بود .

سید جمال الدین تاریخ افغانستان و اوصاف مردم آن و حتی وقایع  
و امور خصوصی خود را با حکایت می کرد . در مجلس فوی الذکر  
و قتی که سید انگلیس را شکم بررگک نامید می گفتم شاید مساطق بلوچستان  
که در جنوب افغانستان واقع است از ابتلاع این شکم مصون بوده باشد  
سید حدیدو گفتم تقریباً از شکم بزرگ آنها تعاب یافته است . سید را  
راجع به مساطق بلوچستان سوال کردیم و گفتم ما این نام را در نقشه  
های جغرافیائی می بینیم ولی نامی از آن نمی شنویم گوئی که از دنیا  
خارج شده باشد آیا آن جرئی از خاک افغانستان هست یا چطور ؟

سید جواب داد: بلوچستان یک منطقه صحرائی و ریگزار است مردم  
آن کوچی و صحرائنشین بوده دارای طبیعت خشن و تند میباشند از همین  
سبب تا اندازه ای استقلال خود را حفظ کرده است و تنها بعضی قسمت  
های آن تابع ایران و قسمتی آن تابع افغانستان میباشد . انگلیس ها  
بعضی اردو گاه هادر آن بنا کرده و از آنجا بهمد خط آهن کشیده اند  
ولی نسبت خرابی هوا ، خشکی و بی حاصلی زمین در پی استعمار آن نه  
شده اند . «سید این سخنان را در باره بلوچستان در سال ۱۸۹۲ می گفتم .

\* \* \*

روزی سید ارسفرهای اروپائی خود سخن می گفت و اروپائیتخت های  
بررگیکه دیده بود توصیف می کرد ، گفت : مرکز رو سبه و اطریش  
(پرسپورگو و یانا) مثل پاریس در رونق و ترفی هستند و ویانا ار  
آسمانه بررگک است . بن ازین اظهارش استفاده کرده سخن را بعالم  
اسلام که آرزوی ترقی اش را دارم کشا ندیم و گفتم : آسمانه امروز  
مثل آسمانه سی سال پیش نیست ، البته در آن زمان از هر حیث پسمانده

نقش بسه‌ار ناری در مدنیت اروپا داشته اند و همه این عوامل در خلال ۷۰ سال (۱۳۵۰-۱۵۲۰) بروز کرده، گویا پریشانی و اضطراب اروپائی ها و وحش آنان جهت یافتن راه های مترقی در قرن پانزدهم یعنی دو صد سال بعد از ختم جنگهای صلیبی - بوده است بیا آیا کس گفته می‌سواند که جنگهای صلیبی در ظهور این عوامل پیچکا نه کدام علاقه و رابطه ای ندارد؟

در حقیقت آسیرش و اختلاط اروپائی ها با مسلمانان در آستانه‌خا نه شان (سوریه) با اضافه صد ها سال آسیرش شان در اندلس و اوشان را متوجه حال شان ساخته و همه بوسیله این عوامل پیچکا، نه در صد دهم و وضع خود برآمدند. «حد او ند تعیر نمی‌دهد حال قوسی را مگر آنکه آنها چیزی که در نفس های خود حفته دار ند تعیر دهد» «قر آنکریم»

همه فکر استاد اماعانی متوجه همین بود که مسلمانان تقالید کهنه در سوم فرسوده و احلالی فاسد یکه دار بد ناساس تعلیمات قرآن آرا تغییر دهندوی قرآنرا بحیث روح حرکت دینی گفته و همه نهصت و ترقی مسلمانان را متکی بآن میدانست.

میخواستم از استاد افغانی راجع با اصلاحات دینی که آنرا اساس نهضت عالم اسلام میدانست بیشتر توضیحات بخواهم گفتیم. حرکت اروپا و ضرورتی که اروپائیان بر آن حرکت داشتند چند ان به ما مربوط نیست ولی آنچه ما میخواهیم بچنین، حرکت ضرورت داریم یا خیر؟ فکر می‌کنم ازین ناحیه ما نا بها فرق داریم، زیرا سوء حالات روحی، فشا رتقا لید و خفه کردن مردم عواملی بودند که لوتر را بدان دعوت اصلاحی اش سوق دادند و لو بر آوای اصلاحات دینی بلند کرد که تو این اصلاحات دینی وی را حرکت دینی ترجمه می‌کسی. اما بر دین مسلمانان که در قرآن مذکور است کدام تغییر و تبدیلی پیش نه شده و این دین بر وجه مسلمانان کدام فشاری وارد نمی‌آرد و آزادی آنها را سلب نمی‌کند. چنانچه این دین در گذشته سمب اتفاق و سعادت مسلمانان بود امروز هم سبب

داده اند. بنا بر حرکت دینی دست زدو مردم اروپا را نا صبر و حوصله و  
پامشاری دعوت کرد و باین ترتیب اخلاق آنها را اصلاح و افکارشان را  
صبقل داده، بآنها فهماند که آزاد بدنبال آمده اند، چرا آنها را استعمار  
گران بصفت بده در آورده اند؟

سپدا مروده گمت: در اثر ظهور پروتستانت در اروپا رقابت و  
مسابقه ای مابین آن دو شمش کاتولیک پیدا شد. هر کدام از بن دو  
گروه اعمال آن دیکرا تحت سراقبت شدید قرار داده، حرکات و سکنات  
آبرا گام بگام می شمردنا مبادا در ترقی و تمدن و "بالاخره قدر و غلمه  
از آن پیشی حوید و از یجهب هر یک ارین دو دسته تمام قوای حود را  
صرف راه ترقی و ترقی بر رقیب خود می نمود، در نتیجه رقابت این دو  
گروه مدیبت امروزی ما که فریضه آن هستیم ظهور کرد.

باید علاوه کنم که البته این نظریه استادم افغامی در باره مدنیبت  
اروپا بوده ظهور اصلاحات دینی در اروپا بواسطه موتدر سال ۱۵۱۹ م  
بود و تقریباً پنجاه سال بعد از آن کتیه «پرتلماوس» در پاریس پیدا شد  
که بگوید فعالیت های موتدر بوده و مردم را بلزوم آن اصلاحات بمقاعد  
ساخت. ولی علاوه برین عوامل مهم دیگری هم دیلا ذکر می گردد و در  
بهداری مردم اروپا و پیشرفت آنان سهم داشته است:

۱- اختراع ماشین چاپ در سال ۱۴۵۰ م، حتی بعضی ها می گویند که  
اختراع ماشین چاپ زمین را بمقلب و احوال ما کمان آنرا دیکر گون  
ساخت.

۲- فتح قسطنطنیه در سال ۱۴۵۳ م بدست ترکهای عثمانی که در  
اثر آن متمدین و روشمکران ترک همه نقاط اروپا - خصوصاً ایتالیا  
پخش شدند و باعث نهضت یا رنسانس اروپا گردیدند.

۳- کشف دماغه امید در سال ۱۴۸۶ م که با اثر آن شروی غرب بهم  
بپیوسته و نهضت اقتصادی را بار آورد.

۴- کشف قاره آمریکا بواسطه کریستف کولمب در سال  
۱۴۹۲ م این عوامل پنجگانه - بشمول اصلاحات دینی پروتستانی

## ۶

همگامیکه برای هار دوم سید افغانی وارد آستانه می شد عباس حلمی، حدیو بمصر هم در آنجا بود. روزی حدیو در بهارک کاغذ خانه که از تبرجکاهای مشهور آستانه است مشغول تفریح و گردش بود برایش گفتند که سید جمال الدین افغانی هم در بهارک است اگر چه وی بیخواست افغانی را به بیمه و باوی ملاقات کند ولی ملاقات آنهادر زمان سلطان عبدالحمید مشکل به نظر می رسید. بهمه حال وقتیکه حدیو نظرش به سید جمال الدین افتاد ناشاره دست ادای سلام کرد. سید هم با همراهاش بها حاشته بوی ادای احترام نمودند. حدیو بدون کدام درنگ براه خود دوام داد. و رفت اما جاسوسان خپرا این دیدار حدیو و سید را به سلطان رسانیده دروغ پردازی ها کردند و گفتند که حدیو بمصر و سید افغانی در کاغذخانه باهم ملاقات نموده و در موصوع حلافت به صحبت طویلی پرداختند. سلطان هورا سید را نرد خود خواسته وی را از گزارشاتیکه جاسوسان داده بودند مطلع ساخت. سید اوراق گزارش را حوا نسته حدید و گهت: هرگر با حدیو حرفی نرده و باوی ملاقات نکرده است فقط حدیو از گادی خود باشاره دست بوی سلام داده. وی اورود: پیغمبر (ص) هم گروهی اراصحاب خود را مؤطف کرده بود که گزارشات مردم را باطلاع آنحصرب می رسانند ولی حصرتش. سحمان کسی را باور می کرد که دارای احلاق نیک صمیرهاک و نیت صاف بود و راست بیگفت و مانند جاسوسانیکه اطراف ترا احاطه کرده اند دروغ پرداز نبود. سلطان خمدید و سحن سید را تا یید کرده اورای را پورا جاسوسان راپاره کرد.

سید جمال الدین در حضور سلطان جرأب بی مائیدی داشت که یکی از دوستان صادقم که از ادبای دمشق بود از زبان مرحوم مصططمی پاشا قواتی حکایت می کرد. سید جمال الدین دوستی داشب از مصر که آنرا بسیار دوست داشب. روزی سید از سلطان تقاضا کرد تارتمه و معاش دو سمش را ندد کند سلطان هم سید وعده داد که دوستش را

اتفاق و سعادت آنها خواهد شد. ازین جهت من دیگر معنی حرکت دینی را که خود بی گوئی فهمیده نمی توانم. در جوابم گفتم: حرکت دینی ما کما یه از قلع و قمع عقایدی است که بر ادهان مردم غلط جای گرفته است. مثلاً آنها آیات و نصوص مربوط بقضا و قدر را چمن تعمیر می کنند که نباید در سعی و ایا، متحد و بزرگی و یا در خلاصی از بذلت و حواری از جای خود حرکت کرد و یا اینکه بعضی احادیث شریفه را که از فساد آخر زمان و با قرب انتهای دنیا خبر می دهد دلیل گرفته می گویند نماید دیگر بی اصلاح روت زیر ادرا اصلاح دیگر فایده ای نیست.

پس روی اینهمه دلایل باید مطالب قرآن بین سوده پخش شود و احکام آن بصورت درست و صحیح ابلاغ گردد در وسیله معادن هر دو دنیای شان فراهم شود. وی از خود: اید علوم ما شاخه بری و پاک، و کتابخانه ها تصفیه شوند تا لیمات طوری صورت بگیرد که بهم مردم نزدیک باشد. نباید علوم ما نماند نحو و بلاغت معصود اصلی ما واقع شوند. اینها وسیله برای هدف دیگری می باشد. طالب العلم قسمت بزرگ حیاتش را در نحو و بلاغت و حفظ مسائل متعلق باین دو علم سپری می کند ولی از بیان افکار و آراء خود در ضمن یک مقاله عاجز است. سید صورت تدریس علوم موروثه را بشد. سوراقتقاد قرارداد و گفت: بیگانگان از ما پیشتر معلوم ماسد یا فتد آنرا بصورت درست نویسد. نموده در سامان بخشیدن وضع پریشان خود از آن استفاده کردند. ما را در گرداب جهالت و وادی حیرت گذاشتند. امروز ما از آنها عاقلیم و بی خبر از نیستیم که عقلت ما ما را یه ناتوانی ها و فقد ان آبروی ملی مان خواهد کشاند پس بهمه حال حرکت دینی ضروری است.

سید اعمانی حرکت دینی یا اصلاحات دینی را بقرار فوق تفسیر کرد در بردوی روح این اصلاحات را قرآن تشکیلی می دهد. می گفت که اول باید معنی قرآن بصورت صحیح و آزاد فهمیده شود و البته این امر وقتی صورت می گیرد که علوم مربوط بقرآن تصفیه و راه آسان برای تفهیم آن طرح گردد.

درهم پدچید و گهف شاه حق بجانب اس آ یا کد ام شاه راصی حواهد بود  
 که دهقا بان مملکتش بر ملکوی حکومت کند؟ سید سکوب کرد البته  
 اگر قیصر برای وی موقع می داد جوانش را گهفته می توانست ولی مجال  
 سخن داده اسر کرد تا سید را اورا از روسیه احراج کند .

یکی از دوستان دمشق ام لطیفه ذیل را که بیان سید و حاسوسهای  
 سلطان صورت گرفته حکا یب کرد: والی مکه بر یکی از اهالی مکه که در  
 آستانه سکونت داشت غظیمه ک گردید . مکی مد کور از ترس تعقیب والی  
 بجانه سید پناه برد سید وی را نوازش کرده نزد خود جای داد و گاه گاهی  
 همراش بکاعده حانه جهت تهریح می رفت اما جاسوسان سلطان همواره  
 در تعقیب پناهگرمین مد کور بوده وی را مراقبت می کر دنسد . روزی  
 شخصی سید گهف: این مکی را از خود دور بران تا از تعقیب جاسوسان  
 سلطان آرام سوی . سید با تعجب بوی گهف: جاسوس های سلطان نامن  
 چه کار دار بد سهرای دول و قهیکه کسی با آنها پناه می بردوی را از همه  
 چهر حتی از جاسوس ها حمایت می کند . مکه (سفر خندا) درین شهر هستم آ یا  
 حق ندارم مانند دیگر سهر از شران جاسوسان در امان باشم .

روزی یکی از شاگردان علوم دینی از سید سوال کرد: آیا ایمان  
 زیادیا کم میشود؟ سید گهف: ایمان در دهاب یادو کم نمیشود ولی در  
 سر کرماند ایمان سلطان عبد الاحمد که آنرا جاسوسان احاطه کرده اند  
 در هر ساعت کم و زیاد میشود . گویا مقصد سید آن بوده که حالت روحی  
 سلطان همیشه در تردد و اضطراب اسب و گزارش های جاسوسان گاهی  
 اعتمادوی را زیادو گاهی کم میسازد . اگر سلطان سخن حاسوسان را  
 نصب می کند ایمانش کم میشود و اگر نکند یب نماید ایمانش زیاد می شود  
 در حمله نکاب و قصبه های لطیف و ویروایب می کند که روزی در صبر  
 در میدان باب الخلق همراهی رفقا و دوستانش عبور جاره یکی از افراد عا ئله  
 خد پورا انتظار می برد بد دسته ای از زنان با تعجب سر و قبا فیه سید می  
 لگر یستند . خصوصاً بی د یلند که وی را یارانش از چهار طرف پروانه وار

ترفع دهد . مدتی ازین وعده گذشت سید سلطان نوشب تا بوعدہ اش وفا نماید ، ولی نامه نتیجه نداد جمال الدین غضبناک شد - وی بسیار تند مراج بود تا جائیکه محمد عبده میگوید که آنچه را که با کیاس آباد مینمودندی اش آنرا درهم می شکست - اجازه خواست تا با سلطان ملاقات کند . وقتی سید نزد سلطان وارد شد آثار حشم و غضب پرورش هویدا بود . برپای استاده و بصدای لرزان گفت : امیر المؤمنین قلم را شکست امیر المؤمنین قلم را شکست . سلطان وی را نوازش کرده از سبب خشمش پرسید سید قصه را بیان کرد . سلطان گفت : این یکتا مر ساده است نباید تو خشمگین می شدی و امر داد تا رقیبه و معاش دوست صبری سید را بالا برند . وقتیکه سید از دربار سلطان خارج می شد حاجب کیسه ای به بصره لیره طلای عثمانی بوی تقدیم کرد .

بعضی درین قصه زیاد می کنند که وقتی سلطان از سبب حشم سید پرسید سید گفت آمده ام تا بیعتی که بتو داده بودم پس گهرم چه از ان بیعت پشیمان شده ام اما کسی که برای من این حکایت ها را بیان داشت این قول را دروغ وانمود کرد . و البته قول صحیح همان است که قوای پاشا رایت کرده و شاید وی از عرت پاشا عابد در آستانه شنیده باشد قوای همیشه با عزت پاشا بود و عرت پاشا هم هر چه وقت از مجلس سلطان دوری نمی جست .

زمانیکه سید در روسیه بود قیصر روسیه خواست او را ببیند سید را نزد خود خواست در ضمن ملاقات سبب بدیسی و برخلافی اش را پاشا پرسید البته قیصر های روسیه بسیار خوش می شوند که از احوال و ماجرای داخلی ایران خبر شوند - سید اوضاع نا بسامان و خراب ایران را به سادگی شرح کرده و همه ظلم و استبداد شاه را بیان نمود و افزود شاه را گفتم که نظام مشروطیت و شوروی را در کشور تطبیق کند اما قبول نکرد و مرا از ایران احراج نمود . و البته سبب کینه و عداوت شاه با من همین بوده است و قتیکه قهصر این کلمات را شنید در خشم آمده چهره اش



استاد بسائی راجع باین نکته سید تمبهره کرده و آنرا پسندیده و اب انستاس کرملی برقول هر دوی آنها تعلیق کرده آنرا تفسیح کرده است و اساس در باره سخن هر سه نفر تمبهره ای نوشته در محله انجمن علمی عربی (چره ۸ ص ۶۲۶) نشر کرده بودم که در بعضی نواحی نا سید موافقت و در برخی با وی مخالفت داشتم. چپریکه برسد انتقاد کردم آن بود که وی «نقروب» را مصدر دانسته زیرا جر و ت، رهوب و ملکوت همه مصادر هستند، و استعمال آن— مصدر— در عبارتیکه سید گفته جایز نیست. زیرا—فلان از نسل نقروب هست— گفته نمیشود. بلکه می گویند فلان از نسل بقر هست. و نقروب بمعنی بقرنی آید.

مرحوم بحرو می‌پاشار وایت می‌کند برین قول سید که می‌گفت: «سیاست نقرو تیه در مملکت فرعونیه» اعراض کردند سید جواب داد چنانچه شما استعمال ملکوت و حیروب را جواز می‌دهید بن هم استعمال نقروب را محار می‌دانم. عبار آحر کدام نقصبی ندارد زیرا نقروب را بحدیث مصدر استعمال کرده نه بصیغه جمع.

باید علاوه کرد که کسی این داستان را راه بستانی روایت می‌کرد از حافظه خود می‌گفت آنرا از کتاب بخزومی‌پاشا (خاطرات جمال الدین) نقل نمی‌کرد.

## ۷

در اول کتاب گفتم که بن و اسناد رشید رصادر محبت سید، تمبیح احوال و تدوین آثار وی شریک بودیم. و قتیکه استاد رشید را در سال (۱۳۱۰ هـ ۱۸۹۲ م) بقصد آستانه و داع نمودم اولین سفارش وی بن آن بود که مراتب احلاص و محبتش را بسید تقدیم دارم و هر چه بیکه در آستانه از سید می‌بیم و یا می‌شوم برای وی بویسم اتفاقاً ملاقات من با سید روی بعضی معادیر دیرتر صورت گرفت کیفیت را بدو هم شیخ رشید نوشتیم در جواب اولین نامه وی بتاریخ ۹ جمادی— الثانیه ۱۳۱۰ برایم موصلت کرد. در ساله اش سهرخود را از شهرش

احاطه کرده و هر کدام بخواهند بخدمت وی پیشی جویند . تعجب آنان بیشتر می شد سید با همه یاران شوخی می کرد و نکته می گفت . زبان ستوده وی شده با هم حمیه می حمدیدند و سخنانی رد و بدل می کردند . یاران سید خنده زبان را در حق سید حقارت و بی احترامی پیدا شده یکی از آنها گفت : اسادا آهسته تر سخن گوی و مراح بکن این زنان بتو می خندند . سید بدون اعتنا بسخن خود ادامه داده گفت : بگذار که نکه گویند ، مراح کنند و بخدمت من باز ندارم که مرا مورد نادره گوئی و نکته سرائی فرار دهد . جواب سید هر دو طرف را بخدمه آورد . . .

سید اعرابی استعمال کلمات دخیل و الفاظ عجمی را در زبان عربی محارمی داشت و می گفت اگر بخواستید کلمه غیر عربی را استعمال کنید در شمال و جلنا عربی بران پوشانید عربی میشود البته مقصد سید از این سخن عربی ساحن لفظ عجمی سما شد سئلیکه شخص عجمی اگر لباس عربی بپوشد در ظاهر عرب می گردد هم چنان اگر کلمات عجمی را بصیغه های عربی در آوریم عربی میشود . اما این نظریه در بعضی ها قبول می کند و برخی ها آبرامی پذیرند .

شکیم ارسال می گفت که سید جمال الدین این قول حد او ند را « و اینه لبی چدر بما » چنین تفسیر می کرد که « حد » معرب « که » می باشد و « کد » در فارسی و هندی تحت را گویند .

راجع به نظریه مشهور سید جمال الدین در اعراب اسادات - رحوم شیخ عبد الله دستاوی روایت می کند که سید در هر چو یکی اعرابی ها می گفت : این مرد از نسل « بقروب » هست . مردم استعمال کلمه بقروب را انقاد کردند سید گفت : آیا شما بقروب ، رهپوب و سلکوت نمی گوئید ؟ پس چرا سرا از استعمال کلمه بقروب منع می کنید ؟ بروی اعراص کردند که کلمه « بقروب » در لسان عرب هیچ وارد نه شده . گفت آنها بخواهید من ارحو دانکار کنم ؟

رسمان همان سا و نامۀ دلیل را در ایم فرستاد : « . . . نامه نان را دریا  
 و صد شتمار دحفة پرر گیکه - که عبارار مؤذۀ شرف ملاقات شما بحکیم  
 عمرو بی همای رمان اسناد جمال الدین میباشد - بمن تقدیم داشته  
 اید تشکر می کنم . چنانکه خود گفته اید این نتیجه مطالعۀ ما و شهادت  
 سیرت حسنه وی میباشد که شما از لطعم و رعایت وی برخوردار شدید  
 البته شما حموی برادری را بجا کردید و آرزوی بزرگت را که عبارت  
 از حدیب و سلازمی بحیث ابوتراب دوم بوده نزد سید بیان کردید  
 ولی این مطلب را چنانچه که میباشد ادا نکردید . چه بس میخواستیم  
 مانند ابوتراب در حدیب وی بوده و همه جا در - کالین باشم . شاید  
 شما قصد برادر سب درک نکرده بودید و یا اینکه فراموش تان شده بود  
 بهمه حال از خداوند میخواستیم که سعی بان را بشکورت و عمل تان را مقبول  
 گردانیده و صیلت و کمال را نصیب تان کند . اما بار دوم امانت را  
 بصورت صحیح ادا نماندید .

میخواستیم بجناب سید هم نامه ای نویسم و از وی آنچه را بخواهم  
 که شما را مکلف نماندش حاضر شوم و اگر قبول نم نکند بی آیم تا بزیارتش  
 مشرف شوم و از صحبتش خیر و برکت چشیم . البته این در صورتی است که  
 شما در آستانه بهمانه بود و اگر بطرابلس آمدید در موضوع مذاکره خواهیم  
 کرد . . .

فکر می کنم سید را راجع بوعده که در ساله خود (ابطال مذهب دهریین)  
 داد و گفته بود که در ساله دیگر - در رد دهری های و بدعت اسلام  
 بی نویسم نرسیده اید . . . »

گفته های شیخ رشید را که بمن نوشته بود در همین جا ختم می کند و  
 برادر رساله اش سورد عتاب قرار داده که من کلمۀ « ملازمت » را نه  
 « تردد » تبدیل کردم شاید این کار را در آنوقت به مقصای حال کرده  
 باشم .

(قلمون نزدیک طرابلس شام) به بیرون توصیف کرد ز یمانی های قریه ها سرار ع و مناظری را که در طول این سفر دیده بود بشرح و بسط نوشته و در ضمن آن گفته بود که: «اگر بحب با شعایاری کرد و بدیدار حکم عصر سید جمال الدین مشرف شدید شمار از سوریه و لمان سوال خواهد کرد نه از اروپا و شهر روم و اگر پسند از پوست و دانه حرما خواهد پرسید .

دوست من میخواست اوصافیکه از لمان نوشته قسم نهمه هنگام ملاقات برای سید تقدیم کنم یا اینکه نامه را برایش بخوانم . شیخ برین نامه اش افتخار می کرد و حق هم داشت که افتخار کند . نامه اش واقعاً از اعجوبه های ادبی و تاریخی است که بیشتر به لبنان و مردم آن تعلق دارد . شاید نام آن نامه را در یکی از مجله ها به نشر بسپارم . شیخ رشید در آخر نامه اس نوشته بود : سعادت خواسته اید که با تقطار ملاقات این مرد بزرگ (سید افغانی) در گسریل کردن نامه ناخیر نموده اید تا آنچه را که از وی مشاهده می کنید برایم بنویسید . ار قدر و منزلت ممتازی نرد من بخوبی آگاه هستید . بهترین سعادت و بهترین شفیق آورده اید . امیدوارم تا کون باوی ملاقات کرده و از دوستان وی حساب شده باشم و البته شما کاری را انجام می دهید که سبب شادی قلب درویشی چشم است . اگر باوی داخل صحبت شدید حضورش باید عرض دارید که این برادر تان غرق محبت و موی بوده و سعادت خود را در قرلبس آرزو دارد . زبان ثنا و احترام ندارد و فقط میخواهد در حضرتش بخندد قیام داشته باشد . . . آرزو منم سر از یاد نبری . اگر آستانه بهایم ملازمت وی برایم میسر خواهد شد یا حیر ؟ . . . الح «ولی قبل از آنکه نامه فوق الذکر شیخ رشید برایم برسد من با سید ملاقات و برایش هرگونه علقه و محبت خود و اینکه در نشر افکار و تعالیم وی خدمت می کنیم به نصیحت عرض داشته بودم . از این ملاقات خود به برادرم شرح رشید نوشتم . وی بی درنگ بتاریخ ۲۱

## ۸

بمحو اهم گمتر خود را در باره استاد افغانی ام به بیان او صافش  
خاتمه بخشیم امیدوارم که طرف پسند خوانندگان واقع شده از آن  
معنی بردارند. این عمل را ضمن یک بحث مقایسه‌ی بین جمال الدین و  
مورخ مشهور ابن خلدون انجام خواهیم داد.

اکثر نویسندگان معاصر در موضوع مقارنه و مقایسه بین ابن خلدون  
و فلاسفه قدیم مانند ارسطو، ابوالعلائی معری، مونسکیو، اوگست  
کنت، میکیاولی و اسپنسر به بحث پرداخته اند. البته تفصیل این مقایسات  
در کتابی که این نویسنده در باره ابن خلدون تالیف کرده اند مذکور  
است تا رجوع باین نگارشات سوالی عرض اندام می‌کند که آیا این  
خلدون بهیچ یک از فلاسفه معاصر شرف مشابهت ندارد؟

بلی ابن خلدون بدون هیچگونه تردیدی بیک فیلسوف مسلمان  
سیاستمدار و انقلابی عصر شباهت دارد که عمارت از فائده انقلابات  
ها جهان اسلام سید جمال الدین افغانی میباشد. وجه تشابه آنها از یک  
جهت نیست بلکه در جوانی مختلف با هم شبیهند. هر یک از آنها علوم  
اسلامی را فرا گرفتند. در حکمت، فلسفه تاریخ و علوم اجتماعی سرآمد  
اقران خود شدند. هر یک از آنها مسلمانان را به بطالعه و درسی حقایق  
اسلام و اسامه از آن تشریحی کردید. هر دوی آنها در سیاست  
اشغال داشته‌اند. حواهان اتلا و ترقی بودند، سینهٔ وراج قلب پاك داشتند  
بمردم را به سهولت خود می‌ساختند. باطن آنها از ظاهر شان فری  
نداشت. هر دو سریع العصب و تند مزاج بودند. لسان الدین بن خطوب  
وزیر ایدلس که دوست ابن خلدون بود از ابن خلدون چنین توصیفی  
کند که... «شدید المزاج بوده و این عادت بسا مشکلات و مصیبت  
ها را بار می‌آورد و سبب قهر و ظلم رجال حکومتی بروی می‌گردد».  
شیخ محمد عبده نیز جمال الدین را چنین توصیف کرده و می  
گوید: «و تیکه در پاریس بودیم و به نشر جریدهٔ عروة الوثقی می‌پرداختیم

وقتیکه نامه دوم شیخ رشید را دریافت داشتم برهبار سید جمال الدین شتافهم او را از نامه و مصممون آن آگاه ساختم ، خوب یادم نیست که نامه را بوی نشان دادم و یا اینکه خلاصه آن را برایش تعریف کردم بهر صورت شیخ رشید را از اینکه نامور مسلمانان توحه دارد سود و گفت شیخ رشید برای وی هم نامه ئی خاص فرستاده است . از سید خواهش کردم که جواب نامه را به خط خود بنویسد و بمن سپارد تا برای شیخ رشید بفرستم . وی بعد در جوابی که نزدش قلم و کاعند ندارد گفتم از ناداشتن کاغذ معذرت خواست این برای آن بود که یا سلطان عبدالحمید برای وی اجازه کتاب را نمی داد و یا اینکه خود سید بکتا بت و تألیف بوجهی نداشته . بلکه عادتش چنان بود سخنان خود را بر مردم اطرافش بپراگند و مردم آن را مانند درو سر جان بچینند . ولی باز هم من از ترس عتاب شیخ رشید ، اصرار کردم که اگر چه بسیار مختصر هم باشد جوابی بقلم رسای خود نشیخ رشید بنویسد . مادر آن هنگام ایستاده بودیم من فعلا سید را پیس چشم خود تعجبم بی کم که در صحن مسافرخانه ایستاده ، دست خود را بر سائنه من گذاشته بسم کمان ار نوشتن نامه معذرت میخواست و برای من بی گوید : تو بهترین قلم رسا داری و کاتب بلخ من هستی باید نیا ، آسلام و بحیات مراد شیخ رشید ابلاغ داری .

واقعا من آنچه که مسحق سید هست گفته نمه و انهم . اما باز هم بی گویم که خداوند وی را پر مهر و رحمت و دوست داشته بی آوریده بود مغرور و متکبر ، فریب کار و بیرنگ باز نبود .

بعد از آن از مجلس سید باز گشتم و ما حرارا بد و ستم شیخ رشید نوشتیم و نوشتیم وقتیکه در طرابلس همدیگر را دیدیم نزد س از طرف سید و کالت حوا هم کرد . و چون هم شد .

(دترو) پادشاه اسپانیه برای بن خلدون پیشهاد کرد که خود را از تکلیف و زحمات برهاند و نردوی بیاید هر چه از مال دنیا خواسته باشد برایش فراهم خواهد ساخت. اما بن خلدون پیشهاد پادشاه را رد کرد. همچنین سلطان عبدالحمید به جمال الدین پیشهاد کرد که دوش خود را از بار سنگین و تکالیف سیاست سمک سار و دور مقابل دشمنان خود قد علم نکند. سلطان در پاداش این امر قصر مجلل بالو ازم برایش اعطا خواهد کرد و یکی از زمیناریان یلدز (۱) را بوی خواهد داد سید امتناع ورزیده گفت: اگر بوی این کار را قبول کند چنانکه مردم از شراب نوشیدن شیخ علیس و سریدانس نه به عجب می افتند ازین عمل وی دیرنه شگفت اندر خواهد شد.

بن خلدون بحال غربت در شهر مرد و در مقبره صوفیه خارج باب انصردین شد مانند مساهران عادی قبری بی نام و نشان دارد.

جمال الدین نیز در غربت در آسانه خواب کرد و در مقبره (شیخ حلسرار لعی) در نشانی طاش دهن شد اندکی مانده بود که قبرش محو گردد. اگر مسک کرای این امریکائی بسروقتش نمی رسد. چنانکه می گویند وی با صرف دهها هزار دالر مقبره بزرگی برایش بنا کرد.

علامه آلحای استاد «هون فیزد ند و نگ» می گوید که بن خلدون آخرین ساره ای بود که در آسمان تکر آزا داسلامی در حشید او در تاریخترین

(۱) یلدز نام قصر سلاطین عثمانی بود. در وقت سلطان عبدالحمید تعدا دساکین این قصر بدو ازده هزار نفر می رسید. یلدون بترکی ستره را گویند «سترجم»

(۲) درین او احره بیکر سید ار آسانه به بنیاد و از آنجا چنانکه پیشتر یاد آور شد یم نافعانستان منتقل گردید. سید بدر سلطان سدر فک زیریش به بلا شد. بالاخره این مرض بهر گوی انحامید شیخ ابراهیم الیازچی در مرثیه که در مرگ سید سروده بود باین موضوع اشارت کرده

روزی حواسم با برخی سیاهمداران ارو پا پیرامون بعضی امور متعلق بشری و آرزوهای اعلی شری بد آنکه و سنا همه کنیم . ولی جمال الدین در حین مفاهمه با برخی سیاهمداران - مانند گلادستون - در آشفته سی شد . در اثر خشم وی سنا تحیکه طرفین با آن رسیده بودیم از بین می رفت . شیخ محمد عمده راجع به تند ی سزاج میله سی گوید : « سنا اوقات آنچه را که با کماست و عقل باو آناد کرده ناند ی ار بین برده است . »

ابن خلدون و جمال الدین در فهم و درک تعلیمات اسلامی با سنا معتقد آزاد از عقل خود کاری گروید تا بی محض و معطل بودند . هر دوی شان در فراهم ساختن منافع عمومی مسلمانان می کوشیدند . و میخواستند اجتماع اسلام را از راه ترویج و هم آهنگ ساختن اصول صحیح اسلام با قواعد اماعی که معاد آن به بشریت ثابت شده ، اصلاح کنند . آنها آرای خود را با صراحت بیان می کردند و بدون کدام ترسی در تطبیق آن می کوشیدند ، با حرافات و عاداتیکه با دین آسیدخته ممارزه می کردند از همین جهت بهر شهر و کشوری که می رسیدند و یا در بار شاهی که آنها را میخواستند دشمنان و حسودان علیه آنها قیام می کردند .

ابن خلدون - پنجاه سال پیش - در دربار عرفناطه ، فارس و بونس عین وضع و حالی را داشت که جمال الدین در دربار کابل ، تهران ، قاهره و آستانه در عصر حاضر داشت .

اگر خداوند سید افغانی را بشیوخ معصم و چاند مانند شیخ علی حسین ستار ساخت که عصای خود را برداشته سید افغانی و شاگردان س را از گوشه و کنار از هر بیرون می راند ، این خلدون را هم در بونس بچنین شیخ متعصبی با سنا این عرقه بمسلا ساخته بود . وی از اینکه مردم هر یفته این خلدون بودند و شاگردان بطرف حلقه درسش می شتافتند در شک می برد . ابن خلدون خودش می گوید که : این عرقه بزد حکام بونس معین چینی می کرد و آنها را بچس و طردن ترغیب می نمود .



آیا چه دید؟

دید، آنچه را که ابن خلدون قبل از پنج قرن دیده بود، دید هنوز طلعت بر همه جا سایه افکنده و قوم در حواهد، تیمور لنگ را محسوم در سلطان عبدالحمید و تروی اسها نیوی را در اباس و یکمور یا ملکه الکلیس بافت جمال الدین از قبر ابن خلدون برخاست. ازین قیام هدف ابن خلدون و مسئولیتش مسئولیت ابن خلدون بود.

در شرو و عرب آوای مهر درد داد و گفت: بیارید پکس و عصای مهر مرا. به مکه، مصر، تهران، آستانه، پرو سپورگ، ویانا، لندن و پاریس مهر کرد. مرگ از سوی ورنه گی را از سوی دیگر می دید مردمی به قاع و توکل تن سپرده و جمعی در تب، تاب، سعی و طعمه در چاه جهل، بیکاری و کسالت چشم را زره می کند و در آنجا علم، عمل و نشاط دیده را روشن می سازد.

چنانکه ابن عرب در تونس و قاضی الساطی در قاهره پنج قرن پیش در مهبل جمال الدین که در لباس ابن خلدون بود مقابلهت کردند امروز شیخ علیش در مصر و حسن فحمی افندی در آستانه برو پیش قدمی کشند چنانچه می گویند جریان تاریخ تکرار می شود. ای آنکه از ریر نخته سنگهای قبر بر حاشیه ای دوباره به تبلیغ و خطابه آغار کن و به بر عیب و انداز مردم آواز ده، مسلمانان را بگو تا اختلاف را کنار گذارند او هام و خرافات را دور اندازند.

بیا بیای هر یاد و ناله درد میدان را بگوش ما برسان!

«برگذشتگان می گرییم و بر پیشینیان درود می فرستیم. کجا ناید ای گروه و ای صاحبان شرف، کجا ناید ای علمداران مروب، کجا ناید ای بلند قدرتان، کجا ناید ای مددگاران بیچاره ها، کجا ناید ای دستگیران مطلوبان، کجا ناید ای بهترین ملیکه برای مردم فرساده شدید و مردم را باها اعمال نیک میخواندید و از کارهای رشت باز می داشتید، کجا ناید

دوران جهان اسلام - از نگاه استقلال و سیاست - می ریزد، مثل ستاره ای بود که آن تاریکی ها را نور بخشید و اول کرد .

مسلمانان با کوفه و فوج اعدا در باغیرت بود. سو دیدت قوائم دولتس از هر طرف گسیخته و نیروی آن در همه جا به تحلیل می روی. بیگانه نگان از هر طرف بان دست چپ اول در ارس می کشند. دولت های معلول، ترک و بربر صریحاً در صدد بر ندادی دولت عربی میباشند. بحشم سر می دید که تمهید معلول در شرق شاهان را در عم می کوند و (بهروی) اسما نوی با تمام قوا آماده حمله بر عربانطه آخرین مملکت عربی در اندلس هست این حلدون همه ایبهار اسی دند و برین ملکه از دست رفته حسرت می خورد. در جهان اسلام با تمحص و کجکاو می گردش می کرد شخصاً درین کشور ها - از شیلیه در عرب ناشام و حجاز در شرق - آواز - در داد می خوانند، می نوشت و بآلف می پرداخت افکار خواجه و دل های پر مرد. را بشور می آورد بر قدر و ریاضی کرد عهرا را انعکاس آوار خود چیری نمی شید و هر قدر پند و انداز می کرد حرجها و حور چیری نمی دید .

آن شعله خاموش شد و این حلدون در آن تاریکی مطلق چشم رو بست اما بعد از گذشت پنج قرن دوباره زنده شد و از برین در لباس جمال الدین پرخاس جمال الدین چشمش را کشود و در چپ راست زوایای جهان اسلام نظر او کند .

می گوید : (وی لعاب سرطان فوب کرد. سرطان مابین وک و سینه یعنی در مجرای فصاحس ظهور کرد. البته درین موح تعجبی نیست زیرا همیشه سرطان در بحر می روید و نمومی کند « اطبا گمان می کردند که عاب اندلای سید به بیماری سرطان آن بود که وی چای بسیار می نوشید ، سگرب زیاد می کشید و در طعامش نمک بسیار استعمال می کرد یکی از دوستان افعالی در مورد می گوید :

المنج والنهای مع الدخان اودت بروح شهجنا الاعمابی

کرده و پند آموخته بود. این باب با همه جد، جهد و استقامت خود را در امواج دریای زندگی پرتاب نموده است و اگر خداوند بخواند حویس را عمق رب بساحل نجات خواهد رساند.

سیاح مشهور روسی - شیخ عبدالرشید ابراهیم - می گویند: روزهای آخر بیماری سید بر یارتش رفتم، بادست اشاره کرد تا نزدیک شوم، نزدیک شد، توان حرف زدن نداشت کاعذوقلم گرفته نوشت: «خداوند تو گواهی که پیغمبر (ص) هنگام وفات - امی امی - می گفت و من - ملت می ملت می گویم» وی می افزاید: بعد از تقریباً دو ساعت که سؤايش ناز گشتم سیدم می گفتند: وفات کرد.



ای بررگان ای برپای دارندگان عدل و داد. کجا نیدای دانا یان وای  
حکیمان. کجا نیدای نایگذاران نساء سلب.

آیا از گورها یسان به بازماندگان خود نظر نمی افکیند و نمی بومند  
که بعد از شما چه کردند. بفرزندانشما چه مصیبت‌ها پیوست آمد. که  
مذهب شما گرائید و که از راه شما انحراف کرد و از روش شما دوری  
حسب؟ طریق شمارا گذاشتند. دسته دسته و گروه گروه شدند چنان  
بضعف و ناتوانی گرائیدند که دلها از سوز آنان آب می‌گردد. دستخوش  
ملت‌های بیگانه شدند. توان دفاع را از سرزمین خود ندارند آیا ار  
عالم برزخ آواز نمی‌دهید که این حوای رفنگان بیدارو این عاقلان  
هوشیار گردند. و راه راسترا باز یابند. (۱)

و اما آیا جمال‌الدین از بیدار شدن شرق و کوشش اهل آن در راه  
اصلاح ما بپوش شد؟

نه، هرگز ناامیدی را بخاطر راه نداده بلکه دید درخت جهان اسلام  
خشکیده ولی در لابلای این حار و چوب‌حشک برگهای سربه نظر می‌جورد  
چهره گرفته‌اش درخشیدن گرفت و نور امید در دلش راه یافت از خود  
سوال کرد: آیا این برگهای سر از زندگی پیشین باقی مانده اند و یا  
برگهای جدید و بازندگی جدید روئیده‌اند؟ هر چه باشد در درخت سپری  
در بیمارمن و در بدن نفس باقی است.

پس ناید در احیای این درخت بجان کوشید آری جمال‌الدین با  
همه تکلیف و زحمت به مبارزه برخاست و همه شیرینی و تلخی‌های را که  
این خلدون (اول) چشیده بود، چشید. هر دو بن خلدون فرزندی از خود  
نگذاشتند تنها فری‌شان در ایست که این خلدون مغربی کتاب اجتماعی  
مشهور خود مقدمه را بهادگار گذاشت اما این خلدون افغانی هیچ  
کتاب و مقدمه از خود نماند. بلکه ماتی را بجا گذاشت که آنرا بیدار

(۱) این حملات از جریده عروه الوثقی لسان حال سید جمال‌الدین  
که با قلب پر درد آنرا شخصت سال پیش نوشته بود، اقتباس شد

سید جمال الدین د سید صهر «صهر» زوی دی، او د افغانستان یوی  
پخوانی پیرنا شرفه اودرنی کورنی ده مسوب دی، لیکه چی دده دنسب  
شجره، مشهور علی بریدی ته سیری، چی باوروسته سیدنا الحسین  
بن علی بن ابی طالب ئی له نیکونو شمېرل کسری .  
پد افغانستان کئی د سید جمال الدین افغانی کورنی دغس نهود  
اواقندار حاونده وه او د افغانانو په زړونو کئی ئی لوړ مقام درلود  
اود د اوی ئی کپده، او حکمگه چی سید آل بیت یعی د پیغمبر صلی الله علیه  
وسلم کورنی ته مسوب و له همدی کمله ئی په خلکو کئی ریاب احرام  
او عرت کپده، داسی ویل کری چی د افغانستان په پوځونو کئی ئی  
په مستقله توگه حکومت کا وه چی دیو ولایت په اندازی و ترڅو چی  
ایرودوست محمدحان علیه پی و کړه او دهغه پلار، تروبه ئی کابل ته  
ولېزل دا هغه غمخدی چی سیدرسید در ضا دده دنسب په باب لیکلی، خو  
سرا ه دی ایما هم خلک دده په باب مختلفی نظری لری، چی آ پادی ر بیتیا ئی  
افغان دی او که ایرانی دی؟ او ددی تردید په هکله دهغه پوښا گرد  
عبدالقادر معری چی سید ئی له بردی لمدلی اودده پد باب ئی لیکلی  
دباور وردی د سید، په باب پوسته کوی او وایی: — هر گه خلک  
دده د هېواد او قومیت، سایب په باب په شک او تردید کئی دی سره له  
دی چی دده عصر سوبر رمانی ته د پر را بردی دی،؟ که چیرته دا چیره  
سمه وی چی دده پد توپیر او کورلی کئی ئی دی شک او تردید ته بحال  
ور کړی شی، آبادا کار نه ددی لاراو ورحلاص نه کړی چی د تاریخ  
لوړو شخصونو او دهغوی د حالاتو او هغه غمخپه دنسب شک او تردید  
وشی چی دوی ته مسوب شوی؟ دهغه روایب سبب چی وایی سید  
ایرانی دی شاید هغه غمخوی چی محمد حسن خان چی په اعتمادالدین،  
مشهور و اود ناصرالدین شاه له نردی ملگرو شخصه و، په چپل مشهور  
«المأثر والاثار» نوی کاب کئی دکر کړ، دی په دی کاب کپئی داسی  
وایی چی سید جمال لدین داسد آ ناد په کلی کئی چی د ایران له تواعو  
شخصه دی زیږېدلی او عیب شوی، او دی په پخوانیو او سنیو علویو کئی

# د افغان سيد جمال الدين

## ژوندته يوه كتنه

كله چه ماچيل تيت وپرك لكر راغونډ او حور وور تصورمى راپول كړ، او حتيخ ، او  
حتيخوا لوتنه په خرسوم، نودالغانسان حالت په چورب كښى واچولم اوداهغه هواد دى  
چه دلهرى ځل لپاره خماسرگمى هلته پسه دنيا پرندلى دى اوسا هندچه په هغه كى ځمعاقل  
صيقل شوى او ثقافت ئى موندلى سا ايران دگاونډى سوې او سواړېكو په لحاظ ، بياعربى  
جزيره «حجاز» چى دوحى دراشكته كښوځاى دى، اوپس دسبع له فېلرو سره، نجد، عراق،  
اوبعداد له هارون اوعامون سره اوسام، دهغه له پوهوسياسمدارانو سره ، او اندلس ،  
له خپلى سړى مانى سره ، په همدى ډول داسلامى البري له هرگوت اوهردولنه سره،  
اوداچه په څه ډول ددوى ورځ وگرځنده او چارى ئى ويجاړه شوى ساپه ټول حسيخ او  
حتيخ فسوس نومادچپلو مغزو ماشين، دهغه درنځ دتشخص اودرعل ديپلټولوپاره په كار  
واچوه، نومادا تشخص كړه چى دهغه ډيرلوى وژونكى ريخ دحتيخواو دنظر نابو ، دشتت  
اوهوى په سلوسلوپه ډلو، اوبلويو وپشل كيدو ريخ دى، اوبل داچه په خپل مخى اخلاف  
باندى ددوى اتحاد، اوبه يووالى او اتحاد باندى ئى اخلاف له وژونكو ريخو يو كښل  
كسرى نوماددوى په يووالى اويوموبى كښوكى هلى ځلى وكړى شوپورى ددوى پام لوندنځ  
دوى نه څاروخطر نه راواپوم ( . . )

جمال الدين افغانى

«دېښمې قامې داسې كيسه كوي چې دوخت تركي والي، دمرگز او استا نول دهدايت په اثر كې څخه و غوښتل چه له سيد جمال الدين افغاني څخه پوسته و كرم چې آيا دى افغاني او كه ايراني دى؟ او دا پوښتنه ئې په داسې لهجه تړي و كړه چې دى شكمن نشي چې دده له اصل او نسب څخه څوك عواري چې ځان خبر كړي، كله چې نوموړى قامې هغه وپوښتېد سيد په اصل مطلب پوه شو او داسې ځواب ئې وركړ: آيا دا تعجب نه دى چې اسان نول دده دنسب په باره كې پوسته كوي، په داسې حال كې چه هغې لاپخوا يو هر سمي و طيفه ورسپارلى وه او دده په سچل كې ئې ليكلي ؤ چې دى افغان دى، له دې وروسته خپله سيد جمال الدين افغاني ددى آوازي سمب بيان كړ او دا كار ئې ناصرالدين شاه ته منسوب كړ ځكه چې ناصرالدين شاه د ايران پاچا د آواز او خبرو له چه سيد ايراني دى داددى لپاره كه چېرته دى و كولى شي چه هغه په دى باني لاس ته وروپي، او بېرته ئې ايران ته منون كړي څو پوري خپل عچ تړي واخلې .

له پلې خوا د سيد په هكله دا احتلاب په دى وروستيو وختو كې ددى لپاره كرم دى چې هر څوك ئې ځان ته منسوبه وي او پې وياړي دا، دنړي د لوړو شخصيتونو او قهرمانانو په برخه رسيدلى دى چې له خپلو معاصرينو څخه داسې اديتو بوگوري چې عادى اشخاص ئې تحمل نشي كولى خو كله چې په خپلو حريفانو شا لېږي، بيا همدغه دشه نه دله زيار باسي چې د هغوى له پېروانو څخه ځان وشمېري او له نورو خلكو زيات دوى ځان وړاندى وړاندى كوي.

د سيد جمال الدين افغاني ژوند په افغان نستان كې

سيد جمال الدين افغاني د افغان نستان د سگو بېر په ولايت گمېز بېرېدلى د سيد په ۱۲۵۴ هجري كال چې له ميلادى ۱۸۳۹ كال سره موافق دى ريريدلى او هغه وخت چې د دوى كورنى كابل ته ولېږدول شوه سيد له خپلې كورنۍ سره كابل ته لاړ او پلار ئې دده په روزنه كې ډير زيار وپسته چې اسانې احلاقي او تربيه واخلې، او خپله د سيد

د پرلور مقام لری، چی دایران خلک په هغه ویاړېږی، په داسی وخت کې چې «اهل سنت او جماعت» کماں کوی چی دی په قوم افغان دی، لکه څرنگه چی دسید یوډر پیاوړی شاگرد، شیخ محمد عبده د لېچر په پدسرنیرې کې لیکلی «ددی پورتنی عبارت له معز او روح څخه داسی برېسی چی دا عبارت د ناصرالدین شاه په ژوند کې لیکل شوی، څنگه چی ناصرالدین شاه خپل ولس سره دانگریزانو د دوستی له کبله حیانت کاوه دسید جمال الدین افغانی له هغه سره د هغه دسړی له وخت پوری سخته وړانده و او بل له پورتنی عبارت څخه په ډاگه دسډه بی اختلاف روح له ورا څرگندی، چی ددی لېکونکی په مغزوئې تسلط ووندلی، لڅکه چی دی دسید جمال الدین افغانی د تلک لاری حجه صحاب د اهل سنتو او شیعه و مسأله په دی راسخ ته کوی.

لڅیسی خلکو ددی اختلاف په باب یوه مجلسی لاره نیولی شو پوری وکولی شی چی دی دواړه نظریو ته توافقی ورکړی لودوی هغه په یوان کې هم افغانی او هم ایرانی گمی او دا هغه لاره ده چی وایرانی عالم چی په ازهر کې په درس بوخت دی، غوره کړېده، دی وایی چه دسید جمال الدین پلار ایرانی دی یو عسکری صاحب منصب ؤ چی د افغانستان په حدود کې ئی وظیفه ترسره کوله، او د افغانستان ئی خوش شو، او دائی غوره کړه چی هلته بېشته شی، او په یوه درنه او باشرفه کورنی کې ئی کوژده او واده وکړ چی له هغو دواړو څخه سید جمال الدین وزېږېد، لیکن دغه ایرانی چه په ازهر کې ئی درس ویلی یو بل احتمال څخه یا دونه کوی، او وایی: «کیدای شی چی سید جمال الدین په ایران کې زیږېدلی وی او بیانی پلار له لڅا نه سره افغانستان ته یولای وی» خو آیا موږ ته دانه بیانی چی احتمالاتو پسې ونه کوزو، او په هغو حکایتو نو چی د یرو د باور وړ خلکو دسید جمال الدین افغانی له خپلی خولی څخه هغه چه په بصره کې ؤ را نقل کړی اعتماد اویقین وکړو، شیخ، عبد الحمید ارافعی د همدی وخت



مقابل له مخان، اولاد، چېل ناموس او هیوا او نوڅڅخه دفاع قدرت ولری . کله چې سید جمال الدین اعمانی د حج مراسم په بحای کېل او بیرته چېل هیوادنه راستون شو، دامیر دوست محمد خان په وحب کې په مخینو رسمی او دولتی کارونو بوخت شو، تردې چې امیر دوست محمد خان د هرات د بیولو اراده وکړه او د سید پلار او خپله سید جمال الدین اعمانی له هغه سره یو بحای د هرات په لور وحوږ بدل، او کله چې دامیر دوست محمد خان لسکری هرات ته ورسیدلی، هغه ئی د محاصره کړ، او دی د محاصری پوره یو کال و نیو، خو امیر دوست محمد خان د محکمې له دی چې د هرات ښار فتح شی، په ۱۸۶۴ میلادی کال کې مړ شو، خود هغه لښکرو زهغه و حبه پورې هرات پرې نیود شو پورې ئې چې فتح نه کړ، هغه ؤ چې له پړو مشکلاتو وروسته ئی د محاصری کړی ماته کړه او سار ئی و نیو، او دامیر دوست محمد خان په بحای امیر شیر علی خان کیماست .

خود دې نوی امیر له کیماستو وروسته په افغانستان کې خوتړی کورنی جگړې پیل شوی، او انگریزانو هم دی اورنه لمن وهله ځکه چې د هغو کنیه د تل لپاره د ورو په چېل منځی اختلاف او بی اتفاقی کېده او له همدې بحای څخه سید جمال الدین اعمانی له مخان سره لوړه وکړه چې هر ورو ناید د انگریزانو لاس له حتمی څخه لږد کړی، او د هغوی په مقابل کې ئې کلکه کرکه درلودله .

په افغانستان کې د دی کورنیو جگړو علت داو چې د امیر دوست محمد خان په لښکر کې له امیر شیر علی خان څخه پرته نور مخان محمد اعظم خان، محمد اسلام خان، محمد امین خان هم حاضر ؤ، او کله چې امیر دوست محمد خان مړ شو، ددی څلوره ورو یو په منځ کې اختلاف پیدا شو، او امیر سیر علی خان د چېل وزیر محمد رفیق خان په مشورې چېل ورویه له دولتی ډگر څخه ووېستل، او هغوی هم د افغانستان نورو ولایاتو په لارل او حواره شول، او له هری خوا ئې دامیر شیر علی خان په ضد کورنی جگړې پیل کړی .

دکاوت او نپوع دهعه دپلار کار آسانه کاوه ، لځکه چې دده نوع او دکاوت، دپاکي ډیر لرو افرادو ، وېدای کیده سید لمړی پداته کلسی کې په لوستلو پیل وکړ ، او دخپل پلار تر پاملر نې لاندې یې اېدائی علوم زده کړل ، سید عربی ژبې پوری تړلی علوم لکه نحو ، صرف ، معانی ، بیان ، همدارنگه شرعی علوم لکه تفسیر ، حدیث و فقه ، اصول ، عقاید تصوف ، او عقلی علوم لکه ، نظری منطق ، حکمت ، الهیات ریاضی ، هندسه ، الجبر ، فلکیات ، او همدارنگه ئې طبي کسانه و لوستل او هغه وخت چې سید دخپل وطن دعلم دزده کړی تعلیمی دوره پای ته ورسوله ، دزیادو معلوماتو لپاره بیا هند ته لاړ ، او هلته ئې پوره یو کال او شو میاشتی تېری کړی ، او ددی مودی پدوخت کې ئې په عصری متود ، ریاضی علوم و لوستل ، او کله چې بیرته خپل هیواد ته راستون شو ، دحج دفریضې داداکولو نیت ئې وکړ او دحجاز په لوری وخوژېده ، او دی سهر ئې هم یو کال و نیو ، مورحین په دې خبری اتفاق لری چې سید په ۱۲۸۳ هـ « ۱۸۵۷ م » کی حج ته لاړ او په ۱۲۷۳ هـ « ۱۸۵۸ م » کال کې بیرته خپل هیواده راستون شو ، او پدی سفر کې له ډول ډول رسمونو او رواجونو ، عهاندو ، افکارو سره بلد شو ، اودسر په سترگو ئې لیدو چې په څه ډول دمسلمانانو دشمنان زیار ناسی چې هغوی پدخپل مسخ کې سره وحسکوی ، خصوصاً انگریزانو ډیری هلې ځلې کولی چې هغوی ته ډول ډول دسیسې جوړې کړی ، او ددوی له لځاځانی ، کورنی شخړو ، نه ئې په ډیر مهارت او خبانت حیلې کمی لاس ته وروړلې ، او عوشتل ئې لوسړی ایران بیا سهر ، او په پای کې عثمانی امپراطوری ونیسی او پدخپل اسمعمار کې ئې ښکېل کړی هغه و چې دسید په وجود کې پاکم او اصیله وینه په حوس راعله او افغانی غېر ئې راوپارېده ، او هر اړحیزی اصلاح او سمون ته ئې ملاوتوله او بېرته ئې داسلامي اصیلو اصولو ته دکرزېدو په وسیله دمیخ عقلی ، اجسماعی ، دیني ، اصلاح کول غوښتل ، خو پوری دوی وگولی شی چې خپلو هیوادو ختجه دفاع وکړی او دغربي اسمعمار په

سره سره په کابل کې پاتې شو ، او امير شيرعلي خان دده کورنۍ د نفوذ له کبله و نشو کړای چې هغه ته کوم ضرر ورسوي ، خو څنگه چې سيد په کابل کې د موجوده شرايطو له مخې دده نه لگېده ، له امير شيرعلي خان څخه ئې له افغانسان څخه د وتلو اجازه وغوښتله چې حجاز ته لاړشى او هغه هم په دې شرط چې ايران ته لاړنشى او هلته له امير محمد اعظم خان سره يو مخاى نشى د وتلو اجازه ئې ورکړه شى ، په دې توگي سيد جمال الدين افغانى له افغانسان څخه په ۱۲۸۵ هجرى کال ووت او دهند له لارى د حجاز په خواروان شو .

سيد جمال الدين افغانى د لمړي ځل لپاره په مصر کې : په همد د سيد جمال الدين افغانى يو افغان ملگرى اوسيده ، سيد هغه به ځواب ورو لېره چې دى به دهغه ميله وي . او په يوه ساده ، بى آلايشه توگه لکه يو بلگرى چې دخپل دوست له خوا منل کېږي استقبالي ئې ، خو کله چې سيد دهند پولې ته ور نږدى شو ، دانگريرانو له خوا تودو هر کلى سره مخامخ شو ، او په رسمى تشرېحاتو کې ئې پې کېږ ، ځکه چې دانگريرانو حکومست سيد جمال الدين نه پېژنده او د آزادى دولولو په راپارولو کې ئې دهغه قدرت پېرېنه منځولې ؤ ، نو هغه ؤ چې ددى لپاره چې دى ونشى کړاى چې دهند له مسلما نانو سره مستقيم تماس ونيسى ، او له هغو سره خوله پخوله وغزيرى ، نوله دى څخه ئې بله بڼه وسيله پېدا نه کړ چې دى په رسمى ډول استعمال کړي او له خلکو څخه ئې پټ و ساتي کله چې سيد جمال الدين افغانى په استقبال کوونکو خلکو گڼې حېل دوستان او ملگرى و نه ليدل ، نو وويل : دا يوه دسيسه « يوه نا وړه هيله ده » نددو کرېم ميله پال پالنه رښتيا هم انگريرانو له دى څخه په ويره کې ؤ چې نه وويل کې ئې سيد دهغو په ضد ، همد يان راو نه پاروي ، نوله هغه څخه ئې لمړى پوښتنه دا وه چې دى په همد کې څومره موده اوسى او هغه په ځواب کې ورنه وويلې : دوه مياشمى » خو کله چې د انگريرانو د سيد اغېزه په هغو کسانو چې گولۍ شول چې هغه سره وگوزي

په دې وخت کې سيد جمال الدين افغانی هم په هرات کې وځودې دامير محمد اعظم خان په پلو او خواځو ، اوله ډيرو سحتو خو نړيو جگړو وروسته ورو ، ورو ، دمحمد اعظم خان لشکری غا لېږدي ، او د پابل لور نه ئې ماتې ورکوله ، تردې چې ده او امير عبدالرحمن دمحمد افضل خان زوی کابل ونيو ، او ځنگه چې محمد افضل په کابل کې بلدي ؤ هغه ئې له بله څخه راوويست او ، دامير په توگه ئې وياکه ، خو هغه له يو کال امارت څخه وروسته وفات شو ، او په نجای ئې امير محمد اعظم خان ودرېد ، په دې وخت کې سيد جمال الدين افغانی زيات نفوذ درلود ، او دمير اعظم په حيث ئې وظیفه اجرا کوله ، او امير محمد اعظم خان به دده له مشورې پرته هېڅ کار نه اقدام نه کاوه تردې چې لږ پاتې ؤ چې د سيد د تدبير او پوهې او سياستمداری په رسمه د ټول افغانستان واکمنی په لاس کې واخلی ، خو امير محمد اعظم خان په دې وخت کې په خپلو متحدو ورويو ، شکمن شو ، او دهغه له لاسه څخه ئې د مملکت سهم کارونه واخيستل او خپلو بې لحر بې زامنو ته ئې وسپارل ، په دې وخت کې دامير محمد اعظم خان يوزوی په قندهار کې والی ؤ ، او د هغه په سر کې د لخوانی نیشه راوپار يده او دامير شيرعلی خان ، خپل تره ، د سقايې او همدسره د جگړې په نيت د هرات په لوري وخوژيد ، کله چې امير شيرعلی خان دخپل وراره له نيت او ارادې خبر شو ، د جگړې لپاره ئې لځان تيار کړ ، چې په دې توگه بيا د کورنيو جگړو لمن فراهه شوه ، او د دوهم لځل لپاره انگريزانو ته رسنه برابره شوه چې دا دعانستان په کورنيو چارو کې لاس ووهی او د دې کورنيو شخړو څخه دلځان په کتنه اسماده وکړې ، د دې جگړو په پای کې امير شيرعلی خان بريالی شو ، او امير محمد اعظم خان ايران ته وتښتيد اوله څو مياشتو وروسته د نيشاپور په ښار کې مړ شو ، چې په دې توگه دا جگړې په ۱۲۸۵ هـ ، ۱۸۶۹ م دميد جمال الدين افغانی د پلویانو د ماتې په سبب پای ته ورسيدې خو څه بله سيد له تښتې څخه منع راوړه او دامير شيرعلی خان له برياليتوب

خود پرسته خلکو دده په باب رحمه زياتيده شوه، او ورځ په ورځ ئې عوسه راپاریده، چې دا کار نه يوازي د سيد جمال الدين افغانی په مقابل کې وشو بلکه مسافانه دا کار د شرقيانو له پخوانيو نځو نو څخه دی، کلي چې کوم انسان او کوم ورد د چپل ملت او واس د خدمت په عرض چپل سبي راو نغاړي د هغو خلکو له خوا چې حمله هم هيچ کار نه کوي او نه ئې له لاسه پوره وي له زياتو مشکلاتو سره مخامخ کېږي، چه دا حقيقت حمله سيد جمال الدين افغانی په عروه الوثقی کې داسې بيانوي او بيا پيې اچوي: -

«دا کومه لري او د تعجب وړ خبره نه ده چې په يو کار گر پوه او فاضل انسان ناندې هغه خوک چې هيچ نصيبي او نرحي حاوانده نه وي يوکي او مسخري وکړي، او هغه خوک چې دمي او وعدي په لځای کولو پروا نه لري، هغه ته د ادب او ضرر قصد او اراده وکړي، خو دوی د حقيقت له مخې په چپل لځال سلېدې وهی او خپلو گڼو ته تاوان رسوي، او دوی بهم د تل لپاره همدغسې ږنډی سترگي پاتې نشي بلکه زړ به د هغو د کوشنو نو بيوي پچي شي، او بيا به همدغه خلک وي چې د هغو درانولو لپاره به ورمنډاي وهی ... نو په دې وخت به دوی ددی و نو دا پېښو د ونکو او سادونکو له سايمي پرته نور هيڅ شېر حائر نه وي»

همغه و چې د سيد جمال الدين افغانی او شيخ الاسلام حسن همي امدی په مسخ که ورا نه پيدا شوه اودا ورا نه او بند بهی ددوی په مسخ کې ورو زياته شوه، خصوصاً هغه وخت چې سيد جمال الدين افغانی د صعب په هکله، د دار القمون په مرکز کې پوه ويا وکړه، ددوی د سمنی وروستی درجې بهور سیده . او دترکی خلک هم د دی دواړه د نزاع په باب په دوه ډلو تقسيم شوه، چا د حسن امدی او چا د سيد جمال الدين افغانی ښکته کول، چا به ويلي دا په حقه او چا به ويلي هغه په حقه دی، ددی چې دترکی صدر اعظم دی ته اړ شو چې په موقتي توگه سيد څخه هيله وکړي چې له ترکی څخه ووزي او کوم وخت چې

ولید له ، له هغه څخه ئی و عوسل چی هغه هیواد پریر دی او باید له همد  
څخه نور ووزی .

هممه و چی سید جمال الدین افغانی له هند څخه د حجاز په لوری  
اراده وکړه ، خود انگریزانو حکومت همدته اجازه ورنه کړه چی د  
هند له لاری حجاز ته لاړشی ، بلکه همدک په تیری کی سپور کړ او د  
سویس د ښار په لوری ئی ولېږدوه ، نوسید په ۱۲۸۶ ه کال کی دمصدر  
سویر سارته ورسید ، اوله هغه وروسته بیا قاهری ته لاړ او هلته ئی پوره  
خلویست شپی تیری کړی .

سید جمال افغانی په استانبول کی : ۱۲۸۷ هـ - ۱۸۷۰ م د سید

جمال الدین افغانی یو شاگرد اسحق وایی چی کوم و خب چی سید  
اسمانبول ته ورسید یو څو موده ئی په یو غیر مشهور ښای کی تیری کړی ، تر  
دی چی بیا د ترکی له یو وزیر سره آشنا او نلک شو ، خورشید رضا وایی  
چی سید اسمانبول ته له رسیدو ، څو ورځی وروسته و کولای شول چی  
د ترکی له صدر اعظم عالی ناسا سره ملاقات و کړی خو چه په دی باب  
هر څه چی ئی هغه به وی هغه څه چی د یادونی وړ دی دادی چی برکانو  
سید جمال الدین په ډیر درناوی ومانه او هغه هم ددی لپاره چی سید د  
انگریزانو په دو سمی اود سلما نانو د ترکی په ناب ډیر مشهور ئی اوله  
همدی سببه د ترکی صدر اعظم همدته په شنه سرگه کتلی ، او ډیر عرب  
ئی وړ کاوه ، او په یوه حکومتی رسمی وظیفه ئی مقرر کړ چی ده چی له در که  
حلی اړیادوی پوره کړی ، او د معارف او پوهنی په طو مجلس کی ئی  
دعری په توگه وپا که ، چی ددی کار په سبب ډیر رحی ، او د بیسی  
ورنه پیدا شوی ، چی په عین وخت کی په خلکو که دهغه محبوبیت یو  
عامل داؤ چی سید به تل افغانی وطنی حاسی اغوستلی او همدین به ئی  
«چین ، بخادر او پکړی» په تن ئی خو کله بچی خلکو دهغه هدا یا تو او  
ویا ئی ، نظریاتو ته غور نیوه دخپلور ښوونو درمل ئی یوازی له ده  
سره موندل نولای محبوبیت ورځ په ورځ ریا تیده له دی کبله ده چی

موضوعاتو کې ليکنې کونې او کله نه ئې خپل نوم ليکه او په نورو مواردو کې به ئې له يو « مستعار نوم » مطهران وضاح « مخخه استفاده کوله، دده دوجه، فکر، سوچ نسبت دژوند نورو اړخونو ته د سياست په لوري ريات و او په دې هکله ئې دوه ډيرې مهمې مقالې وليکلې، چې يوه ئې د حبيخو دودونو د حال په هکله، او بله ئې « د اعدا نابو او انگر يرانو د پان روح » په نوم وليکلې، او دده سياسي ليکنو په مېر کې غېب زوړ راجنگ کې، او په ټول مېر کې ئې گڼکوسې پيدا کې، تر دې چې ددې زوړ او گڼکوسې غږ تر اېنگلستان پورې هم ورسيد، مخکې چې ده په حملو ويا و ليکنو کې دانگر يرانو، حبيلي، چال او فریب، اسماعري د سياسي بيانولې، او په حبيخو خصوصاً مېر کې ئې دغو کې له خطر سره مخامخ کې تر دې چې « د لادسون » يو انگر يزي ليکوال په اسلامي بړي کې دې د مېروروي حرکت، لاشود او قائد و گانه .

همدارنگه د سيد علمي مجا لسو د خلکو په اذ هانو باندې دده له ليکنو مخخه لراو کمه اعېره نه درلوده او ددې لپاره چې د حملو شاگردانو پام خپلو اساسي وظايفو نه راوړوي، او هغوی له درانده خوب مخخه راويس کې، ددغو باندې به ئې په ښه لهجه انتقاد کاوه او هغوی ته به ئې ويلې: « که چېرته دتاسې په رگوکي و نه خو زېده... او په سر کې بودا رنگه ماعره ؤ چې نکال ئې حور، او غه غږت، همت ئې راپاروه هيخو وحب په بېوه دې حواري او ذلت زړه نه ښه کاوه او به په راضې کېدې، او نه به په کره او توده زمکه، په خدا کې اساسي پرله بسې د دعوتو، بيا يونانيا نو، او فارسيانو بيا عرفانو او کورديانو تر لاس لاندې موز وندو کې، او په پېدا کې دولېد ئې درېدې تيگي په څېر پراته پاستي، نه کوم حس و شعور لري، نه موکوم عر او اواز چې ئې »

او په عين حال کې سيد جمال الدين افغانی په استعمار چيان اروپايي دولونو باندې سخت انتقاد کاوه مخکې چې دده سر په مېرگو

ددی مسمی غیر دخلکو له غور و نو ووب بیا به ابرنه راشی ، هغه ؤچی  
سید جمال الدین له ترکی شخه د حجاز په لوری و حوزید ، او له هغی  
سید جمال الدین افغانی د دوهم محل لپاره په مصر کی :

۱۲۸۸هـ-۱۲۹۶هـ (۱۸۷۱م-۱۸۷۹م) سید جمال الدین افغانی  
له ترکی شخه حجاز ته لاړ او خه موده هلته و هسپیده ، خود هوا د حراب  
والی له کبله ئی و نشو کړای چی هلته ډیر موده بیره ، کړی ، نو دائی  
غوره و گپله چی بیرته مصر ته د دوهم محل لپاره لاړشی ، بو هغه ؤچی له  
حجاز شخه د مصر په لوری روان شو او کله چی هلته ورسیده د حکومت  
او خلکو له حوائی بودهر کلی و شو او هغه ته ئی د میاشی زر قرشه معاش  
و تره ، او د هستوگنی لځای ئی ورته برا تر کړ ، هغه ؤچی سید ته حیل شا گردان  
او عام خلک د پتکا نو په شمرا اتول شول ، او دده درس حلقه په ډیر شوی او  
ذوی باندی بیا له سره پیل او کرسه شوه ، او دده دندرس په حلقی کې د  
مختلفو طبعو خلک لکه ، ادیبان ، شاعران ، مسطقیان ، ډاکتران ،  
تاریخ دانان ، سمدسان ، او د طبیعی علومو پوهان ، حاضر ؤ او هر یو به  
کوشن کاوه چی له سید حجه خه معلومات بر لاسه کړی اوله چېل دوی  
سره موافق سوالونه او پوښتنی نه ئی طرحه کولی او سید جمال الدین  
افغانی به ډیولو پوښتنو ته په فصیحه عربی ژبه په ډیر وړ صاحب او کامبله  
مصاحبت لخوا بولنه وړ کول ، او ا وریدونکی به ورته پک حیران پانی ؤ  
او تر نیمی شپنی پوری نه ئی په دی شکل درس ، سوال او لخوا بونه  
دوام وړ کاوه .

سید جمال الدین افغانی په بولنه کې د مطبوعاتی پوه اغیری ډیر بیه  
پوهیده بو هغه ؤچی د جرائد و د نا سیمس لپاره ئی اقدام و کړ ، یوه  
جریده ئی د «مصر» په نوم تاسیس کړه ، او دده شاگرد مساحی ئی مسئول  
مدیر و ټاکه ، او بله جریده ئی د «التجاره» په نوم راویستله ، او امام  
محمد عمده ، ابراهیم المقتانی ته ئی وظیفه ورکړه چې ددی جریدی مسما بین  
راعون دوی ، او چلوی ئی او خپله جمال الدین افغانی هم په مجله بو



کې دې پوه، عاقل، اشخاص وچود و نه لری، او خپلې خبرې ته ئې دوام ورکړ، او وی یل: تا سی چی د مصرو لس ته له هرر نکه عینکو نظر کوی، هغوی هم تاسی به د هغه عینکوله ر نکه کوری او په پای کې ئې دا هم ورزبانه کړه: که چیرته موخما خبره و منله او لخوا نصیحت ته موغور ویو، او خپل ولس سو د هېواد په چارو کې در کله کړ، او د عمومی انتحاناتوپه وسیله، مو له خپل ولس څخه استازی او نمایندگان راپول کړل، چه هغوی خپل سرنوشت خپله ویاکې، هر و سرو دا کار ستا سو د باح او تحب عمر او ردوی، او د سلطنت طما بونه او براندی سو در نه کوی»

هغه و چی د سید جمال الدین افغانی او توفیق باشا په سخ کي د دوستی پیره او شان ه فصاوه، او توفیق باشا له سید سره دیو پارلمانی قانونی حکومت په چور بیت کې موافق و، او تل به ئې د سید ارزسیتا که ویما او لار سو نو ته غور و یسته، خودی کار څخه انگر یزان به وره کې او په خپلې شیطانی پرویا کښد و ئې پیل و کړ، او خپل انگر یزی تمبیل مسر «وی ویان توفیق باشا ته وویل چې جمال الدین افغانی په دی سرسری او سطحی اصلاحاتو اکمانه کوی، او دی عواری چې سلطنت په جمهوري نظام و اړوی، او دیو لوی او بیتون لپاره تیاری بیسی، او لجان ور نه چمو کوی، نو کله چې توفیق باشا د انگریزانو په نظر پوه شوله هغو څخه وو پریده او دخپل سر، تاج او تخت سلامتی ئې وغوښتله او امر ئې وکړ چې جمال الدین افغانی دی له مصر محمد و شړل شی،

محمد عبده د سید تو پکره شا کړد، له مصر څخه د سید و پستل او شړل داسی بمشیلوی: — لوی انقلابی و نیول شو، او په زور ئې دریل تم لځای ته ورسوه او په پیره بی رحمی ئې په هغه رپل کې سپور کړ، چی سویس نه روان و، او د سید په شړلو بان دی د مصر ټول خلک زبات حله او حواسی شول خو بوازی توفیق باشا خو شاله، او رنکی بریښه، او سید جمال الدین افغانی ئې په سبل نومونو یاد او، کله به ئې

کتمل چې دوی د ختیځ په پولو کې ورور و دولتونو په عامه یوگه او په مصر کې په مخا نگرې ، یوگه په کور نیو چارو کې لاس واوه ، او له خپل استعماری تسلط لاندې ئې په سل چال او هر پیه راوستل ، او سلامتوونکی پورو نه ئې ، نه خپل لاس د کمپیسول زمانه را انود عیاشی لپاره ورگول ، او د هوسود نه ئې له بې وزله ولسونو ، راپوله وه او دهغوی اقتصادي مراکز او موسسې به ئې له خپل کتر ول او تسلط لاندې راوستلې ، او بیا به ئې باری سوری وهلی چه مونږ د ناسی د ترقی او پرمخ ننگ لپاره زیار داسو

سید جمال الدین افغانی په مصر کې زیانی هلی ځلی کولای چې د دانگریرانو لاس له مصر څخه لښه کړی ، او دهغوی د سیمسی او نیر نکلونه ورشنه کړی ، نوله دی کله ئې د مصر یا نو په راو پښولو پیل وکړ ، سید به ویل ترڅو پوری چې اصلاحات له منځه راونه وزی ، او ولس اصلاح نشی یوازې د حکومت اصلاح کول کومه کتبه نه لری ترحو پوری چې خپله ولس دخپل سربوشت د پاکولو صلاحیت پیدا نه کړی د اصلاح کلمه به له دهغی مجرد مفهوم څخه پرته نوره کومه معنی ونه لری ، یوه ورځ حدیو د مصر نوی امیر سید جمال الدین افغانی ته مخ ورواړه و او ورته وی ویل : ره د مصر یا نو لپاره د هر رنگه شمیکو هیله لرم او زما ت خو بیېرم ، چې خپل هواد او هوادوال مې د هر منجه کک او بریالیتوب په لورو درحو کې وویم ، خو د پراسوس دی ، چې د مصر اکثره خلک او زیاتره ولس جاهل ، نا پوه او تمبل دی ، او خپلو حمروته ئې دوام ورکړدای ئې زیاته کړه : او د تاسو تندې راپارونکی حیري او درسونه به هر ورو ، ولس او هیواد له بربادی او ناخوالیو سره مخامخ کړی .

سید جمال الدین افغانی دهغه خبری په ډیر عور واوریدی او په ډیر ادب ئې داسی ځواب ورکړ : « ده هیواد له ښاعلی او ډیر محترم امیر څخه هیله کوم احازره را کړی ، چې په ډیر اخلاص او پاک نیت او کاسله آزادی وویم چې د مصر د ولس په منځ کې دنولو ولسونو په غېر ، حاهله تمبل او بی کاره اهرادشته ، خو داددی دلیل نشی کېدای چې په هغو

جمال الدین په دې وده کې یوه مشهوره رساله دده ریانو په صدو لیکله چې د محمد عبده له خوا د اپوتراب په مرستی په عربی ژبې و اړول شوه ، ددې رسالې چې «نوریه» نومیده کسه داسې وه چې انگریزانو غوښتل په هره وسيله چې وی ، دده په خاوره کې دخپلې استعماری خیمې براندې بیکې کړي ، څنگه چې د هند مسلمانان د هغوی په لار کې لوی شان بلل کیدل او د هغوی پلازونه ئې شول ، نو انگریزانو له هرڅه څخه برخه داسلامي معکوری کمزورتیا اوله ښځه وړل په شان لازم وگڼل ، خو پوری دوی و کولای شی ، د مسلمانانو د عقدي کمزورتیا ، په صورت کې خپلې ناجائزه هیل په ټول ختیځ خصوصاً په هند کې ترسره کړي . او ددې داسلامي معکوری د کمزوری لپاره درې لاری وازوولې :-

(۱) لوسړي د مسیحی دین تبلیغ او رواجول ، چې په دې لارې کې ئې ډیر پاپان او ر همان نه کار و اچول ، او ډول ډول وسائل ئې په واک او اختیار کې ور کړل خو ځنګه چې مسلمانان په دې اسانۍ له خپل دین څخه بل دین ته نه اړی ، له اسلامي دین څخه مسیحیت ته وانه وبتل ، ځکه چې له بلې خوا مسلمانانو په اسیا کې مسیحیت له مسیحیانو څخه لاسه عقیده درلودله اولری ئې ، دوی ئې یی مریمه د عیسی علیه اسلام مور په درناوی یادوی ، او عیسی علیه اسلام دنورو پیغمبرانو په څیر دخدای پاک استازی گڼی ، بوله دې کمله دانگریزانو د اپلان شدد شواو په درد ئې ونه خوړ ، او هغوونشو کړای چې د اسلام په لمانځې مسیحیت رواج کړي .

(۲) دوهم داچه انگریزانو له وسیعې کوشن کاوه چې مسلمانان داقتصاد له پلو کمزوری او بیوز له کړی او د هغو لاسونه نه کار څخه و پاشی او دا زاده شعلو نو په هکله هم د هغوی په ښځه وړل او سوانع ایجاد کړی خو پوری هغوی ونشي کړای چې د هغو اقتصادي مشکلاتو له مخې ئې انگربرانو نه پام شی ، او د هغوی د استعماری د سوسو محده د نسی ، داله یوی خوا ، له بلې خوا ئې د هغه چاله پاره چې هغوی خپل ضمیر ، وجدان پلوروی اوله انگریزانو سره ئې د دوی د استعماری

د جمال الدین په مخای صلاح الدین و یلې او کله به ئې و الا فغان الافای :  
سارائی اعلان په نامه سما یه، او دده د شپږلو په سنا سپن ئې داسې رسمی  
ابلاغیه چهره کړه: له بصیر څخه د کور نیو چارو دوز ارب په امر د افساد  
انسان و شړل شو خو په درې حاوره کې فساد اچوونکی خلک او فساد  
ورک شی، او عبرت اچوستونکی پیداد عبرت واخلی، او دده په خیر  
اشخاص چې په فساد کې پورې دی، هم خپل غوړونه خلاص کړی، د داسې  
حلکو او وگړو لپاره نه په دنیا او نه په آخرت کې کومه برخه شته »

په دې نوگه سید جمال الدین افغانی د انگرېزانو د فساد او بکړه  
لاسه په بصیر کې له اده کلو توتیولو وروسته د دریم محل لپاره د هند په  
لوری و حورنډ په دې ډول سید جمال الدین افغانی د توفیق با شا په امر  
او انگریزانو په مشورې د عیسوی ۱۸۷۹ کال د اگست د مياشتې په ۲۲  
نېټه له بصیر څخه وویستل شو، او د سویس د بندر له لاری، په هغه بېړۍ  
کې سهر کړای شو چې د هند په خوار وانه وه .

سید جمال الدین افغانی که څه هم له بصیر څخه و شړل شو، خو دده  
ارزښتنا که افکار و د خلکو په معز و او زړونو کې عوتی وهلی، او ورځ په  
ورځ ئې د پوټولیز او بشون لپاره لاره همواره وه، او په پای کې دده  
شاگرد اود احمد عرابی په مشرې په انقلاب لاس پوری کړ خودا انقلاب  
د انگریزانو د مستقیمې مداخلې په اثر شنه کړای شو، « داعوان مؤلف  
له ۲۲ نر ۳۹ پوری پاڼو کې مفصل بیان کړی چې په پورتني شکل له بشوم  
سید جمال الدین افغانی د دریم محل لپاره په هند کې

کله چې سید جمال الدین افغانی هند ته ورسید، لمړی بمبئی ته لاړ، خو  
هغه وخت چې په بصیر کې احمد عرابی چې د سید له پیروانو څخه ؤ په انقلاب  
لاس پوری کړ، د هند حکومت « انگرېزانو » هغه له بمبئی څخه کلکتې ته  
پوتلو او له کلکتې مراقبت او مخارتی لاند یې وینو، او ده ته اجازه نه وه  
چې له چاسره وکوری. او دې درهغه وخت پوری په کلکتې ؤ چې شو  
پوری د احمد عرابی د انقلاب نښې نښانې سیمې له منځه نه وی تللی، سید

د انگریزانو د امداد او په اصطلاح طبیعی مسلک که هم د داروین په نظریاتو ولاړ او امدادی لاری څخه ئې د خدای پاک له وجود څخه انکار کاوه خو چېله وروین هیڅ کله له خدای پاک انکار نه دی کړی او که چېرته ئې کومه الحادۍ خبره کړی وی هغه به ئې یوازې د کلیسا په صد کړی وی، ځکه چې د زرویس عقیده درلودله چې دده نظریات د خدای له موجودیت سره یکر بخوری، او دا چه انگریزاو د هغه نظریات په اکادۍ ټوکه، مسیرو ل د هغوی عرصه سیاسی بهره برداری وه او سیاسی الحاد د بشریت د تاریخ په اوږدو کی څو څو واری تکرار شوی مثلاً په په زاره یونان کی داسی اکادومی ل حل اچاره منځ ته راغی او یاپه اسلامی اسپراطوری کی د «زند یقاوی» په څیره راښکاره شو، او ځینی خلکو خپله کسې دغه له بیرغ لاندی خونندی کولی، او پای کې انگریزی استعمار په هند کی له همدې لاری، د خپل نومذ نری ټینګول،

انگریزان د اوری څه نا څه رنګی برېښدل او دغه په زیاتو مرحوکې ددوی په ټمه نظریی حیري شوی، او ځکه چې دوی عوښتل، په هغه قسم ئې د خلکو پاملاد هغوی له اصلی هدف څخه واړوه، او هغوی ئې په عقیدوی اح و د ب سره بوخت کړل، او ددوی په ارامه او او کراره دهند ټوله شمرد لوپ کړی،

د انگریزانو دې دوی او په مسلک ته ئې په انگریزی ژبه نیچر په وېلی ځکه چې نیچر په انگریزی ژبه طبیعت په وائې او دوی هم له وسی وسی کوشس کاوه چې بولې پیښی او حوادث د طبیعت د فعل او انفعال او امدادی عوامل په وسیلی تفسیر کړی او دا نظر ځکه چې له ورا معلومېږی له دېسی اما ساتوسره سمون بخوری، نو په داسی وخت کې چې دهند مسلمانان په عقیدوی، چکرو، شجر و لگیاؤ، په حیدرآباد کی دموئودینرسی یو عالم د ۱۲۹۸ هجری کال د بحرېی سیاستی نه نو لسمی، سید جمال الدین افغانی ته داسی لیکک ورسوه: «په دې وړنځو کی له لوپه پخواو حتیځو، اربځو، ریځو، خوا او برغوله په حجاب مسد، ټنگالی

پلانونو پدعملی کولو کپ مرسه کوله ، دپیسو، تنگو، خو کی وعدی ور کولی او هر راز ادبی معنوی ، اقتصادی او مادی سرستی بهئی ورسره کولی، اودمملک پدهمهو کارونو بهئی مقررول ، اودوی هعه چاته چې هعوی له انگریزانو سره برسته به کوله ، او هعوبه بدیه و ه اصطلاح نیعی، نیعی کسلی، په هر صورت، دی کار هم لکه خر نکهه چې انگریزانو عوضل هعی نیچه ورنکړه او مسلمانانو په ډیری حوصلی او صبر دحفل ژوند کارونه له سلهاؤ مشکلا توارو کړاونو سره سره سرته رسول ، خوا کشریب ئی دانگریزانو په لار لارنه ،

۳- هغه و چې انگریزانو یوه بله درنه لار عوره کړه، هعه داچه په اصطلاح دعای نظریاتو په جامه کې ئی د الحادی فکر او الحادی مفکورو چېرولونه ملاوتیرله، اودداروین نظریات او مسلک ئی ددی مادی افکارو بست وکروزه، او په نتیجه کی ئی یو لځا نگرې نوی مادی مسلک راوویشت چې دطبیعی مسلک په نوم یادیده ددی مسلک لب لباب اولدیز دادی چی دوی، په ویلې چی خپله ماده هرشی دی او وجود له مادی سره مساوی دی، اوله مادی شخه پرته نور شخه وجود نلری، او ماده هم قدیمه او پخوانی ده چی هیڅ ابتداء او نهان لری، او امکان لری چی دکائناتو ټولې پیسی دطبیعی عوالمو او مادی سبونو په وسیلی، تفسیر او تحلیل شی، او همدارنگه، ژوند، روحی او نفسی تمایلات، اجتماعی او اخلاقی ارزښتونه دخی طبیعی شرائطو، او مادی ظروفو، اوزمانی اسبابو په مرسته تحلیل او تفسیر شی ،

خلاصه داده چه دوی به ویلی جهان قدیم دی اوله دی ډنورې شخه ئی داسی نتیجه اخیستله چې کله دا ثابته شوه چه جهان دیم دی او هعه چانه دی پیدا کړی او په دی توکله ئی دخدای له وجود او حالت شخه انکار کاوه او طبعاً هعه څوک چی له خدای پاک انکار کوی ، رسول، پیغمبر، هعه اووستی جهان او ټول دینی اساسات نه سی ،

نور کوم خطر دهنه له خوانه احساس سیده، انگریزانو سید جمال الدین ته اجازه ورکړه چې دی کولی شي هری حواته چې ئی خوښه وی لارشی خو پدی شرط چې هیڅ یو اسلامی هیواد ته لار نه شي، ځکه چې دوی یوازی وپربدل چې که چیرته سید خصوصاً د غځی ختوڅخه تښه لارشی، د دوی استعماری پلانوله ورسیدوی نوهمه ژچې سید داروپا په لوری دتللو او تگه نیت وکړ، چې لمری لندن ته لاړ او هلته له خوشه ورنځو تیرولو وروسته پاریس ته وخوژید ځکه چې پاریس پهدی وحس کې دده الکار و دخپریدو لپاره څه ناڅه مساعد ؤ»

جمال الدین افغانه، پدپاریس کې: کله چې سید جمال الدین افغانی پاریس ته ورسید او هلته میشته شو، خپل شاگرد محمد عبده ته ئی لیک وستا وه چې له هند سره یوځای شي، خو پوری دوی و کولی شي چې خپله مبارزه او جهاد جاری وساتي، او مسلمانان اهدر ائده حور ایا خوی محمد عبده پدی وخت کې دا محمد اعرابی په ناکام انقلاب کې دکابون په توله مصر څخه شړل شوی ؤ او په «۱۳۰۰» هجری کال کې او عسوی ۱۸۸۲ کال د بیروت په لوری لاړ، او خپل اساذ سید جمال الدین افغانی سره ئی پوتربله لیکونه، استول رااستول، او یوازی وروسته خپله هم پاریس ته لاړ، او هلته له خپل استاد سره یوځای شو، او له ده سره مصر، هند، ایران ترکې چې جلاوطنه مسلمانان او پوهان هم یوځای شول، او یوځای سړی ټولگي ئی جوړ کړ، دی جمعیت کومه لیکل شوی اساسنامه اهدر لودله، محمد رشید رضا د محمد عبده شاگرد، پهدی هکله داسی لیکي: - چې امکان لری، دی جمعیت خپله اساسنامه ددی لپاره نه وی لیکلی چې هند د استعمار چیانو لاس ته ورنشي، اوددی سیاسي ټولگي له ختوڅخه څخه لویدیڅ استعمار شړل، اودختوڅخه دپولو وکړو پرمختیا، سرلوپ تیا، هدف ودي ټولگي عقیده درلوده چې دا کار به دین باندي له منگلو څښولو پرته او اوله هغه اضا فاتو نه د اسلامی دین له پا کولو په غیر چې د تاریخ په اوږدو کې وړ پوری املول شوی امکان نه لری چې دوی به خپلو پښو در پری او همدارنگه دې ټولگي زیار وپستو ته له مسلمانو څخه ئی غوښتل چې هموی با ید

او حیدرآباد خجسته بیچر، بیچر، غر اور بدل کیری، چپ د مسلمانانو به مسیح کئی ئی پرنه و پیداکری، اوسیح په پسر بندودی، ماددعی پئی له پور و عرو خجسته پوسپتمه و کړه چپ د بیچر حقیقت په حه پول دی، او دغه طریقه خدو حوسیح ته راعلی، او یا دا پله، په دی نوی مسلیک دمدنس او حلکو د نه کم مرغی لپاره زیار باسی یا دا چه دوی کوم بل عرض لری، آ یادغه طریقه له دین سره محالغه ده یا له هغه سره کوم محالغ نه لری او آ یادوی نوی مسلیک او دیرتره یخه په یو لویو مسائلو کی کوم دوپیر شنه، آ یاداسلیک له دیر پخوا خجسته موجودو، که چیربه له پخوا زمانی خجسته و نو خجسته په یوله نری کی تراوسه پوری به وی چورسوی، او که چیرنه نوی وی د هغه آغیزه په یولی ناندی خرنکده حدودوی هیچ غری هم بخما پوښتوته په سم پول کائی او شامی، خواب را به کړ، له دی کسله هیله کوم چپ جناب، د بیچر او نیچر یا نو په هکله، داسی شه ولیکی چپ د هغوی حقیقت په روسانه پول ماته معلوم شی» «محمد واصل دد کس د حیدرآباد د مدرسې د ریاضی علوم مونس رس»

هغه و چپ سید جمال الدین افغانی ددی سری په خواب د «بیچر په رساله ولیکله، او په هغې کی ئی د نیچر یا نو مسلیک رو بیان کړ، او بیانی په سطحی دلائلو رد کړ، او دائی و سوده چپ دین د آبادی، عمران، وسیله ده چپ خنک کار، زحمت زیار و یسولو ته را پولی، په داسی حال کی چی دیوملحد انسان فکر، سوچ، عمل یوازی د خپلو شخصیتی کمو د نصیب په عرض وی، له دی وروسته بیاسمه د پنهانگری پوکه د اثابته کړه چپ اسلامی دین دکار، فعالیت، رحم، زیار، عزت، شرف، نیکمرغی دین دی، چپ انسان له به مرغی، ذلت، پستی، بیوزلی خجسته ژغوری، او دا چه د هغه په مسلمانانو کی اتحادی افکار او نظریا تونهود و موند، د هغه علت اوسبب دادی چپ د همد اکثره مسلمانان په اسلام دوسره پوهیری چی دادین د غوائی عوبه روا کئی، او دهغی د حورلو اجازهور کوی او بس، او نورتری حیر نه دی چه آ یادادین نور خه ارسو نه لری او که نه؟ کله چپ په مسهر کی د احمد عراقی د انقلاب نسبی بیجی ورپکئی شوی او



هغه خبرو نه خپرول چې له دختيخ سره په نوي اړه درلودله ، دا چې يده تر اتلسمې  
گڼې پورې راووتله ، اوله هغو وروسته به دا انگريزانو د مځا لفت له كې له  
له يو كال خپريدو وروسته ما نسور شوه ، او سيد جمال الدين افغاني اود  
ده بيلگرو خپل هدف ددې چې پدې په لومړي كچه كمي داسې وپېوځي : دا  
تولگي خپل لمان دختيخ او ختيخيانو په واک او اختيار كې ور كوي ، اود  
هغه په كچه كار كولو خپله وجداني او ايمانې وظيفه گڼي ، هغه مسائل  
چې دوي هرو سره ، بايد پالمر نه ورتنه و كړي ور په گوته كوي ، داسې  
مسائل چې په هغو كې لويې پروا نې ددير تاوان سبب گرځي او همدارنگه  
دوي له هغه خطرونو څخه خبروي چې زړ تر زړه ورسره مځايي كېدو نكي  
دي او دوي بايد داسې و كار و كړي چې پخوا نې اشتباه گانې تللې او په  
راتلو نكي وخت كې له ناوړه سياسي او غير سياسي پېښو څخه لمان وژغوري  
دوهم : د مسلمانانو د كمزورتيا لوي عامل دا دي چې هغوي په صحيح  
توگه دخپل دين اصول په لمان نه دي تطبيقي كړي دا جمعيت به د دي عامل  
د بيا نولو په څنگ كې تول هغه عوامل چې ددوي د كمزورتيا او پوزاي  
سبب شوي روښانه او توضيح كړي .

درېم : همدارنگه به د دي ټولگي له هغه شېهاتو او سوسو څخه پردي پورته  
كړي ، چې يو تعداد عياشه كسانو لپاره نې بانه پيدا كړي او دوي له  
دين اساساتو څخه د هغې باني لپاره غاړه غړوي ، او همدارنگه به د هغو  
پرو پا گندواصلي غېره وپېښې چې د معيبي خلكو عقولونه نې تر اغېزي لاندې  
راوستلي تردې چې له معيبي خلكو سره نې داسې مفكوره پيدا كړي چې دوي  
گمان كوي چې د پخوا نېو اشتباهاتو اصلاح او تللې يو ناسمکن كار دي ،  
او به دې هكله پېڅي د ما پوسې په پيدا كې ناست دي او خپل شخصيت ،  
اراده نې له لاسه ور كړي .

څلورم - د انولگي له وسوسې پورې زيار باسي چې په زړو توگي هيلې  
راژوند كړي او دا په روښانه ډول وپېښې چې د پرمختياد پراوونو وهل  
كوم بهير ممكن كا رنه دي ، چې له معيبي خلكو نه دا كار نه كيدونكي  
برېښي ، او نه بايد په دې لار كې ناهيلې شي .

د اسلامی لوړو پېر په پوره خپرا سلامی اصول په مخان تطبیق کړی ،  
د ننه مونږ له هغې مفکورې چې د هغې په بسبب د اسلامی  
حکومت غرنګوالی لکه څرنگه چې د جمعیت او ټولګی غوښتنه -  
صرف نظر کوو خو یوازې هغه څه چې غواړو په دې هکله و وېل شی ،  
هغه د ادی چې ددی جمعیت هدف په دین باندی دسیا سی تجارت  
مطلب نه و ، اوله ددی لیا ری څخه ئی سیا سی ، او سادی  
کتبی په سترګو کې نه وی نیولی ، هغوی غوښتل چې مسلمانان دخپلی  
مفکورې په اساس خپل تېر ، عظمت ترلاسه کړی ، او خپل پخوانی  
قدرت ته اېرته ورسېری ، او په خپل دین باندی بیسګاوسی ، خو پوری  
وګولی شی ، چې خپل مستقل شخصیت وساتی ، او دېې مضائل او  
ارزښتونه په مخان تطبیق کړی ، لکه څرنگه چه تور ولسونه خپل دین ، عقیده ،  
مفکوره پردیوله تعرض څخه ساتی ، او په دې لاره کې هلې ځلې کوی ، او  
دخپلی عقیدې په ژوندی ساتلو سره په نړی کې سرلوری ژوند کوی  
داروشانه ده چې دعروه لوټی نومی جمعیت هدف په مسلمانانو کې پیاد  
اسلامی دین روح منځ ته راوړل ، او ژوندی ګول و او هغوی ئی وروړ -  
ګلوی اتحاد ، یو تریله درستی لاس ورکولو ته رابلل شو پوری وګولی  
شی چې دلویدیخ اسمعاری شار په مقابل کې مقاومت وکړی او دهغوله  
مخکلو څخه خپل مخان وژغوری ، او دا کار هلته امکان لری چې دوی دې  
تفاتی مخان ځانی ، مخان ځانی ، او په خپل منځ کې ښخړو ، رخو څخه لاس  
واخلی ، او خپلواکسی درند ووظفونه پامار نه وکړی دی ټولګی یوه  
حریده په خپل نامه « عروه لوټی » خپروله چې په هغه کې ئی خپل اهداف  
او غوښتنی په روسانه ډول بیان کړی وی او ددی جریدی لمړی ګڼه په  
۱۳۰۱ هجری کال کې دحمادی اولی دسیاشتی په پیچنی نېټې را ووتله ، چې  
په توارخبر ونو کې ئی یوازی دسید جمال الدین افغانی له نظر پاتو څخه  
نمایندګی ګوله او ددی جریدی په خپرولو کې له دسره محمد هېده او  
مهرز محمد باقر سره ګوله دی وروستی نقریه د باندی هېو مطبوعا توبه  
خصوصی شکل دپورپ خبرونه راټولول ، او په خپله جریدی کې به ئی

واری لندن ته ورشی غوږوری د سودان د مسألې په هکله لده سره مشوره وکړې او د نظر د توافق په صورت کې به ئې د سودان د پاچا او امیر د توگه وټاگي ، او داسې ئې ورته ولیکل : « دانگر یزانو حکومت دده په قدرت د پرشه پوهېږي او دده نظر او رای ته په درنده سترگه گوري ، او برتانیه اراده لري چې له اسلاسی هېواد سره د ورو رگړو لاره و نیسې نو له دې گڼله سوډر دا پته وکتله چې تا ، د سودان د پاچا په توگه د سودان ته ورو استوو ، غوږوری هلته د سهدی د فته ورپېښې و باسی ، او د برتانیې د اصلاحاتو لپاره لاره هواره کړې ، سيد جمال الدين افغانی د پخواني تجربې له مخې چې دانگر یزانو په باب ئې درلودلې ، پدې پوه شو چې انگریزان غه غواري ؟ هودوی د مسلمانانو او رولوختیځیانو خپل نه شی شخړې او جگړې ، اوله هغه محمد حېله دا جائزه استفاده تل د هغوی هېله او هدف ؤ ، نوله دې کله سيد جمال الدين افغانی دوی ته په جواب کې ولیکل : « سودان د برتانیې سلک او مال لهدی ، چی د هغه د تاج او تخت واک لوری » او د پخوا پشان ئې د هغوی په منډ او سودانی غازیانو په نفع او گټه خپلو حېرو او تته دوام ورکړ ، حوبه پای کې سودانی غازیان د استعمار په مقابل کې ماتی و خوږه ، او همدارنگه خپله له سيد جمال الدين افغانی څخه هم خپل سلگری ته پته او پرک شول تردی چې د هغه نزدی سلگری او شاگرد محمد عبده هم ورسره و روان شو ، اوله خپل استاد څخه ئې غوښتل چې نور له سیاست څخه لاس واخلي او په اسلاسی هېوادونو کې د تکرېه او ممتازو شاگردانو په روزلو پیل وکړي ، او هغه به وېلی ددی ناب ، یساس سوس ، سیاسي « په ټولو مشتقاتو دی لعنت وی خو سيد جمال الدين افغانی هغه ته دارن وېلی او څنگه چې دی په لده پدېخ یدی لوانسه کې یوازی پاتې شو ، د ختیځ په لوری ئې نیت وکړ »

سيد جمال الدين افغانی دلته په ایران کې : — کله چې سيد له لویدې څخه د ختیځ په لوری د تېر اراده وکړه په داسې حال کې چه د نجد او عربی جزیرې په لوری ئې زړه ؤ چې لارشی د ایران پاچا ناصرالدین شاه له خوا هغه ته تلگراف وشو اوله هغه څخه ئې وغوښتل چې ایران ته ستون

پنجم - دایولوگي دهغه تور و نود ترد يد و او هغه کوی چې ټولو څه پخپلې نو ته په عامه ټوگواو مسلمانانو ته په پخپلې ټوگه دلو پدې څه استعمار له خوا لگول کېږي .

شپږم - دایولوگي به د تل لپاره د ختیځ ټول وگړي او خصوصاً مسلمانان د نړۍ له عامه سیاست او خصوصاً د یوروپا سیاست مدارانو د ټولو څه څه خبر کړي غوږ پوری دوی په دی وپوهېږي چې دوی په هغه رقم شرايط او په هغه دول زمانه کې ژوند کوي ، او وکولی شي چې د هغو پلا ټولنه ورسره کړای شي ، او استعماري دم نې پې ونی چلېږي .

۷ - په پای کې به د اده او د احریده له وسی و سې پوری کوښښ وکړي چې د ختیځېا نواریکې یو تر بله سره پینځې کړي او په پخپلې ټوگه د مسلمانانو خپل منځې روابط سره کلک او هغوی یو سوتی کېد و ته راوبلی ، او خپلې شریکي گڼي سرخولدی کړي ، او داسې یو باندینی سیاست عوره کړي چې یو تر بله سره پکړونه کړي او په یوه لاره را ونوی .

له دی اوه گونوا مساتو څخه داسې بریښي چې سید جمال الدین افغانی په دی پوه شوی ؤ چې د ختیځ ټوله پدې برغی دهغو په خپل منځی اختلاف او بې اتفاقۍ وکړي دی ، نو د تل لپاره ناید د هغو په اتحاد راوستلو کې کوښښ وشي نولازمه دی چې دوی ټول له خپلو شخصي گټو څخه سره تېر شي او یو بل ته د ورور گلوي لاسونه ورکړي .

سید جمال الدین افغانی د عروه الوثقی جریده په داسې وخت کې چپرواڼه چې انگریزان په سودان کې له محمد احمد الممهدي سره لاس او گروان ؤ او د انگریزانو او سودانیا نو په منځ کې خونړی جگړې روانې وي ، محمد احمد په سودان کې یو صوفی ؤ چې وېل کېږي د سید جمال الدین افغانی په مشورته دی داسې دعوی وکړ چې دی د اخري او وروستی زما نې مهدي دی او وطیقه لری چې مسلمانان د کفاروله منگلو څخه خلاص کړي هغه ؤ چې دا انگریزانو په ضد دی په سودان کې په جگړو لاس پوری کړ .

په دی وخت کې به انگریزانو غوښتل چې له خپلې مشهورې سلاح څخه کار واخلي هغه دا چه سید جمال الدین افغانی ته ئې پوښهاد وکړ چې یو

یوه ورځ سید جمال الدین افغانی دروسیی قهبرته د ناصرالدین شاه استیداد او بی محایه مسرفونه بیانول او ورته وی وېل چې هغه له غواړی په خپل هیواد کې یو قانونی او پارلمانی، ولسی حکومت منځ ته راوړی ځنګه چې دروسیی قهبر هم په همدغه مرضونو او رنجونو اخته ؤ سید جمال الدین افغانی ته ئی وویل: زه حق د ناصرالدین شاه په خوا ګڼم ځنګه چې څرنگه دنړی له پاچا یا نو څخه یو پاچا دې ته حاضرېدلی شی چې دده د مملکت بزګران په کارونو کې مداخله اولاس وهنه وکړی؟ سید په جواب کې ورته وویل: ای دلویی څیښتنه! زه د یو پاچا د تاج او تخت لپاره د اېښه ګڼم چې په مله ونو، ملیونو هیواد وال ئی ملګری او دوستان وی له دې څخه چې هغوی دده د بېمن او د فرصت په لټه کې وی او په زړونو کې ئی د ګمب، کراهیت او بدبینی اورنه بل وی دلته ؤ چې د قهبر تنده تروه شوه، او پ ئی خپل نفر پوه کړل چې سید له روسیی څخه و باسی، هغه ؤ چې سید د آلمان په لوری روان شو، او په دین حال کې ناصرالدین شاه هم دلوید یخ په دوری وتلی ؤ، او په دی وخت کې چې سید جمال الدین افغانی په سویل یخ کې ؤ ناصرالدین شاه هم هلته ورغی، او ددوی دواړو په منځ کې د آلمان مجبونی لوړو شخصیتونو آشتی او منځ کړتوب وکړ او سره پخلائی کړل، او ناصرالدین شاه له سید څخه هیله وکړه چې د دوهم محل لپاره ایران ته بهر ته ستون شی «

د سید جمال الدین افغانی بیرته ایران ته راستنېدل

کله چې سید جمال الدین افغانی د ناصرالدین شاه په خواهش بیرته ایران ته راستون شوله لږی بودې تېرولو وروسته د خلکو بهیږی رسات شو، او د سید حکیمانته درسو نوته ئی غوړو پیسته، اوله سید څخه ئی په ایران کې د قوانینو د منځ ته راټنګ او اداری لاسد له منځه وړلو او یو پارلمانی، ولسی حکومت د جوړولو تمه درلودله، غوړوری په ولس باندی د حاکمی طبقی فشار څخه ناڅه لږ او کم شی، کله چې ناصرالدین شاه دخپل ولس تلوسه او نیکار د سید جمال الدین افغانی په مشرۍ د پارلمانی حکومت د جوړېت په هکله ولیدله چاره ئی له

شی ، او د ۱۳۰۳ هجری کال د جمادی الا ولی په میاشت کې د ایران په لوری روان شو او کله چې ایران ته ورسید ، د حکومت او خلکو له خواله تودهر کلمې سره میخا منځ شو ، او د حربي وزیر په نوگه کې وپاڅه .

په ایران کې له لږ بودی تېرولو وروسته ئی زیات معیو بیت پیدا کړ خو هر شومره چې سید د خلکو په زړونو کې خای .

نیوه او نفوذ ئی پیدا کوه په هغه اندازه د ناصرالدین شاه په زړه کې دهغه په باب کرکه او غوسه د پریده ، تردې چې ددی دواړه په منځ کې په لږ بوده کې د نزاکت حالت را منځ شو ، او کله چې سید جمال الدین افغانی پوه شو چې له دی زیات ئی په ایران کې هستوگنېه په کار نه دی له دی کبله ئی په پېری نرمی له ناصرالدین شاه څخه اجازه وغوښتله چې ایران ته ووزی ، ځنکه چې د ناصرالدین شاه هم همد ا هیله وه سم له لاسه ئی دغه اجازه ورکړه او سید په ۱۸۸۶ عیسوی کال کې د روسی په خوا وخوژېد .

### سید جمال الدین افغانی په روسیه کې

هغه وخت چې سید جمال الدین افغانی د ایران له پاچا څخه خدای پامانی وکړه داواری د روسیې په لوری روان شو اولمړی د قفقاز په ولادی نوسی ټار کې د محمد علی خان کاشانی په کور کې میلمه شو ، او له هغه مودې وروسته له ننگر ا د تل لار ، او کله چې هلته ورسید د روسیې د قیصریانو له خوا په دېر درناوی استقبال شو ، وائې چې روسیې ته د سید جمال الدین افغانی د تگک ه ل ف داؤ چې له هغو څخه د انگریزانو په ضد مرسته وغوازی او په هند ، ایران ، افغانستان کې د انگریزانو استعماری پلانونه شل کړی ، او دروسانو او انگریزانو په منځ کې له موجود رقابت څخه استناده وکړی ، خودده هیلو کوم خای و نه نیو ، ځکه چې د روسیې دهغه وخت قیصرانو ددې په خای چې اسلامی کمزوره هېوادو ته د لو پدیخ استعمار په مقابل کې پیاوړی او تقویه کړی ، د ترکیې په کمزورتیا کې ئی د انگریزانو او فرانسویانو په کتبه لویه حصه واخېستله ، په هر صورت .

په دې وخت بيا سيد جمال الدين افغانى په دې پوه شو چې په ايران كې شى په داسې شرايطو كې ورځ نه تير يري، دايران الله پنا يتحت نهد «عبدالعظيم شاه» زيارت ته چې ايرانيان په دې زيارت زياته عقیده لري ورننووت او هلته ئې خپلو پيروانو ته په مقيده درسونو ويل و كړ تر دې چې د تقاصر الدين نالدى شى ورځ سخته كړه او هغه بله چاره نه ليدله، بې له دې چې سيد جمال الدين افغانى په هر صورت كې چي وي له ايران څخه ويايي، او وئى شپي، نو پخه سوه سپاره كسان ئې له اسلحي سره ورواليرل، او د «عبدالعظيم شاه» په زيارت ئې حمله وكړه. او سيد ئې په داسې حال كې چې سخت رنځور ؤ، ويو، او له زيارت څخه ئې را بهر ته كړ، او پنځوس نفري ورسره كړل، چې د تر كې له پولې پورې ورسوي اوله ايران څخه خارج كړي.

سپكه په بصره كسى: كله چې سيد جمال الدين افغانى بصري ته ورسيد، هلته ئې د ناصر الدين شاه په صد بيا حمله مبارزه پيل كړه اولمې كار ئې چې وكړ هغه دا ؤ چې د هغه په ضد ئې محيى دى علمار او بارول او ميرزا محمد حسن شهرآزى د هغه وخت دشعيه گانو مجتهد ته ئې پوليكه واستوه، چې لمړى ئې عه په شو شيكو او نومونو ستا ياسي ؤ، مثلا «دى دعرش ستم دى» او دروپا نه شريعت ويانده ژبه دى د خپل ولس د داډې محاي، لمده وروسه ئې د هغه خپل يولمزموقف او دريځ ته ئې پام كړزولى ؤ اوليكلى ئې وچه دى كه چيرته پوه كړى غفات كوى او د خپل ولس چارو ته توجه نه كوى، د سخت مسئوليت لاندې راځي، له دې كبله زه ځكه داليكه وراهرم چې خپلى در ئې وظيفه ئې، او وجدانى مسئوليت ته ئې پام كړيم، او دى دايران په ويچاره بيه پوه كړم چې څنگه پر دېود مسلمانانو حقونه تر بيهولاندې كړي او هغوى له يو عالم ناخواليو او ناهيلوسيره مخامخ كړي دى» دى ليكه د شهرآزى غيرت راوياره او د تنباكو او سكرو استعمال ئې حرام اولارواو گانيزه اوحمله بنتوى ئې د ايران تيولو علما ورتا بلاغ كړه، او هغوى ئې په خپل وار سره د تنباكو

در لودله چی دسید خبروته په ظاهر کی ، غوړونه نومی ، همدو چی له سید سره ئی د داسی حکومت د جوړولو وعده وکړه ، او ټول خلک په دی تمه کی و چی ژردی ددوی په تاریخ کی یوه نوی او مهمه پاڼه واپول شی ، اوله یوی توری تیماری دوری شخصه دنور او روښانی په لوری ووزی ، خو ځمکه چی بیسی با نفوذه خلکو او انگر یزانو نه غوښتل چی په ایران کی داسی حکومت جوړشی چی ولسی کشی خوندی کړی ، همدغه تقلیدی پانئ ئی رامنځ ته کړه چی «تراوسه لا ایران دې ته نه دی رسیدلی او ددی وړنه دی چی هغوی ته د مملکت چاری وروسپارل شی ، او که چیرته د ایران ولس ، چی یو لویه پوهه ئی لیده همدا اوس د مملکت په چارو کی ورنگه کړل شی ، دابه د مملکت سلطنت ، او خپله ولس او ملت په تاوان او زیان تمامه شی . له دې وروسته ناصرالدین شاه دسید جمال الدین په هکله ورو ورو پخوانی بد بانی رابرسیره کوله تردی چی د اصلاح او پارلمانی حکومت په باب د ډیرو خبرو او ویسا په مقابل کی ئی خپله تنه کچی کړه ، میخرومی دسید جمال الدین دخاطر او تو په جمله کسې دده اود ناصرالدین شاه دخوابدی داسی کسبه کوی: ناصرالدین شاه سید جمال الدین افغانی ته داسی ووېل: آیا دابه پنه وی ای جناب سیده اچی زه د شاهنشاه په حیث دیو عادی برکړ غوندی شم « سید جمال الدین افغانی په کړاری ورته ووېل: ای شاهنشاه ا په دې پوه شه چی د قانولئ او پارلمانی حکومت په وسيله نه دستا تاج او سلطنت عظمت نور هم لوی شی ، اوله اوس نه به ستا پهنی نوری هم کلکی بیجی شی ، بزکر ، کارکړ ، صنعت کړ په یو مملکت کی د تاله عظمت او د تاله درباری اشخاصو شخصه ډیر کتور دی ، اجازه را کړه ا چی مخکی له دی چه وخت تیر شوی وی ، په ډیر اخلاص او صداقت او صراحت بانندی ووا یم چی: دې کپ هیش شک نشته چی تا به لوستلی اولیدلی وی چی ولسونه بی له دی چی په سر ئی پاچاوی کولی شی چی ژوندو کړی خودادی چیرته اور بدلئ اولیدلی چی پاچا له ولس او هیوادوالو شخصه پرته پاچایی کړوی» ...



د کپه‌ی غبرول— د سرو نو پریکول یو عادی کار کړزیدلی ، د قانون او عدالت او حتی عقل او پوهې هیچ کومه خبره نشته ، هرغه د زور تهر ، نوپک او نورو په محور غرځیږی ، تردی چې د ایران دو وضعی دخرابی او عدالت نشتوالی له کبله خلک له خپل میواد څخه وتښتیدل او هغه ئی پرېښود ، یوازی خپله سائی غنیمته وکتله ، څوک د ترگې په خوا وځوک د روسیې په لوری لارل »

د سيد جمال الدين افغانی دي خپرو نو په ناصرالدین شاه باندی سخت تاثیر وکړ او په لندن کئی ئی خول سفیر ته هدایت وکړ چې له سید سره وگوری او هغه له دی خبرو نو څخه به صرف کړی ، خو کله چی د ایران سفیر له سید سره وکتل هغه ونشو کړای چې سید له دی کار څخه واری ، هغه و چې د ایران پاچا د ترگې له سلطان عبدالحمید څخه وغوښتل چې هغه که وگولی شی چه سید له داسی خبرو نو به صرف کړی او سلطان عبدالحمید په لندن کئی خپل سفیر مستم با شاته هدایت ورکړ چې سید ناصرالدین شاه پس له پروا کونډ څخه ا پساړ کړی خود ترگې سفیر هم ونشو کړای چې سید له دی کار څخه منع کړی ، په دی وخت کئی سلطان عبدالحمید له ابی الهدی شیخ الاسلام څخه وغوښتل چې سید ته پولیکه ورواستوی او په هغه کئی ئی ترگې تهر اوبلی ، او هغه هم همداسی وکړل او سید جمال الدین ته ئی پولیکه ورل پره او په هغه کئی ئی ترگې په خوا دورتگک په هکله تشویق کړ ، چې په دی توگه سید چه ال الدین افغانی له لندن څخه د ترگې په لوری وځوړید . او کله چی استانبول ته ورسید هلته د سلطان عبدالحمید له تود هرکلی سره مخامخ شو ، او هغه په استانبول کئی د سړینی له وخته هسوکنه غوره کړه .

د سيد جمال الدين افغانی سرینه:— داسی وایی چې د سيد جمال الدين افغانی په توتیه ژامه کئی د سلطان دانه راوخته اوله غووازی عملیاتو او جراحی څخه وروسته هم ښه نه شو تردی چې د ۱۲۱۴ هجری کال د شوال د میاشتې د پنجمی ورځی په سبا چی له ۱۸۹۷ میلادی کال د

د تحریم مساله دخلکو و عورونه و رسوله، او خلکو یو دم نسوار اوسکړې بس کړل، څو ځکه چه د تمباکو، انحصار یوا نگریری شرکت ته ورکړ شوی ؤ، هغه سم له لاسه له سقوط او تاوان سره مخامخ شو، او د ایران پاچا دې ته اړ شو چې دهغه شرکت څخه د تمباکو د انحصار استعاضو اخلی، او په مقابل کې ئی لومړنیو نه بصیری پوسی دهغه تاوان او خساره ورکړی په دې ډول سید جمال الدین وکولی شو چې په ایران کې د انگریزانو کتوته تاوان و اړوی او کله چې دهغه څه ناڅه غوسه وحتلای د جریره العرب «سعودی عربستان» په لوری ئی زړه وچې لاړشی، او د ترکی له والی څخه ئی وغوښتل چې ده ته اجازه ورکړی خو هغه زړه خوب ور نه کړ، کله چې سید جمال الدین افغانی په دې پوه چې دی ئی د حجاز په خوا پری نښود، بیا له هدایت باشاد ترکی والی څخه وغوښتنه وکړه ده ته اجازه وکړې داروپا په حوالا لاړشی، هدایت باشا بیا له سید څخه هیله وکړه چې دمرکز «استانبول» او دسلطان عبدالحمید امر پوری صبر وکړی، کله چې هدایت باشا له سلطان عبدالحمید څخه د سید لپاره د اروپا په لوری د تګ اجازه وغوښتله هغه مثبت جواب ورکړ، سید ته ئی اجازه ورکړه چې اروپا ته لاړشی.

سید په انګلستان کې: سید جمال الدین افغانی له بصیری څخه ووب او داروپا په حوالا روان شو، اولندن ته لاړ، او هلته ئی هستوګنه عوره کړه، او په هغه بڼه کې سید جمال الدین افغانی په لندن کې یوه مهاجرتی جریده ئی «ضیاء الخافقین» په نوم په عربی او انگریزی ژبو خپروله اولمړی کښه ئی د ۱۸۹۲ د فبرورۍ په میاشت کې اوتله، او په هغه کې د ایران د پاچا ناصرالدین شاه دا ستبداد او ستم په هکله او همدارنگه ئی د ایران د اقتصادی خرابی وضعی په بابت کې مطالب چاپه کړی ؤ، د ناصرالدین د ظلم په بابت ئی داسی لیکلی ؤ: په ایران کې هری خوا خرابی خپل شوم سهوری غوړولی او خلک په زیان فقر، او بهوزلی کې ژوند کوی - په داسی حال کې چې دحاکمۍ طبعی زور، زیاتی، ظلم ددوی په مرغی ورغبروی، هلته دپوزی غوړونو غوړول

هغه سره به نرم و او بشه رویه گولده، اوله هغه چا سره به په سختی چلایده  
چی له ده سره به ئی خراب وضعه و نهوله، او په خپل سیاسی هدف پسی  
سخته لالها لاله و، «که چیرته به په کوم نحای لور زیاورته و لجاویده، بی  
له ماتلی به ئی هلته لمان ورور سوه - خو پیر کورته دده داتادی، او عجالت  
دده دمحرومیت سبب او علت گرزیده».

محمد عبده دده لوی شاگرد په همدی ټکی کی، په ده اتماد کاوه  
چی دی داسلامی هرواد دترقی او پرمختگک دوسره تلوسه لری چی هر  
رنگه وسیلی ته لاس اچوی او همدارنگه یو بل انتقاد هم دده متوجه  
شوی هغه داچه ده دخپل سیاسی هدف په لاس تهر او ستلو کی، په ډیره  
صریحه او ښکاره لهجه، دشرق او خلیج له پاچا یا نو او همدارنگه خپله  
له لوی پیغ استعمارگر سره غریبه او په کامل، جرأت به ئی په دی، او هغو  
انتقاد کاوه چی دی خاری العاده جرأت او صریحی لهجی ده ته ډیرتوان  
کاوه خوددی دواړه انتقادونو بحواب دده یو بل شاگرد عبیدالقادر  
المغربی داسی وایي: چی که هم سیدجمال الدین، په خپل ژوند کی، د  
خپلی ښکاره اوریتیا ویا او حرات له کیله له لاکا سره سره بمخامخ  
شو، خو همدغی ناکامی، دده د رسالت له کړیو غځویو کړی تشکیاوا،  
لځکه که چیرته سیدجمال الدین افتخانی دخلیج له پاچایانو او امیرانو سره  
لاره یوه کړی و، او د هغو هیلی، هوا او هوس ئی، بنلی وی، او د هغوی  
په حیثی ئی کار کولی، او د دوی په شرم آوره کار و نو بانندی، ئی، په  
صراحت او جرأت انتقاد نه کولی، لکنه لځکه چه لور و شیو خودا کار  
کاوه حتماً دده غرضلی کیده او دعوت اورسالت ئی سر کیده، او هلیخ  
وحت به ئی له غا نه وروسته داسی شه گردان نه وای پرینیی چی دحق  
او خپل رسالت په لار کی قربانی ور کړی».

لځکه چه له صریحی لهجی سره، دجرأت شتوالی ضرور او حتمی دی  
له همدی کیله موږو د سید د ژوندانه لځمنی دهغه په جرأت شه لځمنه خبر  
او د هغه جرأت له تالیقی باشا، اسماعیل، ناصرالدین شاه، د روسی

سارچ میاشتی له نه می سره موافقه وه خلیه سارور کره او وفات شو او دهغه جازه په لار مه توکمه د « شیخانو برار لئی » په هدیره کې خاڼو روتنه و سپارل شوه او په ۱۹۲۶ میلادی کال کې یو امریکائی مستشرق مسټر شارل کریډ دهغه د قبر له پاسه یوه شکلې کښنه جوړه کړه، او کله چې ددی لخوا لمره اولوی شخصیت د سیلزور و با اهمیت اسلامي نړۍ، او افغانان ښه وپوهیدل دهغه هدو کې ئی له تر کی شخصه په ۱۹۳۳ میلادی کال کې افغانسان نه یوړل او په شاه اداره مراسمو سره ئی، دکا بل پوهنتون په ساحه کې خس کړ او په سر ئی یو لور ښار دده د با دگار په عرض جوړ کړای شو \*

### د سید جمال الدین شخصیت او اخلاق

۱- دهغه دلجی صراحت، جرأت او ذکاوت: سید جمال الدین اعلانی مهانه تدی، غم نگی، تند مزاجی ؤ، د سرگامه ئی برابره غټه وه وچوئی ئی په ساسه ډل پلن ؤ، سترگی ئی غټی وی، مخ ئی خوبن ؤ، سیند ئی فراخه وه ډیره با و تاره او ښایسته ښکلا لیده او په لومړی ملاقات کې ئی لوی هیبت در وده له سترگو غټه به ئی محالخته چی سپری به گمان کاوه چی په توره تماره کې برق لملیری .

اودهنه اخلاق محمد عبده دده تکړه شاگرد داسی تمثیلوی « او اخلاق ئی دا ؤ چی د زړه سلامتیا او سپهنلتیا ئی په ټولو، خو یونو او صفتولو کې له ورا معلومیده، اوده تر هغه وخت دومره حلم او سیند درلوده چی خدای ته معلومه وه او ډیر شیان ئی زحملی شول، ترڅو په چی چا دده له دین، عقیده او شرف سره ډک نه ؤ خوړلی، ئودی وخت کې به ئی پوخلی حام، نرسی په غوسی او قهر او وشته او بد لیده به، او دی دومره سختی او جواده ؤ چی هرڅه به ئی په لاس کې ؤ د ضرورت په وخت کې به ئی ښدل او په خدای پانک ئی کلک او ټوکنک اعتقاد او باور درلود، او د زما ئی په هیو بانندی ئی کوم چرت نه ورنه ؤ په امانت کې به ئی حیانت نه کاوه، که چا به نرسه سه وڅرخه او چال چلند وو سره

تاسره می په دی کړی چې ته امیر المؤمنین شی، پرته را کړه، سلطان عبدالحمید ورته وویل داسی ناچېزه کار تاها بیدی ته اړنه کړی چې خپل بیعت لفظ کړی، او د تاله فضل او کرامت سره دا بښاییده چې زه دی د پیری مشعولتیا له کبله معذور کښلی وی، او بیانی ور زیاته کړه، خدای د شه در سره کړی، او بښیددی ورته وکړی تر دی چې خپله سید د هغه د سښی په پراخی او حسن سیاست باندی بیا اعتراف وکړ.

ج- په ده باندی د الحاد تور :- ځکه چی سید جمال الدین افغانی په داسی توره تیاره دوره کې ژوند کاوه چې د استعمار او استبداد، په مقابل کې چا محان ته د انقاد حق ته ور کاوه او که داسی څوک به پیدا شول چې د باندی استعمار او داخلی کورنی استبداد په مقابل کې ودریدل هغه په سلو و ساڼو له بښ وړل کېدل، او یا به دولسو نو په وړاندی یې باوره او بې اعتماد کېدل ځکه چې اسلامی و لسونه د قل لپاره دخپلی عقیدی درناوی کوی او هغه څوک چی اسلامی مفکوری ته عاره نردی، هغه ته په بښه سترګه نه کوری نو له دی کبله د هر مور پرتیا یو اصلاح کلیه انسانانو په هکله د درباری دین پوهانو او علما له خوا د الحاد او بې دینی تور لگول کېده چی توکله سید جمال الدین العانی هم له دی کار څخه بې برخې پاتی نشو او په مصر ترکی کې د څو حکومتی علماؤ له خوا د الحاد او بې دینی په تور تورن شو، خو هر څوک پوهېری او پوهېدل چی سید هغه او څوک ؤ، دا په ښه وی چی ورځنوی دیني علماؤ د پوهی او ناوړه مزخرفه وضعی کېسه خپله د سید سره د سلطان عبدالحمید په مشوری کې وکورو: داسی وایی چی د جاپان امپراتور له سلطان عبدالحمید څخه وڅو پېتل چې په جاپان کی د اسلامی دین دخپریدو په غرض، له استانبول څخه دی د دیني علماؤ پوهنیت ورو لپیری، نو سلطان عبدالحمید له سید جمال الدین العانی سره په دی باب مشوره وکړه او سید هغه له خپل عزم څخه په دی توکله واوره او وی ویل «علماؤ خپله مسلمانان له اسلام څخه متنفره کړل، نودوی به هر مور د کافرانو په

قبصر سلطان عبدالحمید او انگر یزی سیاست پوهانو سره ددی مطالب  
دلایل او بیکارندوی دی.

یوه ورځ دترکیې له سلطان عبدالحمید سره په یوه رساله کې غبریده  
او خ-پ-ا-ی-تسپی ئی په لاس کسې دی خوا او هغی خوا  
ارولوی او رارولوی ، په دی مجلس کې چاورته وویل چې له پاچا پانو  
سره په دی ډول ناسته ولاړه مناسب نه ده انوسید هغه سړی ته په جواب  
کې په داسی حال کې چې سلطان عبدالحمید اوریدل : سبحان الله سلطان  
دملیون نفرو په سرلوشت له خپلې خوښی سره سم لویې کوی ، خو چا کوم  
اعتراض یې ونه کړ ، آیا جمال الدین ددی حق نه لری ، چې په خپلو  
تسپو هرنگه ئی چې غوښتی وی ساتیری وکړی »

سید جمال الدین افغانی د لهجی له مباحث ، او جرأت هغه پرته  
نور هم ډیر زکی اود پوهې خاوند ؤ او حبل مخاطب نه ئی داسی محان  
تدراکابره چې تا به ویلې چه له ده سره یوه روحی مقناطسی جذبونکی توه  
ده او هرنگه یوه انسان به چې له هغه سره کومه موضوع ساتشه کوله ،  
له لیدو شپو وروسته دهغه مخاطب او مخالف لوری مجبور ؤ چې په ډیری  
خوښی رضا اورغبت ئی دسید خبروته غورځولوی ؤ ، یوه ورځ یو اروپائی  
له ده سره په دی موضوع کې چه آیا ختیځ ښه دی او که لوید یځ ساتشه  
درلوده نوسید هغه سړی ته وویل « د ختیځ دا افتخار پس دی ، چې د  
پولې اروپا ولسونه تر نن ورځی پوری د پوختیځ وال فرد عبادت کوی ،  
یعنی ټوله اروپا تر نن پوری دعسی علیه السلام عبادت کوی ، په داسی  
حال کې چې هغه د ختیځ او شرق هغه ؤ »

ب- دسید تمدمزاجی : لکه غرنکه چې مخکې وویل شول سید ترزیاتی  
الدازی تند مزاحه ؤ ، یوه ورځ ئی سلطان عبدالحمید ته د یو مصری په  
هکله په کومه موضوع کې شفاعت خواهی وکړه ، غور وخی تیری شوی  
دهغی سړی کار په اصطلاح اجراء نشو هغه ؤ چې سید سخت په تهر او  
غوسه شو او عبدالحمید ته ورځی او ورته وی ویل چې حما بیعت چې

دی - چې داننگکئی قبول نه کړ ، چې «کور» ته ( کور د یو مخنور قوم دی ) غاړه کېږدی چې د غواښې د لورې او تندې په رنځ اخته دی ، او د دوه سوه ملو او خلکو ( په همدېانو ) په غوښه پور نشو ، او له د کیمیا او تيمس د سسندونو په اېوښې تېده مانه شوه ، بلکه هغه دواړه ئې په یوه شپه کې نور وعا لم او خلکو پرته په لېووج کېل ، او اوس د «لبل» او «جیحون» په غاړه ئې خوله ایښی چې د هغو او نه هم وچې کړی .

سيد جمال الدين افغانی په شرقی زمانه دارانو او پاچا یاو انتقاد کاوه چې هغوی چټی د شوالقا بو په دام کې کېږدی او کوم واقعی واک او اختیار نه لری ، بلکه چې انگریزان هېڅ یو شرقی امیر او پاچا ته د هغه له لقب څخه پرته نور څه پریږدی ، او همدارنگه د حقیق اکثره پاچایان د الفاظو معنا کانونه پام نه کوی ، خو هغه څه چې دوی ته ډېر اهمیت لری هغه د الفاظو صوتی طنطه او د القا بونجام دی ، کله چې له شرقی زمانه دار څخه د هغه مال ، وطن ، ملک و اخستل شی ، او له ټولو حقوقو څخه پر بند او محروم کړی شی ، او چه یوازې ده ته خپل لقب او د القا بولواحق پاتی شی نو دی د خپلو القا بو په نېشه کې ډوب وی او هغه څه ته ئې پام نه وی چې تری سلب شوی وی ، او دوی یوازې په دی خوش دی چه راجا صاحب او خدیو صاحب او سلطان صاحب ورته و وېل شی .

په دی ډول سيد جمال الدين افغانی د انگریزانو د سیاسي خلکو ته ښودلی ، او همدارنگه د هغی زمانې شرقی زمانه دارانو بالدی ئې انتقاد کاوه او د هغوی څه لموږندو وظیفو ته ئې پام را کوزاوده . به وېلې چې کله انگریزان و غواړی چې دیو اسلامی هیواد شمعی لوب کړی فقط یو انگریزی جنرال په خپل لاس وژنی او یا د هغه موس «د بت» یو اسلامی هیواد ټول داخلی ، چې د اسکار ئې په سودان کې د جنرال کوردون د قتل او وژنی په باله وکړ ،

او بل دا چه انگریزان په کوم شرقی هیواد مسلط شی ډېر زیار

زیربنای دهنده به کله لاگر که پیدا کردی به دایره به دایره چی دجا پان  
امپراطور ته له پولیکه سره سوغاتونه ور لیری او هغه له دی انسانی  
غویشتی غنچه قدر دانی اظهار کردی، له دی وریسته به کویپین و کپوچی  
ددیسی علماؤ داسی یوتولگی و روزو چی ددعونه د نشر او غیره و صلاحیت  
او استعداد ولری او دعوت ته دهنی له معقولی لاری غنچه وریونوی»  
— د- د انگریزانو غنچه دهنه کرکه : د انگریزانو به مقایل کپی

دهنه کرکه او دهنی دی اندازی پوری رسپدلی به چی نهغی نی  
دهنه به ماغزو کپی محای لوی و ، او دده د شخصیت اساسی او جوهری  
رکن نی تشکیمتلاوه ، لکه چی سپیدله پری به حوا زمانی غنچه به دی پوه  
شوی و چی انگریزان دنول ختیخ او به اخصوصا د مسلمانانولوی دینه ان  
دی ، او دوی غواری چی اسلامی هپوادو نه یو به بل شی به خپل استعماری  
دام کپی رابیکل کردی او د هغوی ارادی ، خپلواکی سلب کردی او  
شتمی نی لوپ کردی ، او ددی غرض لپاره هر لکه وسيله استعمال لوی او  
له هر راز مشروعو او غیر مشروعو مسائلو غنچه استفادہ کوی چی نه د  
کوی و عدی او لهد کوم ترون پروالری او نه به هغه وفا کوی خو هغه  
به چی دوی ته زیات اهمیت لری دا دی چی دوی باید هر رتم چی خلی  
کتبی لاسیته بورو لری ، او قضین نی کردی .

کوم وخت چی انگریزانو د مسبر اشغالولو ، نیت و کردی ، دانی باغده  
کره چی دوی د مسبر د اقتصادی وضعی دینه کپدو او پاچائی تخت و تاج  
له د ساتلو لپاره مداخله کوی ، او هغه وخت چی د مسبر بهرته عادی بینه  
غوره کره ، دوی نور اتیری لپودی ، خو کله نی چی به مسبر کپی مداخله و کره  
بیانو لوی له هغی حملی غنچه د سید جمال الدین و لیدل چی هغوی هر لکه  
به خپلو و عدو و لاری ؟

هدار لکه انگریزانو لویو بیتل چی افغانستان هم به خپلو استعماری  
دسیسوی رالتار کپی او بخان ته نی تابع کردی ، شود لیکه مرغه ، د  
افغانستان و لس یو پان شهبان هغه ، او باغهرته د مسبرانی خاوند و لس و — او



ژوند هغه چا کاري چې دخپل ولس په بيمه کي سرشي « - ۱۱ - نو که څوک  
 اېدې ژوند غواړي دخپل ولس په لار کي دې سرشي » - ۱۲ - هيچ ولس  
 له اخلاقو پرته موجوديت نه لري ، او اخلاق له عقيدې پرته کوم ارزښت  
 نه لري ، او عقیده له پوهې پرته داوا مو په دله کي دې و پېد و سمي  
 لري - ۱۳ - د ولسونو د پريمه معيار ، اخلاق دي ، او بجه اخلاق هغه دي  
 چې سړي له خپلو ذاتي کتنو څخه تېروي او ددې ډېره بېه نشه . داده چې سړي  
 کار وکړي ، د حقيقت په تله کي زر خبري له يو کار سره مساوي نه دي «  
 - ۱۴ - خپلواکي بوه هيله ده چې کار او عمل غواړي - ۱۵ - کوم وخت  
 چې له پوهانو څخه سمدان خالي شي دنا پوهانو مساوتي تدميمه برا بر پېري  
 - ۱۶ - بېوزله عالم په خپل علم بالدي شتمن دي او شتمن نا پوه او چاهل  
 دخپل جهيل او نا پوهي له کبله بېوزله دي « - ۱۷ - آزادي اخيستل کېږي  
 نه « - ۱۸ - خپلواکي په وينا و لاس ته نه راځي « - ۱۹ - هغه څوک چې دخپل  
 هيواد او وطن په لار کي ځان د سريني له خطر سره مخامخ کړي ، يا به  
 تهران او شهيد مري ، او يا په درناوي او عزت ژوند کوي - ۲۰ - هغه  
 څوک چې عقیده لري چې ژوند همدغه دنيا ئي ژوند دی هغه ددې او هغه  
 جهان په ژوندون کي سخت تاوان و کړ ، - ۲۱ - زاړه ناڅا بي پسي  
 همغونه زېږوي « - ۲۲ - دنا پوهانو په مقابل کي ماتې له دې څخه شته ده  
 چې په هغوبري و موسي « - ۲۳ - هغه ولس چې دخپل حق لاس ته راوړلو  
 په لار کي بوه کړي جهاد و کړي له دې څخه بېه ده چې ترقياته په حواري  
 او ذلت کي ژوند و کړي - ۲۴ - هغه ولس چې له ظالماو څخه دحلاصونه  
 لپاره پرازي په وينا و اکتفا کوي له غاوريو څخه ، بې لاري او بدتره دي  
 - ۲۵ - هغه ولس چې پټ دخپل زمامدار بد و ايي ، او په بېکاره ئي پاي  
 او عبادت ئي کوي دژوند کولو حق نه لري « - ۲۶ - د ايمان او يقين مانا  
 دانه ده چې سړي دې ددبي طماؤ عبادت و کړي ، ۲۷ - ډېره بده زمانه  
 هغه ده چې دنا پوه غاړه چکته او هسکه وي او پوهان او عاقلان چپ او  
 علي نائت وي « - ۲۸ - هغه هېت چې دحاکم له څوکي را ولاړ پوي ، نه  
 دهغه له عدل او لويديت څخه ددرناوي په لځاي ده لنډو ، وړ دي «

ناسی چې د هغه وطن ژبه او کلتور له سینه پورې او په مقابل کې نې خپل ژبه او کلتور په خلکو باندې په زور تحمل کړې چې دا ستکار دې دغندی ، فارسی ، عربی ژبې په باب وکړ او پخپلې داسې بد سره شرفان نې رامنځ ته کړل چې هغوی د انگریزانو د استعماری ژبې په پوهېدو زیاتو پارېدل او دیر فخر به نې کاوه چې په خپلې ژبې به تکلیف اوبند ، نند ، کېدو و عربې او خبرې وکړې . د سید جمال الدین افغانی دا خبره داسې نه لری چې کوندي دختېځ خلک دې باندې ژبه ، نه زده کوی اوله اروپانې ژودې ، بی خبره وی خود مطلب دادې چې شرفان باید حېلی ژبې ژوند و ساتی لکه هغه څوک چې ژبه نه لری لری تار یخ نه لری او څوک چې تار یخ نه لری هغه شرف او درناوی او عزت نه لری او بالاخره دولسونو په سېڅ کې کوم موجودیت او اهمیت هم نه لری .

### له جمال الدین څخه را نقل شوي لنډې خبرې :

- (۱) دا ډیره بې عقلی ده چې څوک خپل لمانځه بل چا ناندې د عمر د ډیریت لپاره بېکمی ، زړېت لپاره کړته د بې والی سبب نشی کېدای ، یوازی په تشو ویناؤ و پارېدل ، کوم ارزښت نه لری واقعی او بې او درناوی په کار سره لاس نه راتلی شی . ۲- ۳- ډیر سپک او پست انسان همدې چې دنورو په سر به کي خپل ژوند لتوی ، او ډیر لوی اود قدر وړ شخص همدې چې دنورو د ژوند په لار کې لمان و مړ شي له خطر سره مخامخ کړی - ۳- د تحقیر احساس اودلت له بې پوهې سره داسی تصاد لری چې دواړه یوه بل تر څنگ نشی راتلای - ۴- بېوزلی د کرامت اوفصیلت دشه ۵- ۵- او ډانې او شتمنی دزدالت مرسته دوی دی .
- ۶- په هغه حق کې چی د زور له خواتی ملاتړ نه کېږی کوم غیر بشپړه .
- ۷- په تواضع کې له حده تېرېدل ، او افراط خپل د تکبر او ادعا ، نپانه ده . ۸- هغه چاته چې ور خلاص شی او نه نوزی د شرف لپور دی .
- ۹- ډیره لږ پېښې چې حق له زيار کالو پرته لاس ته راښی . ۱۰- اېدی

په مسأله کې سره مختلف شول او جوړ رانمایل، او ددوی د حیواناتو د پیدائښت د تفسیر په باب په غوږ لو وو پښل شول، چې هری ډلی د ژوندی موجوداتو په باب بیا نگرې تفسیر او تلا نظر درلود.

لږه ورو پلې چې د ژوندوی موجوداتو لمرې تخمونه او چر اښم چې د ژوی او بوټو او وینو اصول کول کېږي - هغه وخت په جوړېدو پیل وکړ چې د زمکې حرارت او تودوخه بخ په لږېدو شوه، او هغه وخت چې د زمکې کری اوسې بیه بخان ته غوره کړه، د ژوند د لمرنیو تخمونه جوړېدنه هم قطع شو، خو بیا هم لا راورسه لږه داسې خلک شته چې فکر کوي، چې د ژوند د لمرنیو تخمونو جوړېدنه هم د اوس چریان او دوام لری، خصوصاً د استواء د کرښې په شاوخوا کې د ژوند پیدائښت لپاره کافی تودوخه او مساعد شرایط لری یوه بله پوهاو وایې چې د ژوند اصلی اولمرې تخمونه «حجرویی ساکش» له ډیری پخوا وخت راهیسې، په زمکه کې موجوده، په دې معنی چې کوم وخت زمکه له لمر لخوا بیا پیلیده په هغې کې د ژوند اصلی تخمونه موجوده، خود دوی دې کما نو نو ته په اوهامو او خیالاتو کې لږ ډوږیدو پرته، کوم بل عنوان نشو ورکولی ځکه چې آیا دا امکان لری چې د لمر داوسنی تودوخې په غیر حرارت کې دې ژوند منځ ته راشی او د لاغه گوی چې بیا دې پائښت وکړی او دوام دې رومی؟

د ژوند پیدائښت په باب چې دوی غومره اختلاف لری هغه بهوی، خواکثری ساترې بالستان ډول ډول سا کېږد منځ ته راتکه په تفسیر کې په دی لاندې مفکورې اعتماد او اتکاء کوي، هغه داچه ټول ژوی او ساکبن، بوتی او نباتات، د نیمکرې ته له حال څخه د تطور او ارتقا په وسلی، دې کمالې، اولورې درجې ته راجکه شوی چې اوس ئې مونږ په انسان او حیوانی نورو تکامل لیدونکو ساکبنو او حیواناتو کې کورو چې هر تکه په یو معکم او مناسبو غیرو، او دېښتی دی، خودا چې آیا دا تطور له یو اصل څخه پیل شوی یا له څو متعددو اصولو څخه؟ په دې هکله

۲۹- حیوانی دلوانتوب یوپل دی چې هر شوک باید هر وروپې تیرشی «  
 ۳۰- دپوهی او عقل مېود ترهغه نشی راتولیدی چې خو پوری دا و عامو  
 له بند هغه خلاص نه شی، په پېښو کې رونی له دی هغه پوری اسانه دی  
 چې عقل دا وها بویه لومه کې رایکیل شی»- ۳۱- که شوک داسی کمان  
 کوی چې خلکو ته فریب ورکوی شی دی لمری نفر دی چې فریب نی  
 حورلی»- ۳۲- که چیرته انسان له کمان سره داسی مها سیه وکړی لکه  
 چی له نورو سره نی کوی هر ورو به نی خطا کا نی لېرشی»- ۳۳- دیر  
 هوبیار پلار هغه دی چې دخپلی لوره کا ونلای توب هغه لری وی، خو  
 کله کله، دهی دپوښتی په مرسته له هغی هغه کمان خبروی»- ۳۴- دیر  
 لیر نارینه پیدا کېږی چې له پنځو پرتو نیکمرغی وپېژل دی، خو بیا هم  
 په خپل وار سره دیر کم نارینه لیدل کېږی چې دپد مرغی نسبت هغو  
 ته ونه کړی «

### په معاصر مادی مسلک باندې د سید جمال الدین انتقاد

۱- د داروین د نظریې بنا قسه: پخوانی و ما تر یالستانو لکه د یو قرطیس  
 او ایه قور په وېلې چې د سا کېږو او ژو «حیواناتو» نوعې قدیمې دي  
 او د تپور او تدریجی ورو ورو ارتقا او لوړتیا په وسیله دې درجې ته  
 رسیدلی، له دې وروسته بیا په دې وروستی پېړی «لولسمی» کې د  
 طبیعی تاریخ پوهانو او عالمانو داسی نظور وکړ، چې دی پخوانی و فلسفی  
 نظریاتو ته ورته و چې موږ و دې معاصرو پوهانو له جملی او دلی هغه د  
 ماثا پد توگه له لامارک او داروین هغه یادونه کوو، خو بیا هم ددی  
 معاصر پوهانو او پخوانی و نظریاتو تر مینجه یعنی توپیر و نه شته، هغه په دې  
 ډول چې کوم وخت د زمکی پوهه «ژواوژی» رامنځ ته شوه او پوهانو  
 دهی عمر دکلیواو زمانی په لحاظ وناکه، نو نتیجه نی داشوه هر ورو  
 بیانی چې د سا کېږو په رامنځ ته کېدو او دهغوی په حدوث باندی حکم  
 وشی، «نخکه چې پدی وخت کې د سا کېږو د مبادت او پخوانی وپ مسأله  
 نوره چا له منله» حو معاصر پوهانو او علماء د سا کېږو او حیواناتو د حدوث

کيمياوی تحليل او تجربو د حجري اوسلول يو والي ثابت کړي .  
 او دائمي هم شوي چې په ټولو ژوندي موجوداتو کې د هغې ترکیب  
 يوشان ته دي او توپيري د بېرې بېکاره نه دي ، سيد جمال الدين ايمان  
 دي چې له خپل انتقاد په مجمله توګه داسې مشوجه کوي او وايي :  
 داګسان له دې څخه ناخبره دي چې کيمياوی تحليل دا لامل نه کړي چې  
 د انسان د لطفي او هوايي ، او څره د لطفي ترسېلمه کوم توپير نشي ،  
 او بله ئې دا لامل نه کړي چې ټولې لطفي داوې او لويې او نشکېلويکي  
 بسط و صاعبرو له ، سختي يوه بلې ته ورته دي ، نو پدې چرته دي  
 داسې يو بل علت او سبب موجود وي چې د دې لظمو د ثابتې اختلاف  
 توجيه او وپېدل شي ، او داسې بادي نشي کېدای .

سيد جمال الدين ايمان ده له چې وايي ټولو ژونديو موجوداتو  
 له يو اصل څخه تطور او تنوع موندلی شي ، او پوره پېژني ، چې نه  
 داروين او دده له پيروانو څخه عبارت دي ، داروين د هغې مطالب  
 د ثبوت لپاره يو کتاب تاليف او په هغه کې ئې زيات زيار ورسنه چې  
 د دې موضوع په رېښه والي دليل او برهان غايم کړي ، او دا ورسې  
 چې انسان له بېزو څخه تکامل کړي يعنې دده څېرې ، او انسي سالانو  
 ورو ورو په تدريجي توګه تطور وکړ او په پرله پسي ډول د ژوالي  
 د تېرېدو په درشل کې د پېه کېدو په لور روان شو او بيا په دې اوسني  
 څېرې او وېبې او د انسان تکامل او تطور د داروين له نظره نه د بېزو  
 کولو څخه وروسته بشپړ شو ، او وروستې پړاو ته ورسېد ، او په  
 پای کې دې تطور بېخيتمېچي وکړي ، او بېزو د « اوران او تان »  
 درې ته لويه شوه او ارتقائي وکړه ، او له دې څخه بيا د انسان سرته  
 ته رسېدل آسانه شول ، نو په دې توګه زنجيرمان « ارتقائي تور پوتکي »  
 د بشر او انسانانو لپاره افراد دي ، چې بيا دې تور پوتکي نه دي  
 څخه يعنې افرادو په يوه پراخه اندازه داسې تکامل وکړ چې د زنجيرمان  
 د بېر له اړخ څخه ډېر لوړو ، او تقاوي انسان ترې منځ ته راغلي ، چې

معاصر پوهان په ووه ډلوو پېښل شوی، پوه ډله وایې د حیواناتو د هرې نوعې لپاره چې د زمکې جوی بېه بڼه شوه جلا جلا یو حجروي حجروي حیوانات منځ ته راغلل او د هرې نوعې اصل له بلې څخه پېل و، او بیا هره نوعه د تکثیر او تطور سرسته دې مرحلې ته راوړسېدلې، او دا یو حجروي حیوانات یاد دې موجوده حیواناتو اصول په یوه استثنايي توګه منځ ته راغلي په دې معنی چې هر یو حجروي حیوان هغه عناصر او مواد چې د ژوند لپاره ضرور دي را جذب کړل، اوله هغو څخه ئې خپل انساج پوره کړل او هغه مواد او عناصر ئې تمېلول، او داسه ځانګړې خاصیتونه ئې پیدا کړل چې له یونسل پورې انتقال کاوه، چې په عین وخت کې ئې د تر کب بېه کېده او دخپل ژوند له چاپېریال سره ئې سمون پیدا کاوه او د وخت د تېرېدو په چرېان کې ئې یلوپسې تطور او تکامل کاوه تردې اوسنی مرحلې ته رارسېدلی دی،

بله ډله وایې چې د ډول ډول حیواناتو چر ائیم چې اوس ئې مونږ ګورو، له یوسلول او یو حجروي حیوان څخه را پېل شوی دوی وایې همدغه علت دی چې د حیواناتو په منځ کې ګوم اساسی او جوهری اختلاف لشته او هغوی په خپل منځ کې ژور توپیر نه لری، په دې ډول د دوی ګمان ته داسی ورغله چې امکان شته دې لمر ئې نطفی او یو حجروي حیوان تطوړ دي کړی وی او د داخلی او د بالند نهو شرایطو د تقاضا له پورې نوعې څخه په بلې نوعې داووبتی وی، او ډول ډول څه رې دی ځان ته غوره کړی وی، یعنی د عضوی او بېو لوژیکې اړتیا و د غوښتنې او د چاپېریال د نوعیت له کبله هغی له پورې نوعې څخه بلې نوعې ته بدلون و موند، او هغه ډله چې وایې له ابتداء څخه د هرې نوعې لپاره ځان ته جلا جلا تخمونه موجود و، له هغو څخه دا پوښتنه کېدای شی چې د دې ورو ورو ژوندی موجوداتو، چې د حیواناتو د انواعو د تعدد او بېلېدو علت ګرځېدلی، په خپل منځ کې دا اختلاف او تنوع علت څه شی دی، سره له دې چې د تشکیلو ټکو عناصرو له منځ یو له بله سره نژدې دي ؟

دعهه موجه ونیسی ، او نه نظم ، سیستما بیکه ډول نکامل وکړی ، دالا پیربرده چی داروین به دې هکله تل په پوځبر اتکاء کوی او اعتقاد یې نیسی ، هه داچه دانسان او بیرو په مسخ کې ترریاتی انداری شباهت موجود دی ، خوداموثر نهوی به نه سیروی چی بوږ ، او وشو په ځه ډول تکامل وکړ ؟ آیا د حیوانانو د ابواعو به څپر په نباتاتو کې ابواع او ډول ډول اقسام نشته ؟ آیا نباتات ، بوږی او واسه ژوندی موجودات نه دی چی د بطور او تکامل ، وا او ارتقاء قوانین یې تطبیق کړای شی ؟ آیا داروین به دې موثر حرولۍ شی چی د هغو ونو او نباتاتو د احتمالاتو سبب ځه شی دی چی د هغه په ځنگلونو کې له ډیرې پخوا زمانې حجه شمه چی ابتدائی د تار یح په یاد نسه دی اوله بار یعنی دوری حجه تر حجه ترن بوری په هغو ځنگلونو کې ولاړې دی ؟ آیا داروین دا موثر به راښودلای شی چی چی دوی ، وابیه ، اوونی « ځکه په خپل مسخ کې په څو ډولو ویشل شوی ، او سبب یې نوعی ترچوری شوی دی ، پداسی حال کې چی په یوه رسکه کې دی ، او نه یو ډول او یو څپو به کپری ، او په یوه هوا کې ئې شاحونه لوړې او حگری ، آیا دلته هم داسی کومه نه پیژندل شوی قوه شمه ، چی ددی ونو بوږو د اشکالو او تنوع ، سبب شوی وی چی لږی ئې او ږدی او ځینی نوری ئې لیدای ، ځه ئې پرې او ځی نوری ئې نری کړی دی ؟ آیا همدغه نه پیژندل شوی قوه ددی سبب شوی ځه دوی ونو بوږو پدې ننگ ، میوی پانو ، وی خوندي ئې داسی اعیزه وکړی چه یوه بلې نه ورته نهوی ؟ آیا یوازې طبیعی تاثیر او اغیزه د نباتاتو او حیواناتو د انواعو په مسخ کې ددی لوی نوږوونو علت کهدای شی ، سره له دی چی مو ږویو ، چی دوی ترریاتی انداری په یو رنگه او یوه شپږ مادی شرائطو کې ژوند ، کوی ، لکه او به ، هواد هستوگی ځای درواخله ؟ هغه ځه چی د همد ځنگلو په په ونو او نباتاتو صادقې ، بی له کوم تردید ځخه په پوی سرترلی بحیری ، لکه په آسیا کې د اورال بحیری

داتفاقازی انسان داروفا ئیا نو په نظر د بشریت او انسانی جنسونو ، او قومونو په منځ کې د تکامل لوری شو کې ته جک شوی ، او خپل لځا نوله هغه پوری لېلوی ، تردې چې انسان فکر کوی چې دوی له دې حقیقت نه مترکی پتوی چې دانسانانو عقل او پوهه دهغو له رنگ سره کومه اړه نه لری او تور پوتکی او زېر پوتکی انسانان گه دسپین پوتکی انسان په ټولیز چاپیریال کې هستوگبه و کړی ، عینا د عقلی او پوهې د پخوالی له پلوه هغه غوندی راځی ، او امکان شته چې په نخیس وختو کې په هغه تفوق حاصل کړی او له هغه څخه د عقل له سطحې پیاوړی وی .

مونږ ولیدل چې څرنگه داروین تطور په یوې نه یوې بدل شوی او مجهولې توې تفسیروې او وائی چې یو ژوندی موجود د نیمگرتیا له حال څخه پرله پسې په تدریجی توگه لوری مرتبې ته رسوی ، خوددې توې په هکله هغه وائی او دهغې په تفسیر او تحلیل کې نه غږیږی او دانه راښې چې دا ټوله ولی په مختلفو خواو خوزیږی او روانیږی ؟ که چیرته دده فکر سموی چې تطور له کوسی پېش پېنی پرته په خپل سر روان دې او د کوسی لار پوتکی توې یاد الهی عنایت او مرستی پروا نه لری ، او یوازی د تصادف په اساس کار کوی ، مونږ ددې حق اړو چې وایو دا دغان سید په مصداق « که چیرته دا کار په دډول وی ، نو امکان لری چې ، د زمانی په تېرېدو او د پېړیو په تکرار پدو سره له ورکې څخه ئیل جوړشی ، او یا ئیل په ورکې و اوړی » ځینې خلکونه د امثال سطحی او سرسری ښکاری ، خوددې مثال دلالت په اصل موضوع باندې له وضاحت اورنا اچولو څخه بې برخې نه دی ، او په نظر کې نیول شوی مطلب باندې ښه دلالت کوی ، ځکه چې د امثال په حقیقت کې دې خبرې ته اشاره کوی چې د حجراتو او اندامو ترکیب په مختلفو حیواناتو او ساکپوکې یوډول دی ، نو کله چې د کائناتو او موجوداتو عمومی قانون تصادف دی نوله دې کبله هلته داسی کوم هه نشته چې په هره لاره چې کائناتو او په ځانگړی توگه ساکپو تطور و کړی او



موزر دهر په سترگو وینوچی د سا کښو او حیواناتو هر یوا ندام او عضو خپله ورسپا رل شوی وظیمه په ډیر دقت او پنه توگه سرته رسوی او په عین وخت کې دهغه د وجود له نورو غړو او اندامو سره تړنګی اړیکې او کلکک ارتباط لری او یو له بله په منظمه توگه مرسته کوی، ترددی چې ډېر لوی پوهان اود تخصص حاو بدان ئې په اصرار او حقیقت نه پوهیږی .

د تشریح علماء او فریولوژستان - لکه چې سیدو ائی- د ژوو او حیواناتو د وجود تر کیمب ته پکک حیران پاتې کېږی ، او دوی شی کولای هغه ټول حکمتونو چی دیوسا کښ په وجود کې ایښودل شوی راوسپړی او پای ته ئی ورسی ، په همدی ډول پوهان شی کولی چې هغه حکمتو - به چی حدای پاک په خپل مخلوق کی ایښی پوره او کامل بیان کړی ، نو آیا دا حمره به معقوله وی چې څوک وواپی دالې نئی جراثیم په تصادفی شکل مسخ ته راغلی او بیادای تصادف او چانس له مسخی داسې دقیقې او پیچلې مرحلې ته رسیدلې وی چې نیولو ژستان او د ژوند پوهان ئی له تقلید څخه عاجز دی ؟ .

د ژوند د مسخ ته راتگک په دیده اسکان به لری چی د دوی د سادی نظریې په مرسته حل او تفسیر شی ، نو بیا ځمکه کیدای شی چې ددی کمزوری په کار اچوله سره دی د حیوانی انواعو اختلاف تفسیر او تحلیل شی .

سید جمال الدین افغانی د داروین په هکله په یوه ویرجه لهجی داسی وایی چې دی بیچاره داوها سو په شوبلو کې حیران پاتې دی اود واهیاتو او خرافاتو په لوبه کی سکهل شوی ، اود نا پوهی په گرداب کې ډوب دی خپلو خبرو ته دوام ورکوی او شوا یې :- هغه څه چې دی ئی په خپله نظریه باندی بوگک درېدو ته واداره کړی دادی چې هغه د پېرو او انسان د مسخه څه یې شماره ونه ولیدل اوددی سرسری شباهت په اثرده حکم وکړ چې انسان له پېرو څخه مسخ ته راغلی او نله داچی

غوندی، هم صادقی‌بری اورسیدابل کبری، نحای هم یولخای وی، اوبه هم یودول اوبه وی، نوغرنکه دې مادی متحدو شرائطو سره په همی کې دکباو محتلمه نوعې هسه یگې، سره له دې چی داکمان له نورو مناطوقو څخه په یوه گوپه منطقه او بحیره کې اوسیدگی حوییا هم دوی دحپلو برکیونو څیرو، رنگونو، اشکالو خاصیتو وله سخی یو بر له لوی توپرونه لری اوبه عین وخب کې د طبیعت په یو رنگه شرایطو کی ژوند کوی؟

دا هم معقوله نه برهسی چې ددی بحیری څینې کبان دې له نورو بحیرو څخه هله ورغلی وی، ځکه چې کبان نشی کولی په هغه انداره وچه لاره ووهی چې ددی بحیری اونورو سیدرونو، سیدونو، نورمخه شه .

په خلاصه اولهه توگه کیدای شی چې دا پوښته دزمکی په سرد پولو نباتاتو او حیواناتو په هکله تکرار شم، خصوصاً دغو ساکنو په باب چې دزسکې له یوی برخی څخه بلې برخی په نشی تلی، چی دتطور دمسلك پیروانوته داسی دلیل په لاس ورکړی چی ددی ساکنو د مهاجرت اوبلی منطقه ته تر دچاپریال دبانديو شرایطو د بدلون او تغییر علت اوسبب گرځی، چی د شرایطو تغییر او بدلون په اثر یوه نوعه بدله اوری .

آیاداخبره عقل سنی، چې سوئر داسی تصور وکړو، چې د رولد ابتدایی اولمړنی تخمونه دژوندی موجوداتو اصول دی اوبه خپل سرپه مسقیمه توگه راښخ ته سوی اوبیا په ئی یوه ځانگړی توگه دتطور اوتکامل کړیده او هغو وکولی شول چی پلوسی عب شی او حبل داخلی اوسکاره باندینی اندامونه پوره اوتکهیل کړی اوا له همی وروسته دی ددوی دترکیب اوبانديس چاپریال تر څخه په منطقه بوکه تطابق راشی، هغه هم داسی مطابقت چی په کاسله حکمت اودقیق او ډیر پیچلی ابداع اومخ تهر اوسنی باندي دلالت کوی ؟ .

ليکي او بصره يې کوي «لکه چې دی ، «داروين» سوچ وهي او فکر کوي چې هغه وخت چې «سپانانو» لکي ته کومه اړه پاتې نه شوه نو طبيعت هم هغوبه دلکې ورسره سمېدلې او پاتې شول خو ايا د دی مسکين عوروبه کانه ؤ چې دائي وورېدلې وای چې عسرا نيا او عرب له پېړيو ، پېړيو رانجوا چې ماشومان «حتمه» کوي او په اصطلاح «سټوي ئي» او تراوسه داسې کوم ماشوم چې داعمار مسأله پکې نه وي ، پېدا نه شو ، چې مورزادې سټ شوي وي» (ب) دلخبي معاصرو پوها نو په تردد ژوندی مادي په معکوري د سيد ابقاد - کله چې د داروين پيروان بوليدل چې له ژوند ارادي ، او شعور حجه د مادي د تجرد او خالي توب په اساس او سا امکان نه لري چې د ژوند يو موجودات او هغه بدلونونه چې نه هغو کي پېسېري ، د سټورا ووحيه شي نو د دی لپاره چې خپله تر وپه سودا او متاع ئي پلورلې وي داسې ادعائي وکړه ، او ئي وېل : دا چه مونږ په ژوندی ساده کې داي ساري ، دقيق او پېچلي نظام گورو چې په ډول ډول اشکال او خپرو ئي لمان سکاره کړي او بېودلې دي ، د دی کامل نظام علت دادي چې په ، ماده المواد ، يالري اوبه ، خاصې مادي کي مخکي له دی چې په دی خپري راوړي ، شعور ، اراده ، ژوند ، بصيرت او پې پراته وه ، چې داعمه هغه مسلك د دی چې په زاره يونان کې لخي و حکما ؤ او پوها بوله خو اراستل شوي ؤ چې اوس ئي د داروين د پيروانوبه لاس بوي شکل عوره کړې او په بلې خپري ئي لمان سکاره کړه او د دی په دی هکلمه ر يايې هلې لخلي کوي ، که چرته وکړاي شي چې خپله مفکوره او نظر په معتوله او د سټورا وپېي ، او بيا د معي له مورچل څخه دروحي مده پېودو رانست په عرص کار واحلي ، دلته د داروين له پيروانو زموږ مطلب «هيگل» دی» له دی چې داسې معلومې چې سيد جمال الدين افغاني دارو پاد مادي نظرياتوله تحول او تطور څخه بې حمره نه ؤ بلکه دارو پاعلمي نهضت ئي په کلکه بخاره او دهغه اعبري ته په لخير ؤ د يوروسيو ماديال ستا نوبه داسې په حيال کي ورغلل چې دوي له هغه

هغه ولیدل حی دسایمر یا اودروسی اسوبو باندی نسبت عربی اسونوته  
 ډیر و پیمان وی حی البته دلته ئی د « ضرورت » مسأله را منځ ته کړه  
 هغه دا حی په دسا پیریا کئی د حیوان په پوپکی دو ستا بود ډر مس ضرورت  
 شته په داسی حال کئی حده دا ضرورت په هغه منطقه کئی حده کافیه بودوخه  
 اری لکه عربی حزیره، « نشه » حی سیر جمال الدین افغانی ددی  
 دواړه حسو او اسو او په منځ کئی د دسا دمو خو دیب اودنه  
 موجودیب تو پیر په طبیعی ضرورت تعلیلوی ، او وایی چی دسا پیر یا  
 داسونود و پیمان او علت دهعی په طبیعی سوږ وایی دی ، خودی داسی وکر  
 کوی او عقیده اری چی دارنگه سطحی تو پیر و نه د نظور او نکامل ده نسبت  
 او اساس صلاحیت اری ، اوددی معکوری داساس ارزش نه اری  
 لکه هغه سبب چی په نوموړی مثال کئی یادونه تری شوی عا داسی بو  
 سبب دی چی په یوه منطقه اودوه و خو کئی دنبا تا تودد ډر شیب او لږ بدو  
 علت گرځی ، چی هغه منطقه کئی ډیره اورسبوشی یا نه ډیری اورسبی  
 یا لرباران زیانواو بو ، ناد اوو شوالی پوری ارباطاری ، یعنی  
 کله چی په هغه منطقه کئی ډیر اورسبوشی یا او په ډیری وی هلمته سبی  
 او وابته هم ډیر شه کپری او که چیرنه ناران واشی با او بند لروی طما  
 هلته بوی هم لروی ، او یا عا دهغه سبب په څیر چی دهغه داعپری له  
 کبله څوک عوسبن او څوک بی عوسی او کمروزی دی ، اورا سبب د منطقه  
 او لږ پونواو نواو هواله له اختلاف څخه عبارت دی ، دارنگه عادی  
 اسباب او بدونونه دتطور په لوری دهعی دلیل نشی کېدای ، ده پای  
 کئی سوبه داروین باندی له دی کبله چی هغه اه دوه نوموړو دلیلونو  
 پرته په یو بل ډیر کاواکه و بی اساسه دلیل او مثال انکاء کپی - سبب  
 انقه د کوی هغه داچه داروین وایی چی پوی ډلی خلکو د خپلو سببانو  
 لکی پرېکولی ، اودی کارنه ئی ډیره زیاتنه زمانه دوامور کپی ، ردی  
 چی پور و سوبه لکی پچونی زېږول ، او په طبیعی توگه بی لکی سبب  
 په اشلول ، سیدد داروین په دی مثال باندی داسی انقه ادا سیره تعلیق

دی وی . چه چهل خان اداره اوله نورود راتوسره دآ پنده لپاره سلاو کپرای شی نوآ یاد ادرې دملی شورایاد مشرانو جرگی د نما میدگانو په غیرد افغان سید په تعبیر — په خپله خوښه د سلا و مشوری لپاره راټولی شوی، او بیانی خپل فیصله صادر کړی چی وړی وړی، جرگگی دې چوپړی شی، او هغوی دې بیاپه ډیر دقهقی توگه ددی ژوند نلو موجوداتو ترکیب او جوړښت په غاړه واخلی؟

آیاد اخره معقوله ده چی دا عناصرهغه وخت چی د چو نجونی په هگی کی ډبه دې پوهیدل چی دوی با ید هر ورو د بوداسی الوتونکی په شکل د وجود ډگرته را وولخی، چه حوراکک په نئی دانی وی نو لدی کبله هغه با یدتوگه جا عور ولسری، اوله دی څخه پرته نئی چاره نشته؟ او هغه څوک چی دالمړنی عناصرنی دناز هگی کی ډبه دې وپوهول چی دوی دڅیرو نکی مرغه په په څېره چی حوراکک نه نئی عوی وی را وولخی نو هر ورو نا ید دوی بیزه څیرو نکی یو تکه، او غمغملی، پپی او بیزوکان ولری، چی د هغوی په وسیله بیاپه بیکار عوته وکړی، او هغه ژوندی موجودات چی بیکار ولی نئی شی را ونیسی، او په حبلی تیزې یو نکی نئی څیری کړی او غوسه نئی وځوری؟ آیاد المړنی عناصرده «سپی» په کیده کی په دې پوهیدل چی له دوی څخه به داسی نطمه «سپرم» چوپړی، چی له هغی څخه بیاداسی مسخ ته رانخی چی د مستعدده بچو یو ځاوند به وی او هغه دده عوی او بیابه یو وح کی پلار بیکی او یو کورت به څو بچوی زیروی، بودا ید دحلو بچو یو لپاره د هغود شمار په انداره «تیونه» برابراو تیار کړی؟

دا ډله خلک په موجوداتو او کائناتو کی له حکمت او د هلو له شتوالی څخه انکار کوی، ځوزر بیرته راگرخی او په کاژا تسوکی موجود حکمنونه دیموقراطیسی دراتوته مسووبوی، چی جمله دسوقراطیس دازری له هر رنگه شعور او ادراک څخه مجردی واخلی کنلی تردی چی لږهاتی ده چی داخلکک وایی

بن بست نخه چې خپل مسلک ورسره مهاجم کړی امکان لری چې د « ژوندی مادی » د معکوری په مرسته وولخی ، اودا نظریه یی ژوره ارزسماکه گڼله ده چې دوی غوښتل خپله تروپه سماع سانسسه کړی دا کار ئی هغه وخت وکړ چې په زرو سوریو، نویلی اوله زرعارو څخه ئی سرو بسلی وڅو پیا هم دی فکر د هغوی دنورو اوها سو به څمرله عقل او پوهی سره سمون به جوړ ، اود دی له یولو اصولو سره ئی مطالبقت نه درلود :

دلته سید جمال الدین افغانی ، د دی د ماقص او تشنت معی رانه کوته کوی ، یعنی په هغه وخت کئی چی دی په ډاگه دا ئا بوی چې د بولسمی پپری طبیعت پوهان د دیمو قراطیس ، د اتم اوزری د مسلک ملاتړ او پیروان دی چې له سلاده د ښځه پنځه پپری له پخوانی ژوند کاوه ، خود دیمو قراطیس اصولو په خپل ښځ کئی کوم تماقص نه درلود ، هغه کو بنس وکړه چه ساده پو ازی په میکا نیکی ، اوله بوگه نفس ر کړی ، اوله مادی یا زرانو سره ئی دهر رنگه ادراک ، شعور عقل ، او روحی قوی له ملگرتیا څخه انکار کاوه ، نوایا معاصرو ، ماتریالیسا بوته دانه ښا ئیده چې د خپل مسلک په منطق بیگ ودریری ، اودوهم لامل اماره باید هغی قوی ته رجوع ونه کړی ، چې په ابداء کئی ئی له هغی څخه د سحبت الکا راراده درلوده ؟ که هغه هم دوی د پخوانی زمانی لوی دریالست او په اصطلاح خپل مشر اولار شود نه خلاف د مادی او اتم په تحلیل او تفسیر کئی ، شعور ارادی او ژوند ته لځای ور کړی او به خپل شمیری اصرار بیگار وکړی دا کار به هم د دوی در ښځ درمل نشی او کومه گټه به ورته و نه کړی لځکه چې د تل لپاره به سو نرد دی حق ولرو چې وپوسو او وایو : له د پری لاسوهی ، تنظیم ، او نغدیل څخه وروسته بیا هم دوی له دی منظم شوی مسلک څخه د الار سهری چی هر دره او اتم دی لځان ته جلا شعور ، ولری چې دهغه په مرسته د خپل لځان او نورو چاری سمی کړی اود داسی قوی لځان و نه

ولری؟ په داسی حال کی دوی د حیوانانو په وجود کی د شعور او ادراک د پیدا ئدنت له تفسیر څخه عاجز پاتې دی او دا حواله کوی حی په سره ماده کی د شعور شوالی ثابت کړای شی، ځکه چه شعور د دې مادې په بحالغ حبب کی حرکت کوی؟

رستیا چه ه داده حیوانان د خاص چی د مادی مسلک ئی عوره کړی او سلمی دی، دهیڅ ډول تماقص دخل وسه ولری، خودلی یوازی - اهدولری حی دخل ناقص وکړ او کمروزی نظری په سره له حدای پاک اود روح له استقلال او حلود څخه انکار وکړای شی، یا اقل په حیل انکار کی څه ناڅه دلیل هم ولری، خو پورې دوی وکولی شی حی د دس له احکامو څخه عاړه وغړوی او حیل بخاونه د هغوی زموڅارو یو په کتار کی شمار کړی چی دوی د هموزو نند لجان لپاره د پولوی ایدیا ل په پورته ملی

ح - دانسان په هکله د سید جمال الدین افغانی نظر: - د افغان سید په فکر انسان لکه څرنگه چی داروین، لامارک، سپسرکانت او هیگل عقیده لری - د طبیعت د تکامل د مخپر وروستی کړی نه ده او په اصطلاح د طبیعی تکامل د سرتاح نه کتل کیری، بلکه انسان د سید په عقیده یو څانگې موجود او داسی استثنائی جهان - ی چی حدای پاک د دورو حیواناتو په ښځ هغه ته د اختراع او نوآوری وسه او قدرت ور کړې، نو انسان یو صایع او جوړوکی حیوان دی او صحت دانسان ی ژوند یولوی رکی او اساس دی

دا خبره ترڅو پرته پوری حقه ده چی پخوانیو فیلسوفانو تعریف په یوه ساکس او عاقل حیوان کړی ولکن دوی ته دا هم سائیده چی په همدی ډول ئی دا هم ویلی وای چی یوانسان حیوان دی ځکه چی همدغه د ابداع او اختراع وسه او قدرت دی چی له انسان څخه ئی انسان جوړ کړی دی او همدغه د اختراع وسه ده چی دانسان او حیوان په ښځ کی ئی ډیره لویه فاصله سوخوده کړی دا معکوره چی سید جمال

چی دایوایی درې او واره احزا چی دور کوالی و روسی برحلی ته رسیدلی به یولو تیر و شوو اورا تلونکو پیشو پوهیری، او یولو کائا توئسی علم او کائمه پوهه شه اودوی له زیاتی اندازی زیار باسی چی دکائا تو نظام له رنگید و وسائی نوهمته ده چی دوی دا کو بیس کوی چی یوا به بله سره سلگری شی، او په طبیعت کی دی ارز بشا که اهدا هونه د عمل حامه ورواغوندی، حیووازی دوی د چهل بخاں په وسیلی یا په بصادفی توکه لار شونه یری داسی در کیری چی داخلک به یو آن کی عواری نه کائا تو کی له الهی، عنایب او د حکمت له وجود هغه انکار و کپی اوبه کائا تو کی موجود حکمونه دی مادی اشیاؤ ته مسوب کپی، ددوی په مسلک کی دکمور دنیا نشه له ورا بریبی هعه داچه دوی عواری دوه متصاده بلکه متناقصه شیرونه حی له بکر او مادی شخه عبارت دی سره مساوی او یورنگه وکنی، او همدغه نقطه اویکی دیمو قراطیس به مسلک کی چه دوی سل په سلو کی په هعه په چله پا بندی سیدی دکمور دنیا اوصعب نسه نیپانه کهل کیری، آ یاددوی د مسلک به چه دانه چی یوازی به سکروسکوم لیدل کید ای شی، دلایسا هی امکانا بوخاوندی اودعیر محدود استعدادونو خسته شی دی، لکبه د ادراپ دانه چه یوازی د جسم په ترکیب کی چرئیت لری بلکه له دی پر نه دا پوهه هم لری ناید و لری چی له هغوی هغه ناید لکبه کارونه صادر شی .

سید جمال الدین افغانی عقیده لری چه له دی هغه زیاں ساتریا لسانو په انتقاد کی زیار ویستل، حوشی عبث کاردی، لکبه که چیرته ذری په حیو و کرو ورو علم در لودی او په چهل رانلو یکی سر نوشت پوهید ای نو لکبه انسان به — چه له همدغی در اتو شخه حورشی داسی ور پینه شوه چی نشی کولی، داسی یوه وسیله لاس به ورو ری، چی دهعی به برسه د خپل وجود د زانو په منخ کی اتحاد، یووالی قایم او، دهعو چهل سخی اریکی سره منگی کپی او ترانده پوری ژوندی پاتی شی ؟

په پای کی داچی آیا له دی حلکو سره مسا قشه او دلیل و پل به کومه کته



ژوندانه اړدياوي واپو، اودده په عصوي تركيب پوري دحيواناتو دپوي نوعې په حيث ارتماط لري دطبيع اهورو موخوداتو سره لوي توپير لري او كه څه هم دده دواوژيكي اړتياوي لكه خوراك، خشاك هستوگنځي چې دي له تودوحي سروڅخه وساتي تر داتي اندازي پوري له دورو حيواناتو سره شهاب لري خو په عين حال كي ددي اړتياو د پوره كولو، اود هغو وسائلو د نقطې له نظره چې د دې اړتياو د پوره پيدو كه هكله كار تری احستل كېږي دحيوان او انسان په منځ كې زيات توپير موجود دي، نو د انسان، طعام خشاك، مكالي، چاسي او هغه حجه عوارې چې دې اېتكار او احتراع وكړي او دا حقيقت دډېري روسا ديا له كسله دي ته اړه به لري چې دهغه دثبوت لپاره ډير دلائل راوړل شي .

كه حيريدنه موږ د انسان نفسي او اخلاقي ژوندانه په مخپر شودانه راته په ډاگه روښانه شي هه انسان بوسمهل او مخانگړي جهان دي دلكه دي دكلمې په كامله معني يوجوړو نكي او صانع حيوان دي او هم ديوي كارگر حيثيت لري لكه هي دډيري او روزنې ډول ډول اسلوبونه په پرله پسې توگه نسل وروسته له نسله دده دتهذيب او تعديل په عرض استعمالېږي او ترددي اندازي پوري له هغه څخه اضمي بې گټي شيان لري كوي چې بردي هغه دطبيع له ساحې څخه چې نور حيوانات په هغې كې په يومادي او طبيعي توگه ژوند كوي - بيخي لري كوي او له هغې څخه نې وياسي

نودانسان اخلاقي ضرورته كه شجاعت، رڼتيا، جس نې رڼ، توب، صبر او زاپت، شها مت، اوسسي، سعتي او نرسي، ظلم او تيجاوزه نمايل ياله هغه ډډه كول راښود هغې رورني نتيجي دي چې په وړ كتوب ئي نيولي، ده،

همدارنگه امكان لري چې موږ دصنعت دهغې عمبر د انسان دنورو نمايلو او هغو - لكه دالهي اود لېوني ترلسه، د طبيعت د حواصو

الدین اعمالی دساتر یا استا دو اودهریا نو درد په باب وړاندې کړې  
 عمیاهنې مفکورې ته ورته ده چې له شلمه پېړۍ کې د وړانسی د روحی  
 فلسفې هاری «برنسون» رامنځ ته کړې، هانری برنسون د تیری  
 پېړۍ له وروستیو برخو څخه ددی پېړۍ برنیانې پوری کوشس وکړ  
 او زیارنې وویست چې دچپلو پخو د لالو په وسیله د مادی بسلیک  
 کمزورتیا او فساد ثابت کړی اود یوی علمی نفسی څیړنې په سرسه  
 د روح شوالې اود حدای پاک وجود، اود هغه جهان وروستی ژوند  
 هم ثابت کړی، هانری برنسون چې دی په دی وروستیو وحو کې د  
 حیوانی انواعو او قسمونو په هکله خبری کوي، انسان د یو حورونکی  
 اوصانع حیوان په صفت ساتی نو له دی کله صعب او احراع د  
 انسانی نوعی په پائیت او بهانگی لویه اغیره لری او یوازی دانسان  
 چهل کپوره او اعمال دی چې دهنه دژوند، وسع، فراخی، اودکې  
 بانه چې توب، اومدنییت اندازه یاکې اودده هستوګنځی کالی جامی  
 قوت او جسمی قدرت یوازی دده دچپلو اعمالو ثمری تکمیل کیری، او  
 دده د فکر او سنجش مظاهر بال کیری «که چیرنه انسان یو څه موده  
 له کار کولو څخه چې، لاسونه د طبیعت په خوا ورده کړی او له هغه  
 څخه چې ژوند لپاره څه وغاړې، هر ورو به طبیعت په دده باندی بحل  
 وکړی اودادم کدی ته به ئې ورپیلوهې نو انسان د چهل ژوند په  
 یولو کارنو او شتونو کې له هر څه زیات یو حورونکی اوصانع موجود  
 دی تردې چې په همدی اساس دی له نورو طبیعت څخه جلا اود هغه له  
 اغیرو څخه لری تکمیل کیری اوصعبت ته دده ضرورت او حاجت په دی  
 اندازه دی لکه یو کارگر چی د کار اسما و ته اړه لری» .

«د واقعیت او حقیقت له سنجی دیره مشکله ده چی په دی له عبار  
 څخه روسانه اودقیق بل عبارت استعمال کړای ش ځکه چې دا عبارت  
 په ډیر دقیق اسلوب د اثابوی حی انسان له اوسری وهلی څخه له طبیعت  
 څخه جلا معلومیری اودده اساسی اړتیا واه سنجی چې هغو ته مونږ د

اهلاری پرته لاسرته راتلی شی ، په دی لځای کې له روحی او نفسی تکامل څخه د سید مصلحت د ژوند په چارو سبه پوهېدل او عموسی ثقافت دی چې دارستیا هم یې له ډول یز ژوند ترگو پو نشر کېدای .

خودیمی اساسات چې ماترستان ئی عواری همد یوازې صرڼی مادی او طبعی عوایلو ته حواله او وسپاری داسی نه دی لکه څرنگه چې دوی حیل کوی د لځکه چې دا اساسات او عقاید له هغی آسمانی وحی څخه عبارت دی چې دخدای پاک له خوا دانسانانو ، محتازه ، افراد ته راسته کېږی ، او د هغوی ئی اهللی او بیا نور خلک ورتراپلی ، او هغوی یې حسروی ، بویه دی اساس دین دا اجتماعی ژوند د پېسود لځمخیر نه ده او هغه له بهر څخه ددی د ډول یی له اغیرو څخه په آزاده پوکنه هله ورو تلی ، او د شریعت د اهرادو له وسی ددی عقاید وراستخ کول - پوره نه دی بلکه هغه آسمانی سوعات دی ، چې په لځانگری توگه ئی حدای پاک لځی و خپل وندگانو لپاره ، الیری او هغوی ئی بیا نور و حدکو څه ورښی او ډول خلک په پرله پسې پوکنه هغه بیا خپل و اولادو ته ورزده کوی او په تعلیم او تعلم کئی زیار داسی .

نو ، دین هغه لوسړنی لځمردی چې دانسان په وجود کئی ورکله پری او د هغه په پرره کئی لځای نیسی ، او داسی یو قدر دی چې د هغه اوکار اعمال او کړه وړه په سمه او سیدخه لاره بیا یی ، او انسان یی افراد در پرېدی په وحت کئی دپاکئی ، سیمی تحی - د سید جمال الدین افغانی په تعییر حیثیت لری ، او دین هغه یواری یخیر دی ، چې په دی تخه کئی کښل کېږی ، او نقشبری ، او ددوی ژوند کئی دپولو پېسو حوادثو سرچیه څه کښل کیږی ، او کوم وحب چې انسان په دیی رنگرنگین شی ، دبل لپاره ئی نسه نشیای ، د هغه په نسیب کئی ناقی پاتی کیږی ، که څه هم لځی خلک و عواری چې له خپل دین څخه لاس و اهللی خو حیل دین بیا هغوی نه پرېږدی ، او د هغه لپاره ئی په هغو کئی آثار اوسابی لیدل کیږی ، « بلکه څرنگه چې د حورشوی زحم او وپ بسا نه معلو پری همدارنگه د هغه اثر هم په خپل لځای پاتی کږی »

حیوانه ، او په هر شېر کې د حقیقت لوغو ئی-- په نه سیر او تحلیل کې کاربری واخلو ، او دغه چا نه ایل چې یوازې په هغه حدود و کې حرکت کوی چې نه لږ و نه تر هغه کږی وی ، د پېزو د اېول ممانه سیلونه او هڅې په انسان کې درور ئې له لاری پیدا کیری ، او ددی حقیقت معنی داده چې د باندنیو عواملو اغیره او دده چل داخلې وجود یواری عوامل به دی چې بده نا ئیر او اغیر لری ، بلکه د هغو په څنګ کې نور په بهیم او ارزستا که عوامل هم شته ، چې هغه له روحی او نفسی عواملو څخه عبارت دی ، له ددی رڼه داعم و دلی شو چې هغه مادی او بیولوژیکي شرایط ، چې د انسان او نور وژو ددی مو حدودو په منځ کې څه نا څه شتاب معنی ، په انسان کې د زیات بېه کېدو او اصلاح اصلاح کېدو قابلیت لری ، او داسی ، له ددی چې د انسان تالی و طیفه او رسالت په هغه بوله او دربرې چې هله دده او حیوان د کاروبو ، حد ها کول کېری .

نو د انسانانو د افکارو د تطور او تکامل او د انسانیت برهښ ، یواری د بیولوژیکي شرایطو ، نتیجه نه دی ، بلکه هغه د حیوانو پېر و دریا ژمړه او د هغو معلوماتو د پیچله ده چې له حیوان زمانې را دلولی نرنی پوری ئی درور ئی له لاری تر لاسه کړی ، او بل هغوی د انسانی سلکاتو د بېه پېر و هوسیله چې انسان د هغو په رسته دخپل عملي او روحی صف و بوا په پلوه د یو صایع او جوړو کې جهان شمره عوره کړی دی درحی ته څنګ شوی ،

دا معکوره او طرور فکر چې - بهد جمال الدین اوعانی ئی په دېره اسانه او رسانه نو ځکه تمثیلوی ، عیا هغه بطرته ورته دی ، چې په شلمه پېری کې ئی د بیولوژی سیکو لوژی او د اجتماعی نسیب پوهان نا کید کوی هغوی هم د سید په شېر و ایل چې د انسان بیولوژیکي اړخ ، او هغوی موجود پ او ژو د ددی نسیب دی چې نفسی او روحی امور و عمالاب بی یا کږی او روحی نفسی تکامل رښتیا هم د بیولوژیژ وند او روزنی

## د سيد جمال الدين ليكگ چه د عبد الله باشا فكري په نامه ورليزلی و

لخما صاحبه اكه چيرته زه تا د حق په باب بې پروايي ته مسلوب كړم په  
داسې حال كشي چه سا په خنه كې، د خپل پاك او سپينې فطرت په درلودلو  
سره د حق عوب نه به مستل شوي او د هغه د ساتي په غرض ډيرو كړانو او  
سخيو وانه وړانگي - نو سا په خپل يقين په شك په لورلي وي او كه چيرته  
سا په هكله له مسخې لاري دپه خلك كيد و او سپينې لاري د غريديو،  
توهم و كړم او زه سه پو غيرم چه ته لا تراوسه، بې له اراطاو مفريطهغه  
د حق ولاړي - نو سا په خپل علم به جهل بدل كړي وي او چيرته زه  
و و ايم چه به د هغه خلكو له ډلي ئې چه د سلامت كو نكو د سلامتې له  
كبله حو خغه ديريري او د طالهم زور وړله ويري رښتيا ويلو خغه سترگي  
پوي او نه سكاره بې له كوم اضطراب او سربيا خغه كه غه هم باطل  
پرسنان په داسو زونكي اور پل كړي اوله سخيو - در دو نكو كړانو او  
پسو سره دي، حاسخ كړي - د حق په لار كې هلې هلې كوي، نو سا په خپل  
لخان به دروعجن ويلي وي او هر خوك چې لخوا د احبره واورې ساته  
به دروعجن و و ايې لځكه چه بول پوه نا پوه، ز كې بهې خلك ستاد مطرب  
په پاكي او اخلاقو به سپينلتيا اتفاولي، او بول به دي خبري دي چه  
كوم خاي نه بې پواي بېگي په هلته وي او هر چيري چې ئې حق په له  
تاسره ملنگري وي او كه خه هم ډير سچور شي له ښيكنواو ډو اخلاقو  
حجه نه حلا كيري سا په مطرب او حبه كښي حير ايسو دل شوي،  
شرسا په وري نشي در نژدي كندلي او په ارادي توكله تاغغه كومه  
ندي نه ولاړيري، د حق په ادا كې نه ستري كېري او در ستيا  
ناهادي په وهلو نه سومانېري حوسره له دي او دغه ته زما په  
مطلب له پوهېدو سره، سره، او لخوا حوي او حاسب سدرته معلوم دي  
بار ايدلي او وليم دي چه له هغه حق خغه چه په تاي ساته لار نه وه،  
دفاع و نه كړ او نه دي هغه و عده او نرون و ساته چې په تاي پاملرنه

ددی خچری د اثبات لپاره سو نردار و پا بادی ویلسوفان او پوهان د دلیل او شاهد په توګه رایا دولی شو، دی خلکو د پر زیار و انساب او کوشنځی و کړچی له ددی عقایدو لځان خلاص کړی او هغه کاواکه کړی، او دادیا نو تسلط پای ته ورسوی، خو دوی په نهجه گمی کوم چاره ونه لیدله چی د دین په ورت حکمونه کړی، بوله دی کبله ئی له هغه غبر سره مخی مبارزه کوله دهغه دارزبیت او ضرورت په ناب قول اکر، رښتیا حیره د اده چی دانسان په وجود کی ددی عریزه خرچی دهغه و خود کپ ژوره اعیزه لری بله کومه داسی غریزه نشته چی هغی ته ورته وی لځکه چی دا غریزه دانسانا نو په فردی او یولیز ژوندانه کپ لوی تاثیر لری اودا عریزه لځکه غرنګه چی، ماترلسمان حمل کوی کوم وهم او خیال پرستی نه ده، بلکه هغه د هر فرد په وجود کی یو اساس رکن او جوهری حیثیت لری، هو، دانسان د اعطری عریزه پر کړنه هغه وحب چی د خپلو پیروا اواخواخوایی او همام او حرافات ورګدشی، حیل دنیا سرم او ازربیت هغه ناخه لاسه ورکوی، خو بیا هم پر لیرفسادونه او انحرافات بشی کولی چی هغه بجی له ریښو هغه وپاسی، او خامه ورکړی، لځکه چی تدین او ددی عریزه په یولو ولسونو او انسانو کی په یو پیاوړی اساس او کلکه محور و لار او خرحری، چی هغه دعایت او سببیت اساس او مداده چی دکا ناپوهه پیدا کونکی بانندی سړی ایمان را وړلواو عقیدی کولو ته اړ ناسی او بچموردی ئی، نو په دی اساس دا یوله نه ده - لکه چی کانت او دورکایم اودهغوی د تبری پیری د وروسو او و شلمی پیری د لمریوولی شاگردانو، وپلی - چه د دین درا سځ ته کمدو علت او سبب شوی وی، او همدارنگه ددی اساساتو له توله وروسو هغه سرچینه نه ده نیولی، بلکه دین یو عطری شی دی چی حدای پاک په هغه باند خلک را پیدا کړی دی، او همدغه بطردی چی دانسان او حیوان په سځ کی ئی بېلونکی کرسه را کښلی، دا کسان چی چه زیار پاسی چی له خپلو زړو نو هغه د ایمان رښی پری کړی او دهغه دیوه سره کړی، همدوی دی چی هبله لری او عواری چی دخپل لځان او نورو حیوانا توپه سځ کی توپه و نه جو کړی، او لځان د لځاورو په کتار کی و شمیری.

# اعجوبه شرق

یا

سید جمال الدین افغانی

«مجله زرین گرامی» «پست» ایران در شماره بیستم حویس مقابل  
محققانه و ارزشمندی را که بوسیله آقای محمد اسمعیل وطهرست نگاشته  
شده و در پیرایون زندگی و اندیشه های سترگ علمی و اجتماعی سید  
جمال الدین افغانی متمکز بزرگ حاور زمین روشنی بی افکند بچاپ  
رسانیده است .

و مجله عرفان در سال ۱۳۵۰ ناستایش از سعید صدر و واقعیتی نویسنده  
برور که جوهر هر گونه تحقیق و تنوع و بررسی علمی است ، این مضمون  
را نشر نموده که ایسکه با آن را از مجله مذکور اقتباس کردیم :

با اینکه قریب هشتاد سال از مرگ سید جمال الدین حسینی افغانی  
میگذرد و در این مدت کتب و رسالات بسیاری پیرایون زندگی و هدف  
سیاسی وی انتشار داده اند مع الوصف غنور هم چهره او بدرستی شناخته  
نشده و پرده ای از ابهام شخصیت با چرا طلب و عجب او را فرا  
گرفته است چنانکه برخلاف نویسنده گان و مورخینی که معمولاً او را  
سپایش بعمل آورده و خدایات و تعالیهایش را بطور کلی جهت پیداری  
و آزادی ملل مشرق زمین بنهید و سودمند تشخیص داده اند در این  
تازگیها عده ای نیز نظر مجالب ابراز داشته و شخصیت او را تا حدیکه

صروروه، تا حمله شاهدی به کپه به داسی حال کی چند به به و عیدی چه ماحدو (ی) او نورو مصر یا نو به به زره کی کوسه بدی به در اوداه او نه بی چاته دحل زره به بردو کی دادیب او سرر رسواومت او عزم پب کپی و او تازه ددی بسب او 'نیم قوم' بدان دشمن با سادارو ته پرشودم بر دی چه زه بی داسی را کار ام لکه حر ننگه چپ خاوری نویی مال زغلووی او را کاپی بی اوده دا کارد عبدالجلیم باشا د حزب به امسون او ابراهیم القابی سره «هغه دسید پوشا کرد و» دکیی درلوداوه کپله و کپه تا با ندی د دشمن نه کیده اودتاله پوهی او بخوالی حظه دار ننگ توقع نه وه .

که هغه هم په زره کپی می سا ارزست او سرله پرته ده او به سکو او فضا نلو دی نا ور لرم په کمالانو کپی دی ساوی به ویسم اود مقام به شرف دی اقرار کوم — خوبیا می هم چپله ژ به مانگریا به راسره کوی چه و اویم احدای دی پجوانی اشتیاه کانی و بیسی، مگر به هغه و حب کی چه حق ته په بیمنگه او سکاره نلمه و کپی رسیمیا راسخ ته کپی او شهادت به رویانه پول ادا کپی خو پوری تور او بهمت لری شی، او باطل و بکول شی او شر، او پیروان بی و شرسیری، زه دشمن لرم چې د حق او عدالت په بخای کېدو لپاره به دی داسی کپی وی .

له دی وروسته ای صاحبه ازه اوس لاند به روان یم او له هغه وروسته به داسی حال کسی چه تا سوه سالام دراستوم اود عا درته کوم پاریس ته مخم او «عارف» می صاحب الدوله ریاض باشا ته درو لپره چه خما هغه کما بوته او مال چی په مصر کسی با تپي ژ را واخلی، او هغه نه می پولیک هم ورو لپر او په هغه کپی بی هغه بیسی چه با ناندی به مصر کنی راغلی او هغه کپراو به چه په هندی هیوادو کسی بی و او پم نیولی بیان کپی، اودتاسی له مهر نا نیو، اولوی کرم حظه هیله کوم چه «عارف» تدپه شه سرکه و تگوری اوله هغه سره په هغه کار کی چه د هغه د احراء لپاره در لپرل شوی — برسته او مساعدت و کپی خما سلام دی به تا او با فضیلته ورو را ین بکک هم وی .

د صفری ۸ کال ۱۳۰۰ هـ جمال الدین اوعانی



تحقیق تاریخی حقیقت و واقعیت را در نظر نگردد و بمسطور این که  
 ابتکار بحرح داده باشد و یا لااقل اظهارات پیشین را تصدیق و  
 تکرار نماید قلم را از شاهراه انصاف و حقیقت منحرف نموده و در دیدگاه  
 اجماع دیوی را بصورت فرشته و سلکلی را بکسوت اهریمن نه جلوه  
 در آورد .

البته هر گونه تازگی و ابتکاری در حدود خود جالب است ولی  
 باید توجه داشت که حقیقت و صداقت بخصوص در مباحث تاریخی  
 مقدم بر هر مصالح و منفعتی است .

حاجل بهیم سید جمال الدین که بوده و چه میخواست و چه کرد ؟  
 چرا با امین السلطان و ناصر الدین شاه بدان درجه مخالف بود ؟ سید  
 جمال الدین افغانی که برخی از هوطنان ما او را به غلط از اسدآباد  
 همدان میدانند از سادات معروف افغانستان است که به سال ۱۲۵۲  
 هجری قمری مطابق ۱۸۳۷ میلادی در اسعدآباد کابل تولد  
 یافت . تحصیلات مقدماتی عربی و فلسفه و الهیات را در همان افغانستان  
 آموخت و چون هوشی فوق العاده و سری پرشور و ماجراجو طلب داشت  
 از آغاز جوانی بعزم تکمیل معلومات و سیر آفانی و انفس راه سفر در  
 پهنس گرفت و روانه هندوستان شد .

اتفاقاً گردش و سیاحت او در شبه قاره هند بمصداق نازمانی بود  
 که به ملت هند علیه انگلیسها شورش عظیم را آغاز نموده بود  
 و قوع این حادثه که نمایشگر ستم و حشونت استعمارگران نسبت  
 بمردم بومی هند بود برای سید جوان بسی عجیب و آسورنده بود .

از مشاهده حوادثی که در شبه قاره هند جریان داشت به تفکر و  
 تعمق پرداخت تا این که علت تسلط اروپائیان را به سمالکک مشرق زمین  
 دریافت و پس از چندی از هند به سمالکک عربی رفت و در زیارت کعبه ار  
 مشاهده اجماع عظیم مسلمانان فکر اتحاد سمالکک اسلامی در محیله  
 اش ایجاد شد .

دلال سیاست اسمعادی بنزل داده از سیمای انقلابی اش چهرهٔ برآموز  
زیان کاری ترسیم نموده حتی هوپ و سیاستش را نیز مورد تردید و  
انکار قرار داده اند .

مطالبی را که دسته اخیر بدان سناد کرده اند عبارت است از نامه  
های خصوصی سید برای کسانی که آنها را دشمنان سیاسی خود میداند  
و با آنکه از رفتار و اعمال آنان حورده گیری و افتقاد میکند . اسب در  
نامه های مورد بحث اظهار خصوصیت بعمل آورده و به تعریف شان  
پرداخته است . مثلاً یکی از این نامه ها بعنوان میرزا علی صبر خان امین  
السلطان اتاپک اعظم زمان ناصرالدین شاه نوشته شده و سید آبرا  
از مسکو برای امین السلطان فرساده است . در این نامه سید جمال الدین  
نسبت به اتاپک اظهار مؤدت و خلوص عقیدت نموده است .

علاوه بر این نامه که آنرا بعنوان سیددعلکاری سید جمال الدین ارائه  
داده اند از عکسهای او نیز که به هیئت های مختلف و السه گوناگون  
مانند عمامه سید و سیاه و فیه مصری و کلاه و غیره برداشته شده ایراد  
گرفته اند که یعنی او هر روز با قصبای موقعیت برنگی و شکلی جلوه  
گری میکرد و بر خلاف آنچه که بشهور است نه تنها از ثبات عقیده و  
صراط مستقیم پیروی نمیکرد بلکه بر دی ضعیف و مسنون المراج بوده  
که ماموریت حراپکارانه را بر علیه ممالک اسلامی انجام میداده  
است . موضوع سابقه اراد سیرز رضای کرمانی «قاتل ناصرالدین شاه»  
سید و اقامت بحرمانه او را در با عالی هم یکی از دلایل فتنه انگیزی اش  
دانسته و متذکر گردیده اند که سید به تحریک سلطان عثمانی موجب  
ترور ناصرالدین شاه را فراهم نموده است

ما اینک بدون هیچگونه اظهار نظری شرح زندگی و فعالیت های سیاسی  
او را بنظر خوانندگان محترم میرسانیم تا پس از مطالعه آن خود شخصاً  
به قضاوت پردازند و مصفا نه نکات مثبت و منفی اعمال و رفتار او را  
مورد سنجش قرار دهند . زیرا برگزین گناه آنست که کسی با سم

شیخ محمد عبده دانشمند بزرگ معروف اسلامی و محمد احمد مهدی که بعدها پرچم انقلاب سودان را علیه استعمار براراشتهند از جمله شاگردان و ناداروی محسوب میگردند.

کم کم حوزه درس او بصورت برکروانان آزاد پیخواه درآمد که مبارزه با استعمار را وجهه همت خود نموده برای بیداری و آزادی مسلمانان آماده جانپازی بودند.

عاقبت انتقادات عالی سید جمال الدین از اعمال خدیو مصر و دعوات استعمار خشم خند پرور علیه او برانگیزخت چنانکه دستور توقیف اسوال و اخراج او را صادر کرد.

پس از اینکه از مصر طرد شد باز به هندوستان رفت و رساله نیچریه را که در پاسخ بکران و مخالفان دیانت و خداشناسی نوشته شده است منتشر نمود که بر اهمیت و شهرتش افزود.

این بار چند سالی را در هند متوقف بود و اوقات را به مطالعه و مصاحبت دانشمندان میگذراند تا اینکه همال بسافرت اروپا بسرش زد و در پاریس رحل اقامت افکند. مهم ترین اقدام او در پاریس انتشار جریده مصر و نف عروه الوثقی است که در آن مبارزه سرسختانه خود را برای آزادی مالک شری از قید جهل و استعمار آغاز نموده است.

شیخ محمد عبده مصری نبر پس از اطلاع از ورود سید بهاریس بدو پیوسته و در کار انتشار جریده معاون و دستیارش شد. علاوه به جریده عروه الوثقی که بزبان عربی چاپ و به تمام ممالک اسلامی فرستاده میشد سید در مجاوب و مباحثات علمی و دینی بهاریس نیز شرکت میکرد و با ارنست رنان دانشمند معروف فرانسوی که نظریات علیه اسلام ابراز کرده و آئین سلط شری را موجب عقب ماندگی آن می پنداشت بساظره قلمی حال بی را آغاز کرد و عقاید دانشمند مزبور را که ناشی از عدم اطلاع و بصیرت کامل بر اصول صحیح اسلام بود با دلایل کافی رد کرد. سید سبذ گرشه که برحلاف تصور رنان دین اسلام نه تنها با تمدن و

اوطی این سیر و سها حب با چند زبان مختلف آشنائی پیدا کرد و در زمینه اوضاع و احوال ممالک مشرق زمین اطلاعات و تجربیات فراوانی اندوخت .

موقعی که در افغانستان مراجعت کرد او صاع آنجا را نهایت آشنایی و مشغولیت دید که بر اثر آن از آمیختگی اثری نبود و عده ای از امراء برای بدست آوردن قدرت بهان هم افتاده بودند . او نیز که جوانی پر شور و حویای نام بود خود را در ساحراکشایند و در سلک طرفداران امیر محمد اعظم خان در آمد .

پس از پیروزی امیر بدکور مدنی در دواب او سمت مشا ورت یافت لیکن دیری نپائید که قدرت از خاندان امیر به تدرع و بد یگران منتقل گردید بما برین دیگر برای سید جمال الدین امکان زیستن در وطن باقی نماند و برای بار دوم ناچار به جلای وطن شد

امداد به هندوستان و پس از آن به مستطیبه رمت و در کشور عثمانی با رجال مقامات به تماس حاصل کرد و بر اثر خطابه های که در مجامع مختلف علمی و سیاسی ایراد می نمود برودی آوازه علم و اطلاعش در همه جا منتشر گردید و در نتیجه با موافقت مسئولین دولت اسلامی در سلک مدرسین علوم دینی در آمد .

ولی از آنجا که افکار تند و بطریبات انقلابی اس با سلیقه و رایج مقامات روحانی و سیاسی ترك سازگار نبود آنها به مخالفت با وی مایل شدند و وسایل طرد و تبعیدش را از آنجا فراهم نمودند .

سرانجام در سال ۱۸۷۱ از ترکیه به مصر رفت و در آن جا نه جزوه درس تشکیل داد که از لحاظ کسب شهرت و محبوبیت برایش بسی سودمند واقع شد .

بزودی جوانان روشنفکر و آزادیخواه پیرامون او را فراگرفتند و او هم که از جرئت و نفوذ کلام بی سائندی برخوردار بود در اندک مدتی سریدان و هواخواهان فراوانی یافت .

شاه است که با هر نوع پیشرفت بی مخالفت دارد .  
در تهران ناصرالدین شاه ابتدا از سید جمال الدین بخوبی  
استهبال کرد ولی از صراحت لهجه و شجاعت ذاتی سید خوشش نیامد و  
از کسی که بی پروا لزوم حکومت مشروطه را باو گوشرد کرده و با  
خطا به های آتشین خویش که در محافل و مجامع ایراد میکرد ندی  
های استبداد و محاسن دموکراسی و آزادی را بهمه خاطر نشان  
نمود بهراس افتاد و دیگر روی خوش نا و نشان نداد تا اینکه ناگزیر  
سید ایران را ترک نموده از راه روسیه عازم اروپا باشد .

ملاقات او در جراند بسکو و بطرز برگ مورد توجه رجال سیاسی  
روسیه واقع گردید و نظر آنها را همه بجانب خود جلب نمود چنانکه  
حس امپراطور روس هم ملاقاتش را طالب شد . در ضمن همین ملاقات  
که نوشته اند امپراطور علت اختلاف او را با ناصرالدین شاه سوال  
کرده و سید هم پیشهادی را که در خصوص مشروطیت ناصرالدین شاه  
نموده و مورد قبول واقع نشده بود بیان داشته است .

در ضمن این ملاقات سید درباره آزادی و لزوم استعاده از نیروی  
انسانی همه افراد و کارگران و کشا و رزان بی ربطایی بیان داشته و  
گفته بود :

امپراطور ناور بفرماند هرگاه میلیون کارگر و کشا و رزان  
دو سده از سلطنت باشند بمراتب بهتر از آنستکه دشمن باشند .  
بدیهی است که ایگونه سخن گفتن بمذاق امپراطور روسیه هم  
خوش آیند نبوده است لذا دستور میدهد سید را با مهربانی و بلاطمت  
از روسیه خارج نمایند .

این انزلهایی سرگردان که دیگر محلی برای زیست نداشت پس از خروج  
از روسیه در کشورهای اروپائی بگردش پرداخت و در هر جا که ممکن  
می شد افکار خود را اشاعه میداد و از استبداد و استعمار ممالک شرق  
انتقاد میکرد .

پذیرفت مخالف نیست بلکه یگانه آئینی است که انسان ها را بسعاد و  
 نه زبستن رهنمون گردیده است بهی کسا نیکه مقام و موقعیت خود را  
 در جهل و عقب ماندگی مسلمانان میدانند از دیر باز آن ها را از  
 حقیقت اسلام منحرف کرده تا این که خود بحدود زمینه برای تسلط  
 استعمار بدین غایت مناسب گردیده و جهل و بفاق موحیات اسارت آن  
 ها را فراهم نموده است و گرنه آئین محمدی با خرافات و اوهام و جبین  
 و محافظه کاری اندام سازی نداشته و همیشه پیروان خود را بجهاد و  
 مبارزه جهت احقاق حق عمومی دعوت نموده است .

باری عروه الوثقی در ممالک اسلامی عوغائی بها کرد و طرفداران  
 بسیاری پیدا نمود هر چند دولت ها و رود آنرا بداحله خود قدغن کرده  
 برای خوانندگانش مجازاتهای شدیدی را قائل شدند - مع الوصف تا  
 موقعی که حیات آن اداسه داشت پنهانی بدست طرفدارانش میرسید و  
 همچون وری زردست دست بدست می گشت .

افسوس که چریده مزبور عمرش کوتاه بود و بهش از یکسال  
 دوام نیابت .

هنگام ورود مردم هر جا به استقبالش شتاوتند و احترامش را رعایت  
 می کردند در اصطهان ظل السلطان نیز از او پذیرائی شایانی بعمل  
 آورد و نصایح تلخ و انمقادات گوینده اس را با ملایمت و خوشروئی  
 تحمل کرد . معروفست که یکروز سید با عصبا نوبت خراب کردن عمارات  
 تاریخی را بظل سلطان گوشزد کرد و گفت در تمام ممالک دنیا این  
 قبیل اماکن را تعمیر و نگهداری میکنند شما به چه علت در خرابی آن  
 ها اهمام دارید ؟

ظل سلطان برای ادای پاسخ خلوت کرده بعد مکتوبات ناصرالدین  
 شاه را دائر بدستور خراب کردن آن آینه که در صحن و محاشی سلاطین  
 صفوی نوشته شده بود پسند ارائه داد و مطالب دیگری را هم در برائت  
 اعمال خود و بهزاری از استمداد ماه شاه با و اعوان می نماید تا این  
 که سید راقانع میکند که تقصیری ندارد و گناه از جانب ناصرالدین

گرفته و مادری صدر مقاله بدان اشاره کردیم همین ماسوریت روسیه اش را نبرد ستاویز دیگری قرار داده و با استنادا اینکه حکم و فرمانی از مقامات دیصلاح ایران به دست نداشتند با ونسبت جعل و عنوان شارلاتا، نیزم داده و گفته اند که به دروغ خود را استاد دولت ایران معرفی نموده است. در حالیکه طبق اسناد موجود این مسافرت بلا فاصله پس از ملاقات با امین السلطان در اروپا اتفاق افتاده و همانطور که فوقاً اشاره شد ماسوریت رسمی در بین نبود بلکه امین السلطان از سید در خواست کرده بود که طور پنهانی و دور از نظر رقیب - بین او و رجال روسیه واسطه گردد و با استفاده از نمودن آشنائی خود مؤظن آنها را نسبت بصدر اعظم ایران زایل نماید.

کسانیکه بتاریخ ناچار به احاطه کامل دارند و یا یادداشتهای اعماد السلطه و وزیران طماعان ناصری را حواقه اند حتماً میدانند که در آن موقع رجال روسیه تا چه حد به امین السلطان بد بوده اند بطوریکه در همان سمر اروپا که از روسیه میگذشتند امین السلطان علماً نایب اعتمائی اسپرطور بواجب گردید.

بنا بر این سید جمال الدین از طرف خود جعل عنوان نکرده بود بلکه گول ز بان اتانکه را خورده از روی صداقت که از اختصاصات ذاتی سردبان باشها سیاست با طاب پوسیده او بچارفته بود.

سید تازه بعد از آنکه از روسیه به ایران بازگشت بتوجه ما چرا شد و بعمله اتانکه و واقف گردید و چون بر خلاف قول و قرار های اروپا نه تنها کمک و مساعدتی به پیشرفت افکار او بعمل نیامد بلکه نهایت عداوت و دشمنی را هم درباره او بظهور و بروز رسانید.

امین السلطان حتی از ملاقات سید طفره سیرت و امروز و فردا می کرد، و او هم که انتظار نداشت این بارها او چنان رفتار کند از خانه امین الضرب که در آنجا مسکن گزیده بود کاملاً بچه قائلونی جهت شاه نوشت که یادآوری ملاقات اروپا لروم حکومت مشروطه و استقرار

تصادف آذر سال ۱۸۸۹ که ناصرالدین شاه و اتا بک بارو پارفته بودند در اطریش ناسید برخورد کردند و بر خلاف انتظارها او بگرمی ملاقات نمودند. در این ملاقات ناصرالدین شاه نهایت ملاحظه و رانسب بوی مرعی داشت و خود را شیعه ترقیب و نظایات بمالک ارو پائی معرفی نموده چنان وانمود کرد که با همکاری سید قلباً موافق است و در آینه از نظراتش به نفع ملک و ملت استعماده خواهد کرد در ضمن بوسیله محمد حسن خان اعتماد السلطنه «صیح الدوله سانی» اوراد عوت کرد تا با ایران مراجعت نماید.

امین السلطان هم با او زیاد از حد گرم گریه و بعلمت آنکه وعده امتیازات و قول قرارهائی به انگلیسها داده بود از جانب روسها ایذی نداشت با اطلاع از ملاقات و روابط سید با امپراطور و رجال سیاسی روسیه از او درخواست کرد تا بروسیه برود و بطور محرمانه نظر رجال سیاسی روسیه از او درخواست کرد تا آنها را بفرزینیب، تقاعد کند که امین السلطان قلباً مایل به همکاری با انگلیسها نبوده و بصحبت در نظر زمانداران روسیه انگولول معلوم شده است.

امین السلطان برای منظور فونی آنقدر حیل و تظاهر به حرج داد و خود را موافق ایده ال اصلاح طلبانه سید معرفی کرد تا اینکه سید کاملاً باورش شد که او را بس میگویند و در سفر قبلی هم چندان تقصیری متوجه او نبوده و بهر حال در آینه برای پیشبرد افکار او کمال همراهی را به حرج خواهد داد.

باری سید جمال الدین بخواش امین السلطان راهی روسیه شد و در آنجا بیع او شروع به کار کرد و بطور خصوصی با وزرا و مسئولین امور تماس حاصل نموده اظهارات اتا بک را ابلاغ نمود.

در طی همین مابوریت است که برای اتا بک روسیه نامه گذار نوشته و اظهار مؤدت و یگانگی کرده است.

علاوه بر نامه مذکور که بعنوان سندی علیه سید مورد استفاده قرار



سید پس از احراح از ایران تا آنجا که ممکن بود از مظالم ناصرالدین شاه و اعمال اتا بک انتقاد نموده در جرید اروپا آنها را رسوا ساخت تا اینکه پس از چندی سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی او را به تسطنتینیه دعوت کرد لیکن سید که از دعوت ناصرالدین شاه و اتا بک تجر به تبلیغ اندوخته بود ابتدا دعوت او را نپذیرفت تا اینکه عبدالحمید رسماً دعوت خود را تکرار و از او خواهش کرد که بکشور عثمانی سفر نماید .

سید سرانجام عازم باعالی شد و سلطان عبدالحمید هم در احترام و رعایت حال او کوشش بسیاری کرد زیرا امید داشت که دشمنی چنان مردی برایش خطرناکست از اینر و اخلاق و رفتار او را که اهل اهل تحقیق و با بند تشریفات معمول زمان نبود تحمل میکرد و وسایل آسایش را رافراهم کرده و ظاهر خود را موافق نظریات او و علاقمند با اصلاحات معرفی می نمود .

ناصرالدین شاه و اتا بک و سیله وزیر مختار ایران در استانبول از عبدالحمید درخواست کردند تا اینکه یا سید را از ترکیه خارج و یا موافقت کند تا به حوی سر به نیستی نماید . نا این وصف سلطان عبدالحمید زیر بار نرفت و جواب داد که اقامت سید در باعالی به نفع ناصرالدین شاه است زیرا سید بدین وسیله او را از اروپا و ملکم دور گردم تا اینکه در مطبوعات کمتر به اعمال او بهر داند .

مقارن ایامی که سید در ترکیه بود موضوع ترور ناصرالدین شاه بدو وسیله مهرزا رضای کرمانی پیش آمد و عده ای سید را سحرک قتل او قلمداد کردند .

البته در اینکه سیر زارضا از مریدان سید جمال الدین بوده شکی نیست و این مرد که از اتا بک و نایب السلطنه متم بسیار کشیده و مدتی رادر حبس و بند بسر برده بود طبعاً عاصی و ناراضی بار آمد و در محضر سید با افکار انقلابی او آشنا شد و بعد از یارت عتبات رفته بود از آنجا کشور

عدالت و دموکراسی را ندارد بگر یادآور شد لیکن امین السلطان همین راهبانه قرارداد ذهن شاه قارچار را بیش از پیش نسبت با و بد بین و متوحش کرد .

علما و دانشمندان روشنفکر مانند حاج ملاهادی نحم آبادی و سیرا ابوالحسن جلوه و غیره هم‌روزه بملاقات او میرفتند و سیدی پروا آنها را تبلیغ میکرد تا بر علیه مظالم حکام و بمنظور بیداری ملت اقدام نماید نفوذ کلام او بعدی بود که یکروز مرحوم حلوه پس از اینکه از محصر او بیرون میرفت باطرافایش گفته بود «سیروم برای خود که نی تهیه کرده آماده جهاد شوم» بعد همیشه بهگمت تا ملت ایران بحقوق خود واقف نشود کار این سلطنت درست نخواهد شد .

بطوریکه سیدانهم اغلب سران مشروطیت از قبیل سلک المتکلمین و وجابزائی قاضی ازداتی و مهرزا آقاخان بردسیری و غیره از رسیدن و پهر و ان سکتب او محسوب میشوند .

ناصرالدین شاه و اتابک که خود سید را دعوت کرده بودند آنچنان از افکار انقلابی او خائف شدند که توطئه قتل او را تهیه دیده و میخواستند در خانه امین الصرب نا بردش کنند که از نقشه آنها مطلع شد و تاگزیر بزایه حضرت عبدالعظیم پناه برد ولی در آنجا هم آسوده اش نگذارند و در حالیکه در پهنریه ماری و ۴۰ درجه تب داشت سامورین دواتی بسراور میخفتند و بهدترین وضع موهی در هرمای زمستان از ایران اخراجش کردند . شرح طرد و تبعید سید جمال الدین افغانی و رفساریکه سامورین از حضرت عبدالعظیم تا سرحد عراق با و بعمل آوردند باید از ه ای دور از انصاف و انسانیت است که ابا بتوصیف نگنجد .

کیف و کتابها یشر که در خانه امین الصرب با قهچانده و به صاحبش نداده بودند امین السلطان بعنوان سید خیانت نزد شاه فرستاد ولی سندی که دال بغیانت و بی دینی سید باشد در آن نیافتند با این حال در این عوام شایع کردند که این مرد سید نیست و از افراد خطرناکی است که برای اغفال مسلمانان آمده و شاه و صدراعظم او را بیرون کردند .

## تابوت سید جمال الدین و عراق

« کتاب (ذکری الافغانی فی العراق) تالیف دانشمند بغداد  
مجاهدی عبدالرحمن قصاب در سال ۱۹۴۵ در مطبعه الرشید  
طبع شده .

هدف تالیف کتاب شرح تجلیل و استقبال تابوت سید  
جمال الدین افغانی در عراق می باشد .

سباحشی از این کتاب را که توسط ساغلی محمد شفیق

«وجدان» انتخاب و ترجمه شده است ، به نشر می سپاریم»

\* \* \*

در (۱۰) کانون اول ۱۹۴۳ موافق ۲۳ ذی الحجه ۱۳۶۳ حنازه  
حضرت سید بوسیله قطار سریع السیر شرق از ترکیه بموصل وارد شد .  
شاغلی عبدالرحمن وزیر مختار وقت افغانستان در عراق موکب  
سید را همراهی میکرد .

رئیس بلدیة موصل (خبیرالدین عمری) ناچم عفیری از اهالی آن شهر  
حنازه را استقبال کردند و از جانب شهریان موصل اکلیل گل نثار  
نمودند و خطا بدها ابراد کردند .

در ۲۶ ذی الحجه ۶۳ موکب حامل جاززه سید بهاصحته الرشید  
بغداد ، موصلت کرد .

عثمانی رفت و بدتی را در محصر مراد خود گذراند و در مرا حمت نایران  
به قتل ناصرالدین شاه اقدام نمود .

بوقعی که او را سزا کمه کردند او موضوع تحریک سید جمال الدین را  
انکار کرد ولی گهت تحت تاءثیر افکار سید قرار گرفته و او را بزرگترین  
مرد عالم اسلام میشناسد .

سید جمال الدین از سرگ ناصرالدین شاه حوشحال شد و قتل او را اطمینان  
مشروطیت ایران تلقی کرد و ناپدید شد که آبا این نظریه درست است و  
یا حیر؟

سید یکسال پس از ترور ناصرالدین شاه در اثر بیماری سرطان فک  
زندگی را پذیرود گفت و سالها بعد جسم او را از ترکیه با نعانستان منتقل  
نمودند



بعد از ادای نماز جمازه و تلاوت چند آیت قرآ نکریم علمای ذیل  
خطا به های خود را ایراد نمودند :

شیخ جلال حنفی از طرف رجال دین .

استاد محمد مهدی جواهری بنیبات شعر او نویسنده گان ، احمد دکی  
خیاط در تاثیر سید در بلاد عربی و ملاقات سید با شریف حسین بن علی  
و ببادله فکر در پیشرفت ملل عربی و اعاده کرامت گذشته آن .  
درا حیر خطا به ها وزیر مختار از جانب ملت و حکومت افغانستان  
از این احتمال بی نظیر و شک و وهمند در استقبال جنازه سید اظهار  
استناب نمود .

بعد از آن سید حسام الدین (جمععه) دسته گلی از جانب شهریان  
(بعد اد) نثار باهوت سید نمود .

این محفل عظیم به ختامیه شیخ جلال حنفی به پایان رسید .  
تا بوت به مونر مخصوص گذاشته شده از جانب مشایعت  
کنندگان با صد ها مو تر از راه خیابان ملک غازی و حیا بان فیصل  
و پل ملک فیصل تا ورود گاه ملکی مشایعت شد .  
در آنجا قطعات پولیس و ژاندارم با سلاح کامل در صف جمازه  
سید را احترام نمودند .

حازه سید بو سیله طیبا ره جانب بصره پرواز نمود که ایامی  
سید در آنجا اقامت داشت ،  
از یک هفته ائظار می کشید تا از آن یار قدیم و مصلح عظیم  
پدیرائی نماید .

اشخاص ذیل در هیئت استقبال عضویت داشتند .

معاون والی .

وزیر معارف منطقه جنوب .

مدیر پولیس .

مدیر او قاف منطقه .

پرچم افغانستان و نایب‌الکلیت را پوشیده بود .  
 ساکنان پایتخت عراق و افغانان مقیم بغداد و جم عفیری از علما  
 و جوه و ارباب صاحب در انتظار موکب خجسته‌سوی بودند و هر همدگر  
 سبقت می‌جستند که خود را به‌جازه رسانند و پیکر کسی را که روزی  
 رایب نهیبت اسلام برشانه‌اس بود بدوش کشند .  
 قطعات پولیس مجهز با اسلحه آن عصر مراسم احترام را بجا آوردند .  
 جازه از ایستگاه تا باب‌الشیخ به موتر مخصوص که از طرف  
 هیئت استقبال بهیبه شده بود انتقال داده شد .  
 هزاران تن تا باب‌الشیخ موتر حامل جازه را بدرقه نمودند ،  
 و آن را در کنار تربت مبارک غوث الاعظم شیخ عبدالقادر جیلانی در  
 داخل گنبد نهادند .  
 تا مدد ۲۹ دی الحجه ۱۳۶۳ ، ساعت وداع را رادیوی بغداد  
 اعلان کرد .  
 در آن روز باران بشدت می‌بارید ، گوئی بغداد به‌جیش اوتاده بود  
 علما ، وزرا ، بزرگان ، حریده نگاران ، خامه‌گذاران ، دانشجویان  
 مدارس سرتاسر خیابان‌ها را تا باب‌الشیخ فراگرفتند .  
 جریده ندای عراق در آن روز نوشت :  
 این اجتماع بی‌مثال پهرامون جازه سید افغان ساختگی نیست  
 و رنگ مجامله دیپلوماسی ندارد .  
 این اجتماع از تمهیات صادق مردم نمایندگی میکند ،  
 تا از مردی احترام نمایند که ارشاد ابوی عراقی و همه ملل  
 اسلام و شرق را برانگیخته و به‌دار کرده است .  
 نماز جازه سید با مامت عالم بررک و روحانی بغداد سید قاسم  
 قیسی ادا شد .  
 در میان هزاران نمازگزار نقیب‌اشراف و قاضی بغداد و چندین  
 عالم دیگر وزرا و سهرای ممالک اسلامی دیده می‌شدند .

در شرق عربی و اسلامی انجام داده، عظمت را برای عظمت و عبقریت را برای عبقریت تجلیل می‌ماندیم. بدون شک افغانی بزرگ ناپغه و عبقری بود. او نیم قرن پیش از دنیا چشم پوشید ولی نام او بر سرزبانها است و آثار او زنده، و تاثیر بزرگ آن هو زدر ادهان رسوخ دارد و امروز مفا هراين استقبالی و بزرگداشت ما از وی گواهی است گویا و دلیلی است روشن و بجا .

او در حای دیگر سحرانی خود می گوید :  
 بچاخواهد بود که ما در ضمن این بزرگداشت واحای آثار اعمانی  
 ناین سخن او گوش دهیم .

« با تمرکز فکر و اندیشه و نگاه بشرق و ساکنان آن ، افغانها پیش چشم مجسم شدند و این اولین سرزمینی است که حاکم بدن مرا لمس کرده ، بعد از زمین هند جایی است که عقل من در آن روشنی گرایده است ، سپس ایران بحکم همسایگی و روابط ، همچنان در جزیره العرب و حجاز بحیث منورگاه وحی و یمن و توابع آن و بعد نجد و عراق ، بعد ادنا هارون و مابون آن ، شام ناد اهان اموی آن ، اندلس باکاخ الحمراي آن و بالاخره در هر گوشه و کنار کشور های اسلامی با امور آنان در شری و عرب من دستگامدماغ خود را وقف تشخیص مرض و داروی آن نمودم و برای از بین بردن بسیاری تفرقه و تشتت فکری مردم آن تلاش کردم ، مرد میکه در مورد اختلاف هر نوع اتحاد داشتند و در مورد اتحاد هر نوع اختلاف کوشیدم ایشا نرا متحد سازم و از خطر بر حذر . »  
 شیخ جلال حنفی بوکالت رجال دین در سخن رانی خود اظهار داشت  
 سلام بر تو ای تابوت پر جاه و جلال !

تویادگار آن روح عالی و ایمان شکست ناپذیر هستی که با انواع بحیثت و نخستگی بواجه شدی و در راه آزادی ، حق و اسلام مصاب پیش را تحمل نمودی که کوه ها از برداشت آن عاجز است ، آنهم در فرصتی که طرفداران حق و حقیقت جنایتکاران تلقی می‌شدند بلند کردن ندای

جنازه در بصره از طرف ساکنان شهر، علما، برگان، حوانات  
 و اهل معارف استقبال کردند ،  
 و در مسجد جامع (مقام) که در عشا واقع است یک ساعت  
 توقف نمود .

شب دعوت طعنا بی بافتخار موکب سید در هتل شط العرب  
 برگزار شد .

سا علی عبدالرحمن و زیر مختار افغانسان در تبرکيه بعداد ،  
 بصره و تانکابل موکب سید را همراهی نمود .  
 موکب حاصل جازه با تشریفات و احترام کامل تا سیدان طیاره  
 بصره شایعت شد .

شب در میان صفوف سر بازان عراقی تا صبح توقف نمود و صباح  
 آنروز با طیاره عازم وطن عزیز گردید .  
 خلاصه‌ئی از خطابه‌های که روز احتفال مقدم جازه سید قرائت  
 شد ،

از خطابه حامد مصطفی مدرس فاکولته حقوق «چهل و هفت سال  
 میگذرد که سید جمال الدین در سرکز خلافت اسلامی خفته ،  
 وی امروز بر آنست که استخوان هایش بوطش انتقال داد ، در  
 سرزمینی که از آن پدید آمده در آن باز می‌گردد»

مدیر تدریسات ثانوی وزارت معارف عراقی تحت عنوان « پیشوی  
 اصلاحات » گفت : استقبال ما از تابوت اعدائی نفید در حقیقت یک  
 وظیفه مقدس ما است زیرا ما برای اینکه اعدائی پرچمدار بهیص نوبی  
 در شرق ، انگیزنده روحیه پاداری ، پیشوی اصلاحات دینی و اجتماعی  
 و طرفدار سرسخت شکستن قهود جهالت بود ، در برابر او مدیون  
 بهیاشیم و ما باید بروحیه وفاداری و ادای واجب بزرگواری او  
 اعتراف نمائیم و الا اقل شمه‌ئی از حقوق او را رسیدگی که هم ما با  
 این بزرگداشت خود با قطع نظر از خدمات و کارنامه‌های افغانی که



که دهمیب مردم را برای این انقلاب و هرحنبش که تاروزگار، صورت  
میگرد آساده گردانهدامت .

ادیب روشندل نابیامحمد مهدی نصیر استاد ادب عربی در  
دارالمعلمین عالی بعد از اشاره بمظالم سلطان عبدالحمید و شرح استقامت  
سید دربرای آن این کلمات را در ضمن خطابه خود گفت :

روزی درین شهر بود که سری پاشا والی بغداد بناس خاطر مولای  
خود مقام علمی و حقوق بهمان نوازی را در روزهای اقامت سید در بغداد  
فراموش کرده بود گردن زمان سلطان عبدالحمید را بیاد فراموشی  
سپرد از آنهمه کروفرو و جبروت جز نام زشتی باقی نماند اما تا بون سید  
اینک سالها پس از مرگ در همان شهر باچه تجلیل و احترام ، شگوه و  
جلال استقبال میگردد این است نصیرت حق و هزیمتم باطل که صابران  
را بیادش صبرو ثبات شان نایل میگرداند .

شاعرناور عرب صاحب جریده «الرأی العام» استاد بزرگ محمد  
مهدی جواهری به نما پندگی ادبای عراقی در ضمن یک قصیده شعراء چین  
انشاد نمود :

اگر همیشه که ماتم برده رازنده گرداند و مادر پسر برده را بفرزندت  
بازرساند ،

شری در مرگ تو حاسه ماتم می پوشید ای ستاره آرا بیده برخیز!  
آسمان شرف و بررگی را بنور خود روشن نرگردان استاد عبدالجبار  
شام مدیر مجله «الربطه» ابتدایه «در ضمن مقاله مشیح راجع بعلاقه  
و عشق سید بشرق چین اظهار نمود :

آزادی موجب مرگ و خدمت با اسلام بیرون شدن از دین و سبب بود.  
 حوشا بحال نوای روح کوه آسا در ثبات و بشا لی در اراده و  
 صراحت .

استاد حنفی علاوه میکند :

او مردی بود از ملت افغان که در ایام جهالت و آوان انتشار  
 بیسوادی بهماجرم پرداخت و با اعلان حقوق رعایا و ابراد و نشر دعوت  
 حق آزادی و اصلاحات یاوه سرایان را حاموس کرد و در هر سر زمین  
 شعله حسد، فعالیت و غیرت را برافروخت. او معجزه نبی بود از معجزات  
 اسلام و افتخاری از افتخارات افغان .

استاد احمد زکی رئیس تبلیغات عراق و رئیس هیئت پذیرائی  
 تاوب سید چنین گفت به افغاننستان سرزمین است زریبا، محمد مردانگی  
 و شهامت و افغان بلتی است دلیر و سلحشور و برخور دارار عالم ترین  
 سرایای انسانی که در بنیان گذاری مدنیت شرق نقش بارز دارد،  
 برای احیای مفاخر باستانی خود پیوسته در تلاش است .

سید محمد جمال الدین افغانی یکی از فرزندان نامور این سرزمین و  
 مصلحی است توانا و سید صحیح السبب بالاجماع .

وی روزگاری پیشوری اصلاحات شرق بود که درین راه با تحمل  
 شداید و آوارگی ها و رنج های فراوان دارود یار خو در اترك گفته است  
 نویسنده و ادیب نامور سید استاد ابراهیم عبد القاو سازی که  
 خوشبختانه درین وقت بهمان دولت عراق بود و از اربط اشفاق  
 با احتفال نابوت سید اشتراك ورزیده بود ، در ضمن خطا به خود با این نکته  
 اشاره نمود سید قبل از انقلاب مصروف عراقی به مصر وارد شده و او است

MINISTRY OF INFORMATION AND CULTURE

*Pamphlets and Articles*  
on  
*Sayyed Jamal-ud-din al-Afghani*  
*1838 - 97*

Compiled

by

H. R. Jadir



PUBLISHER : BAIHAGI  
KABUL 1977

بمېټې کتاب چېرولو هو سېسه

خون ۱۳۵۵

باهمام:

عدالتي ميا

مطبعة دولتي

افغانی در بستر مرگ بهزنیار امیده خواست از سرزمین های عبور کند  
 که روزگاری در تلاش علاج بیماری اجتماعی مردم آن می تهیه . قسمی  
 از نظر اسناد داخل در و کمال دعوی :

نیم قرن قبل یک شست اعصاب حساس از افغانستان از راه هند وارد  
 عراق شد .

دارای این دستگاه اعصاب بردی بود گندم گون، دلیر و فولادین .  
 از مطا هر زندگی جز دو نگاه درخشنده چیزی نداشت .

امروز می شویم که آن شست اعصاب طاهراز سرزمین عراق عبور  
 می نماید ، اما نه با پای خودش بلکه بردوش روشمکراں و جوانان که  
 بادلهای مشتاق آنرا میباشند و میگردند و بادیدگان اشک آلود و داع  
 می گفتند .





بمناسبت مجلس بزرگداشت سید جمال الدین افغانی  
هشتادسال پس از وفات وی  
کابل ۱۳۵۵ ش

کمیته بابین مناسبت نسر گردیده است:

الف - نشرات بهی:

- ۱- سندجمال الدین افغانی (ترجمه از عربی - عبدالله سمندر) عروه الوثقی
- ۲- سندجمال الدین افغانی (کتابخانه آسار) ناھمام دکتور سندمخدوم رھب)
- ۳- پوهاندعبدالغنی حسینی نسب و زادگاه سند جمال الدین
- ۴- سندفاسم رشدا سند جمال الدین و افغانسان
- ۵- محمدعثمان صدیقی سندجمال الدین بشوئی انقلاب سرق
- ۶- دکورعبدالحمید طنبی نلاسپهای اساسی سندجمال الدین
- ۷- محمودانوربه ندای سندجمال الدین (مترجم از عربی - نشان)
- ۸- رساله ها و مقالات درباره سندجمال الدین (ناھمام و تدوین حسب الرحمن حدین)
- ۹- سندجمال الدین در مطوعات افغانستان (ناھمام صدیق رھب)
- ۱۰- محمود طرزی مقالات (ناھمام دکورروان فرھادی)

ب- دیگر نشرات:

- ۱۱- سندجمال الدین افغانی. عروه الوثقی (ترجمه پشوو از فاضلی عبدالله)
- ۱۲- سعیدافغانی: سندجمال الدین افغان دسری نابعه .
- ۱۳- شماره خاص مجله افغانستان انجمن تاریخ حاوی ترجمه اثر فوق پوهاند حسینی
- ۱۴- شماره خاص مجله عرفان
- ۱۵- سندجمال الدین افغانی در مطوعات جهان (پوهنویز)
- ۱۶- انتقال نابوت سند (پوهنویز)